پیام قرآن

جلد پنجم



روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن

آیة‌الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام قرآن: روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیام قرآن جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم‌شیرازی، با همکاری جمعی از فضلا.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۱۰ج.

شابک : دوره ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۱-۵ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۱، چاپ هفتم: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۰-X ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۱، چاپ دهم) ؛ ج.۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۲-۶ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هفتم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ هشتم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ نهم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۳-۴ : ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال(ج.۳، چاپ یازدهم) ؛ ج.۴۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال : ج.۴ چاپ هشتم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ج.۵: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۵-۰ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ ششم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ هشتم) ؛ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ نهم) ؛ ج.۶: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۶-۹ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۶ چاپ هشتم) ؛ ج.۷۹۶۴-۴۴۰-۰۵۷-۷ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۷، چاپ هفتم) ؛ ج.۸: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۸-۵ ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸، چاپ ششم) ؛ ج.۹۹۶۴-۴۴۰-۰۵۹-۳ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ پنجم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ هفتم) ؛ ج.۱۰۹۶۴-۴۴۰-۰۶۰-۷ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۱۰ چاپ پنجم)

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۷۶.

یادداشت : ج.۱ (چاپ هفتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۱ (چاپ هشتم: ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ (چاپ دهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۳ (چاپ نهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۳(چاپ یازدهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۵ (چاپ ششم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۵ (چاپ نهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ هشتم : ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۸ (چاپ ششم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۹ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۹ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ پنجم : ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید.- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن.- ج.۳. طرق معرفت‌الله در قرآن مجید.- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید.- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱).- ج. ۶. معاد در قران مجید (۲).- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱).- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲).- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید .- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید.

موضوع : قرآن-- تحقیق

موضوع : الهیات

رده بندی کنگره : BP۶۵/۴/م۷پ۹ ۱۳۰۰ی ب

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۳۵۶۷

ص: ۱

پیشگفتار

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح‌تر و بهتر کتاب‌هایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتاب‌ها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اوّل یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرک و بت‌پرستی است، در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است هیچ‌یک از این مسائل به صورت یک رساله عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها، و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها، آیات نازل گشته است، مثلًا ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع‌آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل‌بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلًا هرگاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسما و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه

ص: ۱۴

مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هریک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی‌نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکوست» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری است و لازم است. (البتّه در آغاز کار تفسیر ترتیبی سپس تفسیر موضوعی)!

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد، و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی آیات از شکل حوادث عینی و جزیی درآمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض تفسیر موضوعی می‌تواند از مسائل زیر پرده بردارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسر بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) برطرف می‌سازد.

۳- جهان‌بینی اسلام، و بطور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آن‌جا که در حوصله استعداد انسان‌هاست دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی بی‌نیاز از این دو نوع تفسیر نیست.

گرچه از قدیم‌ترین أیام حتی از عصر ائمه هدی علیهم السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتاب‌های «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند، و

ص: ۱۵

باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع «یک روش کاملًا تازه» در تفسیر موضوعی قرآن، گام‌های جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمداللَّه از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسّران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم- حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۱۶

با همکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمّدرضا آشتیانی

محمّد جعفر امامی

عبدالرسول حسنی

محمّد اسدی

حسین طوسی

سیّد شمس الدین روحانی

محمّد محمّدی

ص: ۱۷

اهمیّت بحث معاد از دیدگاه قرآن

اشاره

اشاره:

یک نظر اجمالی به آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که در میان مسائل عقیدتی هیچ مسأله‌ای در اسلام بعد از توحید به اهمیّت مسأله معاد، و اعتقاد به حیات بعد از مرگ، و حسابرسی اعمال بندگان و پاداش و کیفر و اجرای عدالت نیست.

وجود حدود ۱۲۰۰ آیه درباره معاد در مجموع قرآن مجید که قریب به یک سوّم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، و این‌که «تقریباً» در تمام صفحات قرآن بدون استثنا، ذکری از معاد به میان آمده، و این‌که بسیاری از سوره‌های اواخر قرآن به طور کامل، یا به طور عمده، درباره معاد و مقدمات و علائم و نتایج آن سخن می گوید، شاهد گویای این مدعی است.

در جای جای قرآن مجید بعد از موضوع ایمان به خدا، ایمان به جهان دیگر آمده، و تقریباً در ۳۰ آیه این دو موضوع را قرین هم قرار داده. «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از ۱۰۰ مورد اشاره به الْیَوْمِ الْآخِرَهِ- یا- الْآخِرَهْ فرموده است.

چرا چنین نباشد در حالی که:

۱- ایمان به خدا و حکمت و عدالت و قدرت او بدون ایمان به معاد کامل نمی گردد.

۲- ایمان به معاد به زندگی انسان مفهوم می‌دهد، و زندگی این جهان را از پوچی درمی‌آورد.

۳- ایمان به معاد روند تکاملی زندگی بشر را در مسیر روشنی نشان می‌دهد.

۴- ایمان به معاد ضامن اجرای تمام قوانین الهی، و انگیزه اصلی تهذیب نفوس، و احقاق حقوق، و عمل به تکالیف، و ایثار شهیدان، و فداکاری فداکاران است، و انسان را حسابگر خویش می‌سازد.

۵- ایمان به معاد روح دنیاپرستی را که خمیر مایه تمام خطاها و جنایات است تضعیف می کند، و دنیا را

ص: ۱۸

از صورت یک «هدف نهایی» بیرون آورده، مبدل به یک «وسیله» برای نیل به سعادت جاویدان می‌سازد، و چقدر میان این دو دیدگاه تفاوت است!

۶- ایمان به معاد به انسان در برابر شدائد نیرو می‌بخشد و چهره وحشت‌انگیز مرگ را که همیشه به صورت کابوسی بر افکار انسان‌ها سنگینی داشته، و آرامش را از آنها سلب می‌کرده، دگرگون می‌سازد، و آن را از مفهوم فنا و نیستی به دریچه‌ای به سوی جهان بقا تغییر می‌دهد.

۷- کوتاه سخن این‌که ایمان به معاد به اضافه ایمان به مبدأ عالم هستی خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادیین محسوب می‌شود.

با این اشاره به قرآن بارز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم

۱- اللَّهُ لا الهَ الّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ الى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ مَنْ اصْدَقُ مِنَ اللَّه حَدِيْثاً.

(نساء- ۸۷)

۲- زَعَمَ الَّذينَ كَفَرُوا انْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلى وَ رَبِّى لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّئُونَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِكَ عَلَى اللَّه يَسيرٌ. (تغابن- ۷)

۳- وَ يَسْتَنْبِؤُنَكَ احَقٌ هُوَ قُلْ اىّ وَ رَبِّى انَّهُ لَحَقٌّ وَ ما انْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

(یونس- ۵۳)

۴- وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا السّاعَةُ قُلْ بَلى وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِ الْغَيْبِ. (سبا- ۳)

۵- رَبَّنا انَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَوْمٍ لارَيْبَ فيهِ انَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيْعادَ.

(آل‌عمران- ۹)

۶- الا انَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِى السّاعَةِ لَفِى ضَلالٍ بَعيدٍ.

(شوری- ۱۸)

۷- وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْاخِرَةِ حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ الّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ.

(اعراف- ۱۴۷)

ص: ۱۹

۸- و أَنَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهْ اعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً الیماً.

(اسراء- ۱۰)

۹- وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا وَ مَأْواکُمُ النّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرینَ.

(جاثیه- ۳۴)

۱۰- وَ انْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ ءَ اذا کُنّا تُراباً ءَ انّا لَفِی خَلَقٍ جَدیدٍ اولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ اولئِکَ الْاغْلالُ فِی اعْناقِهِمْ وَ اولئِکَ اصْحابُ النّارِهُمْ فیها خالِدُونَ.

(رعد- ۵)

ترجمه:

۱- خداوند معبودی جز او نیست، و به طور قطع همه شما را در روز رستاخیز که شک در آن نمی‌باشد جمع می‌کند، و کیست که از خداوند راستگوتر باشد؟

۲- کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو آری، به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) مبعوث خواهید شد، سپس آنچه را عمل می‌کردید به شما خبر می‌دهند، و این برای خدا آسان است.

۳- از تو می‌پرسند: آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو آری، به خدا سوگند قطعاً حق است، و شما نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید!

۴- کافران گفتند قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، بگو آری، به پروردگارم که از غیب آگاه است سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد.

۵- پروردگارا! تو مردم را در روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد، خداوند هرگز از وعده خود تخلف نمی‌کند.

۶- ... آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می‌کنند در گمراهی عمیقی هستند.

۷- و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند اعمالشان نابود

ص: ۲۰

می‌گردد، آیا جز آنچه را عمل کرده‌اند پاداش داده می‌شوند؟!

۸- آنها که به قیامت ایمان نمی‌آورند عذاب دردناکی برایشان آماده ساخته‌ایم.

۹- و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم، همان‌گونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ یاوری ندارید!

۱۰- و اگر می‌خواهی (از چیزی) تعجب کنی، عجیب، گفتار آنهاست که می‌گویند: آیا آن هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) به خلقت جدیدی باز می‌گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، و آن غل و زنجیرهاست در گردنشان، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر و جمع‌بندی

تأکیدهای پی در پی

در آیات فوق مسأله معاد و حیات پس از مرگ با تأکیدات فراوانی به صورت‌های مختلف مطرح شده است، و همه بیانگر اهمیّت خاصی است که قرآن برای این مسأله قائل است.

در نخستین آیه، سخن از اجماع قطعی انسان‌ها در آن روزی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست به میان آمده می‌فرماید: «هیچ معبودی جز اللَّه نیست، و به طور قطع همه شما را در روز قیامت که شک و تردیدی در آن راه ندارد جمع می‌کند» (اللَّهُ لا الهَ الا هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ الی یَوْمِ الْقِیامَهِٔ لارَیْبَ فِیهِ).

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «چه کسی از خدا راستگوتر است»؟! (وَ مَنْ اصْدَقُ مِنَ اللَّه حَدیثاً).

آغاز و انجام آیه، و بندبند آن، هرکدام تأکیدی است بر این مسأله، و نشان دهنده میزان اهمیّتی است که قرآن برای این موضوع قائل است.(۱) قابل توجه این‌که «رَیْب» به گفته «مقاییس اللغهٔ» در اصل به معنای هرگونه شک است، یا شکی که آمیخته با خوف و ترس باشد، و اگر این واژه بر «حاجت» نیز اطلاق می‌شود به خاطر آن است که صاحب حاجت معمولًا شک در حصول آن دارد، شکی آمیخته با خوف از دست رفتن!

در «فروق اللغهٔ» میان «شک» و «ریب» تفاوتی ذکر شده، که «ارْتیابُ» شکی است آمیخته با تهمت.

شاید به کار رفتن این واژه در قرآن مجید در مورد معاد نیز به خاطر همین باشد که مخالفان علاوه بر

۱- آیات فراوان دیگری نیز در قرآن است که همه بر این موضوع تأکید می‌کند که در معاد هیچ ریبی نیست، مانند آیه ۷ حج، وآیه ۹ و ۲۵ آل‌عمران، آیه ۱۲ انعام، آیه ۲۱ کهف، آیه ۵۹ غافر، آیه ۷ شوری، و آیه ۲۶ و ۳۳ جاثیه.

ص: ۲۱

اين‌كه درباره معاد اظهار شك مى‌كردند پيامبر را نيز متهم مى‌نمودند كه اين مطالب را از خود ساخته است.

البتّه جاى اين سئوال باقى مى‌ماند كه چرا قرآن در اين‌جا و مانند آن تنها به ادعا قناعت كرده و دليلى ذكر نفرموده است؟

اين به خاطر آن است كه اوّلًا دلايل معاد در جاى جاى قرآن مجيد بارها و به طور مكرر مطرح شده، و نيازى نبوده است كه در هر آيه تكرار گردد، ثانياً گويى قرآن مى‌خواهد اين حقيقت را بيان كند كه دلايل معاد آن قدر روشن و واضح و آشكار است كه جاى هيچ‌گونه شك و ترديد را باقى نمى‌گذارد.(۱)

***

در دوّمين آيه به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم دستور مى‌دهد كه مؤكداً سوگند ياد كند كه قيامت و حشر و نشر در كار است، مى‌فرمايد: «كافران گفتند: هرگز برانگيخته نخواهند شد! بگو: آرى به پروردگارم سوگند كه همه شما برانگيخته خواهيد شد، سپس آنچه را عمل مى‌كرديد به شما خبر مى‌دهد، و اين براى خدا آسان است».

(زَعَمَ الَّذينَ كَفَرُوا انْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلى وَ رَبِّى لَتُبتعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّئُونَّ بِما عَمِلْتُمْ و ذلك عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ).

مى‌دانيم سوگند ياد كردن معمولًا كار خوبى نيست، آن هم سوگند به پروردگار، و لذا قرآن مردم را از آن نهى مى‌كند و مى‌گويد: وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِايْمانِكُمْ: «خدا را معرض سوگندهاى خود قرار ندهيد» (بقره ۲۲۴).

ولى گاه مطلب به قدرى مهم است كه ياد كردن سوگند در مورد آن نه تنها ممنوع نيست، بلكه لازم است.

قابل توجه اين‌كه علاوه بر تأكيداتى كه در «لَتُبْعَثُنَّ وَ لَتُنَبَّئُنَّ» وجود دارد، در پايان آيه نيز تصريح مى‌كند كه اين كار براى خدا آسان است، و لذا نبايد در آن شك و ترديد كنيد.(۲)

***

در سوّمين آيه همين مطلب را به صورت سؤال و پاسخى كه در ميان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و مشركان رد و بدل

۱- بايد توجه داشت كه« لام» در« لَيَجْمَعَنَّكُمْ» علامت قسم است، سپس با نون تأكيد ثقيله همراه شده، و بعد با جمله« لارَيْبَ فيهِ» تأكيد گرديده، و سرانجام با جمله: وَ مَنْ اصْدَقُ مِنَ اللَّه حَدِيثاً مؤكدتر شده است.(در اين‌كه چرا« ليجمعنّ» در اين‌جا با« الى» متعدى شده، با اين‌كه قاعدتاً بايد با« فى» باشد؟ بعضى از مفسّران گفته‌اند: يا به خاطر اين است كه« ليجمعن» به معناى« ليحشرن» است كه با« الى» متعدى مى‌شود، و يا« الى» در اين‌جا به معناى« فى» مى‌باشد.

۲- « زَعْم»(بر وزن« طعم») در اصل به معناى سخنى است كه يقيناً يا احتمالًا دروغ است، و گاهى به پندار باطل كه خالى از سخن باشد نيز گفته مى‌شود، بعضى از مفسّران مانند شيخ طوسى در« تبيان» و« قرطبى» و نويسنده« روح‌البيان» نقل كرده‌اند كه« زعم» كنيه دروغ است.

ص: ۲۲

شده است مطرح می کند، می‌فرماید: «آنها از تو می‌پرسند آیا وعده عذاب الهی حق است»؟! (وَ یَسْتَنْبِؤُنَکَ احَقٌّ هُوَ).

باید توجه داشت «یَسْتَنْبِؤْنَکَ» از «نبأ» به معنای «خبر مهم» است، و به گفته «راغب» در «مفردات» به معنای خبر مفید و با عظمت است که انسان علم یا ظن غالب نسبت به آن دارد، و تا این امور سه گانه (فایده، عظمت، و علم) در آن نباشد، به آن «نبأ» گفته نمی‌شود (بنابراین اخبار مشکوک، یا کم اهمیّت، یا بی‌فایده را «نبأ» نمی گویند، و اگر می‌بینیم در سوره نبأ توصیف به «عظیم» شده برای تأکید بیشتر است) و اگر به پیامبر نبی گفته می‌شود نیز به خاطر خبرهای اوست که واجد این ویژگی‌های سه‌گانه است.

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد: «بگو آری سوگند به پروردگار من که این حق است» (قُلْ ایْ وَ رَبِّی انَّهُ لَحَقٌّ).

تکیه بر عنوان «رَبّ» اشاره به این معناست که قیامت ادامه ربوبیت پروردگار، و از مظاهر آن می‌باشد، توضیح این سخن در بحث دلائل معاد به خواست خدا به زودی خواهد آمد.

و در پایان آیه باز تأکید بیشتری کرده، می گوید: «و شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید و از چنگال عدالت او فرار کنید» (و ما انْتُمْ بِمُعْجِزِینَ).

جمعی از مفسّران این آیه را اشاره به حقانیت قرآن یا نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند، در حالی که آیه قبل و بعد آن به خوبی گواهی می‌دهد که منظور از این نبأ همان مسأله معاد و عذاب بدکاران در قیامت است که با انواع تأکیدات، به عنوان یک واقعیت مسلم، بیان شده.

کلمه «إیْ» و سوگند «رَبِّی» و «انّ» و «لام» در «لَحَقٌّ» و خود واژه «حَقَ» و اسمیّه بودن جمله، و جمله «وَ ما انْتُمْ بِمُعْجِزِینَ» هر کدام بیانگر تأکیدی در این زمینه است.

***

در چهارمین آیه همین مطلب در شکل تازه‌ای مطرح شده، نخست از زبان کافران نقل می کند که آنها گفتند: «قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد» یعنی اصلًا قیامتی در کار نیست. (وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَأْتِینَا السّاعَةُ).

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد: «بگو: سوگند به پروردگارم که آگاه بر اسرار نهان است به طور

ص: ۲۳

قطع و مسلم قیامت به سراغ شما خواهد آمد»! (قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عالِمِ الْغَیْبِ).

تکیه بر عنوان «عالِمِ الْغَیْبِ» ممکن است از این نظر باشد که علّت انکار منکران معاد به خاطر این بود که می‌گفتند: چه کسی می‌تواند این ذرات پراکنده را از اطراف و اکناف زمین جمع‌آوری کند؟ و چه کسی می‌تواند اعمال انسان‌ها را که همگی محو و نابود شده، و آثاری از آن باقی نمانده، محاسبه کند، و پاداش و کیفر دهد؟ قرآن با یک کلمه می‌گوید همان خدایی که عالم الغیب و آگاه از همه اسرار نهان است، این کار را بر عهده گرفته.

اما این‌که چرا یکی از نام‌های قیامت «ساعهٔ» است؟ به خاطر آن است که به گفته ارباب لغت «ساعهٔ» در اصل به معنای جزء کوچکی از اجزای زمان است، یا به تعبیر دیگر لحظات زودگذر، و از آن‌جا که حساب بندگان در قیامت، یا اصل قیام قیامت، به سرعت انجام می‌گیرد، این نام برای قیامت انتخاب شده است.(۱)

ضمناً باید توجه داشت که به گفته لسان العرب واژه «ساعت» هم به لحظه ناگهانی پایان جهان گفته می‌شود، و هم به قیام قیامت که آن نیز به طور ناگهانی رخ می‌دهد.

بعضی «ساعهٔ» را به سه گونه تقسیم کرده‌اند: «ساعت کبری» و «ساعت وسطی» و «ساعت صغری».

اوّلی روز رستاخیز، و دوّمی روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (مانند قوم نوح که همزمان با طوفان غرق شدند) و سوّمی روز مرگ هر انسانی است.(۲)

***

در پنجمین آیه همین معنا از زبان «راسخان در علم» مطرح شده که آنها نیز به هنگام مناجات با خداوند روی مسأله معاد و رستاخیز به عنوان یکی از قطعی‌ترین مسائل تکیه می‌کنند، و می‌گویند: «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که هیچ شک و ریبی در آن نیست جمع می‌کنی» (رَبَّنا انَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فیهِ).

و برای تأکید بیشتر می‌افزایند: «خداوند هرگز از وعده خود تخلّف نمی‌کند» (انَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ).

در این آیه نیز چندین تأکید به چشم می‌خورد (واژه «انّ»، جمله «اسمیّه» جمله «لاریب فیه» و جمله «انَّ اللَّه لا یُخْلِفُ الْمِیْعادَ»).

۱- فعل« ساع» به معنای زوال آمده است که مفهوم زودگذر بودن در آن نهفته است، المنار می‌گوید: ساعهٔ در اصل لغت به معنای زمان کوتاهی است که با عمل معینی که در آن واقع می‌شود تعیین می‌گردد(المنار، جلد ۷، صفحه ۳۵۹).

۲- تاج العروس فی شرح القاموس و مفردات راغب.

ص: ۲۴

***

انکار معاد عین گمراهی است:

تا آن‌جا سخن همه از تأکیدات بود ولی پنج آیه باقیمانده از آیات مورد بحث همگی مشتمل بر تهدیدات مختلف نسبت به منکران رستاخیز و معاد است، هرکدام به تعبیری مخصوص خود، مثلًا در آیه ششم می‌فرماید: «آگاه باشد کسانی که در قیامت تردید می‌کنند در گمراهی عمیقی هستند» (الا انَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فی السّاعَةِ لَفی ضَلالٍ بَعیدٍ).

«یمارون» در اصل از «مراء» یا «مریه» گرفته شده که به گفته «مقاییس اللّغة» دو معنا دارد: نخست کشیدن دست بر پستان حیوان برای دوشیدن شیر، و دوّم صلابت و استحکام است، ولی راغب در مفردات تنها همان معنای اوّل را ذکر کرده است.

سپس این واژه به معنای تردید و شک آمده است، هرچند راغب می‌گوید مفهومی محدودتر از شک دارد (شاید از این نظر که «مریه» شک آمیخته با جستجوگری و تحقیق را می‌رساند، همان‌گونه که دوشنده شیر تلاش و کوشش برای بیرون کشیدن شیر از پستان می‌نماید).

و «ممارأة» به معنای مجادله در بحث، و اصرار در جدال است، گویی هر یک از طرفین می‌خواهند آنچه را در فکر دیگری است استخراج کنند. و یا به گفته مقاییس هریک از آن دو، دارای صلابت و خشونت در بحث‌اند، و همان‌گونه که در بالا اشاره شد یکی از معانی مریه، صلابت است.

قابل توجه این‌که تعبیر به «ضَلالٍ بَعیدٍ» در ده آیه از قرآن مجید آمده است که عموماً درباره کفّار و مشرکان و منکران معاد است، و این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که گمراهی عمیق از آن این گروه است، چرا که اگر ایمان به خدا و روز جزا وجود داشته باشد، گمراهی جنبه سطحی خواهد داشت، و احتمال هدایت و بازگشت به جاده حق زیاد است، ولی انکار توحید یا معاد انسان را به آخرین مرحله گمراهی می‌کشاند و از صراط مستقیم هدایت کاملًا دور می‌سازد، یا به تعبیر دیگر دلایل خداشناسی و معاد آن قدر روشن است که شبیه مسائل حسّی است، کسی که در این دو امر گرفتار گمراهی شود، گمراهی او عمیق خواهد بود.

***

ص: ۲۵

در هفتمین آیه به مسأله «حبط اعمال» (نابود شدن ثواب کارهای نیک) منکران معاد اشاره کرده می گوید: «کسانی که آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند اعمالشان نابود می‌شود، آیا جز آنچه را عمل می کردند جزا داده می‌شوند»؟

(وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ هَلْ یُجْزَوْنَ الا ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

«حبط» در لغت در اصل به معنای باطل شدن یا بیمار گشتن است(۱) و در تعبیرات آیات و روایات به معنای نابودی ثواب اعمال به خاطر پاره‌ای از گناهان است.

در «لسان العرب» آمده است که «حبط» به این معناست که انسان کاری را انجام دهد و سپس آن را باطل کند.

در این‌که آیا «حبط» به طور کلی در مورد طاعات و معاصی حاکم است و اینها دائماً در یکدیگر اثر می گذارند؟ در میان علمای علم کلام گفتگوست که به خواست خدا در جای خود مشروحاً از آن بحث خواهیم کرد، ولی این مسأله به صورت قضیه جزئیه جای تردید نیست که بعضی از امور مانند «کفر» سبب نابود شدن پاداش تمام اعمال نیک است، یعنی اگر کسی بی‌ایمان از دنیا برود تمام اعمال خیر را که انجام داده همچون خاکستری در میان یک تندباد محو و نابود می‌شود، آیه فوق در مورد منکران آیات خدا و معاد همین را می گوید و این دلیل روشنی بر اهمیّت معاد از نظر قرآن مجید است.

***

در هشتمین آیه کسانی را که ایمان به آخرت ندارند صریحاً به عذاب الیم تهدید کرده، می‌فرماید: «و برای آنها که به قیامت ایمان نمی‌آورند عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم» (وَ انَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً الیماً).

از یکسو می گوید هم اکنون این مجازات آماده است تا کسی گمان نکند وعده نسیه داده شده، و از سوی دیگر عذاب الهی را به «الیم» و دردناک بودن توصیف می کند، تا اهیمت ایمان به معاد را روشن‌تر سازد.

۱- مقاییس اللغة(ماده حبط).

ص: ۲۶

واژه «عذاب الیم» ده‌ها بار در قرآن مجید در آیات مختلف تکرار شده، و غالباً در مورد کافران و منافقان است، و گاه در مورد گناهان مهمی همچون کناره‌گیری از جهاد (توبه ۳۹) و تعدی به هنگام قصاص (بقره ۱۷۸) یا اشاعه فحشا (نور ۱۹) یا ظلم و ستم (زخرف ۶۵) و مانند آن از گناهان عظیم و کبیره، به کار رفته است.

***

در نهمین آیه سه مجازات دردناک برای کسانی که روز قیامت را به فراموشی بسپارند بیان کرده، می‌فرماید: در قیام (به کافران) گفته می‌شود ما امروز شما را فراموش می‌کنیم همان‌گونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید» (قِیْلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسِیْتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا).

«و جایگاه شما آتش است» (وَ مأْواکُمُ النّارُ).

«و هیچ یاوری برای شما نیست» (وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرِیْنَ).

در واقع به فراموشی سپردن قیامت سرچشمه هرگونه ضلالت است. همان‌گونه که قرآن می‌گوید: انَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیْدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ: «کسانی که از راه خدا گمراه گشتند عذاب شدیدی دارند به خاطر این‌که روز حساب را به فراموشی سپردند» (سوره ص آیه ۲۶).(۱)

البتّه خداوند همه‌جا حاضر است، و همه چیز نزد او حاضر، و فراموشی برای او معنا ندارد، منظور این است که این فراموش‌کاران را چنان از رحمت خود بی‌نصیب می‌سازد که گویی آنها را به فراموشی سپرده است! (دقت کنید)

***

بالأخره در دهمین و آخرین آیه، منکران معاد را به خلود در آتش و جاودانگی عذاب تهدید می‌کند روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، می‌فرماید: «اگر می‌خواهی تعجب کنی عجیب است گفتار آنها که می‌گویند: آیا هنگامی که خاک شدیم به خلقت جدیدی باز می‌گردیم»؟ (وَ انْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اذا مِتْنان وَ کُنّا تُراباًء انّا لَفِی خَلْقِ جَدیدٍ).

۱- المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۵۰.

ص: ۲۷

سپس می‌افزاید: «آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند، و آنها غل و زنجیرهاست که در گردنشان است، و آنها اصحاب آتشند، جاودانه در آن خواهند ماند» (اولئکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ اولئِکَ اَلْاَغْلالُ فی اعْناقِهِمْ و اولئِکَ اصْحابُ النّارِهُمْ فِیْها خالِدُونَ).

در آغاز آیه سخن از تعجب کفار می‌گوید، سپس این تعجب را از عجائب می‌شمرد، یعنی آیا مطلبی به این وضوح، و با این همه دلایل روشنی، جای تعجب دارد؟ و در پایان آیه آنها را به صورت زندانیانی معرفی می‌کند که غل‌ها و زنجیرها برگردن دارند، چه غل و زنجیری سخت‌تر از تعصب و جهل و هواپرستی که هرگونه آزادی اندیشه را از آنها می‌گیرد، تا آن‌جا که مسأله‌ای به این روشنی مایه تعجب آنها می‌گردد، چرا که مخالف هوای نفس و تقلید کورکورانه آنهاست.

توجه داشته باشید نمی‌گوید در قیامت غل و زنجیر برگردن دارند بلکه ظاهر آیه این است که هم اکنون چنین هستند، همان‌گونه که در اشعار عرب آمده است:

«لَهُمْ عَنِ الرُّشْدِ أَغْلالٌ وَ اقْیادُ؛ آنها در برابر هدایت غل‌ها و زنجیرها دارند».

ولی بعضی از مفسّران، آیه را اشاره به وضع آنها در قیامت می‌دانند که غل و زنجیرها به گردنشان خواهد افتاد(۱) و بعضی هر دو احتمال را ذکر کرده‌اند.(۲)

ولی بعضی آن را فقط اشاره به وضع حال آنها در دنیا شمرده‌اند چنانچه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: این جمله اشاره به گرفتار شدن در جهان ماده و تکیه بر هوا و تقید به قیود جهل و غل‌های انکار است.(۳)

مسلّم است این‌گونه غل و زنجیرها که انسان به اختیار خود در این جهان بر دست و پا و گردن خویش می‌نهد در قیامت به صورت غل و زنجیرهای آتشین تجسم خواهد یافت، و او را از ارتقا به مقام قرب پروردگارباز خواهد داشت.

۱- مجمع‌البیان سوره رعد ذیل آیه ۵ و تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۵۱۳.

۲- فخررازی، جلد ۱۹، صفحه ۹.

۳- تفسیرالمیزان، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۹.

ص: ۲۸

نتیجه:

از مجموع آیات فوق- و آیات دیگری که در ضمن مباحث آینده خواهد آمد- به خوبی روشن می‌شود که تا چه حد قرآن مجید برای ایمان به معاد ارزش قائل است، و چگونه آن را از پایه‌ها و ارکان ایمان، و از اموری که ترک آن مایه گمراهی عمیق و ضلال بعید، و فاصله گرفتن از حق، و عذاب الیم، و خلود در دوزخ است می‌شمرد، و انکار آن را نشانه عدم آزادی اندیشه و گرفتاری در زنجیرهای جهل و عناد و لجاجت می‌داند.

و درست به همین دلیل بحث‌های در قرآن گسترده‌ترین بحث‌ها بعد از توحید و خداشناسی است.

ص: ۲۹

تعبیرات کلّی قرآن درباره رستاخیز

اشاره

اشاره:

قرآن مجیـد در صدها آیه که از مسأله معاد بحث می کند تعبیرات کاملًا متنوعی دارد که هریک از آنها اشاره به یکی از ابعاد مفهوم معاد است، و در مجموع بیانگر عمق این مسأله و اهداف زندگی پس از مرگ است.

از آن‌جـا که مطـالعه تعبیرات متنوع قرآن دربـاره معاد افق‌های تازه‌ای در برابر دیـدگان ما در این مسأله مهم عقیـدتی می گشایـد، به شرح آن می‌پردازیم.

عمده‌ترین و مهمترین تعبیرات قرآنی از این مسأله هشت تعبیر زیر است:

۱- «قیام الساعهٔ» (رستاخیز).

۲- «احیاء موتی» (زنده کردن مردگان).

۳- «بَعْث» (برانگیختن).

۴- «حشر» (جمع کردن).

۵- «نشر» (گستردن).

۶- «معاد» (بازگشت به سوی خدا).

۷- «لقاء رب» (دیدار پروردگار).

۸- «رجوع» (بازگشت به سوی او).

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و به نمونه‌هایی از تعبیرات فوق گوش جان می‌سپاریم.

۱- وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُٔ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ. (روم- ۱۲)

۲- ذلِکَ بِانَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ انَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی وَ انَّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.

(حج- ۶)

ص: ۳۰

۳- وَ انَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها وَ انَّ اللّه یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.

(حج- ۷)

۴- وَ انَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ انَّهُ حَکیْمٌ عَلیمٌ.

(حجر- ۲۵)

۵- وَاللَّهُ الَّذِیَ ارْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ الی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَاحْیَیْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورُ.

(فاطر- ۹)

۶- کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ.

(اعراف- ۲۹)

۷- قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءَ اللَّهِ وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ.

(یونس- ۴۵)

۸- کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ الَیْنا تُرْجَعُونَ.

(عنکبوت- ۵۷)

ترجمه:

۱- آن روز که قیامت برپا می‌شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند.

۲- این به خاطر آن است که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیز تواناست.

۳- و این‌که رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبر آرمیده‌اند زنده می‌کند.

۴- پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور می‌کند چرا که حکیم و دانا است.

۵- خداوند آن کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورد، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم و به وسیله آن زمینی را بعد از مردنش زنده

ص: ۳۱

می کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است.

۶- (و بدانید) همانگونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) باز می گردید.

۷- آنها که لقای خداوند (و رستاخیز) را انکار کردند زیان کردند و هدایت نیافتند.

۸- هر انسانی مرگ را می‌چشد، سپس به سوی ما باز می گردد.

تفسیر و جمع‌بندی

۱- قیامت

معروف‌ترین تعبیر رستاخیز «قیامت» است که از ماده «قیام» گرفته شده، قرآن مجید در ۷۰ مورد از آن روز بزرگ به عنوان «یَوْمَ الْقِیامَهِٔ» تعبیر کرده، و در بعضی مانند نخستین آیه مورد بحث تعبیر به «زودی که ساعت قیام می کند» آمده است، می‌فرماید: «آن روز که ساعت برپا می‌شود مجرمان نومید می گردند» (وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُٔ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ).(۱)

گنهکاران حق دارند که در آن روز مأیوس و غمگین و ساکت و خاموش گردند، چون نتائج اعمال خود را می‌بینند، در حالی که راهی برای جبارن و تدارک مافات در برابر آنان وجود ندارد.

فخررازی در تفسیر خود می گوید: یأس دو گونه است:

گاهی موجب راحتی انسان است، و آن در جایی است که نسبت به اموری باشد که انسان در انتظار آن به سر می‌برد در حالی که از ضروریات زندگی او نیست.

در این‌گونه موارد یأس مایه آرامش است.

ولی گاه در برابر اموری است که انسان شدیداً به آن نیازمند است، بدیهی است یأس در این‌گونه امور مایه حیرت و سرگردانی و غم و اندوه جانکاه می گردد، واژه «اِبْلاسْ» در مورد دوّم به کار می‌رود (در حالی که واژه «یأس» چنین نیست).

و گاه می‌فرماید: یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسابُ «آن روز که حساب برپا می‌شود». (ابراهیم ۴۱)

۱- « یُبْلِسُ» ... از ماده ابلاس به گفته راغب در اصل به معنای غم و اندوهی است که از شدت یأس و نومیدی حاصل می‌شود، و بعضی آن را به معنای یأس تفسیر کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر از مفسّران و ارباب لغت آن را به سکوت ناشی از عدم دلیل معنا نموده‌اند(مفردات، صحاح، التحقیق، روح‌المعانی و تفسیر المیزان).

ص: ۳۲

و گاه می‌فرماید: یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ: «آن روز که مردم در برابر رب‌العالمین قیام می کنند».
(مطففین ۶).

و گاه می گوید: یَوْمَ یَقُومُ الرّوُحُ وَ الْلائِکَةُ: «آن روز که فرشته بزرگ خدا روح و فرشتگان دیگر قیام می کنند». (نبأ ۳۸).

و گاه می‌فرماید: یَوْمَ یَقُومُ الأَشْهادُ: «در آن روز که گواهان قیام می کنند». (غافر ۵۱).

آری آن روز روز قیام و بپاخاستن است:

روز قیامت ساعت، قیام حساب، قیام مردم، قیام فرشتگان، قیام گواهان روز قیام و قیام هر چیز.

جالب این‌که در میان این تعبیرات تعبیر قیام الساعهٔ مفهوم خاصی دارد، زیرا ساعت همان‌گونه که گفتیم به معنای جزئی از زمان است، آیا زمان هم بپا می‌خیزد؟ بعضی معتقدند که این تعبیر دلیل بر این است که روز قیامت خود گویی موجود زنده‌ای است که قیام و برپایی برای او تصور می‌شود (دقت کنید).

***

۲- احیاء موتی

زنده کردن مردگان عنوان دیگری است که در آیات مربوط به معاد به طور وسیع و گسترده به چشم می‌خورد، و چنانکه به خواست خدا در بخش دلایل معاد خواهد آمد بسیاری از این دلایل روی همین عنوان تکیه می کند، و از طرق گوناگون امکان زنده شدن مردگان را بعد از مرگ نشان می‌دهد.

از جمله در آیه مورد بحث بعد از آن‌که قرآن مجید سه مسأله مهم را یادآور می کند (مسأله آفرینش انسان از خاک، و تطورات و دگرگونی‌های دوران جنین، و زنده شدن زمین بعد از نزول باران‌های حیاتبخش) می‌فرماید: «این به خاطر آن است که بدانید خداوند حق است، و مردگان را زنده می کند و بر همه چیز قادر است» (ذلِکَ بِانَّ اللّه هُوَ الْحَقُّ وَ انَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی وَ انَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

«حقّ» به معنای واقعیت و ثبوت است، و تعبیر فوق به گفته «المیزان» نشان می‌دهد که خداوند عین واقعیت است، نه این‌که وجودی است دارای واقعیت، او عین ثبوت و عین حقیقت است، بلکه حقانیت و ثبوت هرچیز در عالم از برکت وجود اوست.(۱)

۱- المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۳۷۸.

ص: ۳۳

نقطه مقابل حق باطل است که واقعیت و ثبوتی ندارد بلکه خیال و پندار و سرابی بیش نیست.

جالب این‌که در این آیه پدیـده‌های سه گانه فوق (پیدایش آدم از خاک، تطورات جنین، و زنده شدن زمین‌های مرده) هم به عنوان دلیل بر مبدأ یعنی اصل وجود خدا ذکر شده، و هم دلیل بر معاد، و هم صفات خدا (مانند قدرت) و در حقیقت این تغییرات گسترده که در همه چیز جهان حکمفرماست دلیل بر وجود یک نقطه ثابت در عالم هستی است، و این نظام شـگرف که بر پدیـده‌های متغیر حکومت می‌کند نشانه علم و قدرت اوست، و همه اینها دلیل بر این است که زندگانی بعد از مرگ کاملًا امکان‌پذیر می‌باشد.

همـان‌گونه که در بالا اشـاره شـد تعبیر به «احیـاء موتی» (حیـات بعـد از مرگ) به طور وسـیعی در آیات معاد آمـده، این تعبیر دلیل روشـنی بر معـاد جسـمانی است که نه تنها روح انسان، بلکه جسم او نیز در جهان دیگر باز می‌گردد (البتّه در سـطحی والاتر و بالاتر که بعـداً اشاره خواهـد شـد) اگر معاد منحصـراً روحانی بود حیات بعـد از مرگ مفهومی نداشت، بلکه روح بعد از جدایی از جسـم همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد.

واژه «رسـتاخیز» در فارسـی همین معنای حیات بعد از مرگ را می‌رساند، چرا که «رَسْت» از ریشه پهلوی «ریسـتک» به معنای «مرده» گرفته شده، و «رستاخیز» یا «رستخیز» به معنای برخاستن مردگان است (۱) که معادل عربی «قیامت» یا «احیاء موتی» است.

***

۳- «بعث» (برانگیختن)

تعبیر دیگری که در آیـات قرآن از قیـامت به چشم می‌خورد «بعث» است، چنـانکه در آیـات مورد بحث که به دنبال آیه گذشـته در سوره حج آمده است، می‌فرماید: «این به خاطر آن است که بدانید قیامت خواهد آمد، و شکّی در آن نیست، و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند بر می‌انگیزد». (وَ انَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فیْها وَ انَّ اللَّه یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ).

این تعبیر به قـدری در قرآن گسترده است که یکی از نام‌های قیامت «یوم البعث» (روز برانگیخته شـدن)، (روم- ۵۶) یا «یَوْمَ یُبْعَثُونَ» می‌باشد، این تعبیر در شش آیه از قرآن آمده است.(۲)

حتی در سؤالاتی که مشرکان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردند همین تعبیر به طور مکرر به چشم

۱- لغتنامه دهخدا(ماده رستاخیز).

۲- اعراف، ۱۴- حجر، ۱۶- مؤمنون، ۱۰۰- شعراء ۸۶- صافات، ۱۴۴ و ص ۷۹.

ص: ۳۴

می‌خورد مانند: «ءَاذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً ءَانّا لَمَبْعُوثُونَ»: «آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم برانگیخته می‌شویم» (صافات- ۱۶).(۱)

«بَعْث» در لغت، مفهوم وسیعی دارد، بعضی آن را به معنای «فرستادن» بعضی «رسانیدن»، و بعضی به معنای «پراکندن» تفسیر کرده‌اند. ولی به طوری که از موارد مختلف استعمال آن به دست می‌آید مفهوم آن همان چیزی است که در فارسی از آن به عنوان «برانگیختن» تعبیر می‌کنیم، منتها در هر موردی به تناسب آن مورد مفهوم خاصی دارد، مانند برانگیختن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تبلیغ، برانگیختن لشکر برای جهاد، یا انسان خواب برای ادای وظایف، یا مردگان برای حساب یا حیوان برای حرکت.(۲) انتخاب این تعبیر برای قیامت به خاطر آغاز حرکت است که خداوند مردگان را از قبر بر می‌انگیزد، سپس آنها را به سوی محاکم و دادگاه‌های قیامت برای حساب می‌فرستد، و از آن‌جا نیز به سوی بهشت یا دوزخ فرستاده می‌شوند، هر یک از این مراحل یکی از مصداق‌های «بعث» است.

تعبیر دیگری در آیات قرآن نیز به چشم می‌خورد که با واژه «بَعْث» قریب الافق است، و آن ماده «بَعْثَرَهْ» (بر وزن منقبه) می‌باشد. این تعبیر تنها در دو آیه‌از قرآن دیده می‌شود، وَ اذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ: «هنگامی که قبرها زیر و رو شود» (و مردگان برای حساب برانگیخته شوند)» (انفطار ۴) و در جای دیگر می‌فرماید: افَلا یَعْلَمُ اذا بُعْثِرَ ما فی الْقُبُور «آیا انسان نمی‌داند هنگامی که آنچه در قبرهاست زیر و رو و برانگیخته می‌شود ...» (عادیات ۹)

واژه «بَعْثره» را گرچه ارباب لغت به معنای زیرورو کردن و پراکندن تفسیر کرده‌اند، ولی به گفته راغب در مفردات بعید نیست که این واژه مرکّب از دو کلمه «بَعْث» و «اثیرت» بوده باشد که اوّلی به معنای برانگیختن و دوّمی به معنای پراکندن است، و لذا هر دو معنا را در مفهوم خود جمع کرده است.

«بیضاوی» همین مطلب را به تعبیر دیگری نقل می‌کند که این واژه مرکب از «بعث» و «رأی» در «اثارهْ» است.(۳)

۱- این معنا در آیات اسراء- ۴۹ و ۹۸، مؤمنون- ۸۲، واقعه- ۴۷، انعام- ۲۹ و مؤمنون ۳۷ آمده است.

۲- مفردات راغب، مقاییس اللّغهْ و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۳- تفسیر بیضاوی ذیل آیه ۴ سوره انفطار.

ص: ۳۵

۴- حَشْر

تعبیر دیگری که آن هم در آیات فراوانی از قرآن مجید درباره قیامت آمده است تعبیر «حشر» است، چنانکه در آیه مورد بحث می‌فرماید: «پروردگار تو همه آنها را محشور می‌کند، که او حکیم و داناست» «وَ انَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ انَّهُ حَکیمٌ عَلیمٌ».

«حکمت» او ایجاب می‌کند که با مرگ انسان همه چیز پایان نگیرد، وگرنه زندگی دنیا و خواب و خور و پوشیدن و نوشیدن بی‌ارزش‌تر از آن است که هدف آفرینش این انسان والا، و این جهان پهناور باشد «علم» او نیز سبب می‌شود که در امر معاد و حشر و نشر و حساب و کتاب بندگان (جمع کردن ذرات پراکنده وجود آنها، و همچنین جمع اعمال و اقوال آنان) مشکلی پیش نیاید، چرا که او همه چیز را می‌داند و از همه چیز با خبر است.

تعبیر «حشر» حدود سی بار در آیات قرآن مجید و در سوره‌های مختلف در مورد قیامت به کار رفته است، و این گستردگی دلیل بر اهمیّت آن از دیدگاه قرآن می‌باشد. واژه «حشر» در لغت بنا به نقل مقاییس» به معنای جمع کردن توأم با راندن است، و گاه به هرگونه جمع نیز گفته می‌شود، و به گفته «مفردات» به معنای بیرون بردن جمعی از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است، و لذا در روایت آمده است:

«النِّساءُ لا یُحْشَرْنَ» یعنی زنان به سوی میدان جنگ برده نمی‌شوند.

و در «التحقیق» آمده که ریشه اصلی آن فراگیر سه معناست «بعث»، «سوق» و «جمع» (برانگیختن، حرکت دادن و جمع کردن).

حَشَراتُ الْأَرْضِ به معنای جنبنده‌های کوچک است که به خاطر کثرت و حرکت و رانده شدن به این نام نامیده شده‌اند.

استفاده از این تعبیر برای معاد و روز قیامت به خاطر آن است که همه انسان‌ها که در طول تاریخ بشر به صفحه زمین ظاهر شده‌اند، در آن روز یکجا جمع می‌شوند، و به سوی دادگاه عدل الهی برای حساب و کتاب، و سپس به سوی بهشت و دوزخ رانده می‌شوند. اضافه بر این، در آن روز ذرات وجود هر انسانی که در مناطق مختلف کره زمین و حتی گاهی در دریاها و فضا پراکنده شده، به فرمان الهی در کنار هم جمع می‌شوند، روح به آنها باز می‌گردد، نه تنها خود آنها که اعمالشان نیز گردآوری می‌شود، بنابراین روز قیامت روز جمع و حشر در ابعاد مختلف است.

ص: ۳۶

بلکه از پاره‌ای از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در قیامت نه تنها اهل زمین که اهل آسمان‌ها نیز با آنها اجتماع می‌کنند و به همین دلیل در تفسیر «یوم التلاق» (روز تلاقی) که یکی از نام‌های قیامت است و در سوره غافر، آیه ۱۵ به آن اشاره شده از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم که فرمود: یَوْمَ یَلْتَقی اهْلُ السَّماءِ وَ اهْلُ الْارْضِ: «روزی که اهل آسمان‌ها با اهل زمین ملاقات می‌کنند»!(۱)

۵- نشر

«نشر» یا «نشور» تعبیر دیگری است که قرآن مجید در آیات متعددی برای روز رستاخیز برگزیده است که در واقع یکی دیگر از ابعاد حیات انسان را بعد از مرگ نشان می‌دهد چنان‌که در آیه پنجم مورد بحث می‌خوانیم: «خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورد، سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم، پس با آن زمین را بعد از مردن زنده می‌کنیم، نشر (انسان‌ها در قیامت) همین گونه است، (وَ اللَّهُ الَّذِی ارْسَلَ الرِّیاحَ فَسُقْناهُ الی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَاحْیَیْنا بِهِ الْارْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُوْرُ).

«نشر» و «نشور» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای گستردن و پهن کردن است، چنان‌که درباره پارچه، صفحه کاغذ، ابر، نعمت‌ها، و احادیث این تعبیر به کار می‌رود.

و به گفته «مقاییس اللغة» در اصل به معنای گشودن همراه با تشعب است.

و به همین جهت به بوی خوش که در فضا پراکنده می‌شود «نشر» گفته می‌شود.

به کار رفتن این تعبیر در مورد معاد یا به خاطر انتشار انسان‌ها در نقاط مختلف محشر است، چنان‌که در آیات بالا به آن اشاره شد، و یا به خاطر انتشار نامه‌های اعمال است، چنان‌که در سوره تکویر آیه ۱۰ می‌خوانیم وَ اذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ: «زمانی که صحیفه‌های اعمال منتشر شود».

جالب این‌که در بعضی از روایات آمده است که در قیامت خداوند باران مخصوصی از زیر عرش فرو می‌فرستد که وقتی به زمین فرو می‌رود اجساد مردگان جان می‌گیرند! و همچون گیاهان می‌رویند! سپس ارواح در آنها دمیده می‌شود، بعد زمین می‌شکافد و آنها از درون خاک بیرون می‌آیند (گویی زمین رَحِم برای آنهاست).(۲)

در حدیث دیگری می‌خوانیم که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: چگونه خداوند مردگان را

۱- « بحارالانوار»، جلد ۷، صفحه ۵۹، حدیث ۵.

۲- تفسیر روح البیان، جلد ۷، صفه ۳۲۳(با تلخیص).

ص: ۳۷

زنده می‌کند؟ فرمود: آیا هرگز از سرزمین خشک بی آب و علفی عبور کرده‌ای، سپس مرتبه دیگر از آن می‌گذری در حالی که سبز است؟! سؤال کننده می‌گوید: آری، فرمود: «همین گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند»، یا فرمود: «نشور همین گونه است».(۱)

***

۶- معاد

در گروه دیگری از آیات از قیامت تعبیر به «عود» و بازگشت انسان‌ها شده است که منظور از آن بازگشت به حیات مجدد است، در ششمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در قیامت) باز می‌گردید». (کَما بَدَأَکُمْ تَعُوْدُونَ).

در بحث دلائل معاد به خواست خدا خواهیم دید که این جمله، کوتاه‌ترین و در عین حال روشن‌ترین دلیل بر امکان معاد را در خود جای داده، و از آفرینش نخستین استدلال بر امکان آفرینش مجدد می‌کند.

قال توجه اینکه تعبیر «عود» حتی در لسان مشرکان و منکران معاد نیز بوده است که می‌گفتند: «چه کسی می‌تواند ما را به زندگی مجدد باز گرداند»؟ (فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعیدُنا). و قرآن در پاسخ آنها می‌گوید:

«بگو: همان کسی که شما را در آغاز آفرید»! (قُلِ الَّذی فَطَرَکُمْ اوَّلَ مَرَّةٍ) (اسراء- ۵۱)

تعبیر به «معادْ» نیز از همین‌جا گرفته شده.

ضمناً این تعبیر دلیل روشنی بر مسأله معاد جسمانی است، چرا که روح در حقیقت بازگشتی ندارد، بلکه به بقای خود بعد از مرگ ادامه می‌دهد، این حیات جسمانی است که در قیامت بازگشت می‌کند، و روح به آن می‌پیوندد.

نکته مهمی که یادآوری آن در این‌جا لازم به نظر می‌رسد این است که طبق تفسیری که برای آیه مورد بحث ذکر شد، تشبیه در اصل بازگشت به حیات است (این تفسیر را مرحوم طبرسی در آغاز کلامش آورده، و در روح‌البیان نیز آن را به عنوان تفسیر آیه انتخاب کرده است).

ولی گروهی از مفسّران از جمله فخر رازی در «تفسیر کبیر»، و علّامه طباطبایی در «المیزان» و صاحب المنار در تفسیر «المنار» و بعضی دیگر گفته‌اند که تشبیه در این قسمت است که خداوند در آغاز مردم را به

۱- همان مدرک.

ص: ۳۸

صورت دو گروه آفرید: گروهی مؤمن و گروهی کافر (گروهی در پرتو هدایت انبیاء راه هدایت را برگزیدند، و گروهی بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه ضلالت را) در قیامت نیز به صورت دو گروه محشور خواهند شد، مؤمن و کافر، سعادتمند و شقاوتمند و آیه بعد از این آیه «فَرِیْقاً هَدی وَ فَرِیْقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ» را شاهد این تفسیر دانسته‌اند.

و عجیب‌تر این‌که فخررازی آن را دلیل بر مسأله جبر و سعادت و شقاوت ذاتی پنداشته است!

در حالی که اگر به آیات دیگر قرآن که شبیه این آیه است نظر بیفکنیم خواهیم دانست که تشبیه در مسأله هدایت بعد از مرگ است، نه هدایت و ضلالت در دنیا، در سوره روم آیه ۱۱ می‌خوانیم: اللَّه یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهُ ثُمَّ الَیْهِ تُرْجَعُونَ: «خداوند آفرینش را آغاز می‌کند و باز هم آن را اعاده می‌کند، سپس به سوی او باز می‌گردید» و در آیه ۲۷ همین سوره می‌خوانیم: وَ هُوَ الَّذی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ هُوَ اهْوَنُ عَلَیْهِ: «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می‌گرداند و این بازگرداندن برای او آسان‌تر است».

آیات متعدد دیگری نیز همین معنا را می‌رساند (یونس ۴ و ۳۴ نمل ۶۴ عنکبوت ۱۹).

ممکن است در این‌جا گفته شود که تفسیر آیه به مسأله سعادت و شقاوت همان چیزی است که در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: همان‌گونه که در آغاز گروهی را مؤمن و گروهی را کافر، گروهی را سعادتمند و گروهی را شقاوتمند، آفرید، همین‌طور در قیامت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی هدایت یافته و گروهی گمراه (خَلَقَهُمْ حِیْنَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِناً وَ کافراً وَ سَعیداً وَ شقِیّاً وَ کَذلِکَ یَعُودُوْنَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مُهْتَدِیاً وَ ضالا ....)(۱)

ولی بدون شک این حدیث از احادیث متشابه است و راوی آن «ابوالجارود» که نامش «زیاد بن منذر» می‌باشد از کسانی است که در کتب رجال مذمت شدیدی از او شده، حتی بعضی نام «سَرْحُوب» که یکی از نام‌های شیطان است بر او گذارده‌اند، در بعضی از روایات کذاب و کافر شمرده شده، و او را مؤسس مذهب منحرف «جارودیّه» (فرقه‌ای از زیدیه) می‌دانند.

بنابراین صحیح همان تفسیر اوّل است.

۱- تفسیر القمی، جلد ۱، صفحه ۲۲۶ و تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۱۸.

ص: ۳۹

۷- لِقاءُ اللَّه

تعبیر دیگری که در آیات متعددی از قرآن مجید اشاره به قیامت و رستاخیز می‌کند تعبیر به «لقاء اللَّه» یا «لقاء رب» است، از جمله در هفتمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «آنها که لقای خدا را تکذیب کردند مسلّماً گرفتار زیانند، و هرگز هدایت نیافته‌اند» (قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّه وَ ما کانُوا مُهْتَدِیْنَ).(۱)

تعبیر به «لقاء اللَّه» یا «لقاء رب» که مکرر در آیات قرآن آمده، بسیار پرمعنا و عمیق است، هرچند جمعی از مفسّران بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند:

گاه گفته‌اند منظور از «لقاء اللَّه» ملاقات فرشتگان خدا در قیامت است.

گاه گفته‌اند منظور ملاقات حساب و جزاء و ثواب اوست.

و گاه گفته‌اند به معنای ملاقات حکم و فرمان اوست.

و به این ترتیب هر کدام کلمه‌ای را در تقدیر گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم تقدیر برخلاف اصل است و تا دلیلی بر آن نباشد باید از آن پرهیز کرد.

با توجه به این حقیقت به سراغ تفسیر اصلی آن می‌رویم: بدون شک منظرو ملاقات حسی پروردگار نیست، چرا که ملاقات حسی تنها در مورد اجسام است که دارای مکان و زمان و رنگ و کیفیات دیگرند، به طوری که می‌توان آنها را با چشم ظاهر دید.

بلکه منظور یک شهود باطنی و دیدار و ملاقات روحانی و معنوی با خدا است، زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود، و آثار خداوند چنان در عرصه محشر و تمام صحنه‌های و مواقف قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد که همه‌کس حتی کافران خدا را با چشم دل می‌بینند، و او را دیدار می‌کنند! (هرچند این دیدارها متفاوت است).

مرحوم علّامه طباطبایی در تفسیرالمیزان چنین می‌گوید: «بندگان خدا در شرایطی قرا می‌گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور و بروز حقایق است، همان‌گونه که در آیه ۲۵ سوره نور آمده: «وَ یَعْلَمُونَ انَّ اللَّه هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ» (در آن روز می‌دانند که خداوند حق آشکار است).(۲)

۱- همین تعبیر در آیات دیگری مانند انعام، ۳۱ و ۱۴۵- یونس، ۷ و ۱۱ و ۱۵- رعد، ۲- کهف، ۱۰۵ و ۱۱۰- فرقان، ۲۱- عنکبوت، ۵ و ۲۳- روم، ۸- سجده، ۲۳- فصلت، ۵۴- سجده، ۱۰ و ۲۰- نیز آمده است.

۲- تفسیرالمیزان، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۳، و جلد ۱۰، ص ۶۹.

ص: ۴۰

جالب این‌که در حدیث مشروحی می‌خوانیم مردی خدمت امام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد من درباره قرآن مجید به شک افتاده‌ام!

امام فرمود: چرا؟!

عرض کرد: در آیات بسیاری می‌بینم که قرآن سخن از ملاقات پروردگار در قیامت می‌گوید: و از سوی دیگر می‌فرماید: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ: «چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و او چشم‌ها را درک می‌کند) این آیات چگونه باهم سازگار است؟

امام علیه السلام فرمود: اللِّقاءُ هُنا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ، وَ اللِّقاءُ هذَا الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَميعَ ما فی كِتابِ اللَّه مِنْ لِقائِهِ فَانَّهُ يَعْنی بِذلِكَ الْبَعْثَ: «لقاء به معنای مشاهده با چشم نیست، بلکه لقاء همان رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان است، پس معنای تمام آنچه در قرآن تعبیر به لقاء اللَّه شده است درک کن که همه به معنای بعث است». (۱)

در حقیقت امیرمؤمنان علی علیه السلام مسأله لقاء اللَّه را به چیزی تفسیر می‌کند که شهود پروردگار از لوازم آن است، آری روز رستاخیز روز برطرف شدن حجاب‌ها و کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور آیات حق، و تجلی خداوند بر قلوب است، و از این تعبیر امام علیه السلام هرکس به فراخور حال خود مطلب را در سطوح مختلف درک می‌کند، و همان گونه که گفتیم شهود باطنی اولیاء اللَّه در قیامت با افراد عادی بسیار متفاوت و مختلف است.

***

۸- رجوع الی اللّه

سرانجام تعبیر دیگری که به صورت بسیار گسترده (ده‌ها بار) از قیامت در آیات قرآن مجید به کار رفته، تعبیر به «رجوع و بازگشت به سوی پروردگار» یا تعبیر به «رَدّ الَی اللَّه» و مشتقات آنهاست، از جمله در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «هر انسانی مرگ را می‌چشد سپس به سوی ما باز می‌آیید» (كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ الَيْنا تُرْجَعُونَ)

تعبیر به رجوع و بازگشت همان‌گونه که گفتیم در آیات مکرری دیده می‌شود. گاه می‌گویند: الَی اللَّه

۱- توحید صدوق، صفحه ۲۶۷(با تلخیص).

ص: ۴۱

مَرْجِعُکُمْ جَمِیْعاً «بازگشت همه شما به سوی خداست) (مائده ۴۸).

و گاه نفس مطمئنه و روح تکامل یافته را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: ارْجِعی الی رَبِّکِ: «به سوی پروردگارت بازگرد» (فجر ۲۸).

و گاه در مقام بیان قدرت خداوند می‌گوید: انَّهُ عَلی رَجْعِهِ لِقادرٌ: «او قادر است که انسان را بازگرداند» (طارق ۸).

و گاه از زبان گروهی از مؤمنان نقل می‌کند: انّا للّهِ وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ: «ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم» (بقره ۱۵۶).

و گاه می‌فرماید: انَّ الی رَبِّکَ الرُّجْعی «مسلّماً بازگشت همگان به سوی پروردگار تو است». (علق ۸).

این تعبیرات که نظائر فراوانی در قرآن مجید دارد نشان می‌دهد که رستاخیز و قیامت از دیدگاه قرآن یک نوع بازگشت است، و می‌دانیم مفهوم این واژه آن است که چیزی از نقطه‌ای آمده باشد، باز به همان نقطه برگردد.

در این‌جا این سئوال پیش می‌آید که این معنا چگونه درباره قیامت تطبیق می‌کند، و چگونه ما از سوی خدا آمده‌ایم که به سوی او باز گردیم؟!

جمعی از مفسّران در پاسخ این سئوال کلمه‌ای در آیه در تقدیر گرفته‌اند و گفته‌اند مفهوم آن، آن است که الی حُکْمِهِ تُرْجَعُوْنَ: «به سوی حکم خدا باز می‌گردید». همان‌گونه که گاه گفته می‌شود: رَجَعَ امْرُ الْقَوْمِ الَی الْأَمیرِ: «کار مردم به امیر بازگشت داده شد».(۱)

ولی آیا صحیح است که در تمام این آیات چنین کلمه‌ای را محذوف بدانیم؟ اصلًا چه نیازی به تقدیر و قائل شدن به حذف است؟ حتماً این تعبیر قرآنی نکته خاصی داشته که باید با تلاش و جستجو آن را دریابیم، برای یافتن پاسخ این سئوال بهتر است به آغاز خلقت انسان باز گردیم.

قران می‌گوید خداوند به فرشتگان خطاب کرد و فرمود: فَاذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیْهِ مِنْ رُوْحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِیْنَ: «هنگامی که جسم آدم را نظام بخشیدم و از روح خود در او دمیدم (ای فرشتگان) برای او سجده کنید» (حجر ۲۹).

مسلماً منظور از روح خدا روحی نیست که از ذات پاک او جدا شده باشد، چرا که او واجب الوجود

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۷۱، و تفسیر فخررازی، جلد ۲، صفحه ۱۵۲.

ص: ۴۲

است و از هر نظر بسیط و خالی از اجزاء ترکیبی است، بلکه منظور این است که از یک روح بزرگ که از اشرف مخلوقات خدا می‌باشد، در او دمیده شد (و به اصطلاح این اضافه، «اضافه تشریفیّه» است).

به این ترتیب روح والای انسان از آن عالم بالا به سوی جهان خاکی کشیده شده، و با این خاک تیره پیوند یافته، تا مدارجی از کمال را طی کند، سپس از آن جدا شود و به عالم بالا و جوار قرب حق باز گردد.

درست است که طبق معاد جسمانی در قیامت جسم و روح هر دو باز می‌گردند، ولی باید توجه داشت که در آنجا روح به جسم باز نمی‌گردد بلکه جسم به سوی روح می‌رود، و تعالی و تکامل می‌یابد! و لذا نقائص جسم دنیوی را از دست می‌دهد، فرسودگی، پیری، فناپذیری، درد و بیماری، و تعب و خستگی همه از آن رخت بر می‌بنند (دقت کنید).

بعضی از دانشمندان در این‌جا تشبیه زیبایی برای این مسأله یعنی نزول روح به بدن، و سپس بازگشت به عالم بالا آورده‌اند: روح انسان را به غواصی تشبیه می‌کنند که برای فرو رفتن در قعر دریا و بیرون آوردن جواهرات گرانبها، جسم سنگینی را به پای خویش می‌بندد، تا به کمک آن در دریا فرو رود، هنگامی که بر کف دریا نشست و گوهرهای گرانبها را جمع‌آوری نمود. جسم سنگین را از پای خود باز می‌کند و به سطح دریا برمی‌گردد، و این است معنای «رجوع» (دقت کنید).

نتیجه:

در یک جمع‌بندی به این‌جا می‌رسیم که روز بازپسین مراحل و مواقفی دارد که از هر کدام از آنها در قرآن مجید تعبیری آورده شده است.

نخست از «قیام ساعت» و آغاز رستاخیز و دگرگونی جهان بحث می‌شود.

سپس به مرحله «احیاء موتی» و زنده شدن مردگان می‌رسد.

بعد خداوند آنها را بر می‌انگیزد یعنی مرحله «بعث» شروع می‌شود.

سپس آنها را جمع می‌کند، و این مرحله «حشر» است بعد آنها را می‌گستراند و این مرحله «نشر» است.

سپس آنها بازگشت به سوی خدا می‌کنند و این مرحله معاد است.

سپس به مرحله «لقاء پروردگار» می‌رسند و این مرحله لقاء اللّه است.

و سرانجام به سوی آن وجود نامتناهی و کمال مطلق پیش می‌روند و این مرحله «رجوع» به پروردگار

ص: ۴۳

است.

ص: ۴۴

هفتاد نام قیامت در قرآن

اشاره

اشاره:

از تعبیرات کلّی قرآن مجید که در بحث گذشته آوردیم که بگذریم قرآن نام‌های زیادی برای «معاد» انتخاب کرده که به جزئیات اوصاف آن روز بزرگ اشاره می کند.

این نکته قابل توجه است که قرآن مجید همیشه از قیامت با یک نام یاد نمی کند، این به خاطر آن است که در قیامت حوادث بسیار مختلف و گوناگونی رخ می‌دهد، و هریک از این حوادث چهره‌ای از آن روز را نشان می‌دهد.

قرآن برای نشان دادن این ویژگی‌ها که مسلماً آثار تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد از نام‌های گوناگون استفاده می کند، تا ترسیم دقیقی در مجموع آیات از آن روز عظیم و حوادث فوق‌العاده و تکان دهنده آن کرده باشد.

البته «نام» در اینجا به معنای اسم خاص (یا به تعبیر ادبیات عربی «علم شخص») نیست، بلکه معنای وسیع‌تری دارد که نام‌های توصیفی را نیز شامل می‌شود، یعنی عناوینی که متکی بر اوصاف آن روز و ویژگی‌های آن زندگی است.

با این اشاره به سراغ نام‌های قیامت در قرآن می‌رویم و خوانندگان را بار دیگر به این نکته توجه می‌دهیم که دقت در این نام‌ها آثار تربیتی عمیقی دارد، و در بیداری و آگاهی و تهذیب نفوس و اصلاح قلوب و دعوت به سوی تقوی و بازداشتن از زشتی بسیار مؤثّر است.

مرحوم «فیض کاشانی» در «محجهٔ البیضاء» می گوید: «در هریک از نام‌های قیامت سرّی نهفته است و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته، باید کوشید این معنا را درک کرد و به این اسرار راه یافت». سپس همراه آن یکصد نام برای قیامت ذکر می کند.(۱)

۱- محجهٔ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۳۳۱.

ص: ۴۵

البته این نام‌ها همه در قرآن مجید نیست، بلکه قسمتی از آنها از احادیث گرفته شده لذا از بحث تفسیری ما خارج است، ما فعلًا تنها به سراغ نام‌های قیامت در قرآن می‌رویم.

از سوی دیگر بعضی از این نام‌هایی که فیض فرموده، نه با صراحت در قرآن مجید آمده است و نه در اخبار، بلکه استنباطی است اجمالی از کتاب و سنت، لذا بهتر آن است به سراغ نام‌هایی رویم که با صراحت در قرآن مجید ذکر شده (خواه جنبه اسم خاص داشته باشد که تعداد محدودی از آنهاست یا جنبه توصیف و بیان ویژگی‌های آن روز).

این اسامی را در سه گروه می‌توان خلاصه کرد:

بخش اول، نام‌هایی است که با یک اضافه واژه «یوم» به یک کلمه، از یکی از ابعاد و ویژگی‌های آن روز خبر می‌دهد و آنها عبارتند از:

***

۱- یَوْمُ الْقِیامَهًِْ

این نام که از مشهورترین نام‌های روز رستاخیز است، و درست هفتاد بار در قرآن مجید تکرار شده، از جمله می‌فرماید: وَ نَضَعُ الْمَوازِیْنَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهًِْ: «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم» (انبیاء- ۴۷)

در این‌که چرا آن روز، روز قیامت و بپاخاستن نامیده شده، خود قرآن مجید از این مسأله پرده برداشته می‌گوید: در آن روز مردم، در برابر خداوند به پا می‌خیزند» (و در دادگاه عدل او حاضر می‌شوند) (یَوْمَ یَقُوْمُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ) (مطففین- ۶).

و نیز در آن روز فرشته اعظم خداوند که نامش «روح» است با سایر ملائکه در یک صف برای اجرای فرمان خدا قیام می‌کنند. (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهًُْ صَفّاً) (نبأ- ۳۸).

و نیز در آن روز شاهدان و گواهان، برای شهادت بر اعمال انسان‌ها بپا می‌خیزند (وَ یَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهادُ) (غافر- ۵۱).

و بالأخره در آن روز حساب و کتاب، برپا می‌شود (یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ) (ابراهیم- ۴۱)

این مطلب در دادگاه‌ها معمول است که به هنگام اعلام رأی دادگاه همه حاضران اعم از متّهمان و

ص: ۴۶

قضات بپا می‌خیزند، و رأی نهایی اعلام می‌شود، این بپاخاستن دلیل بر احترام به رأی دادگاه و تسلیم در مقابل آن است.

از این گذشته، انسان هنگامی که می‌خواهد به طور جدّی کاری را انجام دهد بپا می‌خیزد و آماده اجرا می‌شود، به همین جهت مسأله «قیام» دلیل بر تصمیم و اراده محکم و آمادگی و احترام نسبت به انجام کاری است، و شاید به همین دلیل واژه «قیامت» در قرآن مجید، این همه تکرار و تأکید شده است.

اضافه بر اینها، قیام مردگان از قبرها، خود نیز یکی از دلایل این نامگذاری است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: اشَدُّ ساعاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلاثُ ساعاتٍ: السّاعَةُ الَّتی یُعایِنُ فِیْها مَلَکَ الْمَوْتِ، وَ السّاعَةُ الَّتی یَقُوْمُ فیها مِنْ قَبْرِهِ، وَ السّاعَةُ الَّتی یَقِفُ فیها بَیْنَ یَدَیِ اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی «شدیدترین ساعات انسان‌ها، سه ساعت است، ساعتی که فرشته مرگ را در برابر خود می‌بیند، و ساعتی که از قبر برمی‌خیزد و ساعتی که در برابر خداوند متعال می‌ایستد».(۱)

۲- الْیَوْمُ الْاخِرُ

نام دیگری که بسیار مشهور و معروف است، و در قرآن مجید به طور گسترده آمده است: «الدّارُ الْاخِرَةُ» (سرای دیگر) و «الْیَوْمُ الآخِرُ» (روز دیگر) یا به طور خلاصه «الْاخِرَةُ» است که یکصد و چهل بار در قرآن مجید در سوره‌های مختلف، روی آن تکیه شده است.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره در توضیح معنای نیکوکاری می‌فرماید: وَلکِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ المَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّیْنَ ... «نیکی (نیکوکاران) کسانی هستند که به خدا و روز دیگر و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند ....»

و در تعبیر دیگری در آیه ۸۳ قصص می‌فرماید: تِلْکَ الدّارُ الْاخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوّاً فی الأَرْضِ وَ لا فَساداً: «آن سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند».

و باز در تعبیر دیگر در آیه ۴ بقره می‌فرماید: وَ بِالآخِرَةِ هُمْ یُوْقِنُونَ: «مؤمنان حقیقی کسانی هستند که نسبت به آخرت یقین دارند».

۱- بحار، جلد ۷، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۹.

ص: ۴۷

تعبیر به «الْیَوْمُ الْاخِرُ»- یا- «الدّارُ الْاخِرَهُ» یا- «الْاخِرَهَ» در برابر دار دنیاست که از آن به «نشئه اولی» تعبیر شده چنان‌که می‌خوانیم: وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَهَ الْأُوْلَی فَلَوْلا تَذَکَّرُونَ: «شما عالم نخستین را دانستید چگونه متذکر نمی‌شوید (که عالمی بعد از آن است)» (واقعه ۶۲).

و در آیه ۴ سوره ضحی آمده است و لَلآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْاولی «عالم آخرت از عالم نخستین برای تو بهتر است».

به گفته ارباب لغت، «آخِرْ» نقطه مقابل «اوّل» است و «آخَر» (به معنای دیگر) نقطه مقابل «واحد» است.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید: آخرت را از این نظر آخرت نامیده‌اند که بعد از دنیاست، و دنیا از این نظر دنیا نامیده شده که به مردم نزدیک است (از ماده دُنّو) و بعضی هم گفته‌اند به خاطر دنائت و پستی آن است نسبت به آخرت.(۱)

شبیه همین معنا در تفسیر روح‌البیان و تفسیر فخررازی نیز آمده است.(۲)

این تعبیر ضمناً بیانگر این واقعیت است که سیر تکاملی انسان از این جهان شروع می‌شود. و ادامه می‌یابد، جهان دیگر آخرین مرحله این مسیر است، دنیا به منزله منزلگاه‌های میان جاده است. و آخرت قرارگاه نهایی و ابدی است.

این هشداری است به همه انسان‌ها که دینا را سرای جاودان نشمرند، دل به آن نبندند، آن را هدف نهایی نشمرند، و تمام نیرو و قدرت خود را معطوف آن ندارند بلکه از آن به صورت گذرگاهی برای وصول به سرای دیگر بهره گیرند.

***

۳- یَوْمُ الْحِسابِ

دیگر از اسامی مشهور قیامت «یوم الحساب» است که در پنج آیه از قرآن مجید آمده است و این نام به خاطر آن است که تمام اعمال آدمی اعم از صغیر و کبیر، جزیی و کلی، معنوی و مادی، جوارحی و جوانحی (بدنی و روحی) بدون استثناء در آن روز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، قرآن از زبان موسی بن عمران می‌گوید: وَ قالَ مُوسی انِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ: «موسی به فرعونیان

۱- « مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۰.

۲- « روح البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۱، و تفسیر فخررازی، جلد ۲، صفحه ۳۲.

ص: ۴۸

گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری ک به روز حساب ایمان نمی‌آورد» (غافر ۲۷).

و گاه از آن تعبیر به یَوْمَ یِقُومُ الْحِسابُ» (روزی که حساب برپا می‌شود) شده است. (ابراهیم ۴۱).

مقاییس اللغهٔ چهار ریشه برای ماده «حساب» ذکر می‌کند: شمردن، کفایت کردن، و «حسبان» به معنای بالش کوچک، و «احْسَبَ» به معنای کسی که بر اثر بیماری پوست تنش سفید شده و موهای او ریخته است.

بعضی از ارباب لغت معانی بیشتری برای آن ذکر کرده، و حتی آن را به هفت معنا رسانده‌اند که از جمله آنها مجازات و عذاب است.(۱)

ولی ظاهر این است که همه معانی فوق آن گونه که اجمالًا از مفردات راغب بر می‌آید به یک معنا باز می‌گردد، و آن حسابرسی کردن است، و اگر در معنی کفایت به کار می‌رود به خاطر آن است که محاسبه‌ای برای رسیدن به کفایت صورت می‌گیرد، و همچنین در مورد مجازات به خاطر آن است که بعد از حسابرسی انجام می‌شود، معانی دیگر نیز به نحوی بازگشت به این معنا می‌کنند (مثلًا اطلاق آن بر نوعی از بیماری جلدی به خاطر شباهت با مجازات الهی است که بعد از حساب واقع می‌شود، و شاید بالش کوچک را از این رو حسبان نامیده‌اند که حسابگران در موقع حساب به آن تکیه می‌کنند).

به هر حال یکی از روشن‌ترین برنامه‌هایی که در قیامت انجام می‌گیرد، و اصولًا قیام قیامت به خاطر آن است، مسأله حساب الهی است که شرح چگونگی آن به خواست خدا در بحث‌های مربوط به منازل آخرت خواهد آمد.

***

۴- یَوْمُ الدِّیْنِ

این نام نیز به طور گسترده در قرآن به کار رفته و تعداد آیاتی که در آن «یوم الدین» آمده است بالغ بر سیزده مورد است که از همه مشهورتر در زبان‌ها در سوره حمد است. مالِکِ یَوْمِالدِّیْنِ «او مالک روز جزا است».

(بعضی از ارباب لغت معتقدند که اصل واژه «دین» به معنای خضوع و انقیاد و اطاعت است، و اگر این

۱- نهایه ابن اثیر و لسان العرب.

ص: ۴۹

واژه بر معنای جزا اطلاق شده یا به خاطر آن است که در مقابل آن باید مطیع بود یا اینکه جزا مولود اطاعت است).

در بعضـی از روایات نیز به معنای روز حساب تفسیر شده که در حقیقت از قبیل ذکر علّت و اراده معلول است زیرا حساب مقدمه‌ای برای جزاست.

***

۵- یَوْمُ الْجَمْعِ

این تعبیر دوبار در قرآن مجید آمده است از جمله در سوره تغابن آیه ۹ یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ: «به خاطر بیاورید که همه شما را در آن «روز اجتماع» جمع‌آوری می کند، آن روز روزی است که معلوم می‌شود چه کسانی مغبون گشته‌اند»؟!

و در سوره شوری آیه ۷ می‌خوانیم: لِتُنْذِرَ امَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ» «قرآن به خاطر آن نازل شده است که ام القری و کسانی را که پیرامون آن هستند انذار کنی و از روزی که همه خلایق در آن جمعند بترسانی».

چگونه آن روز روز جمع نباشـد در حـالی که تمام اوّلین و آخرین و همه جن و انس و حتی ملائکه مقربین در آنجا جمعنـد، نه تنها خودشان که اعما آنها نیز تماماً در آنجا جمع آوری شده است و برای عرضه به دادگاه عدل الهی آماده است.

همین نام به صورت دیگری در آیه ۱۰۳ سوره هود نیز آمـده ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ آن روز روزی است که همه مردم برای آن جمع‌آوری می‌شوند.

***

۶- یَوْمُ الفَصْلِ

نام دیگر روز قیامت «یوم الفصل» (روز جـدایی) است. این نام شـش بار در قرآن مجید تکرار شده (۱) از جمله در سوره نبـأ آیه ۱۷ می‌خوانیم: انَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیْقاتاً: «روز جدایی، میعاد همگان است».

۱- صافات، ۲۱- دخان، ۴۰- مرسلات، ۱۳ و ۱۴ و ۳۸- نبأ، ۱۷.

ص: ۵۰

این تعبیر تعبیر بسیار پرمعنایی است که بیانگر جدایی‌ها در آن روز عظیم است: جدایی حق از باطل، جدایی صفوف مؤمنان و صالحان از کافران و مجرمان، جدایی برادر از برادر، و پدر و مادر از فرزند. و جدایی سرنوشت خوبان و بدان.

این تعبیر گاهی به معنای یوم القضاء و روز داوری نیز می‌آید، زیرا قاضی به وسیله حکم خود منازعه را پایان می‌دهد، و لذا به حکم و قضاوت که علت پایان مخاصمات است، «الفصل» گفته می‌شود.

***

۷- یَوْمُ الْخُرُوجِ

این نام تنها در یک آیه قرآن مجید آمده است، در آیه ۴۲ ق ضمن اشاره به روزی که نفخ دوم صور دمیده می‌شود، می‌فرماید: ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ: «آن روز روزی است که همه اموات زنده شده (و از قبرها) خارج می‌شوند» آری آن روز روز خارج شدن است از مرگ به حیات و از عالم برزخ به عالم آخرت، و از درون به برون، و از پنهان به آشکار!

همین معنا به شکل دیگری در آیه ۴۳ معارج آمده است آنجا که می‌فرماید: یَوْمَ یُخْرَجُونَ مِنَ الْاَجْداثِ سِراعاً کَاَنَّهُمْ الی نُصُبٍ یُوفِضُونَ: «روز موعود آنها همان روزی است که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند.

گویی به سوی بتهایشان می‌دوند»!(۱)

این تعبیر نشان می‌دهد حوادث قیامت در آغاز کار با سرعت فوق‌العاده‌ای انجام می‌گیرد، و در عین حال طعنه و سخریه‌ای است نسبت به بت‌پرستان و بت‌پرستی که مهمترین بخش زندگانی آنان را تشکیل می‌دهد، و بیشترین توجه آن سبک مغزان را به خود تخصیص داده بود، به طوری که دویدن آنها به سوی بت‌ها به عنوان نمونه روشن «شتاب» معرفی شده است، دویدن و شتاب به سوی بت‌ها در یک روز جشن و یا عزا، و یا در حال بازگشت از سفر، و از این‌جا روشن می‌شود که نکته لطیفی در آیه نفهته شده است.

۱- « سراع» جمع« سریع»(بر وزن ظِراف و ظریف) به معنای شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند- و« نُصُب» جمع« نصیب» و« نصیب» جمع« نَصْب»(بر وزن کسب) در اصل به معنای چیزی است که در جایی نصب می‌شود و لذا به بت‌هایی که در محلی نصب می‌شد اطلاق می‌گشت بعضی گفته‌اند تفاوت آن با صنم در این بود که صنم دارای شکل و صورت خاصی بود ولی نصب قطعه سنگ بی‌شکلی بود که به آن احترام می‌گذاشتند و خون قربانی خدایان را بر آن می‌ریختند.

ص: ۵۱

۸- الْیَوْمُ الْمَوْعُودُ

این نـام نیز تنهـا در یک آیه از قرآن آمـده است، در آغاز سوره بروج آیه ۲ به عنوان یک سوگنـد مهم می‌فرمایـد: وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ «سوگند به آن روز موعود» روزی که وعده گاه همه آنجاست و تمام انبیاء وعده آن را داده‌اند.

بعضـی از مفسّـِران یوم موعود را اشاره به روز خارج شـدن از قبرها، یا روزی که وعـده شـفاعت پیامبر در آن داده شده است تفسـیر کرده‌اند، در حالی که همه این معانی در معنای اوّل جمع است.(۱)

جالب این‌که قرآن مجیـد سوگنـد به آن روز را به دنبال سوگنـد به آسـمان که دارای برج‌های بسیار است قرار داده (وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ) اشاره به اینکه عظمت آن روز همچون عظمت آسمان است، یا اشاره به اینکه اگر آن روز موعود نباشد آفرینش این آسمان عظیم با آن نظام دقیقی که بر آن حکمفرماست بیهوده و بی‌هدف خواهد بود، چرا که چند روزه زندگی دنیا ارزش آن را ندارد که چنین نظام عظیم و گسترده‌ای به خاطر آن آفریده شود.

به هر حـال شبیه این «نـام» با تعبیر دیگری در آیه ۸۳ زخرف آمـده است فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذی یُوْعَدُونَ: «آنهـا را رهـا کن تـا در باطـل خـود غوطه‌ور باشـند و سـرگرم بـازی شونـد، تـا روزی را که به آنهـا وعـده داده شـده است ملاقـات کنند».(۲)

***

۹- یَوْمُ الخُلُود

(روز جاودانگی)

این تعبیر یک بار در آیات قرآن به چشم می‌خورد، آنجا که می‌فرماید: ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذالِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ، «در آن (بهشت جاویدان) به سلامت داخل شوید آن روز جاودانگی است» (ق ۳۴).

بـا توجه به این‌که تعبیر فوق بعـد از توصـیف «بهشت» در آیـات همـان سوره ق وارد شـده، انتخاب این نام به خاطر بیان ابـدیت این موهبت عظیم الهی و این پاداش بزرگ نیکوکاران و تمام نعمت‌های آن است و در حقیقت یوم الخلود بعـد از ورود در بهشت آغاز می‌شود.

این تعبیر، سخنی را که قبلًا اشاره کردیم به روشنی تأیید می‌کند که نام‌ها و توصیف‌های قیامت

۱- روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۸۶.

۲- شبیه این تعبیر در آیه ۴۲ معارج و ۶۰ سوره ذاریات نیز آمده است.

ص: ۵۲

هرکدام به یکی از ابعاد آن اشاره دارد، و در اینجا سخن از ابدیت آن است، البته مسأله خلود منحصر به نعمت‌های بهشت نیست، عذاب‌های دوزخ نیز چنین است، اما در قرآن تعبیر «یوم الخلود» تنها در همین یک مورد به کار رفته است، و در مورد دوزخ تعبیر مشابه دیگری به عنوان دارالخلد (سرای جاودانی) دیده می‌شود: ذلِکَ جَزَاءُ أَعْداءِ اللَّهِ النَّارُ لَهمْ فِيهَا دارُالْخُلدِ؛ کیفر دشمنان خدا آتش است و سرای جاوید دوزخیان در آن خواهد بود» (فصلت ۲۸).

***

۱۰- يَوْمٌ عَظيمٌ

توصیف قیامت به روز بزرگ (یوم عظیم) نیز در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است، از جمله: در آیه ۳۷ مریم می‌خوانیم: فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيم: «وای بر کافر از مشاهده روز بزرگ».(۱)

البته تعبیر به «عذاب یوم عظیم» در آیات قرآن احیاناً برای عذاب‌های مهم دنیوی نیز آمده، که شناختن آن از عذاب روز قیامت، با توجه به آیات قبل و بعد، چندان مشکل نیست.

به هر حال توصیف آن روز به عظمت به خاطر امور مهم بسیاری است که در آن روز بزرگ واقع می‌شود: پاداش و کیفر عظیم، دادگاه و حساب عظیم، حضور با عظمت خلایق در آن روز، و عظمت طول آن روز، عظمت هول و وحشت و هراس، و عظمت جنبش‌های آغاز رستاخیز و خلاصه عظمت در تمام جهات.

***

۱۱- يَوْمُ الْحَسْرَةِ

این نام که تنها در یک آیه از قرآن مجید آمده، تعبیری است تکان دهنده از روز قیامت که روز حسرت و تأسف و ندامت است، در آیه ۳۹ مریم می‌فرماید: وَ انْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اذْ قُضِيَ الْامْرُوهُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ: «آنها را از روز حسرت بترسان، روزی که همه چیز پایان می‌یابد، و حکم نهایی صادر می‌شود، و این در حالی است که آنها (هنوز) در غفلتند و ایمان نمی‌آورند».

۱- شبیه همین تعبیر در آیات ۱۵ یونس، ۱۵ انعام، ۵۹ اعراف، ۱۳۵ شعراء، ۲۱ احقاف، ۱۳ زمر، ۵ مطففین نیز آمده است.

ص: ۵۳

«حَسْرَهٔ» از ماده «حَسْر» به گفته مفردات و مقاییس و جمعی دیگر از ارباب لغت به معنای آشکار کردن است، و لذا حَسَرْتُ عَنِ الذِراعِ یعنی آستین را بالا زدم و دست خود را ظاهر کردم، سپس واژه حسرت به غم و اندوهی که بر امور از دست رفته حاصل می‌شود اطلاق شده، گویی جهل و ناآگاهی انسان نسبت به ضررهای عملی که انجام داده کنار می‌رود و حقیقت آشکار می‌گردد. این در حالی است که بعضی دیگر اصل آن را به معنای «عقب زدن» می‌دانند، ولی مثلًا هنگامی که دریا عقب‌نشینی می‌کند طبعاً سواحلی که زیر آب بود آشکار می‌گردد، یا هنگامی که انسان آستین خود را عقب می‌زند دست‌ها ظاهر می‌شود، این در حقیقت از لوازم معنای اوّل است.(۱)

به هر حال اندوه و تأسف و ندامت از لوازم مفهوم آن است، و روز قیامت راستی روز اندوه و ندامت و حسرت شدید است، نه تنها برای بدکاران، بلکه حتی برای نیکوکاران، زیرا وقتی پاداش‌های عظیم الهی را می‌بینند تأسف می‌خورند چرا بیشتر و بهتر کار نیک انجام نداده‌اند!

این مطلبی است که جمعی از مفسّران به آن تصریح کرده‌اند(۲) ولی فخررازی می‌گوید تنها بدان هستند که گرفتار حسرت می‌شوند و برای اهل بهشت حسرتی نیست چرا که در آنجا هیچ غم و اندوهی نمی‌تواند وجود داشته باشد.(۳)

ولی باید گفت این گونه غم، نوعی کمال است، و مایه ناراحتی و عذاب روحی نیست، بنابراین وجود آن در بهشت نیز مشکلی ندارد (دقت کنید).

به هر حال اگر تأسف و حسرت در دنیا قابل جبران است در آنجا راهی برای جبران وجود ندارد و لذا باید آن روز را روز حسرت واقعی و روز حسرت بزرگ نامید، همین معنا در آیه ۵۶ سوره زمر به شکل دیگری آمده است که می‌فرماید: انْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ: «این هشدارها و اخطارها به خاطر آن است که مبادا کسی روز قیامت بگوید واحسرتا! از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کرده‌ام».(۴)

۱- التحقیق، جلد ۲.

۲- تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۶، صفحه ۵۱۵ و روح‌البیان، جلد ۵، صفحه ۳۳۵ و روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۸۵.

۳- تفسیر فخررازی، جلد ۲۱، صفه ۲۲۱.

۴- در سوره انعام، آیه ۳۱ نیز شبیه این معنا آمده است.

ص: ۵۴

۱۲- یَوْمُ التَّغابُن (روز آشکار شدن غبن‌ها!)

این نام در قرآن مجید تنها یکبار آمده است، آن هم در آیه ۹ سوره «تغابُن» یَوْمَ یَجْمَعَکُمْ لِیَوْمِ الْجَمعِ ذِلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ: «روزی که همه شما را در آن روز اجتماع گردآوری می‌کند که آن روز روز «تغابن» است.

«تغابن» از ماده «غبن» در این‌جا به معنای آشکار شدن غبن است، یعنی در آن روز ظاهر می‌شود چه کسی مغبون شده است.(۱)

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید: این ماده هنگامی که به صورت باب تفاعل (تغابن) به کار رود به معنای گرفتن شرّ و رها نمودن خیر، یا به معنای گرفتن خیر و رها نمودن شرّ است، مؤمنان از بهره دنیوی خود چشم پوشیده، و بهره آخرت را می‌گیرند و مصداق گرفتن خیر و رها کردن شر خواهد بود، بنابراین آنها «غابن» محسوب می‌شوند و کافران بهره آخرت را رها کرده و بهره دنیا را گرفته‌اند، و مصداق رها کردن خیر و گرفتن شرند، بنابراین «مغبون» هستند نتیجه این‌که در آن روز «غابن» از «مغبون» آشکار می‌گردد.

در صحاح اللغه آمده است که «غبن» به معنای خدعه و نیرنگ است، و مغبون شدن یعنی مورد خدعه و نیرنگ قرار گرفتن، و هنگامی که این ماده در مورد تفکر به کار رود به معنای ضعف و ناتوانی است، لذا «غبین» به معنای ضعیف الفکر است.

به هر حال در قیامت پرده‌ها کنار می‌رود، و نتایج اعمال و عقائد و نیات آشکار می‌شود، و انسان خود را در مقابل انبوهی از نتائج و آثار اعمال خویش می‌بیند، و آنجاست که بدکاران از شکست و زیان خود و فریب و نیرنگ شیطان و از دست دادن سرمایه‌های عظیم محروم شدن از سعادت جاویدان و گرفتاری در چنگال عذاب الهی با خبر می‌شوند، و این است غبن حقیقی.

***

۱۳- یَوْمُ التَّنادِ (روز صدا زدن یکدیگر و یاری خواستن)

این نام نیز یکبار در قرآن مجید در سوره غافر (مؤمن) آیه ۳۲ آمده است که مؤمن آل‌فرعون به هنگامی که فرعونیان را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌ترساند می‌گوید: وَ یا قَوْمِ انِّی اخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ:

۱- مفردات راغب.

ص: ۵۵

«ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند (و از هم یاری می‌خواهند اما صدایشان به جایی نمی‌رسد) بیمناکم».

«التَّنادْ» در اصل «التنادی» بوده که یای آن حـذف شده و کسـره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده، از ماده «نداء» به معنای صدا زدن است.

بسیاری از مفسران معتقدند که «یوم التناد» از اسامی قیامت است (۱) و هر کدام برای این نامگذاری دلیلی ذکر کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند به خاطر آن است که دوزخیان و بهشتیان یکدیگر را صدا می‌زنند، دوزخیان می گویند:

مقـداری از آب گوارای بهشتی یا از روزی‌های خـدا داد به ما محبت کنید (وَ نادی اصْـحابُ النّارِ اصْـحابَ الْجَنَّهِٔ انْ افیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْمـاءِ اوْ مِمّـا رَزَقَکُمُ اللَّهُ) و بهشتیـان در پاسـخ می گوینـد: خداونـد اینهـا را بر کـافران تحریم کرده است (قـالُوْا انَّ اللَّه حَرَّمَهُمـا عَلَی الْکافِرِینَ) (اعراف ۵۰).

این معنا در حدیثی در کتاب «معانی الاخبار» از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

بعضی می گویند این نامگذاری به خاطر آن است که در صحنه محشر مردم یکدیگر را صدا می‌زنند و از همه کمک می‌خواهند.

یا این‌که فرشـتگان مردم را برای حساب صدا می‌زنند و مردم فرشتگان را برای استمداد! یا این‌که مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می‌بیند، از روی شوق فریاد می‌زند: هاؤُمُ اقْرَوْا کِتابِیَه: «این نامه اعمال من است! ای مردم بیایید و آن را بخوانید»! (حاقه ۱۹).

و کـافر در آن هنگام که نامه عملش را به دسـتش می‌دهنـد از شـدت وحشت فریاد می کشـد: یا لَیْتَنِی لَمْ اوْتَ کِتابِیَه: «ای کاش نامه اعمال مرا به دست من نمی‌دادند»!

البته وجوه دیگری نیز برای این نامگذاری ذکر شده که در بعضـی از تفاسـیر آن را بالغ بر هشت وجه شـمرده‌اند، ولی بعضی از آنها ضعیف به نظر می‌رسد. این نکته نیز قابل ذکر است که تمام این معانی ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد چرا که منافاتی در میان آنها نیست.

۱- فخررازی در تفسیر خود می گوید اجماع و اتفاق مفسّران بر این قول است(جلد ۲۷، صفحه ۶۱).

ص: ۵۶

۱۴- يَوْمُ التلاقِ (روز تلاقی)

این نام نیز فقط یکبار در قرآن مجید (سوره مؤمن آیه ۱۵، آمده است: يُلْقِي الرُّوْحَ مِنْ امْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ: «خداوند روح را به فرمانش برهرکسی از بندگانش بخواهد القاء می‌کند، تا انسان‌ها را از روز تلاقی انذار کند».

منظور از القای روح به قرینه آیات دیگر، همان وحی و کتب آسمانی است، چنانکه در آیه ۵۲ شوری خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: وَ كَذلِكَ اوْحَيْنا الَيْكَ رُوْحاً مِنْ امْرِنا: «همان‌گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم».

و به این ترتیب قرآن مجید روحی است از جانب خدا که در کالبد جامعه بشریت دمیده شده است!

راغب در مفردات می‌گوید: قرآن به این سبب روح نامیده شده که سبب حیات معنوی است.

و هدف القای این روح بیم دادن و انذار از آن روز بزرگ تلاقی است.

در آن روز انواع تلاقی‌ها رخ می‌دهد که همه آن‌ها در مفهوم آیه جمع است، هرچند مفسّران احیاناً به گوشه‌ای از آن چشم دوخته‌اند.

روزی است که بندگان با پروردگارشان ملاقات می‌کنند (يا ايُّهَا الْانْسانُ انَّكَ كادِحٌ الى كَدْحاً فَمُلاقِيْهِ) (انشقاق ۶).

روزی است که انسان‌ها با فرشتگانِ حساب و پاداش و کیفر تلاقی دارند (وَ تَتَلَقّاهُم المَلائِكَةُ) (انبیاء ۱۰۳).

روزی است که انسان با حساب اعمال و گفتارش در آن دادگاه عدل تلاقی دارد (انِّی ظَنَنْتُ انِّی مُلاقٍ حِسابِيَه) (حاقه ۲۰)

روزی که گذشتگان و آیندگان با هم تلاقی می‌کنند.

روز تلاقی پیشوایان حق و باطل با پیروانشان.

روز تلاقی ظالم و مظلوم با یکدیگر

روز تلاقی بهشتیان و دوزخیان!

آری هدف آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی همین بوده است که بندگان را از آن روز تلاقی بزرگ بیم دهند و چه عجیب است این نام و مفهوم وسیع و تکاندهنده آن.

ص: ۵۷

۱۵- يَوْمٌ ثَقيلٌ (روز سنگين!)

اين نـام نيز از نام‌هـايى است كه فقط يكبار در قرآن در سوره انسان، آيه ۲۷ به چشم مى‌خورد: انَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ العاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَ رائَهُمْ يَوْماً ثَقيلًا: «آنها (مجرمان) زنـدگى زودگـذر دنيا را دوست دارنـد، در حالى كه پشت سـر خود روز سـخت و سـنگينى را رها مى‌كنند».

توصيف آن روز بـه ثقيـل توصيفى است گسـترده و پرمعنـا: سـنگين از نظر محاسبه‌ها، سـنگين از نظر مجازات‌هـا، سـنگين از نظر رسوايى‌ها، سنگين از نظر شدائد محشر و سنگينى مسئوليت‌ها، و سنگين از نظر بار گناهان بر دوش مجرمان!

تعبير به «يَذَرُوْنَ وَرائهُمْ» (پشت سـرشان مى‌اندازند) با اين‌كه بايد قاعدتاً گفته شود «پيش رويشان ...» به خاطر آن است كه مجرمان آن روز را چنان به دست فراموشى سپرده كه گويى پشت سرانداخته‌اند.

***

۱۶- يَوْمُ الْازِفَةِ (روز نزديک)

هريـك از نام‌هـاى قيـامت پيامى مخصوص به خود دارد، از جمله «يوم الآزفه» است كه فقط يك بار در قرآن مجيـد در سوره مؤمن آيه ۱۸ آمـده است (تعبير به «الآزفـة» دوبـار آمـده، ولى «يوم الآزفه» فقط يك بار) مى‌فرمايـد: وَ انْـذِرْهُمْ يَوْمَ الْازِفَـةِ اذِ الْقُلُوبُ لَـدَى الحَنـاجِرِ كـاظِمِيْنَ: «آنهـا را از روز نزديـك» بترسـان روزى كه از وحشت آن دل‌هـا به گلوگاه مى‌رسـد و تمام وجود انسان مملو از اندوه مى‌شود».

«آزِفَةً» از ماده «ازَف» (بر وزن صـدف) به گفته مقاييس اللغـۀ و مفردات و مصـباح اللغه و كتب ديگر به معناى نزديك شـدن است، ولى بعضى آن را به معناى نزديكى آميخته با تنگى وقت شمرده‌اند.

اين نامگذارى بيانگر اين واقعيت است كه قيامت بيش از آنچه مردم فكر مى‌كنند نزديك است، تا بيخبران نگويند هنوز وقت بسـيار است و قيـام و عـده‌اى است نسيه! آن هم روز نزديكى كه از شـدت وحشـتش گـويى قلب‌هـا به گلوگـاه مى‌رسـد، و جان‌هـا به لب مى‌آيد، اندوه آميخته با ترس گلوى مردم را مى‌فشارد و راه نفس كشيدن را بر آنها مى‌بندد.

آرى براى چنين روزى بايد هر لحظه آماده بود.

همين معنا را قرآن با تعبير ديگر در آيه ۱ سوره انبياء بيان كرده است: إقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فى

ص: ۵۸

غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ؛ روز حساب مردم بسیار به آنها نزدیک شده اما آنها درغفلتند و رویگردان هستند.

توجه داشته باشید که جمله «اقترب» تأکید بیشتری از «قرب» را می‌رساند، و اشاره به این است که حساب روز قیامت بسیار نزدیک می‌باشد.

قیامت به قدری نزدیک و حتمی است که قرآن در بسیاری از تعبیرات خود با صیغه‌های فعل ماضی از آن یاد می‌کند، مانند آیات ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان می‌فرماید: «انَّ عَذابَها کانَ غَرَاماً، انَّها سائتْ مُسْتَقَراً وَ مُقاماً. «عذاب جهنم بسیار سخت و پردوام بوده، و دوزخ جایگاه بد و محل اقامت بدی بوده است» و آیات فراوان دیگر.

***

۱۷- یَوْمٌ عَسیْرٌ (روز پر مشقت)

این تعبیر دوبار در قرآن مجید (در سوره مدثر آیه ۹، و سوره فرقان، آیه ۲۶) آمده است، در آیه اوّل می‌خوانیم فَذلِکَ یُوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ: «آن روز روز سختی است». و در آیه دوّم می‌خوانیم: وَ کانَ یَوْماً عَلَی الْکافِرینَ عَسِیراً: «روز قیامت برای کافران روز سختی خواهد بود.»

البته یک بار هم به عنوان «عَسِر» (بر وزن خَشِن) در آیه ۸ سوره قمر آمده است: یَقوُلُ الْکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ: «کافران می گویند امروز روز سختی است».(۱)

مسلماً آن روز برای کافران بسیار طاقت‌فرسا و مصیبت بار و دردناک است، به طوری که نیرومندترین آنها را به زانو در می‌آورد و عاجز و بیچاره و ناتوان می‌سازد.

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: سخت بودن آن روز بر کافران از این جهت است که در حساب بر آنها سخت گرفته می‌شود، نامه‌های اعمالشان به دست چپ آنها داده شده، صورت‌هایشان سیاه، بدن‌ها کبود، چشمهایشان نابینا، و اعضاء بدنشان در حضور جمع به گناهان آنها گواهی می‌دهد و مایه رسوایی آنها می‌گردد.(۲)

تازه این یک مرحله از سختی‌های محشر است، مراحل بعد به هنگامی که به سوی جهنم کشیده می‌شوند، و سپس گرفتار انواع عذاب‌ها، گرفتار آتش قهر غضب الهی می‌گردند، سخت‌تر و مصیبت بارتر

۱- « عسیر» و« عَسِر» هر دو صفت مشبهه است.

۲- تفسیر فخررازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۹۷.

ص: ۵۹

است. آن روز حتی برای مؤمنـان روز آسـانی نیست، و دادن حسـاب تمام اعمال حتی به انـدازه سـنگینی یک ذره و گذشـتن از آن گردنه‌های سخت، کار بسیار دشواری است.

***

۱۸- يَوْمٌ اليمٌ (روز دردناک)

این نام نیز دوبار در آیات قرآن مجیـد آمده (هرچند واژه «الیم» ده‌ها بار به عنوان توصـیفی برای عذاب قیامت در سوره‌های مختلف قرآن بچشم می‌خورد).

یکبار در سوره هود آیه ۲۶ از زبان نوح پیغمبر نقل شـده که خطاب به قوم بت‌پرسـتش می‌گوید: انِّی اخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ الیمٍ: «من بر شما از عذاب روز دردناکی بیمناکم».

و یکبـار هم در سـوره زخرف آیه ۶۵ از لسـان وحی الهی: فَوَیْلٌ لِلَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ عَـذابِ یَوْمٍ الیمٍ: «وای بر آنها که سـتم کرده‌انـد از عذاب روزی دردناک».

توصـیف آن روز به دردنـاک بودن تنهـا به خاطر این نیست که عـذابش الیم و دردناک است، بلکه علاوه بر این، آن روز از جهات زیادی مایه درد و رنج است؛ از جهت رسوایی‌ها، ندامت‌ها و پشـیمانی‌های کشنده، و انواع رنج‌های روحی دیگر، مثلًا انسان می‌بیند دیگران به وسـیله او اهل بهشت شدنـد و او خودش دوزخی شد، دردناک به خاطر اینکه راه بازگشتی وجود ندارد، و به خاطر اینکه عذاب و رنجهایش جاودانی است.

جالب اینکه در یکی از دو آیه فوق سـخن از مشـرکان به میان آمده، و در دیگری از ظالمان، و می‌دانیم شرک نوعی از ظلم، و ظلم و ستم نیز از انگیزه‌های شرک جلّی و خفی است.

***

۱۹- يَوْمُ الْوَعِيْدِ (روز وعده‌های وحشتناک)

این نـام نیز یک بار در سراسـر قرآن مجیـد، در سوره ق آیه ۲۰ آمـده است: وَ نُفِـخَ فی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعِیـدِ: «و در صور دمیده می‌شود آن روز، روز تحقق وعده‌های وحشتناک است».

البته واژه «وعید» به طور مکرر در قرآن آمده، ولی تعبیر به یَوْمُ الْوَعِیدِ تنها در یک مورد است.

واژه «وعید» از مادّه «وعد» گرفته شده و به گفته راغب در مفردات، «وعد» در مورد خیر و شر هر دو به

ص: ۶۰

کار می‌رود، ولی «وعیـد» تنها در موارد وعـده‌های شـرّ گفته می‌شود، و لذا «ابن منظور» در لسان العرب آن را به تهدید تفسیر کرده است، و واژه «ایعاد»، نیز به همین معنی آمده است.

به هر حـال، این نـام اشـاره پرمعنـایی به تمام مجازات‌های روز قیامت است، اعم از مشـکلات صـحنه محشـر و دادگاه عـدل الهی، و مجازات‌های دوزخ، و اعم از کیفرهای مادی و معنوی، مانند رسوایی در میان خلائق، و دور ماندن از فیض قرب پروردگار.

در اینکه منظور از نفـخ صور در این آیه، نفخه مرگ و پایـان دنیـاست، و یـا نفخه حیـات و آغـاز آخرت؟ در میان مفسّـِران گفتگو است، ولی آیه بعـد از این آیه که می‌گویـد: وَ جائَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَـهِیْدٌ: «و هر انسانی وارد محشـر می‌گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی دهنده است» دلیل بر آن است که منظور نفخ دوم است، و روز وعید نیز همان روز است.(۱)

***

۲۰- الْیَوْمُ الْحَقُ

این نام نیز یک‌بار در قرآن مجید در سوره نبأ آیه ۳۹ آمده است که اشاره به روز رستاخیز کرده و می‌فرماید: ذالِکَ الْیَوْمُ الْحَقُ: «آن روز، روز حق است» آری واقعیتی است انکارناپـذیر، واقعیتی است که به تمـام عـالم آفرینش مفهوم می‌بخشـد، و اگر آن روز نبود، واقعیت این جهان مفهوم نداشت.

اصولًا دنیـا، سـرابی بیش نیست، و در واقع «مجـاز» است نه «حقیقت»، فناست نه بقا، مرگ است نه حیات، آری حقیقت و واقعیت و مفهوم اصلی حیات در قیامت تجلّی می‌کند (وَ انَّ الدّارَ الْاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ): «سرای آخرت حیات حقیقی است» (عنکبوت ۶۴).

بعضی از مفسّران در تفسیر حقانیت آن روز به سه نکته اشاره کرده‌اند:

۱- آن روز حق است و غیر از آن باطل، چرا که ایام دنیا باطلش بیش از حق می‌باشد.

۲- حق به معنای وجود ثابت است و به همین جهت خدا را حق می‌گویند چرا که فنایی برای او تصور نمی‌شود، روز قیامت نیز چنین است، بنابراین حق است.

۳- آن روز روزی است که شایسته عنوان یوم است چرا که در آن روز روشن، اسرار مخفی آشکار

۱- همین معنـا را بسـیاری از مفسّـِران ماننـد ابوالفتوح رازی، علّامه طباطبایی، فخررازی، آلوسـی در روح المعانی و مراغی در تفسـیر خود ذیل آیه فوق پذیرفته‌اند.

ص: ۶۱

می گردد، در حالی که در دنیا احوال خلق مکتوم و نامعلوم (همچون شب) است.(۱)

۲۱- يَوْمٌ مَشْهُودٌ (روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند)

این توصیف نیز تنها یک‌بار در قرآن مجید در آیه ۱۰۳ سوره هود آمده است که بعد از اشاره به عذاب آخرت اشاره به آن روز کرده می‌فرماید: وَ ذلِکَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ «و آن روزی است که همه اعم از نیکان و بدان آن را مشاهده می کنند».

نه تنها خلق اولین و آخرین آن روز را مشاهده می کنند، بلکه اعمال و حساب و دادگاه و عدل الهی و پاداش‌ها و کیفرهای اعمال خویش را نیز در آن روز مشاهده خواهند کرد.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان و مرحوم علّامه طباطبایی در المیزان اطلاق این آیه گواه بر آن است که نه فقط انسان‌ها، بلکه جن و ملائکه نیز در آن روز حاضر و ناظرند که روز اجتماع عمومی همگان است.(۲)

قرطبی نیز می گوید اهل آسمان‌ها نیز شاهد و ناظر آن روزند.

البته همه روزها مشاهده می‌شود، ولی انتخاب این توصیف برای قیامت از یکسو اشاره به قطعی بودن آن است و از سوی دیگر اشاره به اهمیت آن و حوادثی که در آن روی می‌دهد، و حضور عمومی همه خلایق در آن است.

***

۲۲- يَوْمٌ مَعْلُومٌ (روزی که برای همه معلوم است)

این تعبیر نیز یک‌بار در قرآن در آیه ۵۰ سوره واقعه در برابر سؤال کفار از حیات بعد از مرگ آمده است:

قُلْ انَّ الْاوَّلِيْنَ وَ الْاخِرينَ لَمَجْمُوعُونَ الی مِيْقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ «بگو اولین و آخرین همگی در موعد روز معلومی گردآوری می‌شوند».

معلوم بودن آن روز دو تفسیر می‌تواند داشته باشد:

۱- «علم تفصیلی» است، یعنی آگاهی بر آن روز و تاریخ دقیق آن، و می‌دانیم این علم مخصوص خدا

۱- « تفسیر کبیر»، جلد ۳۱، صفحه ۲۵.

۲- المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۷- مجمع‌البیان، جلد ۵، صفحه ۱۹۱« مراغی» نیز در تفسیر خود همین قول را پذیرفته است.

ص: ۶۲

است، و هیچ‌کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از آن آگاهی ندارند، ولی نزد خداوند ثابت و قطعی و از هر نظر معلوم است.

۲- «علم اجمالی» یعنی آگاهی بر این‌که همه ما چنین روزی را در پیش داریم، و از آن‌جا که این آگاهی- به طوری که در بحث‌های آینده به خواست خدا می‌آید- از اعماق فطرت ما می‌جوشد، به علاوه دلائل متعددی از طریق عقل و خرد برای آن وجود دارد که عالم و عامی هر کدام می‌توانند اجمالی به آن دست یابند، و اضافه بر این تمام انبیاء و پیامبران الهی از آن خبر دادند، آن روز روز معلوم، قطعی، و مسلم است، هرچند تاریخ دقیق آن را ندانند.

درست مانند این‌که همه ما به طور قطع می‌دانیم سرانجام می‌میریم، و از دنیا می‌رویم هرچند هیچ‌کس تاریخ پایان عمر خود را نمی‌داند.

غالب مفسّران معنای اوّل را برگزیده‌اند ولی بعضی بیشتر، روی معنای دوّم تکیه می‌کنند، و کلمه «قُل» را دلیل بر عمومی بودن این علم می‌شمرند، چرا که مفهومش این است به همگان این مطلب را ابلاغ کن.(۱)

ولی جمع هر دو تفسیر در مفهوم آیه نیز کاملًا ممکن است.

ضمناً پیامی که این تعبیر (یَوْمٌ مَعْلُومٌ) به ما می‌دهد این است که در برخورد با آن جدّی باشیم و خود را برای ملاقات آن روز آماده کنیم، و یقین بدانیم که قیامت با تمام آثار و پیامدهایش به هر حال خواهد آمد، و این علم و یقین اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد.

***

۲۳- یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً (روزی که چهره درهم کشیده و سخت است)

این نام نیز فقط یک‌بار در قرآن مجید به چشم می‌خورد در سوره انسان (هل اتی) آیه ۱۰ از زبان «ابرار» (نیکان)(۲) نقل می‌کند که آنها می‌گویند: انّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً: «ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و سخت است».

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۷۲.

۲- می‌دانیم شأن نزول این سوره درباره حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین(سلام اللَّه علیهم اجمعین) می‌باشد که درصف اوّل« ابرار» و نیکان قرار دارند.

ص: ۶۳

ناگفته پیداست که «عبوس» از صفات انسان است، و به کسی گفته می‌شود که قیافه‌اش را درهم کشیده و کاملًا ناخشنود است، و توصیف آن روز به «عبوس» کنایه زنده‌ای از وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن‌قدر حوادث آن سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوس‌اند، بلکه گویی خود آن روز نیز قیافه‌اش را سخت درهم کشیده و ناراحت است!

«قَمْطَرِیْر» به گفته بسیاری از مفسّران به معنای «سخت و شدید» یا انسان ترش روی و عبوس است، بنابراین مفهوم آن نزدیک به مفهوم عبوس است، این واژه از ماده «قطر» (بر وزن قفل) گرفته شده و میم زائده است، و به قولی از ماده «قَمْطَر» (بر وزن خنجر) گرفته شده.

به هر حال تعبیر فوق نشان می‌دهد که حوادث آن روز به قدری سخت و شدید و دشوار و دردناک است که آثار آن از درون جان انسان‌ها به قیافه‌ها منتقل می‌شود، و وحشت و اضطراب سرتاپای همگان را فرا می‌گیرد، چون کسی از پایان کار خود خبردار نیست، و همگی در انتظار حساب و در انتظار لطف خدا هستند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: سُبْحانَ اللَّهِ ما اشدَّ اسْمُهُ وَ هُوَ مِنْ اسْمِهِ اشَدُّ، «سبحان اللَّه! روز قیامت چه نام شدید و سختی دارد (عبوساً قمطریرا) و از آن شدیدتر خود آن روز است»!

***

۲۴- یَوْمُ الْبَعْثِ (روز رستاخیز)

این تعبیر دوبار در قرآن مجید آن هم در یک آیه (آیه ۵۶ سوره روم) آمده است: وَ قالَ الَّذِیْنَ اوتُوا الْعِلْمَ وَ الْایْمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللَّهِ الی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ: «کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده، در قیامت به مجرمان می‌گویند: شما به اذن خدا تا روز بعث (در عالم برزخ) درنگ کردید، و هم اکنون روز بعث (برانگیخته شدن مردگان) است، ولی شما نمی‌دانستید».

البتّه تعبیر از زنده شدن مردگان به «بعث» (و افعال مشتق از آن) در آیات قرآن بسیار فراوان و گسترده است که قبلًا اشاره شد، و همه بیانگر این حقیقت است که آن روز روز حیات عمومی بعد از مرگ است، و چون قبلًا به قدر کافی در این زمینه بحث شد خود را از توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌بینیم.

***

ص: ۶۴

در این‌جا گروه اوّل پایان می‌یابد:

از مجموع نام‌ها، و توصیف‌ها و تعبیرهای مختلفی که در این بخش آمد، این حقیقت به خوبی تجلی می‌کند که قرآن برای بیداری انسان‌ها، و تعلیم و تربیت و سوق آنها به تکامل و تعالی، «معاد» را در چهره‌های مختلفش نشان داده، و نام‌های گوناگونی برای آن برگزیده که هر نام به یکی از ابعاد حوادث عظیم و تکاندهنده آن روز بی‌مانند اشاره می‌کند.

هریک از این نام‌ها، یا به تعبیر دیگر هریک از این اوصاف، برای آن روز پیامی مخصوص به خود دارد، پیامی به همه نسل‌ها، در همه قرون و اعصار.

پیامی که توجه به آن عامل نیرومند بازدارنده‌ای از کژیها و زشتی‌ها و گناهان و جرایم و آلودگی‌ها و مظالم است.

پیامی که مطالعه آن ابعاد فصاحت و بلاغت قرآن را در زمینه‌های مختلف مخصوصاً در مسائل تربیتی کاملًا واضح و آشکار می‌سازد و برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر قرب خدا بهترین راهنماست (دقت کنید).

***

بخش دوّم:

اکنون به سراغ بخش دیگری از نام‌های قیامت می‌رویم که اوصاف قیامت نه در یک کلمه، بلکه در یک جمله خلاصه شده است.

۲۵- یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ

بخشی از این نام‌ها از حوادثی که در آستانه قیامت در جهان رخ می‌دهد سخن می‌گوید، و بخشی از مسائل مربوط به حال انسان‌ها در آن روز است، و بخشی از پایان کار خبر می‌دهد.

از جمله تعبیراتی که مربوط به «مقدمات قیامت» است تعبیر فوق است که در سوره انبیاء آیه ۱۰۴ بعد از اشاره به قسمتی از پاداش نیکوکاران و کیفرهای بدکاران آمده است: یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِ

ص: ۶۵

لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا انّا کُنّا فاعِلینَ: «روزی که ما آسمان را همچون طوماری در هم می‌پیچیم، سپس همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم، این وعده‌ای است که ما داده‌ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد».

«سِجِلْ» از ماده سَجْل (بر وزن سَطْل) به معنای دلو بزرگ و پر از آب است و ریشه آن را به معنای «جمع کردن و ذخیره نمودن برای ریختن و منتشر ساختن، دانسته‌اند، به همین دلیل به دلو بزرگ «سَجْل» گفته می‌شود، و «سِجِلّ» (با کسر سین و جیم و تشدید لام) به اوراقی که مطالب را روی آن می‌نویسند و گاه آن را به صورت «طومار» به هم می‌پیچند، گفته‌اند، و در این صورت تعبیر طی السجل گفته می‌شود.

بعضی نیز بر این باورند که سِجلّ به معنای کتاب‌هایی است که احکام قضایی و صورت دعاوی و مانند آن در آن نوشته و جمع‌آوری می‌شود، و لذا تسجیل به معنای ثبت کردن و قرار دادن و اثبات نمودن آمده است.(۱)

به هر حال ظاهر آیه این است که در پایان جهان و آستانه قیامت، تمام آسمان‌ها به هم پیچیده می‌شوند، همان‌گونه که در آغاز به صورت توده واحدی بوده‌اند، و این چیزی است‌که در علم امروز نیز به آن تصریح شده که عالم هستی در آغاز به صورت توده واحدی بوده سپس به عللی که درست نمی‌دانیم به سرعت به دور خود به گردش درآمد، و بر اثر نیروی گریز از مرکز اجزای آن از هم دور می‌شوند، و هم اکنون عالم در حال گسترش است، ولی احتمالًا بعد از رسیدن به حد نهایی گسترش بازگشت شروع می‌شود، و بار دیگر با سرعت به سوی مرکز جهان حرکت می‌کنند، و سرانجام به هم می‌پیچند و توده واحدی را تشکیل می‌دهند، و این پایان نظام این جهان است.

بار دیگر حرکت نوینی آغاز می‌گردد، و زمین و آسمان جدیدی به وجود می‌آید که جهان دیگری را تشکیل می‌دهد.

طبق این معنا هیچ نیازی به این‌که آیه را به صورت بیان کنایی تفسیر کنیم نداریم، هرچند بسیاری از مفسّران به سراغ معانی کنایی رفته‌اند، شاید به خاطر این جهت که این تفسیر در آن زمان مطرح نبوده است.

ولی به هر صورت جمع شدن آسمان‌ها به معنای نابودی مطلق آنها و از میان رفتن عالم ماده نیست، چرا که قرآن با صراحت در آیات متعدد می‌گوید انسان‌ها از قبرها برمی‌خیزند، و استخوان‌های پوسیده لباس

۱- قاموس، مفردات، و التحقیق، و کتب دیگر.

ص: ۶۶

حیات در تن می‌پوشند، و خاک‌های حاصل از پوسیدن بدن‌ها باقی می‌ماند و جمع می‌شود و حیات نوی را آغاز می‌کند.

۲۶- یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرضِ وَ السَّمواتُ

از آنچه در بحث قبل گفته شد مفهوم این تعبیر قرآنی در مورد قیامت نیز روشن می‌شود، این نام که فقط یک‌بار در قرآن مجید در سوره ابراهیم آیه ۴۸ آمده است، اشاره به انتقام الهی از ظالمان و مجرمان است، می‌فرماید: «آن در روزی واقع می‌شود که این زمین به زمین دیگر، و آسمان‌ها (به آسمان دیگری) مبدل می‌شوند: (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَ السَّمواتُ).

نخست همه در هم پیچیده می‌شوند، سپس معمار عالم هستی طرحی نوین می‌ریزد، و زمین و آسمان تازه‌ای را در مرحله‌ای بالاتر و والاتر آن گونه که طبیعت روز قیامت است ابداع می‌کند.

در این‌که آیا ظاهر و کیفیت زمین عوض می‌شود، یا ذات آن؟ در میان مفسّران گفتگوست: بعضی گفته‌اند: تمام کوه‌ها و جنگل‌ها و مانند آن دگرگون می‌شوند، زمین صاف به رنگ سفید همچون نقره درمی‌آید، زمینی که هرگز خونی بر آن ریخته نشده، و گناهی بر آن انجام نگرفته است، آسمان‌ها نیز به همین ترتیب دگرگون می‌شوند.

بعضی دیگر گفته‌اند: این زمین و آسمان به کلی فانی گشته، و زمین و آسمان جدیدی جانشین آن می‌گردد، ولی همان‌طور که قبلًا اشاره کردیم این احتمال با آیات دیگر قرآن سازگار نیست که می‌گویند قبرهای انسان‌ها و خاک‌های بدن آنها همچنان باقی می‌ماند، و اگر گفته شود که این دگرگونی زمین بعد از حیات انسان‌ها رخ می‌دهد این سخن با ذیل آیه که می‌گوید: وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ: «و همه آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند» منافات دارد، چرا که ظاهرش این است که ظهور و بروز خلایق بعد از دگرگونی زمین است.

***

۲۷- یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً

ص: ۶۷

این نـام نیز فقط یکبار در قرآن مجیـد در سوره طور آیه ۹ آمـده، که بعـد از اشاره به وقوع عذاب الهی و عدم وجود مانع و رادع از آن (انَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ مالَهُ مِنْ دافِعٍ) می‌فرماید: این در روزی است که آسـمان شدیداً به حرکت درمی‌آید و کوه‌ها از جا کنده و متحرک می‌شوند» (یَوْمَ تَمُورَ السَّماءُ مَوْراً وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْراً).

«مَوْر» (بر وزن موج) به گفته اربـاب لغت معانی مختلفی دارد: به معنای حرکت دورانی، و به معنای موج، و حرکت سـریع، و رفت و آمد و گرد و غباری که باد آن را به هر سو می‌برد آمده است (۱) و مناسب‌ترین معنا در این‌جا همان حرکت سریع است.

این حرکت ممکن است همان حرکت سـریع به سوی مرکز جهان به هنگام انقباض مجموعه عالم هستی بوده باشـد که در صـفحات قبل به آن اشاره شد، و نیز ممکن است اشاره به حرکت دورانی عالم در مسیر انبساط و انقباض مجموعه جهان باشد.

فخررازی در ذیـل ایـن آیـه می‌گویـد: جملـه وَ تَسـیرُ الْجِبـالُ سَـیْراً: (کوه‌هـا بـه سـرعت حرکـت می‌کننـد) توضـیحی برای حرکت آسـمان‌هاست یعنی همان‌گونه که اگر انسان سوار بر کشتی باشد و با سـرعت در کنار ساحل پیش برود چنین به نظرش می‌رسد که تمـام زمین‌ها و درخت‌ها در حرکتنـد، همچنین آن روز که کوه‌ها و به همراه آن انسان‌ها حرکت می‌کننـد چنین به نظر می‌رسـد که همه آسمان‌ها به حرکت در آمده! (۲)

مفهوم این سـخن آن است که آسـمان‌ها در حقیقت حرکت نمی‌کننـد، بلکه در احساس بیننده چنین به نظر می‌رسد ولی این خلاف ظاهر آیه است.

***

۲۸- یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ

۲۹- یَوْمَ تَشَقَّقُ الْارْضُ عَنْهُمْ سراعاً

این دو تعبیر از روز قیامت که در آیات ۲۵ فرقان و ۴۴ سوره ق آمده است از جهتی با هم شباهت دارند.

۱- لسان العرب، مفردات راغب و مجمع‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۳ و روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۸۹.

۲- فخررازی، جلد ۲۸، صفحه ۲۴۳.

ص: ۶۸

در آیه نخست می گوید:

«به خاطر بیاورید روزی را که آسمان‌ها با ابرها از هم شکافته می‌شوند» «وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمام).

و در آیه بعد می گوید: «احیای مردگان روزی خواهد بود که زمین از روی آنها شکافته می‌شود و به سرعت (از قبرها) خارج می گردند» (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً).

شکافته شدن زمین از روی انسان‌ها مفهوم روشنی دارد و اشاره به زلزله رستاخیز است که قبرها را از هم می‌شکافد، و انسان‌ها به فرمان خدا زنده می‌شوند و به سرعت برای حساب و جزا خارج می‌شوند.

و اما شکافته شدن آسمان‌ها با ابر ممکن است اشاره به انفجارات عظیمی باشد که در پایان جهان در کرات آسمانی رخ می‌دهد، و ابرهایی که حاصل از این انفجارات است صفحه آسمان را فرا می گیرد (این در صورتی است که «باء» در «بالغمام» را به اصطلاح باء ملابست باشد یعنی توأم و همراه با ابرها).

یا این‌که آسمان‌ها یعنی «کرات آسمانی» به سبب ابرهایی که حامل امواج عظیم و نیرومندی از قدرت‌های اتمی و غیر آن است از هم شکافته می‌شوند (و در این صورت باء برای سببیت است).(۱)(۲)

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می گوید: بعید نیست که این سخن کنایه از کنار رفتن ابرهای جهل و نادانی، و نمایان گشتن عالم غیب، و ظهور و بروز فرشتگان و نزول آنها به زمین، یعنی موطن انسان بوده باشد.(۳)

ولی از آن‌جا که حمل بر معنای کنایی نیازمند به قرینه خاصی است که در آیه وجود ندارد تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد، همان‌گونه که در آیه دوّم نیز شکافته شدن زمین به همان معنای ظاهری آن است نه کنایی و معنوی

شاهید دیگر این‌که آیات بسیاری در قرآن مجید وجود دارد که نشان می‌دهد در آستانه قیامت دگرگونی و انقلاب شدیدی در تمام شئون عالم ماده، اعم از آسمان و زمین و کوه‌ها و دریاها رخ می‌دهد.

۱- بعضی از مفسّران« باء» را به معنای« عن» گرفته‌اند یعنی ابرها از هم شکافته و از صحنه آسمان کنار می‌روند، و این معنا بسیار بعید است.

۲- « غمام» از ماده« غم» به معنای پوشاندن است، از آن‌جا که ابرها آسمان را می‌پوشانند به آنها« غمام» گفته می‌شود، و از آن‌جا که اندوه و غصه قلب انسان را می‌پوشاند به آن غم گفته شده.

۳- « المیزان»، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۹.

ص: ۶۹

۳۰- يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ

این توصیف دیگری از روز قیامت و دگرگونی‌های شدیدی است که در جهان واقع می‌شود این تعبیر تنها یکبار در قرآن در آیه ۸ معارج آمده است، می‌فرماید: «حوادث قیامت در آن روز واقع می‌شود که آسمان همچون فلز گداخته‌ای خواهد بود» (يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ).

«مُهْل» (بر وزن قفل) گاه به معنای فلز گداخته و مذاب تفسیر شده، و گاه به معنای دُردی که در ته ظرف روغن و مانند آن می‌نشید، و گاه به معنای نقره مذاب و گاه به معنای تفاله قیر،(۱) ولی معنای اوّل با توجه به آیه‌های دیگر که سخن از حوادث روز قیامت می گوید مناسب‌تر است.

منظور از آسمان در این‌جا یا کرات آسمانی است، و یا صفحه آسمان است که بر اثر انفجار کرات به صورت فلز گداخته درمی‌آید. بعضی از مفسّران گفته‌اند این احتمال وجود دارد که بسیاری از کرات آسمانی که هم اکنون به صورت گازهای فشرده‌ای هستند در آن روز به شکل توده مذابی در می‌آیند که مرحله تازه شکل گیری این گازها است و مقدمه‌ای است برای طرح جهان قیامت.(۲)

***

۳۱- يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ

این توصیف در دو آیه از قرآن مجید با مختصر تفاوتی در مورد روز قیامت دیده می‌شود، در آیه ۱۴ مزمّل می‌فرماید: «مجازات‌های قیامت و عذاب دردناك آن روزی است که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه می‌افتد، و کوه‌ها به صورت توده‌هایی از شن نرم در می‌آید» (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا).

و در آیه ۶ نازعات می‌خوانیم: «روزی که زلزله‌های وحشتناك همه چیز را به لرزه در می‌آورد» (يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ) جایی که زلزله‌های هول‌انگیز تمام زمین را به لرزه درآورند و کوه‌ها چنان در هم کوبیده شود که به صورت توده‌هایی از شن نرم درآید پیداست که این انسان ضعیف و ناتوان در آن‌جا چه وضعی خواهد داشت؟!

۱- « مجمع البیان»،« تفسیر فخررازی»،« المیزان» و تفاسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

۲- فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹.

ص: ۷۰

اینها همه مربوط به حوادثی است که منجر به پایان این جهان و سپس آغاز جهان دیگر می گردد که قرآن مجید آنها را به هم آمیخته، و در کنار هم قرار داده است.

از یکسو از ناتوانی انسان، و از سوی دیگر تحولات هول‌انگیز پایان این جهان، و از سوی سوّم دگرگونی عالم برای قیام قیامت و شور محشر خبر می‌دهد، و همه این تعبیرات در راستای تربیت انسان و هشدارهای مکرر و پی در پی نسبت به اوست.

«تَرْجُفُ و راجِفَهٔ» از ماده «رَجْف» به معنای تکان شدید است، و لذا به دریای پرموج «بَحْرٌ رَجّافٌ» می گویند، و «ارْجافْ» به معنای پراکندن شایعات بی‌اساسی است که جامعه را تکان می‌دهد، و «اراجِيْف» به ریشه‌های فتنه‌ها و آشوب‌ها گفته می‌شود.

گرچه در معنای «راجفه» در آیه فوق احتمالات مختلفی داده‌اند از جمله واقعه، صیحه بزرگ و ... ولی به قرینه آیه دیگر اشاره به زمین است که در آن روز سخت به لرزه در می‌آید.

«کَثِيْب» به معنای «شن متراکم» است، و بعضی آن را به معنای «قطعه بزرگ شن» دانسته‌اند.

«مَهِيلُ» به معنای شن بسیار نرمی است که وقتی پا روی آن می گذارند پراکنده می‌شود، و هنگامی که یکسوی آن را بردارند بقیه فرو می‌ریزد، و لذا بعضی آن را به معنای شن سیّال تفسیر کرده‌اند.(۱)

***

۳۲- يَوْمَ يَسْمَعُوْنَ الصِّيْحَةَ بِالْحَقِ

۳۳- يَوْمَهُمُ الَّذی فيهِ يُصْعَقُونَ

دو تعبیر فوق که با هم قریب الافقند نیز حکایت دیگری از آن روز بزرگ است: در آیه اوّل (آیه ۴۲ سوره ق) می‌فرماید: «روزی که صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند، آن روز روز خروج است» (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ).

می‌دانیم در پایان جهان و آغاز رستاخیز، به تعبیر قرآن مجید دو صیحه (دو فریاد عظیم) سر داده می‌شود که گاه از آن تعبیر «به نفخ صور» شده است: صیحه اوّل صیحه خاموشی جهان و مرگ عمومی است، و صیحه دوّم فریاد حیات جدید و رستاخیز است، آیه فوق اشاره به صیحه دوّم دارد به قرینه (ذلِكَ يَوْمُ

۱- مفردات راغب، مجمع‌البیان، فخررازی، و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث.

ص: ۷۱

الْخُرُوجِ» که در آخر آیه آمده.

در این‌که این «فریاد عظیم» چگونه است؟ و با چه وسیله صوتی انجام می‌شود؟ و چه تأثیری در احیای مردگان دارد؟ هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند، ولی قرآن با یک اشاره اجمالی و سربسته به سراغ آن رفته است، و تعجب ندارد که حقیقت آن امروز بر ما روشن نشود، زیرا همه چیز رستاخیز با این زندگی متفاوت است، و هاله‌ای از ابهام آن را پوشانیده، همان‌گونه که درک زندگی این دنیا برای طفلی که در شکم مادر است امکان‌پذیر نیست، هرچند فرضاً دارای قدرت عظیم تفکر باشد.

و در دومین آیه (آیه ۴۵ سوره طور) می‌فرماید: «آنها را رها کن تا آن روز را که فریاد بر آنها زده می‌شود ملاقات کنند» (فَذَرْهُمْ حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذی فیهِ یُصْعَقونَ).

«یُصْعَقُونْ» از ماده «اصْعاقْ» در اصل از «صاعقه» گرفته شده، و از آن‌جا که صاعقه هم دارای صدای عظیم است، و هم مایه هلاکت می‌گردد، این جمله به هر دو معنا تفسیر شده، اگر به معنای هلاکت باشد اشاره به نفخه اوّل و پایان جهان است، همان‌گونه که در آیه ۶۸ زمر می‌خوانیم: «وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْارْضِ: «در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند هلاک می‌شوند»، و اگر به معنای فریاد باشد ممکن است اشاره به نفخه اوّل یا نفخه دوّم باشد که نفخه رستاخیز است، و در این صورت همردیف آیه قبل می‌شود.

بسیاری از مفسّران معنای اوّل را ترجیح داده‌اند، و در عین حال احتمال دوّم را نیز نادیده نگرفته‌اند.(۱)

و این‌که بعضی احتمال داده‌اند منظور هلاکت گروهی از مشرکات در جنگ بدر است بسیار بعید به نظر می‌رسد (شاهد این مدعی آیه ۶۸ زمر است که در بالا به آن اشاره شد).

***

۳۴- یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ

این تعبیر چهار بار در قرآن مجید در آیات ۷۳ انعام و ۱۰۲ طه و ۸۷ نمل و ۱۸ نبأ آمده است، در نخستین آیه می‌فرماید: «در آن روز که در صور دمیده می‌شود حکومت از آن اوست» (وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ).

۱- مجمع‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۹، قرطبی جلد ۹، صفحه ۶۲۴۷، روح‌المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۳۴ و المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۲۳ و روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۲۰۵.

ص: ۷۲

و در آیه دوّم می‌فرمایـد: «این مجازات‌ها در آن روز واقع می‌شود که در صور دمیـده خواهـد شد، و مجرمان را با بدن‌های کبود در آن روز گردآوری می کنیم»: (يَوْمَ يُنْفَخُ فى الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ يَوْمَئِذٍ زُرْقاً).

و در آیه سوّم می‌فرماید: «به خاطر بیاورید آن روز را که در صور دمیده می‌شود، و تمام کسانی که در آسـمان‌ها و زمین هسـتند در وحشت فرو می‌روند مگر کسانی که خدا بخواهد» (وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فى الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِى السَّمواتِ وَ مَنْ فِى ٱلأَرْضِ الأ مَنْ شاءَ اللَّه).

و در آیه چهارم می‌فرمایـد: «همان روزی که در صور دمیـده می‌شود و شـما فوج فوج وارد محشـر می‌شویـد»: (يَوْمَ يُنْفَخُ فى الصُّورِ فَتَأْتُونَ افْواجاً).

همان‌گونه که در بحث «نفخ صور» به خواست خدا خواهد آمد قرآن مجید از دو نفخ صور خبر می‌دهد:

در نفخه اوّل همه موجودات زنده زمین و آسـمان می‌میرند، و در نفخ دوّم که نفخه حیات است همگی زنده و آماده برای حساب و کتاب می‌شوند، ولی آیات چهارگانه فوق همه یا غالباً مربوط به نفخ دوّم یعنی نفخ حیات در قیامت است.

در هر صورت این توصیف قرآن از قیامت، حوادث زیادی را که در آغاز آن روز واقع می‌شود در نظرها مجسم می کند، و این تعبیر از تعبیرهای بسیار پرمعناست که حوادث سخت و وحشتناک آن روز را از مقابل چشم دل عبور می‌دهد و او را آگاه می‌سازد.

درباره معنای «صور» و مفهوم «نفخ» و دیگر خصوصـیات آن به خواست خدا در جای خود بحث خواهد شد، تنها برای این‌که بدانیم این تعبیر چه محتوایی در بردارد به یک حدیث از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم که در ذیل آیه چهارم (آیه ۱۸ نبأ) روایت شده، و تنها به گوشه‌ای از این حوادث اشاره می کند یادآور می‌شویم:

«معاذ بن جبل» می گویـد از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم تفسـیر آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فى الصُّورِ فَتَاتُونَ افْواجاً» را پرسـیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم فرمود از مطلب بزرگی سـئوال کردی، سپس سیلاب اشک از چشمان مبارکش جاری شد، و فرمود: «این افـواجی که به هنگـام نفـخ صـور وارد محشـر می‌شونـد ده گروه از امت من هسـتند که خداونـد آنهـا را از جماعـات مسـلمین جـدا می‌سـازد: گروهی به صورت بوزینگـان هسـتند- آنهـا که در میان مردم سـخن‌چینی و جاسوسـی می کننـد، گروه دیگری به صورت خوک‌ها خواهند بود- آنها که اهل

ص: ۷۳

اموال حرامند- گروهی را با پاهایشان آویزان می‌کنند- آنها که ربا خوارند- گروه دیگری نابینایند- آنها که در قضاوت ستم می‌کنند- و گروهی کر و لال وارد محشر می‌شوند، آنها کسانی هستند که در اعمالشان گرفتار عُجبند، گروه دیگری زبانهایشان را به دندان می‌جوند، آنها دانشمندان و سخن گویانی هستند که گفتارشان از اعمالشان جداست! و گروهی دست و پا بریده وارد می‌شوند، و آنها آزار دهندگان همسایگانند، و گروهی را بر شاخه‌های آتش دوزخ به دار می‌آویزند، و آنها خبرچینان میان مردم، و سلاطین ظالمند، و گروهی بدبوتر از مردارند، و آنها کسانی هستند که در این دنیا در شهوات غرقند و حق اللَّه را از اموالشان نمی‌پردازند، و بالاخره گروهی لباس‌های آلوده به قطران (قطران ماده قابل اشتعال است) که به تنهایشان چسبیده در تن دارند و آنها اهل کبر و غرورند»!(۱)

***

۳۵- يَوْمٌ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِيْنَ الْفَ سَنَةٍ

قرآن مجید در دو آیه هنگامی که از روز قیامت سخن می‌گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می‌کند: در یکجا می‌فرماید: «فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال است! (تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ الَيْهِ فی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِيْنَ الْفَ سَنَةٍ. (معارج ۴)

و در جای دیگر می‌فرماید: «خداوند امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمرید به سوی او باز می‌گردد (و دنیا پایان می‌یابد و آخرت شروع می‌شود)» (يُدَبِّرُ الْامْرَ مِنَ السَّماءِ الَی الْارْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ الَيْهِ فی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ الْفَ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّوْنَ) (سجده ۵).

بدون شک آیه نخست ناظر به روز قیامت است و آیاتی که بعد از آن آمده است همگی اوصاف قیامت و حتی عذاب مجرمان را در آن روز و همچنین اوصاف دوزخ را بیان می‌کند.

ولی در مورد آیه دوّم در میان مفسّران گفتگوست (۲) بعضی آن را اشاره به قوس نزولی و صعودی تدبیر امر الهی در همین دنیا دانسته‌اند، یا به تعبیر دیگر اشاره به دوران‌های تدبیر الهی در این عالم که هر دوران

۱- این حدیث را بسیاری از مفسّران مانند ابوالفتوح رازی، قرطبی، و روح البیان نقل کرده‌اند که ما به طور خلاصه در بالا آورده‌ایم.

۲- آلوسی در« روح المعانی» هفت تفسیر برای آیه ذکر می‌کند که یکی از آنها قیامت است(روح‌المعانی، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۷).

ص: ۷۴

در يک هزار سال صورت می گيرد، و فرشتگان به فرمان الهی مجری اين تدبير تكوينی هستند، سپس دوران ديگری آغاز می‌شود.

ولی با توجه به ساير آيات قرآن كه سخن از پيچيده شدن آسمان و زمين می گويد، همچنين رواياتی كه در شرح اين آيه نازل شده استفاده می‌شود كه ناظر به روز قيامت است.

و لذا مرحوم علّامه طباطبايی در الميزان نيز بعد از ذكر احتمالات آيه، اين تفسير را ترجيح داده است.(۱)

منتها در اين‌جا اين سئوال پيش می‌آيد كه چگونه در آيه اوّل مقدار آن روز پنجاه هزار سال- طبق سال‌های ما- و در آيه دوّم يک هزار سال بيان شده است.

پاسخ اين سئوال به روشنی در حديثی كه مرحوم شيخ طوسی در امالی از امام صادق عليه السلام نقل كرده، آمده است، فرمود: «انَّ فی الْقِيامَـةِ خَمْسِيْنَ مَوْقِفاً كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ الْفَ سَـنَةٍ، مِمّا تَعُـدُّوْنَ ثُمَّ تَلا هـذِهِ الْآيَـةَ: فی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِيْنَ الْفَ سَـنَةٍ؛ «در قيامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسيدگی به حساب اعمال بندگان) است، هر موقفی به اندازه يک هزار سال از سال‌هايی كه شما می‌شمريد، سپس امام اين آيه را تلاوت فرمود: «در روزی كه مقدارش پنجاه هزار سال است».

در اين‌كه اعداد هزار و پنجاه هزار سال در اين‌جا برای تعداد و شماره يا برای تكثير است دو احتمال وجود دارد ولی به هر حال پيامی كه از اين آيات به گوش می‌رسد اين است كه آن روز روزی است بسيار سخت و مشكل، و روزی است بسيار دقيق و پيچيده كه هيچ‌كس به آسانی نمی‌تواند از آن بگذرد، و همه بايد خود را برای چنان روز طولانی پرمخاطره‌ای آماده سازند.

اين نكته قابل توجه است كه روز يعنی گردش دورانی يک كره به دور خود در كرات آسمانی كاملًا با هم متفاوت است، در حالی كه كره زمين هر ۲۴ ساعت يكبار به دور خود می گردد كره ماه گردش وضعی خود را تقريباً در طول يک ماه انجام می‌دهد (روز آن در حدود دو هفته و شب آن در حدود دو هفته است) همچنين كرات منظومه شمسی هركدام شب و روز خود را در مقدار خاصی طی می‌كند و هم اكنون ممكن است در اين جهان هستی كراتی باشد كه گردش وضعی آن صدها يا هزاران سال طول بكشد،

۱- الميزان، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۱- همين معنا در تفسير فی ظلال القرآن نيز آمده است(جلد ۶، صفحه ۵۱۱).

ص: ۷۵

بنابراین جای تعجّب نیست که در قیامت هر روز به اندازه پنجاه هزار سال باشد.

باز تکرار می‌کنیم آنچه هدف اصلی قرآن را تشکیل می‌دهد همان پیام تربیتی آن است که در این گونه تعبیرات نهفته است.

***

بخش سوّم

۳۶- یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ

آنچه تاکنون در توصیف آن روز خواندیم خبر از حوادث تکان‌دهنده‌ای می‌داد که در آستانه آن روز در جهان هستی واقع می‌شود، که هر کدام پیامی مخصوص به خود را دارد، و در آخرین توصیف مسأله طولانی بودن آن روز مطرح بود که آن نیز پیام مخصوصی داشت.

اکنون به سراغ توصیف‌هایی می‌رویم که وضع انسان‌ها را در آن روز مشخص می‌کند، تعبیراتی که هر کدام از دیگری آموزنده‌تر است، گویی دست انسان را می‌گیرد و به عرصه محشر وارد می‌کند و در جای جای آن سیر می‌دهد، و حوادث آن روز عظیم را در برابر چشم انسان مجسم می‌سازد.

در توصیف مورد بحث که تنها یکبار در قرآن مجید (در آیه ۴ سوره قارعه) آمده است وضع اضطراب‌انگیز انسان را در آن روز چنین مجسم می‌کند: «روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده به هر سو حرکت می‌کنند» (یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ).

همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۷ سوره قمر آمده است آن‌جا که می‌گوید: «گویی مردم همانند ملخ‌های پراکنده‌اند» (کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ).

در این‌که چرا مردم در آن روز به پروانه تشبیه شده‌اند مفسّران تفسیرهای گوناگونی دارند، و در مجموع گفته‌اند این تشبیه به خاطر کثرت مردم و اضطراب و وحشت و حرکت به هر سو و ناتوانی و سرگردانی آنهاست.

این نکته نیز می‌تواند در تعبیر فوق نهفته باشد که پروانه‌ها معمولًا خود را دیوانه‌وار به آتش شمع و چراغ می‌کوبند و می‌سوزانند، مجرمان در آن روز در برابر آتش دوزخ نیز چنین حالی را دارند و اینها همه حاکی از حیرت و سرگردانی شدید، و اضطراب و واهمه عظیم در آن روز است.

ص: ۷۶

به هر حال تعبیر، تعبیر بسیار گویا، و ترسیم روشنی از حالت عجیب انسان‌ها در آن روز است که قرآن مجید با یک تشبیه کوتاه آن را بازگو کرده بعضـی معتقدنـد این‌که پروانه آن قـدر دور شـمع می‌چرخد تا خود را آتش می‌زند به خاطر آن است که فاقد حافظه است، به شعله‌ها نزدیک می‌شود و حرارت آن را لمس می‌کند و فرار می‌کند، اما بلافاصله فراموش کرده، بار دیگر به شعله نزدیک می‌شود، تا سرانجام خود را به آتش می‌زند و می‌سوزاند.

بدکاران مجرم در آن روز نیز به قدری پریشان خاطر و مضـطربند که گویی حافظه خویش را از دست می‌دهند، و همچون پروانگان خود را در آتش دوزخ می‌افکنند.

ارباب لغت و مفسّـِران برای (فَراشْ) معانی متعـددی ذکر کرده‌اند: بعضـی آن را به ملخ‌هایی که در آسـمان پهن و گسترده و متراکم می‌شونـد تفسیر کرده‌انـد، و بعضـی به پشه‌هایی که گروه گروه با هم پرواز می‌کنند، ولی غالب اهل لغت و مفسّـِران آن را به همان معنای پروانه تفسیر نموده‌انـد، مخصوصاً «خلیل بن احمد» در کتاب «العین» می‌گوید: «الْفَراشُ الَّتی تَطیرُ طالِبَةً لِلضَّوءِ؛ فراش پرنده‌ای است که پرواز می‌کنـد در حالی که طالب نور است»، صـحاح اللغة نیز می‌گوید: «فراش» جمع «فراشه» همان پرنده‌ای است که پرواز می‌کند و در آتش فرو می‌افتد.

***

۳۷- يَوْمَ تُبْلَى السَّرائرُ

۳۸- يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ

دو توصـیف بالاـ کـه یـک حقیقت را در دو از آن روز بزرگ عرضه می‌کنـد (و در آیـات ۹ سوره طـارق و ۱۶ مؤمن آمـده است) مطلب تکان‌دهنده‌ای را بازگو می‌کند که ایمان به آن در تربیت انسان‌ها بسیار مؤثر است.

در آیه نخست می‌گوید: «آن روز روزی است که اسرار نهان آشکار می‌شود»! (یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ).

و در آیه دوّم می‌گویـد: «آن روز روزی است که پرده‌هـا و حجاب‌هـا کنـار می‌رود، و همه انسان‌هـا بـا تمام اسـرار درون و برونشان ظاهر می‌شوند» (یَوْمَهُمْ بارِزُونَ).

در آن روز چیزی مخفی نمی‌مانـد، چرا که از یکسـو موانع مـادی همچون کوه‌هـا و تپه‌هـا برچیـده می‌شود، و زمین به صورت «قـاع صفصف» (بیابان هموار و بدون پستی و بلندی) درمی‌آید (طه ۱۰۶).

ص: ۷۷

و از سوی دیگر انسان‌ها از قبرها بیرون می‌ریزند و زمین آنچه را در دل دارد بیرون می‌فرستد. (وَ اخْرَجَتِ الْارْضُ اثْقالَها). (زلزال ۲)

و از سوی سوّم نامه‌های اعمال انسان‌ها و امت‌ها گشوده می‌شود و محتوای آنها در برابر همگان آشکار می گردد: (وَ اذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ . (تکویر ۱۰).

دست و پاها و اعضای بدن و حتی پوست تنها به سخن درمی‌آیند، فریاد می کشند و افشاگری می کنند.

زمین و زمان سخن می گویند، و گواهان اعمال، به اعمال انسان‌ها گواهی می‌دهند، نه تنها اعمال انسان‌ها که نیات و عقائد آنها نیز در آن روز همگی بر ملا می‌شود. و به راستی روز رسوایی عجیبی برای بدکاران و روز افتخار بزرگی برای نیکوکاران است.

بایـد توجه داشت که «تُبْلی از مـاده «بلاء» به معنـای امتحـان است، و از آن‌جـا که به هنگـام آزمون، حقایق اشـیا روشن می‌شود، در این‌جا به معنای آشکار شدن تفسیر گردیده است.

در حدیث «معاذ بن جبل» می‌خوانیم، می گوید: «از رسول خدا پرسیدیم منظور از «سرائر» که بندگان خدا در آخرت به آن آزمایش می‌شونـد چیست؟ فرمود: سـرائر شـما، اعمال شـماست، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر، زیرا اعمال همه پنهان است، انسان ممکن است بگویـد نماز خوانـده‌ام و نخوانـده باشد، و بگوید وضو گرفته‌ام و نگرفته باشد، این اسـت معنای آشکار شدن اسرار نهان در آن روز»!(۱)

البتّه باید توجه داشت آنچه در حدیث شریف فوق آمده است به صورت بیان مثال‌هایی از این حقیقت کلی است، وگرنه آیه شریفه تمام «عقائد» و «نیات» و «اعمال انسان‌ها» را اعم از نیک و بد شامل می گردد.

و از این‌جـا روشن می‌شود که بسـیاری از شخصـیت‌های کـاذبی که بر اثر پنهـان کـاری در این دنیـا به وجود آمـده، در برابر طوفان محشـر بر بـاد می‌رود، و رسوایی عظیمی جـای آن می‌نشـیند، و چه عجیب است سـقوط این گونه افراد خوش ظاهر بـد باطن از اوج عزّت و آبرو به قعر درّه مذلت و رسوایی؟

و چه زیبـاست آبروی شـکوهمند مؤمنـان مخلص و بی‌ریـا که رابطه خاص خود با خـدا را در این جهان پنهان داشـتند و در آن روز آشکار می‌شود و بر تخت عزت و عظمت می‌نشینند!

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۱.

ص: ۷۸

این پیامی است که توصیف بالا به همه ما می‌دهد و هشداری است به تمام انسان‌ها اعم از عالم و جاهل.

گر پرده زروی کار ما بردارندمعلوم شود که در چه کاریم همه!

***

۳۹- يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْأُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ

۴۰- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ

این دو توصیف نیز بیانگر یک حقیقت است که در دو قالب ریخته شده، و در آیه ۴۰ نبأ و آیه ۳۰ آل‌عمران آمده، و حقیقت مهم دیگری از آن روز بزرگ را بیان می کند که پشت‌ها را می‌لرزاند، و دل‌ها را سخت تکان می‌دهد، و انسان را عمیقاً در اندیشه فرو می‌برد.

در آیه اوّل می‌فرماید: «عذاب الهی روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده می‌بیند»!

از آن‌جا که مسأله تجسّم اعمال و دیدن تمام کارهایی که انسان در این دنیا انجام داده، برای آن روز بزرگ برای بسیاری از مفسّران گران بوده، گاه «يَنْظُرُ» به معنای «يَنْتَظِرُ» تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند منظور این است که انسان در آن روز در انتظار جزای اعمال خویش است، و گاه دیدن اعمال را به معنای دیدن نامه اعمال، یا پاداش و کیفر آن، تفسیر کرده‌اند.

اینها همه به خاطر آن است که مفسّران در آن زمان کمتر به مسأله حضور و تجسّم اعمال می‌اندیشیده‌اند، و الّا نیازی به این گونه تقدیرها و توجیه‌ها نیست، چرا که قرآن می گوید: در آن روز انسان تمام آنچه را از پیش فرستاده با چشم خود می‌بیند، یعنی اعمال او که در نظام آفرینش ظاهراً محو شده، از بین نرفته، و از نو جان می گیرند و به صورت‌های مناسبی مجسّم می‌شوند، نه آنها که اهل محشر نیز آن را می‌بینند، چنانکه همین معنای با وضوح بیشتری در آیه ۴۹ کهف آمده: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً: «آنچه را انجام داده بودند حاضر می‌بینند»!

در آیه دوّم نیز همین معنا به وضوح آمده است، می‌فرماید: «روزی که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده می‌بیند، و دوست دارد میان او و اعمال بدی که انجام داده است فاصله زیادی باشد» (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ

ص: ۷۹

ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَو انَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ امَداً بَعيداً).

قابل توجه این‌که مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» ذیل آیه دوّم می‌نویسد: «از آن‌جا که اعمال انسان، اعراضی است و بعد از انجام نابود می‌شود و بازگشت آن ممکن نیست، محال است در آن‌جا حاضر شود».

لذا به سراغ دو تفسیر دیگر می‌رود که یکی حضور نامه‌های اعمال است، و دیگری حضور جزای اعمال از ثواب و عقاب.

ولی همان‌گونه که در تفسیر نمونه هم گفته‌ایم: اعمال انسان که نوعی انرژی هستند مانند همه مواد و انرژی جهاد، قطعاً ماندنی است، تنها تغییر شکل می‌دهد، اما هرگز نابود نمی‌شود.

و نیز گفتیم که تبدیل «ماده» به «انرژی» و «انرژی» به «ماده» هر دو از نظر علمی امکان‌پذیر است، بنابراین هیچ مانعی ندارد که اعمال انسان بماند و در آن روز تبدیل به ماده گردد، و هر کدام در شکل مناسب خود ظاهر شود، بنابراین آیات فوق در حقیقت گوشه‌ای از معجزات علمی قرآن را تشکیل می‌دهد که هنگام نزول قرآن بر کسی آشکار نبوده، و با اکتشافات علمی امروز، برای ما آشکار شده است.

جالب این‌که در روایات اسلامی نیز اشارات مکرری به تجسّم اعمال در برزخ و قیامت آمده، ولی معلوم نیست چرا مورد توجه مفسّران گذشته واقع نشده، شاید به این دلیل که اعمال را جزء «اعراض» می‌دانستند، و معتقد به نابودی آنها بودند و اعاده معدوم را محال می‌شمردند، در حالی که امروز می‌دانیم این استدلال به کلی خالی از اعتبار است (شرح بیشتر این سخن را در بحث تجسم اعمال خواهیم خواند).

***

۴۱- يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ

۴۲- يَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصارُ

توصیف‌هایی که در دو آیه بالا- آمده و شباهت زیادی با هم دارد پرده از روی اسرار دیگری از آن روز بزرگ بر می‌دارد، و پیام‌های تازه‌ای برای همه انسان‌ها دارد.

در نخستین آیه می‌فرماید: «رجال الهی از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن زیر و رو می‌شود»: (يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ) (نور ۳۷).

و در آیه دوّم می‌فرماید: «خداوند (کیفر) ظالمان را برای روزی تأخیر انداخته که چشم‌ها در آن روز (از

ص: ۸۰

ترس و وحشت) از حرکت باز می‌ایستد»: (انَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فیهِ الْاَبْصارُ) (ابراهیم ۴۲).

عرصه محشر از جهات زیادی هولناك است: از جهت سابقه حوادث تکان‌دهنده‌ای که به هنگام قیام قیامت به وقوع می‌پیوندد، و از جهت آمادگی فرشتگان الهی با حضور گواهان برای رسیدگی به حساب بندگان، و از جهت گسترده شدن نامه‌های اعمال که تمام کارهای کوچك و بزرگ عمر انسان را در بردارد، و از جهت آشکار بودن نشانه‌های دوزخ و کیفر الهی، و عدم امکان جبران و بازگشت، و عدم وجود یار و فریادرس!

این حوادث که هریك به تنهایی کافی است دل انسان را زیر و رو کند، یکجا به وقوع می‌پیوندد، و انسان‌ها را چنان در تنگنا قرار می‌دهد که گاه چشمان او بی‌اراده حرکت می‌کند، و مضطربانه و ملتمسانه به هر سو می‌چرخد، و به تعبیر قرآن زیر و رو می‌شود، و گاه به کلی از حرکت می‌ایستد و پلك‌ها به هم نمی‌خورد و چنان باز می‌ماند که گویی روح از کالبد انسان بیرون رفته است!

قابل توجه این‌که آیه اوّل درباره رجال الهی است، و آیه دوّم درباره ظالمان، و این به خوبی نشان می‌دهد که همه در آن روز هولناك در وحشتند، نیکوکاران و بدکاران، چرا که هیچ‌کس از عاقبت کار خود اطمینان ندارد، و با توجه به دقت و سخت‌گیری در حساب الهی، هیچ‌کس از سرنوشت خود دقیقاً آگاه نیست.

«تَتَقَلَّبُ» به معنای زیر و رو شدن و دگرگون گشتن است، و مفسران تعبیرات گوناگونی در تفسیر این جمله دارند که همه آنها حکایت از وحشت و اضطراب فوق‌العاده‌ای است که بر درون و برون انسان و بر دل و دیده او در آن روز حاکم است.

«تَشْخَصُ» از ماده «شخوص» به معنای از حرکت ایستادن چشم و پلك‌ها و به نقطه‌ای خیره شدن است.

ریشه اصلی آن یعنی «شخوص» (بر وزن خلوص) به معنای بلند شدن یا خارج گشتن است، و «شخص» را از آن نظر شخص می‌گویند که از دور به صورت برجسته‌ای نمایان می‌شود، خارج شدن انسان از محلی به محل دیگر را نیز شخوص می‌گویند.

«شاخص» که از همین ماده گرفته شده نیز به معنای جسم مرتفعی است که برای تعیین وقت و مانند آن به کار می‌برند.(۱)

و از آن‌جا که به هنگام تعجب و خیره شدن گویی چشم انسان می‌خواهد از حدقه بیرون بیاید این تعبیر

۱- مفردات راغب، و مقاییس اللغهٔ، و مصباح، و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

ص: ۸۱

در چنین مواردی به کار می‌رود، آری انسان‌ها در عرصه محشر چنان گرفتار وحشت می‌شوند که چشم‌هاشان از حرکت باز می‌ایستد و خیره می‌شود، گویی می‌خواهد از حدقه بیرون پرد، این حالت گاه در آستانه مرگ نیز به انسان دست می‌دهد.

مسلم است که این حالات در گنهکاران و مجرمان بسیار شدیدتر است، و لذا قرآن مجید می‌گوید: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاذا هِیَ شاخِصَهٌ ابْصارُ الَّذینَ کَفَرُوا: «و وعده حق نزدیک می‌شود در آن هنگام چشم‌های کافران از حرکت باز می‌ایستد و خیره می‌شود» (انبیاء ۹۷).

***

۴۳- یَوَمَ یَتَذَکَّرُ الانْسانُ ما سَعی

این تعبیر نیز از تعبیرات بسیار آموزنده است که یکبار در قرآن مجید (در آیه ۳۵ سوره نازعات) آمده است، می‌فرماید: در آن روز انسان تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایی را که انجام داده است به خاطر می‌آورد» (یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الْانْسانُ ما سَعَی .

این یادآوری یا به خاطر مشاهده نامه اعمال است، و یا تجسم و حضور خود اعمال، و یا به خاطر گواهی اعضای بدن یا فرشتگانی که در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهند، و یا به خاطر کنار رفتن حجاب‌ها از قلب و روح انسان و زدوده شدن عوامل غفلت و بی‌خبری است.

و لذا تمام حقایق مکنون بارز و آشکار می‌گردد، و انسان به یاد تمام تلاش و سعی و کوشش خود می‌افتد، ولی افسوس که راهی برای جبران خطاها و کوتاهی‌ها و تقصیرها و غفلت‌ها در برابر او وجود ندارد.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه ۲۳ فجر آمده است می‌فرماید: «در آن روز جهنم را (به سوی کافران) می‌برند و در آن روز انسان متذکر اعمال خود می‌شود، اما این تذکر برای او سودی ندارد»! وَ جِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْانْسانُ وَ انّی لَهُ الذِّکْری سپس می‌افزاید: انسان گناهکار و بی‌ایمان به خاطر حسرتی که سرتاپای او را فرا گرفته صدا می‌زند:

«ای کاش برای زندگانیم چیزی فرستاده بودم» (یَقُولُ یا لَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتَیَ).

تأسف و حسرتی که هیچ گونه فایده‌ای جز تحمل درد و رنج بیشتر در آن‌جا ندارد.

ص: ۸۲

تعبیر «لحیاتی» قابل توجه است، و نشان می‌دهد که حیات و زندگی تنها حیات و زندگی آخرت است، و حیات دنیا حتی ارزش نام زندگی را هرگز ندارد، و به تعبیر قرآن لهو و لعبی بیش نیست.

هدف هشداری است به تمام افراد انسان که پیش از گرفتار شدن در چنان تنگنایی از فرصتی که در اختیار دارند استفاده کنند که تذکر و بیداری در آن روز بسیار دیر است.

***

۴۴- يَوْمَ تَأْتى كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها

این نام چهره دیگری از آن روز بزرگ ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «به یاد آرید روزی را که هرکس تنها به دفاع از خود می‌پردازد. (يَوْمَ تَأْتى كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها) (نحل ۱۱۱).

آری در آن روز چنان هول و وحشت عذاب و کیفر الهی سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد که عزیزترین عزیزان را به دست فراموشی می‌سپرد، نه در فکر فرزند است، و نه همسر و پدر و مادر و دوستان صمیمی، تنها در فکر نجات خویش است و بس.

در حدیثی آمده است که «هرکسی روز قیامت می‌گوید: نفسی نفسی «خودم، خودم!»، به خاطر شدت ترس روز قیامت جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او به دفاع از امتش برمی‌خیزد (كُلُّ احَدٍ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيامَةِ نَفْسِى نَفْسِى مِنْ شِدَّةِ هَوْلِ يَوْمِ الْقِيامَةِ، سِوَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَانَّهُ يَسْئَلُ فى امَّتِهِ).(۱)

***

۴۵- يَوْمَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمينَ

این نام که در حقیقت توضیحی است برای نام «قیامت» در آیه ۶ مطففین آمده و می‌گوید: «آن روز روزی است که همه مردم در پیشگاه رب العالمین قیام می‌کنند» (يَوْمُ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمينَ).

قیامی که نشانه جدی بودن مسائل آن روز، نشانه حضور در یک دادگاه بزرگ، و نشانه رسیدگی به همه اعمال آنهاست.

جالب این‌که قرآن مجید این تعبیر را در سوره مطففین برای بیدار کردن کم فروشان بیان کرده، و

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۳۸۰۹.

ص: ۸۳

می گوید: «آیا آنها گمان ندارند که برای روز عظیمی برانگیخته می‌شوند»؟ سپس می‌افزاید: «روزی که همه مردم در پیشگاه رب العالمین قیام می کنند».

یعنی اگر باور می‌داشتند چنین «حضور» و «قیامی» در چنان روزی خواهد بود هرگز این راه خطا را نمی‌پیمودند. امّا افسوس آن‌چنان حب دنیا و غفلت و غرور و طول امل بر فکر و قلب و جان آنها سایه شوم و تاریک افکنده که به این حقایق توجه نمی کنند!

در یکی از روایات آمده است که بعضی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که سوره مطففین را می‌خواند وقتی به این آیه رسید آن‌قدر گریه کرد که از ادامه و تکمیل سوره بازماند.(۱)

***

۴۶- یَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهادُ

۴۷- یَوْمَ یَقُومُ الرُّوْحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفّاً

توصیف‌های فوق یکی دیگر از ابعاد آن روز بزرگ را به یاد می‌آورد که آثار اخلاقی عمیقی در انسان می گذارد، و پیام مخصوصش بر جان و دل می‌نشیند.

در نخستین توصیف، از آن روز به عنوان «روزی که گواهان در آن روز برمی‌خیزند» یاد می کند (وَ یَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهادُ) (مُومن ۵۱).

«اشْهادْ» جمع «شاهد» یا «شهید» (همچون «اصحاب» جمع «صاحب»، و «اشراف» جمع «شریف») در این‌جا اشاره به گواهان روز قیامت است، بعضی از مفسّران آن را تنها اشاره به فرشتگان مراقب اعمال، و بعضی تنها اشاره به پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که «اشهاد» مفهوم وسیعی دارد که هم فرشتگان الهی را شامل می‌شود و هم پیامبران، و هم مؤمنان را. بعضی احتمال داده‌اند که شامل اعضای پیکر انسان که گواهی بر اعمال او می‌دهند نیز می‌باشد، اما با توجه به تعبیر «یقوم» (برمی‌خیزد) این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

تعبیر به «قیام» در این‌گونه موارد اشاره به وضع خاصی است که در دادگاه‌ها وجود دارد که گواهان هنگام ادای شهادت بپا می‌خیزند، تا جدّی و مصمم بودن خود را در مسأله شهادت، و رسمیّت و احترام

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۳۱، صفحه ۹۰- قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۴۶.

ص: ۸۴

دادگاه را نشان دهند.

به هر حال آن روز روزی است که نه یک شاهد، بلکه شاهدان بسیار، در آن دادگاه عظیم ادای شهادت می‌کنند، شهادتی که مایه آبرو و افتخار مؤمنان، و رسوایی و ذلت مجرمان است، شهادتی که بر همه چیز احاطه دارد، و چیزی از نظر شهود آن دادگاه پنهان نخواهد بود، شهادتی که به هیچ‌وجه قابل انکار مجرمان نیست و آن چنان با قرائن همراه است که جز قبول و تسلیم راهی در برابر آن وجود ندارد.

و از این‌جا می‌توان فهمید که پیام این توصیف الهی درباره قیامت تا چه حد گیرا و موثر است.

در دوّمین آیه، از روز قیامت به روزی یاد می‌کند که در آن روز «روح و فرشتگان در یک صف قیام می‌کنند» (یَوْمَ الرُّوْحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفّاً) (نبأ ۳۸).

جمعی از مفسّران معتقدند از آن‌جا که صف معنای مصدری دارد و مفرد و جمع در آن یکسان است در این‌جا ممکن است اشاره به صفوف مختلف ملائکه باشد، و یا لااقل اشاره به دو صف است که در یک صف روح جای دارد، و در صف دیگر فرشتگان.

در این‌که منظور از «روح» در این‌جا چیست؟ اقوال زیادی وجود دارد، و به هشت قول یا بیشتر بالغ می‌شود، ولی از میان آنها چند تفسیر معروف‌تر است:

۱- روح یکی از فرشتگان مقرب الهی است، فرشته‌ای بالاتر از همه فرشتگان، و حتی برتر از جبرئیل، و هم او بود که با انبیا و امامان معصوم همراه بود.

۲- منظور جبرئیل امین پیک وحی خداست.

۳- منظور ارواح انسان‌هاست، منتها قبل از الحاق به بدن‌ها.

۴- منظور مخلوق با عظمتی است غیر از انسان‌ها و فرشتگان.

۵- منظور قرآن مجید است، و معنای قیام آن ظهور آثار آن در صحنه محشر می‌باشد.

البتّه برای هریک از تفسیرهای فوق به بعضی از آیات قرآن استدلال شده است.

در حالی که روح در آیات مختلف قرآن معانی گوناگونی دارد، و آنچه از همه در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد همان تفسیر اوّل است، در بعضی از روایات معصومین علیهم السلام نیز این تفسیر صریحاً آمده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هُوَ مَلَکٌ اعْظَمُ مِنْ جِبْرائِیْلَ وَ مِیْکائِیْلَ او فرشته‌ای است

ص: ۸۵

بزرگتر از جبرئیل و میکائیل».(۱)

از ابن عباس نیز نقل شده که می‌گوید: خداوند هیچ مخلوقی بعد از عرش بزرگتر از روح نیافریده است، در روز قیامت او به تنهایی در یک صف و فرشتگان همگی در یک صف قرار می‌گیرند.(۲)

***

۴۸- یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُوْنَ

۴۹- یَوْمٌ لا بَیْعٌ فیهِ وَ لا خِلالٌ

در این دو تعبیر دو پیام دیگر قریب الافق پیرامون اوضاع آن روز عظیم منعکس است، در توصیف اوّل می‌فرماید: «روزی که مال و فرزندان در آن سودی نمی‌بخشد» (یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ) مگر «کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خداوند آید». (الّا مَنْ اَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ) (شعراء ۸۸ و ۸۹).

و در توصیف دوّم می‌فرماید: «آن روز روزی است که نه خرید و فروش در آن است و نه پیوندهای دوستی» (یَوْمٌ لا- بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلالٌ) (ابراهیم ۳۱).

در حقیقت سرمایه‌های مهم دنیا در سه چیز خلاصه می‌شود: مال و ثروت، فرزندان برومند، و دوستان با وفا، اما مشکلات محشر و گرفتاری‌های هولناک آن نه چنان است که بتوان با استفاده از مال و ثروت، یا کمک فرزندان و دوستان آنها را برطرف ساخت، و به فرض که تمام اموال دنیا به آن‌جا انتقال یابد و همه فرزندان و دوستان در کنار انسان باشند ممکن نیست گرهی از کار او بگشایند، چرا که معیار در آن‌جا چیز دیگر است، حلّال مشکلات محشر، ایمان و عمل صالح و قلب سلیم است، قلبی خالص از هرگونه شرک و ریا و فارغ از غیر خدا.

در این جهان غالب مشکلات از طریق مال و ثروت و دادن فدا، خسارت، رشوه، و مانند آن به صورت مشروع یا نامشروع قابل جبران است و بسیاری از مشکلات نیز به کمک نیروهای انسانی مخصوصاً

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۷۷.

ص: ۸۶

فرزندان پرمحبت و دوستان مخلص حل شدنی است، بنابراین غالب مشکلات این جهان با این وسائل برطرف می گردد، در حالی که این امور در آن‌جا هیچ کاربردی ندارد.

البتّه منظور از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای الهی به کار گرفته شده، یا دوستانی که بتوانند در پیشگاه خدا شفاعت کنند، بلکه منظور این است که اگر این سرمایه‌ها به آن‌جا منتقل شود هیچ کاری از آن ساخته نیست.

و لذا در آیه ۶۷ زخرف می‌خوانیم: الَا خِلّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ الَّا الْمُتَّقینَ» «دوستان در آن روز دشمنان یکدیگرند مگر پرهیزکاران»!

***

۵۰- یَوْمَ لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً

۵۱- یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً

۵۲- یَوْمَ لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ

یکی از طرق رهایی از چنگال کیفرها در این جهان این است که کسی مسئولیت‌های دیگری را بپذیرد، و خود را جای او قرار دهد، جریمه مالی او را قبول کند، و کیفر جرم او را به جای خود بخرد.

قرآن در آیات فوق که نام‌های توصیفی قیامت را بیان می کند اعلام می‌دارد که اینگونه کارها در آن دادگاه بزرگ الهی مطلقاً ممکن نیست، هرکس مسئول کارهای خویش است، و تنها خودش کیفر اعمالش را می‌بیند، و جریمه جرائمش را می‌پردازد.

در نخستین آیه که دوبار در قرآن مجید آمده می‌خوانیم: «از آن روز بترسید که هیچ‌کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود» (وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً) (بقره ۴۸ و ۱۲۳).

همین معنا در آیه دوّم با تفاوتی آمده است، می‌فرماید: «آن روز روزی است که هیچ‌کس مالک انجام کاری برای دیگری نیست» (یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً) (انفطار ۱۹).

و در سوّمین آیه انگشت روی مورد خاصی گذارده می‌فرماید: «از آن روز بترسید که نه پدر جزای اعمال خود را می‌پذیرد و نه فرزند چیزی از جزای پدر را» (وَ اخْشَوا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً) (لقمان ۳۳).

رابطه پدر با فرزند براساس «عاطفه و محبت» است، و رابطه فرزند با پدر براساس «احترام و محبت»، و در واقع از نزدیکترین و قوی‌ترین پیوندهای عاطفی انسان همین دو رابطه است، ولی هول و وحشت قیامت آن چنان عظیم و کوبنده است که تمام این پیوندها را در هم می کوبد و از میان می‌برد آن چنان که

ص: ۸۷

هر کس تنها به فکر خویشتن است.

جمعی از مفسّران در تفسیر آیات فوق تصریح کرده‌اند «لا تجزی» به معنای «لاتغنی» به معنای بی‌نیاز نمی‌کند آمده است.(۱)

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: جزا در اصل به معنای بی‌نیازی و کفایت است، پاداش و کیفر را از این رو جزا می‌نامند که برای جبران عمل انجام شده کفایت می‌کند، همین معنا در مقاییس اللغه نیز آمده است.

قابل توجه اینکه مخاطب در دو آیه اوّل بنی اسرائیلند که در تعصب قومی و نژادی در جهان ضرب‌المثل هستند، قرآن به آنها هشدار می‌دهد که حتی شما با آنهمه تعصبی که درباره یکدیگر دارید همه چیز، جز خودتان را، در آن روز بزرگ فراموش می‌کنید.

پیام این آیات ناگفته پیدا است چرا که به وضوح این حقیقت را ثابت می‌کند که شدائد قیامت و حوادث سخت آن روز عظیم هیچ نمونه‌ای در دنیا برای آن نیست، بسیارند اشخاصی که در این جهان بر اثر پیوندهای عاطفی، خود را فدای دیگری می‌کنند، ولی این مطلب در قیامت در مورد هیچ‌کس و هیچ انسانی نسبت به دیگری واقع نمی‌شود.

***

۵۳- یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ

این نام که یک بار در قرآن مجید آمده بیانگر یکی دیگر از ابعاد آن روز بزرگ و حامل پیام مهمی از عرصه محشر است، می‌فرماید: «عذاب‌های بزرگ نفاق‌افکنان روزی خواهد بود که صورت‌هایی سفید، و صورت‌هایی سیاه می‌گردد» (یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ) (آل‌عمران- ۱۰۶).

چهره‌های نورانی از آن کسانی است که نور ایمان از درون جانشان به حکم «یوم» البروز بودن قیامت» در چهره‌هایشان نمایان می‌شود، و به همین دلیل «غرق رحمت خدا هستند و جاودانه در آن خواهند ماند» (امَا الَّذِیْنَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفی رَحْمَهِ اللَّه هُمْ فیها خالِدُونَ) (آل‌عمران- ۱۰۷).

اما تاریک دلان بی‌نور، کافران بی‌ایمان و مجرمان سیاه دلی هستند که ظلمت درونشان به برون کشیده شده، و این روسیاهان، غرق عذاب الهی خواهند بود، و به آنها گفته می‌شود: فَذُوْقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ و المیزان جلد ۱۶، صفحه ۲۵۱ و روح‌البیان، جلد ۱، صفحه ۱۲۷.

ص: ۸۸

تَکْفُرُونَ: «بچشید عذاب الهی را به خاطر کفرتان»! (آل‌عمران- ۱۰۶).

تعبیر فوق به صورت‌های دیگری در آیات قرآن مجید نیز منعکس است.

در یک‌جا می‌فرماید: «گویی صورت آنها (کسانی که مرتکب گناهان پی در پی می‌شوند) را پاره‌های تاریک شب سیاه پوشانیده است»! (کَأَنَّما اغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً. (یونس- ۲۷).

در جای دیگر می‌فرماید: صورت‌هایی در آن روز، گشاده و نورانی است، و خندان و مسرور است» (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ- ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) (عبس- ۳۸- ۳۹).

«و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، و دود و تاریکی آنها را پوشانیده»! (وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ- تَرْهَقُها قَتَرَةٌ) (عبس- ۴۰- ۴۱).

چه موقع این مسأله رخ می‌دهد؟ و صورت‌هایی نورانی و صورت‌هایی تاریک می‌گردد؟

بعضی آن را به هنگام جدایی صفوف از یکدیگر، و بعضی آن را به هنگام مشاهده نامه اعمال، و بعضی به هنگام برخاستن از قبور، یا قرار گرفتن در برابر میزان عدل الهی دانسته‌اند.

ولی از آن‌جا که روز، روز بروز و ظهور حقایق اشخاص و اعمال است به نظر می‌رسد که این مسأله از همان آغاز قیام از قبرها صورت می‌گیرد و ادامه دارد.

چه اشخاصی دارای چهره نورانی و چه افرادی روسیاهند؟

مفسّران احتمالات گوناگونی داده، و گاه آنها را در اشخاص معیّنی محدود ساخته‌اند، ولی ظاهر این است که تمام اهل ایمان و صالح العمل در زمره روسفیدانند و تمام اهل کفر و مجرمان در صف سیه رویان.

آخرین سخن این‌که بعضی از مفسّران خواسته‌اند این دو تعبیر را بر مفهوم مجازی آن حمل کنند، و گفته‌اند سفیدی اشاره به سرور و خوشحالی، و سیاهی اشاره به غم و اندوه است.(۱)

ولی هیچ موجبی برای ارتکاب چنین خلاف ظاهری وجود ندارد، بلکه آیه را باید بر همان معنای حقیقی آن حمل کرد، وقتی قرآن می‌گوید: «مؤمنان نورشان از پیش رو و از سمت راست آنها در عرصه محشر حرکت می‌کند» (یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ ایْدیهِمْ وَ بِایْمانِهِمْ) (حدید ۱۲) چه جای تعجّب که صورت‌هایی سفید و نورانی، و صورت‌هایی سیاه و تاریک باشد؟

۱- تفسیر مراغی، جلد ۴، صفحه ۲۵.

ص: ۸۹

راستی چه وحشتناک است آن روز که آنچه در قلب و جان انسان است در صورت او نمایان می گردد، روز رسوایی بزرگ برای سیاه‌دلان، و روز افتخار عظیم برای روشن‌دلان، و همین امر سبب می‌شود که مؤمنان از همان آغاز مورد احترام و تکریم در عرصه محشر باشند و کافران و مجرمان مورد لعن و نفرین!

***

۵۴- یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً

در این تعبیر که تنها یک‌بار در قرآن آمده، ضمن توصیف ابرار و نیکان می‌فرماید: «آنها از روزی می‌ترسند که عذابش گسترده و فراگیر است» (وَ یَخافُونَ یَوماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً) (انسان ۷).

«مستطیر» از ماده «طیران» به معنای «پرواز» گرفته شده، و مفهوم آن در این‌جا پراکنده و گسترده است، لذا بعضی آن را به معنای چیزی که فوق‌العاده وسعت یافته است تفسیر کرده‌اند، این تعبیر درباره سپیده صبح هنگامی که تمام افق را فرا می گیرد به کار می‌برند و می گویند «فَجْرٌ مُستَطیرٌ».

«شَرّ» در این‌جا به معنای عذاب روز قیامت، و یا هول و وحشت آن است، و گستردگی آن به حدی است که تمام زمین و آسمان را پر می کند، حتی فرشتگان در وحشت فرو می‌روند، نه تنها بدکاران و مجرمان که نیکان و پاکان که از عاقبت کار خود با خبر نیستند در این وحشت و اضطراب گسترده سهیم و شریکند.

جالب این که در آیه فوق، ترس از چنان روزی را یکی از صفات ممدوح و نکات مثبت اخلاقی ابرار و پاکان می‌شمرد، زیرا چنین ترسی مایه پرهیز از هرگونه گناه و توجه به اطاعت مطلق پروردگار است.

***

۵۵- یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْأُ مِنْ اخِیهِ

تعبیر فوق که تنها یک‌بار در قرآن مجید آمده، ترسیم واضح دیگری از صحنه رستاخیز است می‌فرماید:

«در آن روز انسان از برادر خود فرار می کند» و حتی از مادر و پدرش، و از زن و فرزندانش، (چرا که) در آن روز هر کدام وضعی دارند که آنها را کاملًا به خود مشغول می‌سازد. (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْأُ مِنْ اخِیْهِ- وَ امِّهِ وَ ابِیْهِ- وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیْهِ- لِکُلِّ امْرِئً مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیْهِ) (عبس ۳۴ تا ۳۷).

بدیهی است نزدیکترین و محبوب‌ترین افراد به هر انسان برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان او

ص: ۹۰

است، و عجب این‌که قرآن نمی‌گوید در آن روز از آنها غافل می‌شود، بلکه می‌گوید: «از آنها می‌گریزد»! مادری که به او عشق می‌ورزید، پدری که سخت مورد احترام او بود، همسری که شدیداً به او محبت داشت، و فرزندانی که میوه قلب و نور چشمان او بودند، آری از همه آنها می‌گریزد!

اینها کسانی بودند که در مشکلات این جهان همیشه به آنها پناه می‌برد، و در مصائب مایه تسلّی خاطر او بودند، اما در آن‌جا چه خبر است که از آنان می‌گریزد؟!

آری صیحه رستاخیز و به تعبیر قرآن «صاخّه» که در آیه قبل از این آیات آمده چنان عظیم است که تمام این پیوندها را پاره می‌کند، و صدای گوش خراش و کر کننده آن انسان را از غیر خویش بیگانه می‌سازد.

چرا می‌گریزد؟

به خاطر ترس از رسوایی در برابر نزدیکترین افراد به او؟

یا به خاطر این‌که ممکن است گناهانی داشته باشند که از تبعات آن وحشت دارد؟

یا به خاطر حقوقی است که احتمالًا از آنها ضایع شده و در آن صحنه که دست انسان تهی است ممکن است آن را مطالبه کنند؟

یا نه، هول و وحشت محشر آن قدر زیاد و سنگین است که هر انسانی را از تمام افراد مورد علاقه‌اش جدا می‌سازد، و به خویش مشغول می‌دارد، از آنها می‌گریزد تا فقط به خود بیندیشد و نه به دیگری، می‌گریزد تا راه نجاتی جستجو کند، و می‌گریزد تا سرنوشت خویش را بیابد.

هرکدام از این امور چهارگانه به تنهایی مایه فرار و گریز است تا چه رسد به این‌که همه یک‌جا جمع شوند.

در حدیثی می‌خوانیم که یکی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت سئوال کرد: آیا در قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می‌افتد؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود: سه موقف است که هیچ‌کس به یاد هیچ کسی نمی‌افتد:

اوّل پای میزان اعمال است، تا ببیند میزان اعمالش سنگین است یا سبک؟

دوّم بر صراط است، تا ببیند از آن می‌گذرد یا نه؟

سوّم به هنگام دادن نامه اعمال به دست انسان‌هاست، تا ببینند آن را به دست راستش می‌دهند یا چپ؟

ص: ۹۱

در این سه موقع کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه علاقه‌مندان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و نه مادر، و این همان است که خداوند متعال می‌فرماید: لِكلِّ امْرِىٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ «آن روز هر کدام از آنها به خود مشغول است».(۱)

***

۵۶- يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيْباً

این توصیف که در یک مورد در قرآن مجید آمده ترسیم دیگری از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ است، روی سخن را به کفار و مشرکان کرده و می‌گوید: «هرگاه کافر شوید (و بر کفر خود باقی بمانید) چگونه از عذاب الهی خود را برکنار می‌دارید، در آن روزی که کودکان را پیر می‌کند»! (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ انْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيباً) (مزمل ۱۷)(۲)(۳)

این گویاترین و زنده‌ترین تعبیری است که می‌تواند از حوادث هولناک آن روز پرده بردارد، در حقیقت همان گونه که این حوادث بر جهان طبیعت بر کوه‌ها و صحراها اثر می‌گذارد و آنها را از هم متلاشی می‌کند، بر این انسان خاکی نیز چنان اضطراب و وحشتی حاکم می‌سازد که اطفال را پیر می‌کند.

بعضی از مفسّران این تعبیر را بر همان معنای حقیقیش حمل کرده‌اند که به راستی آثار پیری حتی در کودکانی که وارد عرصه محشر می‌شوند آشکار می‌شود، در حالی که کودکی با پیری فاصله زیاد زمانی دارد، شواهدی نیز برای این نقل کرده‌اند، در همین دنیا افرادی را می‌بینیم که بر اثر سنگینی حادثه ناگهان طی چند روز، و حتی طی چند ساعت موهای سیاهشان سفید می‌شود، اگر حوادث این جهان بتواند چنین اثری در انسان بگذارد حوادث محشر که از آن بسیار شدیدتر و سخت‌تر است قطعاً می‌تواند چنین تأثیری بگذارد.

ولی جمعی آیه را حمل برمعنای کنایی آن کرده‌اند، زیرا این کنایه‌ای است رایج در زبان عربی و غیر آن که برای بیان عظمت یک حادثه می‌گویند «این جریان مرا پیر کرد»!

هر دو تفسیر برای آیه ممکن است، اما این احتمال که بعضی گفته‌اند پیر شدن کودکان به خاطر

۱- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۲۹، حدیث ۱.

۲- « یوماً» به عقیده جمعی از مفسّران در آیه فوق ظرف است برای« تتقون» ولی این احتمال نیز داده شده که« مفعول به» برای همین فعل باشد، و در این صورت واژه عذاب را در تقدیر گرفته‌اند، بنابراین آیه در تقدیر چنین می‌شود: فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ انْ كَفَرْتُمْ عَذابَ يَوْمٍ يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيباً.

۳- « شیب»(بر وزن سیب) جمع« أشْيَبْ» به معنای پیر است و از ماده شیب(بر وزن عیب) به معنای سفید شدن مو گرفته شده.

ص: ۹۲

طولانی بودن روز قیامت است بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات مربوط به قیامت ناظر به حوادث هولناک آن روز است، و آیات قبل از آن که سخن از متلاشی شدن کوه‌ها به میان آورده نیز شاهد بر این مدعاست.

***

۵۷- يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ

این توصیف نیز یک‌بار در سوره مرسلات آمده که می‌فرماید: «این روزی است که در آن سخن نمی‌گویند» (هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُوْنَ) (مرسلات ۳۴ تا ۳۶).

آیا هول و وحشت عظیم قیامت سبب از کار افتادن زبان آنها می‌شود، همان‌گونه که در دنیا نیز گاه زبان انسان بر اثر یک حادثه بسیار عظیم بند می‌آید؟!

یا اصولًا سخنی برای گفتن و حجت و عذری برای بیان کردن ندارند؟! و یا این‌که به حکم آیه «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى افْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا ايْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ ارْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»: «امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهند» (یس ۶۵) زبان‌ها به حکم خدا از کار می‌افتد و اعضای بدن گواه اعمال انسان می‌شوند؟

ممکن است هر سه تفسیر در معنای آیه جمع باشد، هرچند تفسیر سوّم روشن‌تر به نظر می‌رسد و به هر حال این امر مانع از آن نیست که انسان‌ها در بعضی از مواقف قیامت به فرمان خدا سخن بگویند، زیرا قیامت مواقف مختلفی دارد، و مجموع آیات قرآن نشان می‌دهد که مجرمان در بعضی از این مواقف گنگ و لال و بسته دهن می‌شوند، و به فرمان خدا در بعضی از مواقف به سخن بیایند.

***

۵۸- يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ الَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطيعُونَ

باز در این‌جا که تنها تعبیر در نوع خود است، به چهره عبوس دیگری از آن روز بزرگ برخورد می‌کنیم می‌فرماید: «به خاطر بیاورید روزی را که ساق‌ها از وحشت برهنه می‌شود، و (مجرمان) دعوت به سجود می‌شوند اما قادر بر آن نیستند» (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ الَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطيعُونَ) (قلم ۴۲).

ص: ۹۳

تعبیر «یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ» (ساق‌ها برهنه می‌شود) بعقیـده بسیاری از مفسّـران کنایه از وخامت کار و شدت ترس و وحشت است، زیرا در گذشـته معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشـکلی قرار می‌گرفتند آستین‌ها را بالاـ می‌زدند، و دامن لباس را به کمر می‌بستند، تا آمادگی بیشتری برای مقابله با حادثه داشته باشند، طبعاً در این حال ساق‌ها برهنه می‌شود.

بعضـی از مفسّران احتمال دیگری در تفسیر آیه داده‌اند و آن این‌که «ساق» به معنای اصل و اساس هر چیز است (مانند ساقه درخت) بنابراین جمله «یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ» اشاره به ظهور و بروز حقایق اشیا در آن روز است.(۱)

به هر حال در آن روز هولناک همگان به سـجود در برابر عظمت پروردگار عالم دعوت می‌شوند، مؤمنان به سجده می‌افتند، و شاید همین سجده مایه آرامش قلب و روح آنهاست، ولی آنها که آلوده کفر و گناهند قدرت بر سجده را ندارند.

در حـدیثی از امام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام آمده است: «در آن روز حجابی از نور الهی برداشـته می‌شود، و همه مؤمنان به سجده می‌افتند، ولی پشت منافقان آن‌چنان خشک می‌شود که توانایی ندارند کمر خم کنند و سجده نمایند»!(۲)

بعضی گفته‌اند منظور از یکشف عن ساق همین ظاهر شدن نورالهی است.

***

۵۹- یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمینَ مَعْذِرَتُهُمْ

ایـن توصـیف نیز یکی دیگر از حـوادث دردآلـود آن روز را بـاز گو می‌کنـد، می‌فرمایـد: «روزی کـه عـذرخواهی ظالمـان سـودی نمی‌بخشـد، و برای آنهـا لعنت (خـدا) است، و برای آنها جایگاه بـدی است» (یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمینَ مَعْـذِرَتُّهُمْ وَلَهُمْ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُؤءُ الدّارِ» (مؤمن- ۵۲).

معمولًـا یکی از طرق نجـات و رهـایی از چنگال مجازات در این جهان پناه بردن به معـذرت‌خواهی و پوزش است، ولی طبیعت روز قیامت چنان است که هیـچ‌گونه عذری از ظالمان پذیرفته نمی‌شود چرا که آن‌جا اصولًا جای گرفتن محصول و پاداش عمل است، نه جبران گذشته که نوعی عمل محسوب می‌شود.

۱- « روح‌المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۳۵- قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۲۸.

۲- « نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۹.

ص: ۹۴

در بعضی از آیات گذشته خواندیم که در آن روز اجازه عذرخواهی به آنها داده نمی‌شود، و در بعضی دیگر می‌خوانیم اگر زبان به اعتذار بگشایند آن اعتذار نیز بی‌فایده است، و بنابراین راهی جز قبول لعنت الهی و قرارگاه بد ندارند.

پیامی که این نام برهان همگان دارد آن است که امروز که می‌توان با پوزش‌طلبی به درگاه خدا آثار گناهان را شست، و با ادای حق مظلومان آثار ظلم را زدود، باید از فرصت استفاده کرد، و گرنه در آن صحنه عظیم و دادگاه بزرگ نه عذر سودی می‌بخشد و نه ندامت و پشیمانی و گریه و زاری، و به گفته شاعر:

کنونت که چشم است اشکی ببارزبان در دهان است عذری بیار!

کنون بایدت عذر تقصیر گفت‌نه چون نفس ناطق ز گفتن بخفت

کنون وقت تخم است تا بد روی‌گرامید داری که خرمن بری

کنون بایدای خفته بیدار بودچو مرگ، اندر آید زخوابت، چه سود(۱)

***

۶۰- يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ

این تعبیر نیز از تعبیرهای تکان‌دهنده‌ای است که یک‌بار در آیات قرآن مجید آمده، می‌فرماید: «به یادآورید آن روزی را که ظالم هر دو دست خویش را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد، می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی داشتم.» (و يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُوْلُ يا لَيْتَنى اتَّخَذْتُ مَعَ الرُّسُولِ سَبيلًا).

سپس می‌افزاید: «وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نمی‌کردم» (يا وَيْلَتا لَيْتَنى لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَليلًا) (فرقان- ۲۷ و ۲۸).

گاه انسان به هنگام ندامت و پشیمانی و تأثر شدید از کارهای گذشته خود انگشتان خود را می‌گزد، و گاه پشت دستان را دندان می‌گیرد، اگر ندامت و حسرت فوق‌العاده زیاد باشد هر دو دست را متناوباً به دندان می‌گزد و این گویاترین تعبیری است از شدت تأسّف و ندامت و پشیمانی.

آری ظالمان در آن روز بزرگ مرتباً پشت دست‌های خود را می‌گزند، و می‌دانیم یکی از نام‌های آن روز

۱- بوستان سعدی، باب ۹- شعر اخیر اشاره به حدیث معروف« الناس نیام اذا ماتوا انتبهو».

ص: ۹۵

«یَوْمُ الْحَسْرَهِ» است (مریم ۳۸).

ولی چه سود؟ آیا مجروح کردن دست‌ها با دندان که نوعی انتقام گرفتن از خویشتن است مشکلی را حل می‌کند؟ یا آرامشی می‌بخشد؟ یا به عکس بر ناراحتی ظالمان می‌افزاید، و رسوایی آنها را نیز بیشتر می‌کند؟!

در تفسیر «المیزان» آمده است که «ظالم» در این آیه هر ظالمی را شامل می‌شود. همان‌گونه که «رسول» نیز هر پیامبری را شامل می‌شود، هرچند مورد توجه ظالمان این امت، و رسول اللَّه محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله و سلم است.

البتّه برای این آیه شأن نزولی در تفاسیر مختلف آمده است که شرح آن طولانی است. ولی می‌دانیم شأن نزول‌ها مفهوم آیات را محدود نمی‌کند.(۱)

***

۶۱- یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوا عَلَی النّارِ

۶۲- یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فی النّارِ

در این‌جا نیز دو توصیف مشابه و قریب به یکدیگر نسبت به آن روز عظیم دیده می‌شود: در نخستین تعبیر که دوبار در سوره «احقاف» آمده (آیه ۲۰ و ۳۴)، می‌فرماید: «آن روز را به یاد آورید که کافران را بر آتش دوزخ عرضه می‌کنند» (وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوا عَلَی النّارِ.

در آیه اوّل به دنبال آن می‌فرماید: «شما از لذائذ و طیّبات دنیای خود بهره گرفتید (و به آن دل خوش کردید) اما امروز عذاب ذلّت بار به خاطر استکبار به ناحق در زمین و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید، دامان شما را خواهد گرفت».

و در آیه دوّم می‌فرماید: «در آن هنگام که عرضه بر آتش دوزخ می‌شوند به آنان گفته می‌شود آیا این حق نیست (شما همواره قیامت را از افسانه‌های خرافی پیشینیان می‌دانستید، آیا اکنون هم همان عقیده را دارید) ولی آنها می‌گویند: آری سوگند به پروردگارمان که آن حق است».

در واقع در آیه اوّل، به جنبه‌های اعتقادی که مایه هلاکت دوزخیان شده اشاره می‌شود و در آیه دوّم به جنبه‌های عملی، یعنی همان لذّات نامشروع و بهره‌گیری حرام از مواهب الهی.

۱- برای توضیح بیشتر به« تفسیر نمونه»، جلد ۱۵، صفحه ۶۸ مراجعه فرمایید.

ص: ۹۶

جالب این‌که: در بعضی از آیات قرآن آمده است که روز قیامت جهنم را به سوی مجرمان می‌برند وَجِیَ‌ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ (فجر- ۲۳) ولی در آیه مورد بحث می‌فرماید: کافران را بر آتش دوزخ عرضه می‌دارند، گویی جاذبه‌ای در میان این دو، وجود دارد؛ از یکسو جهنم به سوی آنها جذب می‌شود، و از سوی دیگر آنها به سوی جهنّم!

در دوّمین تعبیر یکی دیگر از عذاب‌های دردناك قیامت را بیان می‌کند و آن روز را به همان نام می‌نامد و می‌فرماید: «روزی که صورت‌های آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد، می‌گویند ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم» (یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوْهُهُمْ فِی النّارِ یَقُولُونَ یا لَیْتَنا اَطَعْنَا اللَّهَ وَ اَطَعْنَا الرَّسُولا) (احزاب- ۶۶).

در این‌که منظور از دگرگون شدن صورت‌ها در آن روز چیست مفسّران تعبیرات گوناگونی دارند گاه گفته شده که منظور دگرگون شدن رنگ چهره‌هاست، گاه زرد و پژمرده می‌شود، گاه سرخ و آتشین می‌گردد و گاه تاریك و سیاه.

و بعضی گفته‌اند منظور آن است که همان‌گونه که برای برشته کردن چیزی روی آتش آن را زیر و رو و این طرف و آن طرف می‌کنند؛ صورت‌های مجرمان نیز در آن روز در آتش دوزخ چنین حالی را خواهد داشت.

و گاه گفته شده است، منظور این است که آنها را به صورت در آتش دوزخ می‌افکنند، البتّه ذکر وجوه (صورتها) به خاطر آن است که اشرف اعضای انسان صورت اوست.

این احتمال نیز وجود دارد که همه این تفسیرهای سه گانه در مفهوم آیه جمع باشد هرچند تفسیر اوّل و دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد، و به هر حال آیه از فاجعه بزرگ و عذاب عظیمی خبر می‌دهد که در انتظار گروه کافر و مجرم و معاند است.

پیام آیه این است که پیش از یا لَیْتَ (ای کاش) گفتن آن روز که هیچ‌گونه اثر و فایده‌ای ندارد، چرا امروز در مسیر اطاعت خدا و پیامبرش قرار نمی‌گیرند؟ چرا امروز طاعت بندگان شیطان صفت و طاغوت‌های زمان را بر اطاعت خدا مقدم می‌دارند؟ کاری که مخصوصاً در قیامت از آن اظهار ندامت و پشیمانی خواهند کرد.

***

ص: ۹۷

۶۳- یَوْمَ یُدَعُّوْنَ الی نارِجَهَنَّم دَعّاً

این توصیف نیز شباهت زیادی با توصیفی که در آیات گذشته آمد دارد و می گوید: «روز قیامت همان روزی است که آنها به شدت به سوی آتش دوزخ رانده می‌شوند» (یَوْمَ یُدَعُّوْنَ الی نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً» (طور- ۱۳).

«و به آنها گفته می‌شود این همان آتشی است که آن را تکذیب می کردید، آیا این سحر است یا شما نمی‌بینید؟ (هذِهِ النّارُ الَّتی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُوْنَ أفَسِحْرٌ هذا امْ انْتُمْ لا تُبْصِرُونَ (طور ۱۴ و ۱۵).

«یُدَعُّوْنَ» از ماده «دَعّ» به گفته راغب در مفردات به معنای «راندن شدید» است، این تعبیر نشان می‌دهد که حتی بردن دوزخیان به سوی دوزخ در قیامت آمیخته با شدت و وحشت و هول و اضطراب عظیم است، تعبیری که تصور آن انسان را تکان می‌دهد، و سخت در فکر فرو می‌برد، و اهمیّت مسئولیت‌هایی را که در پیش دارد روشن می‌سازد.

چقدر فرق است میان دوزخیان و بهشتیان حتی در چگونگی انتقال به جایگاه اصلیشان قرآن در مورد بهشتیان می‌فرماید: «فرشتگان بر آنها درود می‌فرستند، و می گویند: سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «درود بر شما وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید» (نحل ۳۲).

و در جای دیگر می‌خوانیم: ملائکه به آنها می گویند: سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ: «درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که انجام دادید، چه عاقبت خوبی در این سرا نصیبتان شد» (رعد- ۲۴).

***

۶۴- یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری

۶۵- یَوْمُ مَر دَّلَهُ مِنَ اللَّهِ

تعبیر نخست تعبیر تکان‌دهنده‌ای از آن روز عظیم است، چرا که خداوند بزرگ با آن قدرت بی‌پایان شدیدترین لحنی کافران مجرم را تهدید می کند، و می‌فرماید: «در آن روز که آنها را با قدرت عظیم خویش خواهیم گرفت قطعاً از آنان انتقام می گیریم» (یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری انّا مُنْتِقَمُونَ) (دخان ۱۶).

هرگاه انسان در جزء جزء تعبیرات آیه: تعبیر به «بَطْش» که به معنای گرفتن با شدت و حمله است، و توصیف آن به «کبری» که نشانه عظمت است، و تعبیر «انا منتقمون» که همه جمله اسمیه است و هم مؤکد با

ص: ۹۸

«انّ» بیندیشد، لرزه بر اندام او می‌افتد که خدای رحیم و غفور، خدای قادر و قاهر به چنین تهدیدی پرداخته است.

جمعی از مفسّران گفته‌اند، یا احتمال داده‌اند که آیه اشاره به مجازات سخت و سنگینی باشد که در جنگ بدر نصیب مشرکان شد، ولی تعبیرات آیه تناسب با عذاب بزرگتر و شدیدتر و فراگیرتری دارد که جز در آخرت صادق نیست، بعلاوه در آیات قبل از آن نیز تعبیراتی است که تناسبی با جنگ بدر ندارد.

و در تعبیر دوّم به چهره دیگری از آن روز اشاره می‌شود: «روزی که بازگشتی در آن از سوی خدا نیست» (یَوْمٌ لا مَرَدَّلَهُ مِنَ اللَّهِ) (شوری- ۴۷).

نه راهی برای جبران در پیش است، و نه طریقی به سوی بازگشت به این جهان و تدارک مافات.

بعضی از مفسّران این جمله را اشاره به قطعی بودن آن روز دانسته‌اند، چرا که می‌گوید: «از سوی خداوند بازگشتی در آن روز نیست» یعنی حتماً واقع شدنی است، و طبق این تفسیر مفهوم آن با جلمه «لا رَیْبَ فیه» که درباره قیامت آمده، نزدیک است.

ولی جمله‌های ذیل آیه که می‌گوید: «در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی» مناسب تفسیر اوّل می‌باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است در آن روز هیچ‌کس قدرت این را ندارد که عذاب الهی را از شما باز گرداند، و این معنا با ذیل آیه مناسب‌تر است.

و هریک از این تفسیرها را انتخاب کنیم پیام سخت و سنگینی در بردارد.

***

۶۶- یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ الی شَیءٍ نُکُرٍ

این نام که یک بار در قرآن مجید آمده تعبیر سربسته و هول‌انگیزی است که فکر انسان را در باب حوادث آن روز به مسائل گوناگونی متوجه می‌سازد، می‌فرماید: «روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی که مردم از آن بی‌خبرند فرا می‌خواند»: (یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ إلی شَیءٍ نُکُرٍ (قمر ۶).

در این‌که این «دعوت کننده الهی» کیست؟ مفسّران احتمالات متعددی ذکر کرده‌اند. آیا خداست؟ یا فرشتگان مقرّب او؟ همچون جبرئیل و یا اسرافیل که با نفخ صور مردم را به رستاخیز دعوت می‌کند، با

ص: ۹۹

توجه به آیه «یَوْمَ یَدْعُوْکُمْ فَتَسْتَجِیْبُونَ بِحَمْدِهِ»: «به خاطر بیاورید روزی را که خداوند شما را «از قبرها) فرا می‌خواند و شما با حمد و ثنای او این دعوت را اجابت می‌کنید». (اسراء ۵۲).

معنای اوّل مناسب‌تر است، هرچند آیات بعد از آن تناسب بیشتری با فرشتگان و مأموران حساب و جزا دارد.

منظور از «شیء نکر» (مطلب ناشناخته) چیست؟!

آیا عذاب‌های وحشتناکی است که برای انسان‌ها ناشناخته بوده؟ یا حساب‌رسی دقیق اعمال است که هیچ‌کس در آن حد باور نداشته؟ و یا همه اینهاست؟ هرچه باشد مسأله‌ای است وحشتناک و هول‌انگیز و سخت دردناک.

***

۶۷- یَوْمَ یُسْحَبُونَ فی النّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ

پیام وحشتناک این نام قیامت راستی عجیب است، می‌فرماید: «آن روز که مجرمان به صورت‌هایشان در آتش دوزخ کشیده می‌شوند، و به آنها گفته می‌شود بچشید آتش جهنم را»! (یَوْمَ یُسْحَبُونَ فی النّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ) (قمر ۴۸).

می‌دانیم: صورت شریفترین در عین حال لطیفترین قسمت‌های بدن است، اعضای بسیار مهمی همچون چشم و دهان و بینی در آن قرار گرفته، و از سوی دیگر می‌دانیم آتش دوزخ فوق آتش این دنیا است که آتش این جهان در برابر آن بازیچه‌ای بیش نیست.

حال فکر کنید اگر کسی را با صورتش در آن آتش بکشند چه خواهد شد؟ بعلاوه این کار نشانه شدّت تحقیر این مستکبران خودخواه است، و به این ترتیب عذاب روحانی و جسمانی در آن یکجا جمع است.

در این‌که آیا «سَقَر» (بر وزن سفر) به معنای خود دوزخ است یا بخش خاصی از آن که سوزش و حرارت فوق‌العاده‌ای دارد و جایگاه متکبران است؟ دو احتمال وجود دارد: تفسیر دوّم را حدیثی از امام صادق علیه السلام تأیید می‌کند که فرمود: درّه‌ای است که جایگاه متکبران است و هر گاه نفس بکشد دوزخ را می‌سوزاند!».(۱)

۱- تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۰۰

***

۶۸- یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأتِ

این تعبیر که یکبار در قرآن مجید آمده، و جزء نام‌های قیامت محسوب می‌شود نیز از تعبیرات تکان‌دهنده است و حکایت از گستردگی دوزخ و کثرت دوزخیان می‌کند، کثرتی که هر انسانی را خائف می‌سازد، نکند او نیز در زمره آنان باشد، می‌فرماید: «به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می‌گوییم آیا پر شده‌ای، و او می‌گوید: آیا افزون بر این هم وجود دارد»؟!

(یَوْمَ نَقُوْلُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأْتِ وَ تَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَزِیْدٍ) (ق ۳۰).

در تفسیر آیه، دو نظر وجود دارد نخست این‌که «استفهام انکاری» باشد، یعنی جهنم در پاسخ این سئوال که آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: مگر افزون بر این ممکن است؟ اشاره به این‌که هیچ جایی باقی نمانده.

دیگر این‌که استفهام «استفهام تقریری» است، یعنی آیا باز هم افراد دیگری هستند که به دوزخ بیایند؟ و به این ترتیب دوزخ مانند انسان پر اشتهایی که دائماً تقاضای غذای بیشتر می‌کند و هرگز سیر نمی‌شود در جستجوی تبهکاران و ستمگران است، و جای تعجب نیست که نه جهنم از بدکاران سیر شود و نه بهشت از نیکوکاران. ولی بعضی از مفسّران بر این تفسیر خرده گرفته‌اند که با آیه لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ اجْمَعینَ «سوگند یاد می‌کنم که دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم» (سجده ۱۳) سازگار نیست، بنابراین باید به سراغ تفسیر اوّل رفت.(۱) ولی از این ایراد می‌توان پاسخ داد که پر بودن درجاتی دارد، درست مثل این‌که ظرفی را از غذا پر می‌کنند و به کسی می‌دهند و او تقاضا می‌کند باز هم روی آن را انباشته‌تر کنند.

در این‌که این سئوال و جواب در برابر دوزخ چگونه انجام می‌گیرد؟ بعضی گفته‌اند سئوال و جواب از خازنان و نگهبانان دوزخ است، و بعضی گفته‌اند این سئوال و جواب به زبان حال انجام می‌گیرد، و گاه گفته شده جهنم به طوری که از بعضی از تعبیرات قرآن و اخبار استفاده می‌شود خود موجودی زنده است، و قادر بر سخن گفتن، و بنابراین می‌توان آیه را به همان مفهوم ظاهری آن تفسیر کرد.(۲)

به هر حال پیام این آیه آن است که دوزخیان بسیارند و تهدید الهی جدّی است، و به هرکس هشدار

۱- در تفسیر فخررازی، جلد ۲۸، صفحه ۱۷۴ و روح‌المعانی، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۰ و المیزان جلد ۱۸، صفحه ۳۸۴ این‌اشکال از بعضی مفسّران حکایت شده است.

۲- در تفسیر روح‌البیان شواهدی از آیات و روایات بر این معنا آورده شده، جلد ۹، صفحه ۱۲۷.

ص: ۱۰۱

می‌دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی، همین اندیشه می‌تواند انسان را بیدار کند و به خود آورد و او را از ادامه بدی‌ها و کژی‌ها باز دارد.

***

۶۹- يَوْمَ يَقُوْلُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ ....

این تعبیر از روز قیامت که یک بار در قرآن مجید آمده است (حدید- ۱۳) می گوید در آن روز مردان و زنان منافق با یک دنیا اندوه و حسرت به مؤمنان می گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم. (یا مهلت دهید ما هم در پرتو نور شما حرکت کنیم» (يَوْمَ يَقُوْلُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذيْنَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورَكُمْ).

این در حالی است که مردان و زنان با ایمان با سرعت جادّه محشر را به سوی بهشت می‌پیمایند. در حالی که نور ایمان آنها از پیش رو از سمت راست در برابر آنها حرکت می کند و فرشتگان، بشارت بهشت به آنها می‌دهند (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنيْنَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ ايْدِيْهِمْ وَ بِايْمانِهِمْ بُشْريكُمُ الْيَوْمَ جَنّات ...) (حدید- ۱۲).

ولی منافقان مأیوسانه و ملتمسانه به آنها می‌نگرند و در مقابل تقاضایشان این پاسخ را می‌شنوند به عقب برگردید و کسب نور کنید (قيلَ ارْجِعُوا وَرائَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً).

قیامت و عرصه محشر جای کسب نور نیست، جای آن صحنه دنیا بود اگر می‌توانید به آن‌جا باز گردید و از چراغ پرفروغ ایمان و عمل صالح نور و روشنایی برای خود دست و پا کنید. چه دردناک است وضع منافقان کوردل و تاریک فکر و ظلمانی؟ و چه زیباست نور ایمان و عمل صالح و چه پیام مهمی در تفاوت حال این دو گروه برای امروز ما بیان شده است.

***

۷۰- يَوْمٌ لا رَيْبَ فِيْهِ

آخرین و هفتادمین نام (نام توصیفی) برای روز قیامت تعبیر بالاست که دوبار در سوره آل‌عمران آمده است، می‌فرماید: «مؤمنان راسخ در علم به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند: پروردگارا تویی که همه مردم را در

ص: ۱۰۲

روزی که در آن شک و تردید نیست، جمع‌خواهی کرد» (رَبَّنا انَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لّا رَیْبَ فِیْهِ) (آل‌عمران- ۹).

در آیـه ۲۵ همین سوره نیز این تعبیر در کلام پروردگـار آمـده است، می‌فرمایـد: «پس چگونه خواهـد بود هنگـامی که آنهـا را در روزی که شکی در آن نیست جمع کنیم»؟! (فَکَیْفَ اذا جَمَعْناهُمْ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیْهِ).

و از آن‌جا که در بحث «قطعی بودن قیامت از دیـدگاه قرآن مجیـد» درباره این آیات به قدر کافی (در همین جلد) سـخن گفته شد، نیـازی به تکرار نمی‌بینیم، تنهـا به این نکته اشاره می‌کنیم که قطعی بودن آن روز و وعـده‌های گوناگون الهی در آن روز نه تنها در سخن خداوند مسلّم و خالی از هرگونه شک و ریب است، بلکه تمام افراد که در ایمان خود راسخند نیز به آن معترفند و قولی است که جملگی برآننـد، در واقع نام‌هـای دیگر از حوادث و برنامه‌های آن روز خبر می‌دهـد، در حالی که این نام از قطعی بودن آن خبر می‌دهد، و در واقع تأکیدی است بر همه آنها، و به همین دلیل آن را به عنوان آخرین نامه در این سلسله نام‌ها برگزیدیم.

ایـن نکتـه قابـل ذکر اسـت کـه هنگـامی که مؤمنـان از آن روز به این عنـوان خـبر می‌دهنـد دلیـل آن را نیز در پیشـگاه خـدا عرضـه می‌دارنـد، چنانکه در ذیل آیه اوّل آمـده: (انَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیْعادَ): «چرا که خداونـد در وعده خود تخلف نمی‌کند» و همین اسـت دلیل قطعی بودن و راه نیافتن شک در آن روز.

***

نتیجه بحث

از آنچه در این بحث گسترده در مورد «نام‌هـای قیامت در قرآن» آمـد روشن شـد که «روز قیامت» در قرآن مجیـد حـدّاقل هفتاد نام دارد، البتّه منظور از نـام در این‌جا تنها اسم خاص (یا به تعبیر ادبیات عرب «عَلَم» نیست) بلکه تمام توصـیف‌هایی را که درباره قیامت در قرآن آمده و با کلمه «یوم» آغاز شده است شامل می‌شود.

منتها این نام‌ها را به دو گروه تقسیم کردیم: نام‌هایی که تنها با یک کلمه از آن روز خبر می‌دهد، مانند «یوم البعث، یوم القیامه، یوم الدین و یوم الحساب» و آن بیست و چهار نام بود، و نام‌هایی که با یک جمله از اوصاف قیامت همراه است (مانند بقیه این نام‌ها).

این تعبیرات هفتاد گانه بسیار پربار و پرمطلب است، در واقع از هفتاد دریچه مختلف به روز قیامت

ص: ۱۰۳

نگاه می‌کند، و تمام حوادث آن روز را از آغاز زنده شدن مردگان تا زمانی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ می‌روند توضیح می‌دهد.

این نام‌های هفتادگانه تابلو بسیار عجیب و تکان دهنده و روشن و گویا از آن روز عظیم ترسیم می‌کند، تمام گفتنی‌ها را می‌گوید، و سرنوشت همه انسان‌ها را در مواقف محشر در آن روز شرح می‌دهد.

ممکن نیست انسان در مجموعه این نامها تأمل کند، و با دیده قبول آنها را ببیند، و اثر تربیتی فوق العاده‌ای در او ایجاد نکند.

در واقع هدف نیز همین بوده که با این تعبیرات که هر کدام از زاویه خاصی به معاد می‌نگرد، انسان را بیدار سازد، از بیراهه به راه دعوت کند، از آلودگی به پاکی از گناه فرا خواند، از دنیاپرستی به زهد، و از فسق به تقوا، و از ظلمت به نور و از کفر به ایمان، و از شرک به توحید، سوق دهد. و راستی عجب کتاب آموزنده‌ای است قرآن مجید و عجب برنامه‌های تربیتی و حساب شده‌ای دارد.

یکبار دیگر این نامها را در کنار هم قرار دهید و از مقابل چشمان دل بگذرانید، روی بندبند آن تکیه کنید و ببینید چه می‌گوید، و چه می‌خواهد؟ و چه سرنوشتی را برای انسان ترسیم می‌کند؟ سپس بهره تربیتی خود را از آن بگیرید.

***

خداوندا! چنان درک و دیدی به ما ده که هم امروز آن روز عظیم را از این زوایای مختلفی که در قرآن بیان فرموده‌ای ببینیم.

پیام این آیات را بشنویم.

محتوای این نامها را به خاطر بسپاریم.

و برای آن روز بزرگ آماده شویم آمین یا رب العالمین.

این بحث را با اشعاری در همین زمینه از یک شاعر نکته پرداز پایان می‌دهیم:

بشنو از قرآن، چه نیکو دم زندزخمه بر ساز دل آدم زند

تا کند بیدارش از خواب گران‌از قیامت گوید و اهوال آن

با سکوتت نغمه‌ی قرآن شنوآنچه می‌گوید به گوش جان شنو

از «مُزمل» از «نبأ» از «انفطار»گوش کن غوغای محشر آشکار

ص: ۱۰۴

سوره «زلزال» و «طور» و «قارعه»یا که «تکویر» و «قیامت» «واقعه»

چونکه هریک وصف «محشر» را کندخود «قیامت» زآن سخن برپا کند

این زمین، در آن زمان پربلاناگهان چون «زُلْزِلَتْ زِلْزالَها»

از دورن «اخْرَجَت اثْقالَها»با تعجب «قالَ الانسانُ مالَها»

مردگان خیزند بر پا «کُلُّهُمْ»تا همه مردم «یُرَوا اعْمالَهُمْ»

هرکه دارد «ذَرّةٍ خیراً یره»یا که آرد ذَرّةٍ شراً یَرَه»!

آن زمان، خورشید تابان «کُوّرِتْ»کوه‌های سخت و سنگین «سُیِّرتْ»!

آبها در کام دریا «سُجِّرَتْ»آتش دوزخ بشدت «سُعِّرَتْ»!

پس در آن هنگام «جَنت ازْلِفَتْ»خود بداند هرکسی «ما احْضَرَتْ»!

نامه کردار و گفتار بشرخود بُود روشنگر هر خیر و شر

نامه‌ای با جان او آمیخته‌می‌شود بر گردنش آویخته!

نامه یا نقش دقیق نفس اویا که از هر لحظه عمرش عکس او

نامه رد یا قبول بندگی‌با سرافرازی، و یا شرمندگی

حکم عزّت یا عذاب هرکس است‌خود نمودار حساب هرکس است!(۱)

۱- « خلوتگاه راز» دیوان« حسان»، جلد ۲، صفحه ۱۹(جلد دوّم ای اشک‌ها بریزید).

ص: ۱۰۵

دلایل معاد

اشاره

ص: ۱۰۶

سرفصل‌ها

بـا توجه به اهمیّت فوق‌العـاده‌ای که قرآن برای معاد، هم از نظر معارف دینی و هم از جنبه تأثیر تربیتی، قائل است، آیات بسـیاری را به بیان دلایل معاد تخصیص داده است.

این دلایل در واقع به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

بخش اوّل: دلایلی است که وقوع معاد و وجود زندگی بعد از مرگ را از راه‌های مختلف اثبات می‌کند.

بخش دوّم: دلایـلی است کـه در حقیقـت پاسـخ به ایرادات مخالفـان است، یعنی کسـانی که بـازگشت به حیـات مجـدد را «محـال» می‌شمردند، و با تعبیرات مختلفی آن را «غیرممکن» معرفی می‌کردند.

قرآن مجیـد در برابر آنهـا به یـک سلسـله دلایل «عقلی» و «حسـی و تجربی» پرداخته، و مسأله «امکان معاد» را در مقابل ادعای محال بودن آن به وضوح اثبات می‌کند.

البتّه سـیر طبیعی بحث ایجـاب می‌کنـد که نخست دلایـل «امکان» معاد مطرح شود، و از مرحله «انکار مطلق» به مرحله «امکان مطلق» گـام بگـذاریم، سـپس دلایلی که «لزوم» معاد و «وقوع» آن را ثابت می‌کنـد عنوان گردد، تا از این طریق به طور صـحیح و منطقی به حقیقت معاد و مراحل مختلف آن آشنا گردیم.

نکته‌ای را که در این‌جا لازم است مؤکـداً خاطرنشان کنیم این‌که: تمام گفتگوهای قرآن در زمینه امکان معاد در برابر کسانی اسـت که معاد جسـمانی را منکر بودنـد، و قرآن بر این مسأله تأکید می‌کند که بازگشت «روح» و «جسم» توأم با هم در سـرای دیگر کاملًا ممکن است چرا که نمونه‌های مختلف آن را با چشم خود در این جهان می‌بینیم.

به هر حال طرقی که قرآن در این زمینه ارائه می‌دهد بسیار متنوّع و جالب است و آن را در شش طریق می‌توان خلاصه کرد:

۱- آیات خلقت نخستین (جهان و انسان).

۲- آیات عمومیت قدرت خدا.

۳- آیات احیای ارض (زنده شدن زمین‌های مرده).

ص: ۱۰۷

۴- آیات تطوّرات جنین.

۵- آیات رستاخیز انرژی‌ها.

۶- آیات نمونه‌های عینی و تاریخی معاد در این جهان.

ولی برای این‌که روشن شود قرآن با چه کسانی سروکار داشته و نقطه‌نظر آیات کدام است، لازم است قبلًا قسمت‌هایی از منطق مخالفان معاد را که در آیات قرآن منعکس است مطرح کنیم، منطقی که امروز نیز تکرار می‌شود و مخالفان امروز احیاناً روی آن تکیه می‌کنند.

با این توضیح، به سراغ بحث امکان معاد می‌رویم، و در آغاز منطق و طرز تفکر منکران را بازگو می‌کنیم:

ص: ۱۰۸

۱- امکان معاد و منطق مخالفان

اشاره:

گفتیم قرآن مجید برای فراهم ساختن زمینه فکری در این مسأله، نخست به سراغ موضوع «امکان معاد» می‌رود، و از طرق مختلفی (طرق ششگانه) آن را اثبات می‌کند، بعد دلایل «وقوع معاد» را بر می‌شمرد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که مخالفان معاد، دلیل عقلی و منطقی خاصی برای اثبات مقصد خود نداشتند، آنها معمولًا به خاطر ذهنیت کاملًا عوامانه روی استبعاد (بعید شمردن بازگشت به زندگی مجدد) تکیه می‌کردند، تا آن‌جا که طرح مسأله حیات بعد از مرگ را نشانه جنون و یا تهمت بر خداوند می‌پنداشتند و گوینده آن را در خور تمسخر و استهزا.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَ قالُوا اذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً ءَانّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدیداً.

(اسراء- ۴۹ و ۹۸)

۲- وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اذا مُزِّقْتُمْ کُلِّ مُمَزَّقٍ انَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ* افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً امْ بِهِ جِنَّةٌ.

(سبأ- ۷ و ۸)

۳- وَ قالُوا اذا ضَلَلْنا فِی الْارْضِ انّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ.

(سجده- ۱۰)

۴- وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا اذا کُنّا تُراباً وَ آباءُناءَ انّا لَمُخْرَجُوْنَ لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ انْ هذا الا اساطِیْرُ اْلاَوَّلینَ.

(نمل ۶۷ و ۶۸)

۵- وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا شَیءٌ عَجیبٌ- اذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ.

ص: ۱۰۹

(ق- ۲ و ۳)

۶- ایَعِدُکُمْ انَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً انَّکُمْ مُخْرَجُونَ- هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوْعَدُوْنَ- انْ هِیَ الّا حَیاتُنا الدُّنْیا نَمُوْتُ وَ نَحْیا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ.

(مؤمنون- ۳۵ تا ۳۷).

۷- انَّ هؤُلاءِ لَیَقُولُوْنَ- انْ هِیَ الا مَوْتَتُنا الْأُوْلَی وَ ما نَحْنُ بِمُنْشَرِینَ.(۱)

(دخان ۳۴ و ۳۵)

ترجمه:

۱- و گفتند آیا هنگامی که ما استخوان پوسیده و پراکنده‌ای شده‌ایم دگربار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!

۲- کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت- آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست) بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنهاست).

۳- آنها گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم شدیم آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت.

۴- کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می‌آییم؟- این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده، اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است!

۵- و کافران گفتند: این چیز عجیبی است!- آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دوباره به زندگی باز می‌گردیم؟! این بازگشتی است بعید.

۶- آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان

۱- در این زمینه آیات متعدد دیگری وجود دارد که با آنچه در بالا آمده قریب الافق است مانند واقعه ۴۷ و ۴۸، صافات ۵۳، یس ۷۸ و ...

ص: ۱۱۰

شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می‌شوید؟!- هیهات، هیهات! از این وعده‌هایی. که به شما داده می‌شود- غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست! پیوسته گروهی از ما می‌میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرند، و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۷- اینها (مشرکان) می گویند- مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و هرگز زنده نخواهیم شد!

***

تفسیر و جمع‌بندی

مگر خاک دوباره انسان می‌شود؟!

این آیات هرچند مضمون‌های مشابهی دارد ولی با این حال تفاوتی در تعبیرات و محتوای آنها دیده می‌شود که قابل دقت است.

در نخستین آیه، اشاره به مشرکان عرب کرده، می‌فرماید: «آنها گفتند: هنگامی که ما استخوان‌هایی (پوسیده) و متلاشی شدیم آیا آفرینش جدیدی خواهیم یافت»؟! (وَ قالُوا اذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً ءَانّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدیداً).

چگونه ممکن است گوشت‌های انسان خاک شود، سپس استخوان‌ها متلاشی گردد، و هر ذرّه‌ای از آن در کناری افتد، سپس آن را جمع‌آوری کنند و لباس حیات بر آن بپوشانند؟ یک مشت استخوان پوسیده و متلاشی شده کجا، و یک انسان زنده و متحرک و نیرومند کجا؟!

«رُفاتٌ» از ماده «رفت» (بر وزن نفت) به معنای خرد کردن است، و بعضی «پیچیدن» را نیز جزو معانی آن شمرده‌اند، بعضی گفته‌اند «رفات» به معنای اجزای بسیار کوچک و کهنه پوسیده است و این حالتی است که استخوان بعد از گذشتن سال‌ها به خود می گیرد، و بعضی مفهوم اصلی آن را حالتی که بر اثر کهنگی و شکسته شدن پیدا می‌شود دانسته‌اند، این تفسیرها شباهت زیادی با هم دارد.(۱)

و این‌که بعضی از مفسّران- طبق نقل روح‌المعانی- آن را به معنای خاک یا غبار یا چیزی که

۱- مفردات راغب، مقاییس اللغهٔ، التحقیق و تفسیر روح‌المعانی.

ص: ۱۱۱

فوق‌العاده کوبیده و نرم شده باشد تفسیر کرده‌اند در واقع بیان مصداق‌هایی از آن است.

***

آدم عاقل چنین حرفی نمی‌زند!

دوّمین آیات لحن خشن‌تر و مغرورانه‌تری از مشرکان ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که پیوسته به شما خبر می‌دهد هنگامی که کاملًا از هم متلاشی شدید آفرینش تازه‌ای خواهید یافت» (وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ انَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ).

«آیا او بر خدا افترا بسته (چون می‌گوید این خبر از سوی خداست) یا به نوعی جنون مبتلا شده (لذا سخنان جنون‌آمیز می‌گوید)» (افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً امْ بِهِ جِنَّةٌ).

به این ترتیب آنها خبر دادن پیامبر را از معاد جسمانی ناشی از یکی از دو امر می‌دانستند، و می‌گفتند:

آیا او عاقل است و هوشمند ولی برای سوء استفاده این مطالب را به خدا دروغ بسته تا مردم را دور خود جمع کند، یا این‌که قصد و غرضی ندارد و (نعوذ باللَّه) گرفتار جنون شده! مگر هیچ عاقلی ممکن است بگوید این استخوان‌های پوسیده و خاک‌های پراکنده که ذرات آن بر امواج باد سوار می‌شود و به هر سو می‌رود، روزی جمع می‌شود و از نو زنده می‌گردد؟!

این کوردلان مغرور که حتی حاضر نبودند از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز به عنوان «رَجُلْ» (یک مرد ناشناس) یاد کنند، آغاز آفرینش خود را به کلی فراموش کرده، و پرده‌های جهل و غرور چشمان حقیقت بینشان را از مشاهده صحنه‌های معاد در زندگی روزانه نابینا ساخته بود که شرح آن به خواست خدا بعد از ذکر این آیات خواهد آمد.

«مُزِّقْتُمْ» از ماده «تمزیق» به معنای پاره کردن و قطعه قطعه نمودن است، و در این‌جا اشاره به تجزیه وجود انسان و پراکنده شدن ذرات او در خاک و آب و هواست.

***

در سوّمین آیه به تعبیر تازه‌ای در این زمینه برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «مشرکان گفتند: آیا هنگامی که ما در زمین گم شدیم آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت». (وَ قالُوا ءَاذا ضَلَلْنا فِی الْأَرَضِ انّا لَفی خَلْقٍ جَدِیْدٍ).

ص: ۱۱۲

تعبیر به گم شدن در زمین از یکسو اشاره به خاک شدن اجزاء بدن انسان است که هم‌شکل زمین می‌شود، و از سوی دیگر اشاره به پراکنده شدن در مناطق مختلف جهان به گونه‌ای که اصلًا شناخته نمی‌شود.

به این ترتیب آنها می‌خواستند با این بیان ثابت کنند چنین بازگشتی محال است محال!

در حالی که عین این مسأله در آغاز خلقت انسان رخ داده که ذرات پراکنده در جهان طبیعت به قدرت خداوند گردآوری شده و انسان به وجود آمده است (و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است).

***

اینها همه افسانه است!

در چهارمین آیه، همین مطلب با اضافات دیگری به چشم می‌خورد، و می‌فرماید: «کافران گفتند:

گامی که ما و پدران‌مان خاک شدیم باز هم به صورت انسان‌های زنده‌ای از دل خاک بیرون می‌آییم؟

این وعده‌ای است (دروغین) که به ما و پدرانمان از پیش داده شده!، این همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است»! (وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا اذا کُنّا تُراباً وَ آبائُناءَ انّا لَمُخْرَجُوْنَ- لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آبائُنا مِنْ قَبْلُ انْ هذا الّا اساطیرُ الْاوَّلینَ).(۱)

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که مسأله معاد آن هم به صورت جسمانی مخصوص قرآن و شریعت اسلام نبوده، بلکه انبیا پیشین نیز از آن خبر داده‌اند، ولی به دلائلی که به خواست خدا بعداً خواهد آمد سرکشان امت‌ها هرگز در برابر این حقیقت سرتسلیم فرود نیاوردند، و آن را به عنوان یک امر خرافی و اسطوره‌ای دور از عقل و منطق معرفی می‌کردند.

در واقع آنها برای انکار معاد در این تعبیر خود به دو چیز متوسل شده‌اند: نخست این‌که بعید به نظر می‌رسد که خاک بتواند بار دیگر لباس حیات بپوشد، دیگر این‌که چون همه انبیا چنین وعده‌ای را به امت‌های خود داده‌اند و هرگز تحقق نیافته، دلیل بر این است که یک افسانه بیش نیست (گویی انتظار داشته‌اند قیامت فوراً برپا شود و اگر برپا نشود لابد دروغ است)!

۱- « اساطیر» جمع« اسطوره» و به عقیده بعضی از ارباب لغت جمع« أسطار» و« اسطار» نیز به نوبه خود جمع« سطر» است و به معنای چیزی است که به دروغ نوشته شده بعضی نیز گفته‌اند از آن‌جا که« اسطوره» از صیغه‌های« مزید فیه» است دلالت بر زیاده از سطر طبیعی دارد، و لذا به معنای« سطر مجعول» است، به هر حال اسطوره به معنای مطالب باطل و بی‌اساس و خرافی است(مقاییس- مفردات- مصباح اللغة و التحقیق).

ص: ۱۱۳

***

در پنجمین آیه، تعبیر دیگری از همان انکار و استبعاد دیده می‌شود می‌فرماید: «کافران گفتند: این چیز عجیبی است؟ آیا هنگامی که مردمی و خاک شدیم دوباره زنده می‌شویم؟ این بازگشتی بعید است»! (وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْءٌ عَجِیْبٌ اذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ)(۱)

به این ترتیب در آغاز سخن آن را «عجیب» می‌شمرند، و در پایان «بعید»، بی‌آنکه درباره خلقت خود بیندیشند و ببینند که این موضوع «عجیب و بعید» در ابتدای آفرینش آنها به خوبی تحقق یافته است، بلکه چنانکه خواهیم گفت: مسأله معاد و تجدد حیات را دائماً با چشم خود در این زندگی مشاهده کرده و می‌کنیم، چگونه عجیب و بعید است؟

***

در ششمین آیه با همان انکار مخالفان در لفافه دیگری روبه‌رو می‌شویم، آنها به هنگام تبلیغ دوستان و اطرافیان خود با قاطعیت و جسارت هرچه تمام‌تر می‌گفتند: «آیا این انسانی که مثل شما است به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید باز (از قبرها) خارج می‌شوید؟!- هیهات هیهات، از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود»!: (ایَعِدُکُمْ انَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً انَّکُمْ مُخْرَجُونَ- هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوعَدُونَ).

سپس این کوردلان بی‌آنکه نیازی به استدلال احساس کنند با قاطعیت می‌افزودند: «غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می‌میرند و نسل دیگری جای آنها زنده می‌شود، و هرگز معادی برای ما در کار نیست»! (انْ هِیَ الّا حَیاتُنَاآن الدُّنْیا نَمُوْتُ وَ نَحْیا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ).

«او فقط آدم دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته، و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد»!: (انْ هُوَ الا رَجُلٌ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِیْنَ).

این شدیدترین لحنی است که منکران لجوج در مقابل مسألهٔ معاد داشتند، بی‌آنکه در فلسفه حیات انسان بیندیشند که آیا ممکن است این زندگی چند روز پر از مصائب و مشکلات، هدف اصلی آفرینش

۱- بعضی از مفسران واژه« رجْع» و« رجوع» را به یک معنی شمرده‌اند(مانند، المیزان) در حالی که بعضی دیگر معتقدند« رجع» به معنی متعدّی استعمال می‌شود، و« رجوع» به معنی لازم(روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۳) در تفسیر فخررازی نیز آمده است که در میان این دو، تفاوت وجود دارد، ولی آیه مورد بحث قابلیت هر دو معنی را دارد، جلد ۲۸، ص ۱۵۲.

ص: ۱۱۴

انسان باشد؟

و بی‌آن‌که در فلسفه تکالیف الهی بیندیشند که آیا ممکن است خداوند عادل با خوبان و بدان یکسان معامله کند؟ نه در این دنیا امتیاز خاصی برای آنها قائل شود، و نه جهان دیگری در کار باشد، و بی‌آن‌که در آغاز آفرینش خود بیندیشند که نخست نیز خاک و ذراتی پراکنده بودند.

مقدّم داشتن «تراب» بر «عظام» (خاک بر استخوان) در حالی که بدن انسان نخست استخوان پوسیده می‌شود و بعد خاک، ممکن است به این جهت باشد که «تراب» اشاره به گوشت‌هاست که نخست خاک می‌شود، و عظام اشاره به استخوان‌های پوسیده یا این‌که «تراب» اشاره به اجداد و نیاکان پیشین است که کاملًا خاک شده‌اند. و «عظام» به پدران و مادران از دست رفته، و یا این‌که چون بازگشت خاک به زندگی از استخوان بعیدتر است آن را در گفتار خود مقدم داشته‌اند، و در هر حال بیانگر شدت مخالفت آنها با این مسأله است.

***

فقط یکبار حیات یکبار مرگ!

در هفتمین و آخرین آیه باز در این زمینه به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم، و آن این‌که مشرکان عرب و منکران معاد، بی‌آن‌که سخنی از استخوان پوسیده و خاک و مانند آن به میان آورند، ضمن یک ادعای بی‌دلیل چنین می‌گویند: «مرگ ما جز همان مرگ اوّل نیست، و ما هرگز زنده و محشور نخواهیم شد- و اگر راست می‌گویید که بعد از مرگ زندگی دیگری در کار است پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما آورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند»! (انَّ هؤلاءِ لَيَقُولُونَ انْ هِيَ الا مَوْتَتُنَا الْأُولى وَ ما نَحْنُ بِمُنْشَرِيْنَ فَأْتُوا بِآبائِنا انْ كُنْتُمْ صادِقِيْنَ).

قابل توجه این‌که در آیه فوق می‌خوانیم چیزی جز مرگ اوّل وجود ندارد، در حالی که در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که گفته شود چیزی جز حیات اوّل وجود ندارد، این تعبیر برای چیست؟

در این‌جا مفسّران هریک به نوعی از سئوال فوق پاسخ گفته‌اند، ولی از همه مناسب‌تر آن است که گفته شود منظور این است که بعد از حیات این جهان هیچ حادثه‌ای جز همین مرگ که به دنبال آن است رخ نمی‌دهد، یعنی حیات مجددی در کار نیست.

ص: ۱۱۵

زمخشری در کشاف بعد از طرح این اشکال می‌گوید: این آیه ناظر به آیه‌ای است که می‌گوید: کُنْتُمْ امْواتاً فَاحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ: «مرده بودید و خداوند به شما حیات بخشید، سپس می‌میراند و بعد زنده می‌کند» (بقره ۲۸).

یعنی همان‌گونه که بعد از مرگ نخستین (زمانی که انسان خاک بود) در این جهان زنده شدید، بعد از مرگ دوّم نیز زنده خواهید شد، اما کافران می‌گفتند مرگی که حیات بعد از آن بوده تنها مرگ نخستین است، یعنی مرگ دوّم حیاتی در پی ندارد.(۱)

ولی پیداست که این تفسیر بسیار تکلف است، و اصولًا نیازی به آن نیست، و مناسب‌تر همان تفسیر اوّل است. (دقت کنید)

سئوال دیگری که در مورد آیه مطرح است این است که هر «اوّلی» باید «دوّمی» داشته باشد، بنابراین «موت اوّلی» چگونه بدون «موت ثانیه» ممکن است؟

پاسخ این سئوال روشن است، زیرا لازم نیست که هر اوّلی ثانی داشته باشد، مثلًا انسان نذر می‌کند نخستین پسری که خدا به او دهد نامش را «محمّد» بگذارد، و چه بسا جز همان یک فرزند نصیبش نشود، یا اوّلین کتابی را که می‌نویسد به پدرش اهدا کند، و چه بسا کتاب دوّمی ننویسد و می‌دانیم یکی از نام‌های خداوند اوّل است در حالی که دوّمی برای او نیست.

***

نتیجه بحث

از مجموع هفت آیه فوق و آیات دیگری که با آن قریب الافق است به منطق مخالفان معاد، مخصوصاً در عصر نزول قرآن، آشنا شدیم، تمام سخنان آنها را که عموماً در زمینه انکار معاد جسمانی بوده است، در چند جمله ادعا گونه می‌توان خلاصه کرد:

چگونه ممکن است استخوان‌های پوسیده بار دیگر لباس حیات بر تن بپوشد؟

چگونه ممکن است گوشت و استخوان ما مبدل به خاک شده، و ذرات آن به هر سو متفرق شود، و در لابه‌لای اجزای زمین از نظرها محو گردد، و باز جمع‌آوری شده، و حیاتی نوین پیدا کند؟ اینها یا افترای بر

۱- تفسیر کشاف، جلد ۴، صفحه ۲۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۱۶

خداست، یا نشانه جنون!!

ما جز همین حیات دنیا و مرگ بعد از آن سرنوشتی نداریم، هیچ‌کس تاکنون زنده نشده است که ما بتوانیم این ادعا را باور کنیم، و اصولًا این ادعایی است عجیب و محال و غیر قابل قبول!

این منکران از خودراضـی و مغرور که حتی در آفرینش نخستین خود انـدیشه نمی‌کرد، و نمونه‌های حیات بعـد از مرگ را که دائماً در این زنـدگی با چشم خود می‌بینند مورد مطالعه قرار نمی‌دادند، و اصولًا بر اثر لجاجت تنها روی ادعاهای بی‌دلیل تکیه می‌کردند، منحصـر به آن زمان نبوده و نیسـتند، و شبیه این سـخنان را نیز امروز از زبان افراد دیگری که بعضاً در سلک فلاسفه یا دانشمندان نیز در آمده‌اند می‌شنویم.

به هر حـال قرآن مجیـد پاسـخ‌های قـاطعی به این ادعاهـا داده که در بحث‌های آینـده خواهـد آمـد، پاسـخ‌هایی که برای گروهی از منکران معاد در هر سطحی از علم و دانش باشند، و حتی برای کسانی که مطلقاً از هر دانشی بی‌بهره‌اند می‌تواند قانع کننده باشد، اما به شرط این‌که به راستی در جستجوی حق باشند.

اکنون به سراغ بیانات قرآن در زمینه دلایل امکان معاد می‌رویم.

ص: ۱۱۷

بخش اوّل

دلایل امکان معاد

اشاره

ص: ۱۱۸

۱- آفرینش نخستین

اشاره

اشاره:

در قرآن مجید برای اثبات امکان معاد طرق فراوانی وجود دارد که همه در شکل استدلال منطقی عرضه شده است، قرآن این طرق را با تعبیرات بسیار لطیفی شرح داده است:

این طرق را چنانکه قبلًا اشاره کردیم می‌توان در شش موضوع خلاصه کرد:

۱- آفرینش نخستین، ۲- قدرت مطلقه خداوند، ۳- مرگ و حیات مکرر در جهان گیاهان، ۴- تطورات جنین، ۵- بازگشت انرژی‌ها، ۶- نمونه‌های عینی معاد.

و در زمینه هریک از عناوین فوق آیه یا آیات متعددی در قرآن به چشم می‌خورد که بررسی آنها نه تنها مسأله امکان معاد که مطالب مهم دیگری را نیز تبیین می‌کند.

با این اشاره فهرست گونه، به قرآن مجید باز می‌گردیم و از بخش اوّل یعنی آیات مربوط به خلقت نخستین و آفرینش اوّل شروع کرده، به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِیْ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ قُلْ یُحییْها الَّذی انْشَأَها اوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ.

(یس- ۷۸ و ۷۹)

۲- افَعَیِیْنا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ.

(ق- ۱۵)

۳- وَ هُوَ الَّذی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ هُوَ اهْوَنُ عَلَیْهِ.

(روم- ۲۷)

ص: ۱۱۹

۴- اوَلَمْ يَرَوا كَيْفَ يُبْدِیءُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ انَّ ذلكَ عَلَى اللَّه يَسيرٌ.

(عنکبوت ۱۹)

۵- كَما بَدَأَكُمْ تَعُوْدُوْنَ.

(اعراف- ۲۹)

ترجمه:

۱- و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!- بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی آگاه است!

۲- آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم؟). ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند.

۳- او کسی است که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسان‌تر می‌باشد.

۴- آیا آنها ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس باز می‌گرداند؟ این کار برای خدا آسان است.

۵- همانگونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید.

***

تفسیر و جمع‌بندی:

چه کسی استخوان پوسیده را زنده می‌کند؟!

در نخستین آیه از داستان معروف مرد عرب مشرکی شروع می‌کند که استخوان پوسیده‌ای را با خود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود، او فردی به نام «ابی بن خلف»، یا «عاص بن وائل» یا «امیهٔ بن خلف» نام داشت و قطعه استخوانی را به دست گرفته بود و می‌گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم! و سخن او را درباره معاد باطل می‌کنم!

ص: ۱۲۰

نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و صدا زد «چه کسی می‌تواند این استخوان را در حالی که پوسیده است از نو زنده کند»؟ کدام عقل این ادعا را باور می‌نماید، و شاید در همین حال برای تأکید سخنان خود قسمتی از آن استخوان را نرم کرد و روی زمین ریخت. (قالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيْمٌ).

به دنبال آن قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ضمن پنج آیه) دستور می‌دهد که پاسخ قاطعی از طرق مختلف به او و امثال او بدهد که یکی از آنها همین مسأله آفرینش نخستین است که قرآن آن را به صورت بسیار کوتاه و جالبی مطرح کرده، می‌گوید: «وَ نَسِيَ خَلْقَهُ»: «این مرد فراموشکار آفرینش نخستین خود را فراموش کرده»!

سپس به شرح آن پرداخته می‌فرماید: «بگو: کسی آن را زنده می‌کند که برای نخستین بار آن را آفرید» (قُلْ يُحْيِيْهَا الَّذی انْشَأَهَا اوَّلَ مَرَّةٍ). و اگر تصور می‌کنی استخوان‌های پوسیده سرانجام پراکنده می‌شود و هر ذره‌ای در گوشه‌ای می‌افتد، و یا اگر تصور می‌کنی بازگرداندن تمام صفات نخستین به این ذرات امکان ندارد چون کسی از آن آگاه نیست، اشتباه بزرگی است، چرا که او خالق همه چیز است و «از هر مخلوقی آگاه است» (وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَليمٌ).

«انْشَأَها» از ماده «انشاء» به معنای ایجاد و تربیت است، و در این‌جا گویا اشاره به این حقیقت می‌باشد که آن خدایی که در آغاز او را از هیچ به وجود آورد مسلّماً می‌تواند بعد از خاک شدن زنده کند.

در این‌که منظور از نسیان خلقت در این آیه چیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست این‌که انسان آفرینش خود را در آغاز از یک نطفه ناچیز و قطره آب بی‌ارزش به فراموشی سپرده که در قدرت خداوند در مسأله احیای مجدد تردید می‌کند.

دیگر این‌که: اشاره به آفرینش نوع آدم از خاک است، چگونه ممکن است در آغاز او را از خاک بیافریند و بار دیگر چنین امری محال باشد، چرا که «حُكْمُ الْامْثالِ فیْما يَجُوْزُ وَ فيما لا يَجُوْزُ واحِدٌ» (حکم اشیای همانند، در ممکن بودن یا نبودن یکسان است).

البتّه «نسیان» در این‌جا یا فراموشکاری واقعی و حقیقی است، یا همچون شخص فراموشکار است هرچند فراموش نکرده، چرا که بر طبق تشخیص و آگاهی خود عمل ننموده است و در مقام انکار برآمده.(۱)

۱- این دو تفسیر را آلوسی در روح‌المعانی، جلد ۲۳، صفحه ۵۰ آورده است.

ص: ۱۲۱

***

در دوّمین آیه همین حقیقت در لباس دیگری بیان شده است، در پاسخ منکران معاد می‌فرماید: «آیا ما از آفرینش نخستین عاجز شدیم (که قادر بر آفرینش مجدد در قیامت نباشیم؟)» (افَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ).

سپس اضافه می‌کند: آنها در آفرینش نخست شک ندارند، بلکه بر اثر غفلت و فراموشکاری و یا به خاطر تعصب و لجاجت یا به خاطر خو گرفتن با شرایط موجود که هیچ مرده‌ای زنده نمی‌شود «آنها در آفرینش جدید شک و تردید دارند» (بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ).

و به این ترتیب در یک تناقض آشکار که هرگز پاسخی برای آن ندارند خود را گرفتار ساخته‌اند.

«عَیِینا» از ماده «عَیّ» گاه به معنای عجز و ناتوانی آمده و گاه به معنای تعب و رنج، و در این‌جا منظور همان معنای اوّل است، یعنی ما از آفرینش اوّل ناتوان نبودیم.

تعبیر «خَلْق اوّل» اشاره به آفرینش نخستین هر انسان یا خصوص حضرت آدم است، و این احتمال که بعضی از مفسّرین داده‌اند که منظور خلقت اوّل جهان هستی است تناسبی با بحث ندارد.

«لَبس» (بر وزن حَبس) در اصل به معنای پوشانیدن چیزی است و لباس را نیز از این جهت لباس می‌گویند که بدن را می‌پوشاند، ولی به گفته راغب گاه در امور معنوی نیز به کار می‌رود و به معنای پوشانیدن حقیقت است. در آیه مورد بحث نیز به همین معناست، یعنی آنها در اشتباه و جهل نسبت به معادند، و حقیقت به خاطر لجاجت و تعصب بر آنها پوشیده شده.

***

در سوّمین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم، و آن مقایسه «مبدأ» حیات و «معاد» است، می‌فرماید: «او کسی که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسان‌تر است» (وَ هُوَ الَّذی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهُ وَ هُوَ اهْوَنُ عَلَیْهِ).

جمعی از مفسّران جمله «یبدأ» را به معنای ماضی تفسیر کرده‌اند، یعنی خداوند در آغاز آفرینش را ایجاد کرد، ولی چه مانعی دارد که «یبدأ» به همان معنای اصلی فعل مضارع تفسیر شود؟ و با توجه به این‌که فعل مضارع در این‌جا دلیل بر استمرار است معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند به طور مداوم آفرینش را

ص: ۱۲۲

ایجاد می کند و باز می گرداند» یعنی جهان هستی مجموعه‌ای از حیات و مرگ و مبدأ و معاد مستمر است، بنابراین نباید در امکان معاد در قیامت تردید داشت.

دائماً جهان ما می‌میرد و نو می‌شود، و خلقت جدیدی می‌یابد، و روی این حساب معاد و بازگشت به حیات نوین یک امر کاملًا عادی است، و این پاسخ حساب‌شده زیبایی است در برابر منکران.

تعبیر «وَ هُوَ اهْوَنُ عَلَیْهِ» (اعاده برای او آسان‌تر از آغاز است) این سئوال را بر می‌انگیزد که در برابر قدرت مطلقه و بی‌پایان خداوند آسان و مشکل مفهومی ندارد، همه چیز برای او یکسان است، از جا کندن و برداشتن عظیم‌ترین کوه‌های جهان برای او به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه، و آفرینش منظومه شمسی در برابر قدرت او همچون آفرینش یک ذره خاک است، چرا که در برابر قدرت بی‌پایان سخت و آسان بی معناست، البتّه برای ما که قدرتی محدود داریم می گوییم برداشتن سنگ کوچک آسان است و برداشتن سنگ عظیم مشکل!

مفسّران در برابر این سئوال، پاسخ‌هایی گفته‌اند که از همه مناسب‌تر این پاسخ است که این سخن از دیدگاه بندگان و با منطق آنهاست که اگر کسی چیزی را انجام دهد در مرتبه دوّم انجام آن برای او سهل‌تر و آسان‌تر است، هرچند برای قادر لایزال همه چیز یکسان می‌باشد.(۱)

گاه نیز گفته شده است «اهْوَن» در این‌جا معنای تفضیلی ندارد، و به معنای «هیّن» یعنی «آسان» است.

توجیهات دیگری نیز گفته شده که چون مناسب نبود از ذکر آن صرف نظر شد.

به هر حال مفهوم آسان و آسان‌تر با توجه به گفتگوهای مردم با یکدیگر است وگرنه همه چیز برای او آسان است، و آسان تری وجود ندارد، و به گفته شاعر:

چون قدرت او منزّه از نقصان استآوردن خلق و بردنش یکسان است!

نسبت به من و تو هر چه دشوار بوددر قدرت پر کمال او آسان است

***

در چهارمین آیه آنچه در آیه قبل آمده بود به شکل دیگری آمده است، و در حقیقت تفسیر و توضیحی برای آن محسوب می‌شود، در برابر منکران معاد می‌فرماید: آیا ندیدند چگونه خداوند

۱- این وجه را بسیاری از مفسّران به عنوان بهترین تفسیر، یا یکی از تفسیرها برگزیده‌اند(مجمع‌البیان، جلد ۸، صفحه ۳۰۲- روح‌البیانی، جلد ۷، صفحه ۲۶، قرطبی جلد ۷، صفحه ۵۱۰۴، و تفاسیر دیگر).

ص: ۱۲۳

آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، این امر برای خدا سهل و آسان است» (اوَلَمْ یَرَوا کَیْفَ یَبْدَءُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ انَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ)(۱)

تعبیر به «یَبْدَءُ» (آغاز می‌کند) و «یعید» (باز می‌گرداند) به صورت فعل مضارع می‌تواند تأکیدی باشد بر آنچه در آیه قبل گفتیم که خداوند پیوسته در کار ایجاد و اعاده است، و این جهان دائماً نو می‌شود و دگرگون می‌گردد، هر روز مبدأ و معاد و آغاز و تکراری است.

مخصوصاً با این تعبیر که می‌فرمایـد: اوَلَمْ یَرَوْا ... «آیا آنها ندیدنـد» اشاره به این‌که مشاهـده این ایجاد و اعاده مستمر و دائمی برای همه امکان‌پذیر است.

این احتمـال نیز وجـود دارد که «یُعِیْدُ» تنهـا نـاظر به معـاد در روز قیـامت باشـد، و در این صـورت تفسـیر آیه چنین است: «آیـا آنها ندیده‌اند خداوند چگونه خلق را ایجاد کرده، چنین کسی می‌تواند آن را باز گرداند».

تعبیر «انَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ»، نشـان می‌دهـد که همه چیز برای خـدا آسـان است، و ممکن است شاهـدی باشـد برای کسـانی که «اهون» را در آیه قبل به معنا «هیّن» تفسیر کرده‌اند.

به هر حال همه منکران معاد با چشم خود گیاهان را می‌بیننـد که چگونه از زمین‌های مرده سر بر می‌آورند؟ چگونه انسان‌هایی پا به عرصه وجود می‌گذارند؟ چگونه درختان بی‌جان برگ و بار می‌آورند؟

و چگونه هر زمان آفرینش تازه‌ای در این عالم رخ می‌دهد؟

آیا برای خالق این همه موجودات بازگرداندن آنها مشـکل است؟ با این‌که هر دو به طور یکسان مشـمول قدرت او هستند، و بهترین دلیل برای امکان چیزی وجود آن است؟

در پنجمین و آخرین آیه جان مطلب را در یک سـخن کوتاه و بسـیار فشرده و پرمعنا بیان کرده است می‌فرماید: «آن‌گونه که شما را آغاز کرد باز می‌گردید»! (کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ).

ایـن جملـه که بخشـی از آیه ۲۹ سـوره اعراف اسـت، در حقیقت روشن‌ترین و کوتـاه‌ترین اسـتدلال قرآن بر امکـان معـاد محسـوب می‌شود، می‌گویـد حیات مجدد را، بر حیات نخستین قیاس کن، و این یک قیاس منطقی در یک امر عقلی است، و آنها که این‌گونه آیات را دلیل بر جواز قیاس در احکام تعبـدی گرفته‌اند سـخت در اشـتباهند، زیرا قیاس در صورتی مجاز است که دلیل حکم اوّل و علت و فلسـفه آن روشن باشـد، تا وجود آن در حکم دوّم نیز ثابت شود، همان‌گونه که در بحث معاد در آیه فوق وماننـد آن دیده می‌شود.

۱- بایـد توجه داشت که یُبْدِأ(از باب افعال) و یَبْدِأ(از ثلاثی مجرد) هر دو یک معنا دارد و به معنای آغاز کردن و آشـکار کردن چیزی است.

ص: ۱۲۴

زیرا می‌دانیم دلیل بر خلقت نخستین همان قدرت خداست، و این معنا در خلقت مجدّد نیز عیناً وجود دارد، اما در احکام فرعی که فلسفه آنها روشن نیست و در خود دلیل نیز تصریح به علّت آن نشده قیاس معنا ندارد، چرا که قیاسی است ظنی و تخمینی، نه یقینی و عقلی.

به هر حال تفسیری که در بالا ذکر شد با توجه به آیات دیگر قرآن که در این زمینه آمده کاملًا روشن است، ولی عجیب این است که بعضی از مفسّران گفته‌اند منظور این است همان‌گونه که در آغاز شما را سعادتمند و شقاوتمند، مؤمن و کافر آفرید پایان و عاقبت کار شما نیز به همان باز می‌گردید.(۱)

شاید بعضی خواسته‌اند از این راه دلیلی بر عقیده فاسد خود در مسأله جبر جستجو کنند، در حالی که سخن از اصل آفرینش انسان و ابتدای خلقت او، سپس بازگشت او به زندگی مجدد است، و کمترین اشاره‌ای در آیه به مسأله سعادت و شقاوت اجباری و طینت مؤمن و کافر، وجود ندارد.

نتیجه بحث

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که علت اصلی انکار مخالفان معاد بی‌توجهی و غفلت به آفرینش نخست این جهان و آفرینش اوّل انسان‌هاست، چرا که اگر کمی به آن می‌اندیشیدند پاسخ خود را می‌دادند.

مگر ممکن است آفرینش انسان در آغاز از خاک امکان‌پذیر باشد ولی در مرحله بعد غیرممکن؟!

***

توضیحات

آن روز که انسان آفریده شد

دانشمندان می‌گویند حدود پنج میلیارد سال قبل که زمین از خورشید جدا شد یکپارچه آتش سوزان بود، میلیاردها سال گذشت تا زمین تدریجاً رو به سردی گذاشت، و ابرهای فشرده‌ای که این کره خاکی را سخت از هر سو محاصره کرده بودند تبدیل به باران شدند، باران‌هایی سیلابی که بر زمین‌های داغ فرو می‌ریخت و می‌جوشید و دگربار تبدیل به ابر می‌شد و تدریجاً این کره خاکی را سردتر و سردتر می‌ساخت.

۱- فخر رازی در تفسیر خود این تفسیر را به عنوان یکی از دو احتمال ذکر کرده است.(جلد ۱۴، صفحه ۵۸)

ص: ۱۲۵

سرانجام آب‌ها در نقاط پست زمین باقی ماندند و دریاها تشکیل شد، ولی در هیچ‌جا اثری از حیات نبود.

نه گیاهی می‌رویید.

نه پرنده‌ای بال و پر می‌زد و آواز می‌خواند.

نه در اقیانوس‌های عظیم موجود زنده‌ای در حرکت بود.

چرا که هنوز محیط زمین بسیار داغ و گرم بود و مجالی برای زندگی وجود نداشت.

بازهم زمین سردتر شد و به قدرت خداوند اولین جوانه‌های حیات در دریاها و صحراها نمایان گشت و جانداران گوناگون ظاهر شدند، و سرانجام خداوند انسان را آفرید.

بنابراین شکی نیست که انسان در آغاز از خاک آفریده شده و بازهم به خاک برمی‌گردد، چه مانعی دارد که بازهم از خاک آفرینش مجددی بیابد؟!

منتها انس به زندگی عادی و کوته‌نگری، و گاه فرو افتادن پرده‌های لجاجت و تعصب بر فکر و اندیشه انسان، به او مجال نمی‌دهد که این حقایق روشن را ببیند و باور کند، یا به آن اعتراف نماید.

ص: ۱۲۶

۲- قدرت مطلقه خداوند

اشاره

اشاره

راه دیگر برای اثبات امکان بازگشت به زندگی مجدد در قیامت، توجه به قدرت بی‌پایان خداست.

زیرا بحث درباره معاد، بعد از قبول اصل توحید و قبول صفات ثبوتیه و سلبیه حق است، و می‌دانیم یکی از صفات ثبوتیه او «قدرت مطلقه» و توانایی بر هرچیز است، و بهترین راه برای اثبات قدرت او بر هر کار، علاوه بر این‌که واجب الوجود دارای هستی نامحدود و طبعاً قدرت نامحدود است، ملاحظه عظمت جهان آفرینش است.

وسعت آسمان‌ها و منظومه‌ها و کهکشان‌ها، کثرت و عظمت کواکب ثوابت و سیارات، تنوع گوناگون موجودات زنده، اعم از گیاهان و حیوانات، ریزه‌کاری‌های عجیب ساختمان سلول‌های زنده و دانه‌های اتم.

همه اینها نشانه قدرت بی‌پایان اوست، و با قبول چنین اصلی جایی برای این ایراد باقی نمی‌ماند که چه کسی می‌تواند استخوان پوسیده را زنده کند، و چگونه ممکن است خاک‌های پراکنده جمع شوند و لباس حیات در تن بپوشد؟!

این عصاره مطالبی است که در این بخش به سراغ آن می‌رویم، و در آیات متعددی از قرآن مجید به آن اشاره شده، قبل از توضیح بیشتر به این آیات گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ اكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَلكِنَّ اكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُوْنَ.

(مؤمن- ۵۷)

۲- اوَلَمْ يَرَوا انَّ اللَّهَ الَّذى خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْارْضَ قادِرٌ عَلَى انْ يَخْلُقَ

ص: ۱۲۷

مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ اجَلًا لا رَيْبَ فيهر فَابَى الظّالِمُونَ الّا كُفُوراً.

(اسراء- ۹۹)

۳- اوَلَمْ يَرَوا انَّ اللَّهَ الَّذى خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى انْ يُحْيِىَ الْمَوْتى بَلى انَّهُ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ.

(احقاف- ۳۳)

۴- اوَلَيْسَ الَّذى خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْارْضَ بِقادِرٍ عَلى انْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَليمُ.

(يس- ۸۱)

۵- قُلْ سِيْرُوا فِى الْأَرضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِىءُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ انَّ اللَّه عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ.(۱)

(عنكبوت- ۲۰)

ترجمه:

۱- آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها مهمتر است ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

۲- آیا ندیدند خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید قادر است مثل آنها را بیافرینند؟ (و به زندگی جدید بازشان گرداند) و برای آنها سرآمدی قطعی قرار داد، اما ظالمان جز کفر و انکار را پذیرا نیستند.

۳- آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آفرینش آنها ناتوان نشد، قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست.

۴- آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسان‌های خاک شده) را بیافریند؟ آری (می‌تواند) و او آفریدگار داناست!

۵- بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده؟ سپس

۱- در آیات دیگری نیز اشاره به همین معنا دیده می‌شود. مانند آیه ۹، شوری و ۲ حدید.

ص: ۱۲۸

خداوند (همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می کند، خداوند بر هر چیز قادر است.

***

تفسیر و جمع‌بندی

همه چیز برای او آسان است

در نخستین آیه خداوند مسأله احیای مردگان را با آفرینش مجموعه آسمان‌ها و زمین مقایسه کرده، می‌فرماید: «آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌هـا مهم‌تر است، ولکن بیشتر مردم نمی‌داننـد» (لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ اکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَلکِنَّ اکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).

فخررازی در تفسیر این آیه می گویـد: این یـک استـدلال واضـح است برای بیان این حقیقت که خداونـد قادر بر اعاده حیات انسان است، و نشان می‌دهـد که منکران معاد بـدون هیـچ گونه دلیل و برهان بلکه تنها به خاطر حسـد و جهل و کفر و تعصب راه جـدال و انکار می‌پوییدند.(۱)

مفسـران دیگر مانند «طبرسـی» در مجمع‌البیان و «قرطبی» و «روح‌البیان» نیز تصریح کرده‌اند که این آیه ناظر به منکران رستاخیز است می گویـد: کسـی کـه قـادر بر انجـام امـور مهمـتری ماننـد آفرینش آسـمان‌های بـا عظمت و زمین (بـا آن همه مخلوقـات شـگرف و شگفت‌انگیز) می‌باشد چگونه قادر به اعاده حیات مردگان نیست.(۲)

جمله وَلکِنَّ اکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ همان گونه که جمعی از مفسّـران گفته‌اند نه به این معناست که واقعاً «برتری آفرینش آسـمان‌ها را بـا آن عظمت و نظم و حساب بر آفرینش مجـدد انسان» نمی‌داننـد، بلکه به خاطر آن است چون از این امر مهم غفلت می کننـد و در آن نمی‌اندیشـند و بـه خـاطر تعصب و پیروی از هـوای نفس، از آن نـتیجه گیری لازم را در امر معـاد نمی کننـد لـذا آنهـا را به منزله جاهلان بی‌خبر معرفی کرده است.(۳)

جالب این که در آن عصر و زمان هنوز عظمت آسمان‌ها به خوبی شناخته نشده بود، و کمتر کسی از اسرار عظیمی که امروز در پرتو علم و دانش شـناخته شده است آگاهی داشت تنها صورت ظاهری آن را می‌دیدند ولی قرآن که از علم بی‌پایان خدا جوشیده است پرده از روی این اسرار برداشت.

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۷- صفحه ۷۹.

۲- تفسیر طبرسی، جلد ۸، صفحه ۵۲۹ و قرطبی جلد ۸، صفحه ۵۷۶۹ و روح‌البیان، جلد ۸، صفحه ۱۹۹.

۳- مجمع‌البیان، کشاف، روح‌المعانی ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۲۹

ضمناً باید توجه داشت که لام در «لخلق» ظاهراً «لام ابتداء» است، و برای تأکید آمده.

***

دوّمین آیه بلافاصله بعد از نقل کلام منکران معاد که آفرینش مجدد انسان را بعد از پوشیده شدن استخوان‌ها و خاک شدن نفی می کردند، می‌فرماید: «آیا آنها نمی‌دانند خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید قادر است که همانند آن انسان‌ها را بیافرینند»؟ (اوَلَمْ یَرَوا انَّ اللّهَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْارْضَ قادِرٌ عَلَی انْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ).

تعبیر به «مثل» ممکن است اشاره به آفرینش مجدد انسان‌ها باشد، چرا که همانند سابق است، و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خداوند قادر است انسان‌های دیگری همانند این انسان‌ها از نو ایجاد کند، وقتی بر چنین چیزی قادر است تجدید حیات انسان‌ها موجود از آن سهل‌تر می‌باشد.

این احتمال نیز داده شده که بدن‌ها هرچه باشند عین بدن سابق نیستند، چرا که مواد پیشین با کیفیت‌های تازه‌ای باز می گردد، به همین جهت تعبیر به مثل شده، ولی روح انسان همان روح است، و بعد از تعلق به جسم وحدت شخصیت از هر نظر حاصل است، بنابراین انسان‌ها به هنگام بازگشت هم مثل گذشته هستند و هم از یک نظر عین آن (دقت کنید).

سپس در ذیل آیه به جواب سئوال دیگر منکران می‌پردازد، آنها می گفتند: اگر قیامت حق است پس چرا نمی‌آید، قرآن می گوید: «خداوند برای بازگشت آنها سرآمدی قطعی قرار داده و باید منتظر آن بود (وَ جَعَلَ لَهُمْ اجَلًا لارَیْبَ فیهِ).

به تعبیر دیگر او به قدرت کامله‌اش دقیقاً وقت آن را نیز تعیین کرده که بدون کوچکترین تخلفی درست در آن زمان رخ می‌دهد.

«ولی ظالمان جز کفر و انکار را نمی‌پذیرند» (زیرا هوای نفس و تعصب و دشمنی با حق پرده بر افکار آنها افکنده) (فَابَی الظّالِمُونَ الّا کُفُوراً).

***

همین معنا در سوّمین آیه با تعبیر دیگری بیان شده، می‌فرماید: آیا آنها نمی‌دانند خدایی که آسمان‌ها را

ص: ۱۳۰

(با آن عظمت) و زمین را (با آن همه شگفتیهایش) آفریده، و هیچ‌گاه از آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است که مردگان را زنده کند؟ آری او بر همه چیز تواناست» (اوَلَمْ یَرَوا انَّ اللَّهَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضَ وَلَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلَی انْ یُحْیِیَ الْمَوْتی بَلی انَّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

جمله «اوَلَمْ یَرَوْا» (آیا ندیدند) به معنای مشاهده با چشم عقل است، و لذا مفسّران آن را به معنا اوَلَمْ یَعْلَمُوا (آیا ندانستند) تفسیر می‌کنند، بعضی نیز آن را به معنای علم و آگاهی توأم با بصیرت و دقت معنا کرده‌اند.

«لَمْ یَعْیَ» از ماده «عَیّ» به معنای عجز و ناتوانی است که به واسطه راه رفتن بسیار به انسان دست می‌دهد، و نیز به معنای هرگونه عجز و ناتوانی که به خاطر عهده‌دار شدن کار یا سخن گفتن به کسی دست می‌دهد گفته می‌شود، و تعبیر «داء عیّاء» به معنای درد بی‌درمان نیز از همین جهت است که چنان دردی به راستی خسته کننده است.

بعضی نیز آن را به معنای «جهل» تفسیر کرده‌اند، ولی این معنا در این آیه مناسب نیست.

بدیهی است خستگی و ناتوانی در موردی تصور می‌شود که قدرت شخص محدود باشد، ولی در مورد خداوند که قدرتش نامحدود است خستگی و عجز مفهومی ندارد.

به هر حال این تعبیر ممکن است اشاره به خرافه یهود باشد که می‌گفتند: خداوند بعد از آفرینش آسمان‌ها و زمین خسته شد! و روز شنبه روز استراحت قرار داد! و از آن به بعد این معنا به عنوان یک سنت باقی ماند.

بطلان این سخن به قدری روشن است که نیاز به بحث ندارد.

***

در چهارمین آیه ضمن پاسخ‌های متعددی که در برابر منکران معاد و کسی که خدمت پیامبر آمده بود و استخوان پوسیده در دست داشت و می‌گفت: «مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ» (چه کسی استخوان پوسیده را زنده می‌کند؟) می‌فرماید: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را (با آن وسعت و عظمت و شگفتی‌ها) آفرید، قادر نیست همانند این انسان‌ها را بیافریند» (اوَ لَیْسَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْارْضَ بِقادِرٍ عَلَی انْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ).

ص: ۱۳۱

«آری او توانایی دارد و او آفریدگار داناست» (بَلی وَ هُوَ الْخَلاقُ الْعَلیمُ).

بدیهی است هنگامی که سخن از آسمان‌ها گفته می‌شود تمام کرات و ستارگان و کهکشان‌ها را در بر می‌گیرد، و می‌دانیم آخرین اکتشافات دانشمندان نشان می‌دهد که منظومه شمسی ما جزء کهکشان معروف راه شیری است، و می‌گویند: این کهکشان بالغ بر یکصد میلیارد ستاره! دارد که خورشید ما یکی از ستارگان متوسط آن است!

و نیز می‌گویند تلسکوپ‌های عظیم توانسته است در حدود یک میلیارد کهکشان را کشف کند!

هرگاه این ارقام را در یکدیگر ضرب کنیم آن‌گاه می‌توانیم به عدد سرسام‌آور کرات آسمانی اجمالًا پی ببریم، تازه اینها همه در حدود معلومات انسان امروز است، و شاید فردا و فرداها عواملی کشف شود که آنچه امروز از جهان می‌دانیم در مقابل آن کوچک و ناچیز باشد. و هنگامی که زمین گفته می‌شود تمام اسرار و شگفتی‌های آن را نیز در بر می‌گیرد.

آیا کسی که این جهان عظیم و عجیب و منظم را آفرید، از بازگرداندن انسان به آفرینش مجدد ناتوان است؟!

تعبیر به «خَلّاق» (بسیار خلق کننده) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند پیوسته در کار خلقت است، و همه روز موجودات تازه‌ای را می‌آفریند، و موجوداتی را از بین می‌برد، و به این ترتیب همه روز احیای جدید و معاد تازه‌ای است، و لذا واژه «خلاق» که صیغه مبالغه است بر او اطلاق شده.

«علیم» نیز می‌تواند اشاره به این نکته باشد که اگر انسان‌ها می‌میرند و خاک می‌شوند و ذرات آنها همه‌جا پراکنده می‌گردد جمع‌آوری آن برای خداوندی که عالم و آگاه است مشکل نیست، همان‌گونه که نگهداری حساب اعمال آنها در طول تمام عمر مطلب پیچیده‌ای نخواهد بود (باید توجه داشت که «علیم» در این‌جا صفت مشبّهه است، و با توجه به این‌که در کنار خلاق که صیغه مبالغه است قرار گرفته برای تأکید است).

***

در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث منکران معاد را به یک طریق حسی و تجربی دعوت می‌کند، و به پیامبر می‌فرماید: «به آنها بگو بروید و روی زمین سیر کنید، سپس بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس (بدانید همان خداوندی که قدرت بر ایجاد این همه مخلوقات گوناگون دارد) جهان

ص: ۱۳۲

آخرت را ایجاد می‌کند، چرا که او بر همه چیز تواناست» (قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنْشِیءُ النَّشْأَةَ الاخِرَةَ انَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

«سیر در ارض» و گردش در روی زمین از این نظر به انسان آگاهی بر آغاز آفرینش می‌دهد که آثار موجودات زنده از نخستین روزهایی که حیات در کره زمین پیدا شده به صورت‌های مختلف در لابه‌لای قشرهای زمین باقی مانده، و امروز دانشمندان از مطالعه آنها بسیاری از اسرار آفرینش موجودات زنده را در می‌یابند.

و نیز ممکن است منظور پی بردن به اسرار آغاز خلقت کره زمین و موجودات بی‌جان آن باشد که از مطالعه طبقات مختلف زمین و عناصر گوناگون و انواع ترکیب‌ها آشکار می‌گردد.

و نیز ممکن است اشاره به آفرینش‌های مکرّری باشد که همه روز در این کره خاکی صورت می‌گیرد، افراد زیادی از موجودات زنده پا به عرصه وجود می‌گذارند و افراد زیادی می‌میرند.

خداوندی که قادر بر این همه خلقت و تطورات حیات است، چگونه از احیای مردگان عاجز خواهد بود؟ و به این ترتیب از قدرت مطلقه حق برای اثبات امکان حیات مجدد انسان بهره‌گیری شده.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به خلقت نخستین انسان، و قیاس عقلی خلقت مجدد بر خلقت اوّل باشد که در این صورت این آیه در سلک گروه اول از آیاتی که در سابق اشاره کردیم قرار خواهد گرفت. ولی به هر حال شاهدی است بر اصل مدّعا.

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم پاسخ این سئوال به خوبی روشن می‌شود که چگونه قرآن به انسان‌ها دستور می‌دهد که در زمین گردش کنند و چگونگی آغاز آفرینش را ببینند، در حالی که آغاز آفرینش به میلیون‌ها یا میلیاردها سال قبل از این برمی‌گردد و امروز قابل مشاهده نیست.

در پاسخ این سئوال سه بیان در شرح بالا داشتیم (دقت کنید).

قابل توجه این‌که در این‌جا از معاد تعبیر به «نشأة آخرت» شده است، و «نشأه» چنانکه راغب در مفردات می‌گوید به معنای ایجاد و تربیت چیزی است، و این نشان می‌دهد که در قیامت هم آفرینش تازه‌ای است و هم تربیت و نمو جدید.

***

ص: ۱۳۳

نتیجه بحث

این بخش از آیات به منکران امکان معاد این حقیقت را گوشزد می‌کند که آیا شما قدرت مطلقه خداوند را پذیرفته‌اید یا نه؟ اگر نپذیرفته‌اید نگاهی به جهان آفرینش بیفکنید: آسمان‌ها و ستارگان ثوابت و سیار، کهکشان‌ها، منظومه‌ها، و نگاهی به زمین‌ها بیفکنید، با آن همه شگفتی‌ها و عجایب، و با آن همه نظم و قانون که بر سرتاسر آنها حکمفرماست.

آیا ممکن است این همه نشانه‌های قدرت را مشاهده کنید، و باز هم در قدرت مطلقه حق تردید داشته باشید؟! و اگر ایمان به قدرت مطلقه او دارید چگونه در مسأله معاد و احیای مردگان شک و تردید به خود راه می‌دهید، و آن را عجیب و شگفت‌انگیز و غیر قابل قبول می‌پندارید؟!

ص: ۱۳۴

۳- آیات احیای ارض

اشاره

اشاره:

چهره دیگری از معاد که قرآن مجید بارها به سراغ آن رفته، و از آن تابلو زیبایی برای اثبات این مطلب ساخته و در برابر چشم همگان قرار داده، مسأله زندگی پس از مرگ در جهان نباتات است.

همان صحنه‌ای که هر سال در برابر دیدگان ما تکرار می‌شود، و به تعداد سال‌های عمرمان آن را مشاهده کرده‌ایم.

همان صحنه‌ای که نمونه‌ای از رستاخیز بزرگ و محشر کبری و احیای مردگان و بازگشت مجدد به زندگی است.

قانون حیات و مرگ همه‌جا یکسان است، اگر محال باشد انسان‌ها بعد از مردن و خاک شدن به زندگی بازگردند پس چرا این همه گیاهانی که می‌میرند و می‌پوسند و خاک می‌شوند، بار دیگر در حیات نوینی پا به عرصه وجود می‌گذارند؟

چرا زمین‌های مرده پس از نزول باران حیاتبخش تکان می‌خورند و به حرکت در می‌آیند و لباس حیات در تن می‌پوشند؟ و با روییدن گیاهان ظاهر شدن شکوفه‌ها، خندیدن گل‌ها که همه نشانه‌های زندگی است، شور محشر برپا می‌کنند؟!

قرآن توجه همه انسان‌ها را به این مسأله جلب کرده که آیات زیر نمونه‌های عمده آن است، گوش جان به این آیات می‌سپاریم:

۱- وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَانْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصیدِ- وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ- رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ احْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ الْخُرُوجُ.

(ق- ۹- ۱۱)

۲- یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ المَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِی الْارْضَ بَعْدَ

ص: ۱۳۵

مَوْتِها وَ كَذلِكَ تُخْرَجُوْنَ.

(روم- ۱۹)

۳- فَانْظُرْ الی آثارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها انَّ ذلِكَ لَمُحْيِی الْمَوْتی وَ هُوَ علی كُلِّ شَیءٍ قَديرٌ.

(روم- ۵۰)

۴- وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَاذا انْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ انْبَتَتْ مِنْ كلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ- ذلِكَ بِانَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ انَّهُ يُحْيِی الْمَوْتی وَ انَّهُ عَلَی كُلِّ شَیءٍ قَديرٌ.

(حج- ۵ و ۶)

۵- وَ مِنْ آياتِهِ انَّكَ تَرَی الْاَرْضَ خاشِعَةً فَاذا انْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ انَّ الَّذی احْياها لَمُحْيِی الْمَوْتی انَّهُ علی كُلِّ شَیءٍ قَديرٍ.

(فصلت- ۳۹)

۶- وَ اللَّه الَّذی ارْسَلَ الرِّياحَ فُتُثيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ الی بَلَدٍ مَيِّتٍ فَاحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذلِكَ النُّشُورُ.

(فاطر- ۹)

۷- وَ هُوَ الَّذی يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی اذا اقَلَّتْ سَحاباً ثِقالًا سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَانْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَاخْرَجْنا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ كَذلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

(اعراف- ۵۷)

ترجمه:

۱- و از آسمان، آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آنها باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویاندیم- و نخل‌های بلند قامت که میوه‌های متراکم دارند- همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است، و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن

ص: ۱۳۶

مردگان در قیامت نیز همین گونه است.

۲- او زنده را از مرده خارج می کند، و مرده را از زنده، و زمین را بعد از مرگ حیات می‌بخشد، و همین گونه روز قیامت برانگیخته می شوید!

۳- به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؟ آن کس (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان در قیامت است، و او بر همه چیز توانا است.

۴- زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، هنگامی که باران را بر آن فرو می‌فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می‌رویاند- این به خاطر آن است که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز توانا است.

۵- از آیات او این است که زمین را خشک و خاضع می‌بینی، اما هنگامی که آب بر آن می‌فرستیم به جنبش درمی‌آید و نمو می کند، همان‌کس که آن را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند، او بر هر چیز تواناست.

۶- خداوند آن کس است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورد، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای میرانیم، و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده می کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است؟

۷- او کسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند، در این هنگام آنها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌فرستیم، به وسیله آن آب (حیاتبخش) نازل می کنیم، و با آن هرگونه میوه‌ای (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم، و این گونه (که زمین‌های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می کنیم تا مذکر شوید!

***

تفسیر و جمع‌بندی

زنده شدن زمین‌های مرده را دیدید، رستاخیز همین‌گونه است؟!

ص: ۱۳۷

در نخستین آیه از ریشه اصلی حیات یعنی دانه‌های حیاتبخش باران شروع کرده، می‌فرماید: «ما از آسمان آب با برکتی نازل کردیم، و به وسیله آن باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویاندیم»: (وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَانْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الحَصیدِ).

به این ترتیب به تمام باغ‌های میوه، و مزارع حبوبات، و دانه‌های غذایی، اشاره می‌کند.(۱)

سپس قرآن از میان تمام آنها انگشت روی نخل‌های سر به آسمان کشیده و پربار که نمونه اتم و اکمل آن است گذارده، می‌افزاید: «و همچنین نخل‌های بلند قامت که میوه‌های متراکم دارند رویاندیم»: (وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ).(۲)

جالب این‌که از یکسو اشاره به نخل‌های بلند قامت کرده که از همان زمین مرده و دانه ناچیز به طرزی شگفت‌انگیز و باورنکردنی پرورش می‌یابند.

و از سوی دیگر به میوه‌های متراکمی که بر فراز آسمان با خود حمل می‌کنند، میوه‌هایی شیرین «حیاتبخش» و مغذی، و دارای انواع مواد حیاتی و مورد نیاز جسم انسان.(۳)

و سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که «هدف این بوده است که روزی به بندگان ببخشیم» (رِزْقاً لِلْعِبادِ).

و به وسیله آن (باران) زمین مرده را زنده کردیم» (وَ احْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً).(۴)

«زنده شدن مردگان نیز همین گونه است» (کَذلِکَ الْخُرُوجُ).

این آیه با صراحت بازگو کننده این حقیقت است که خروج انسان‌ها در قیامت از همان اصولی مایه می‌گیرد که خروج گیاهان و گل‌ها و دانه‌های غذایی و درختان با میوه‌های رنگارنگشان، همان چیزی که هر سال آن را با چشم خود تماشا می‌کنیم، منتها چون به آن خو گرفته‌ایم، آن را مسأله ساده‌ای می‌پنداریم، و چون رستاخیز انسان‌ها را با چشم ندیده‌ایم گروهی آن را پیچیده و گاه محال می‌پندارند در حالی که قوانین حاکم بر هر دو یکی است.

۱- توجه داشته باشید« حب الحصید» به معنای دانه‌های قابل درو کردن است(حصید» به معنای« محصود» یعنی درو شدن است).

۲- « باسقات» جمع« باسق» به معنای مرتفع و بلند است.

۳- « طلع» به میوه درخت خرما در آغاز ظهور گفته می‌شود،« نضید» به معنای متراکم است، جالب این‌که درختان بلند به ندرت میوه‌های خوشه‌ای دارند، در حالی که خوشه‌های بزرگ و سنگین درخت نخل کاملًا اعجاب‌انگیز است.

۴- با این‌که« بلدة» مؤنث است صفت آن یعنی« میتا» مذکر آورده شده، به خاطر این‌که« بلده» در این‌جا به معنای« مکان» است.

ص: ۱۳۸

در دوّمین آیه همین مسأله در لباس دیگری مطرح شده است، می‌فرماید: «خداوند زنده را از مرده خارج می‌سازد، و مرده را از زنده» (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ).

آن فاصله‌ای که شما در میان مرگ و حیات می‌بینید برای ذات پاک او مطرح نیست، او مرتباً زندگان را از دل مردگان و بالعکس خارج می‌سازد (توجه داشته باشید «يُخْرِجُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، یعنی این کار دائمی اوست).

بنابراین نمونه صحنه پایان این جهان که صحنه خروج مرگ از دل حیات است، و همچنین صحنه معاد که صحنه خروج حیات از دل مرگ است، پیوسته در برابر چشم شما تکرار می‌شود، هرچند در مقیاس محدودتری است، پس چه جای تعجّب که در پایان این جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسانها به زندگی جدیدی باز گردند؟ یعنی همان قانون تبدیل مرگ به حیات و حیات به مرگ در مقیاس وسیع و گسترده‌ای صورت پذیرد.

البتّه خارج شدن مرگ از دل حیات بر همه واضح است، ولی از آن‌جا که خارج شدن حیات از دل مرگ ممکن است برای بعضی قابل تأمل باشد در پایان آیه می‌فرماید: «و زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند و همین گونه شما (روز قیامت) خارج می‌شوید» (وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ).

جمله «كَذلِكَ تُخْرَجُونَ» (شما این گونه مبعوث می‌شوید) و به وضوح بیانگر این حقیقت است که تفاوتی میان این رستاخیز کوچک که در جهان گیاهان و زمین‌های مرده رخ می‌دهد، با آن رستاخیز بزرگ و فراگیر نیست، و با اندکی دقت در این موضوع هرگونه پندار غلط و وسوسه‌های شیطانی در امر معاد برطرف می‌گردد.

آری در هر لحظه‌ای در این جهان پهناور هزاران هزار دانه می‌شکافد و نخستین جوانه حیات از آن بیرون می‌آید، و هر لحظه در گوشه و کنار این جهان زمین‌هایی مرده حیات خود را از سر می‌گیرند، این یک سنت دائمی و همیشگی پروردگار و تداعی خاطره معاد در اذهان است.

***

در سوّمین آیه بعد از اشاره به چگونگی پیدایش باران به دنبال حرکت بادها و ابرها و تراکم آنها بر یکدیگر، می‌فرماید: «اکنون بنگر به آثار رحمت الهی که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند»؟!

ص: ۱۳۹

(فَانْظُرْ الی آثارِ رَحْمَةِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها).

آن کس که چنین می‌کند هم او زنده کننده مردگان در قیامت است». (انَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتی .

آری «او بر همه چیز تواناست» (وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

«آثارْ» جمع «اثر» به گفته «مقاییس اللّغهٔ» به سه معنا آمده است: مقدّم داشتن، یاد کردن، و آثاری که از چیزی باقی می‌ماند، ولی بعضی دیگر از علمای لغت همه را در معنای سوّم خلاصه کرده‌اند، چرا که مقدّم داشتن و یاد کردن از چیزی به خاطر آثاری از فضیلت و عوامل برتری است که در آن باقی مانده.

تعبیر به «رَحْمَةِ اللَّه» در این‌جا اشاره به باران‌های حیاتبخش است که یک نمونه زنده و آشکار از رحمت الهی است و آثار آن در همه‌جا ظاهر می‌شود، زمین مرده را زنده می‌کند، و قلب‌های مرده را جان می‌دهد، هوای آلوده و مرده را نشاط حیات می‌بخشد، و بالاخره بر جسم و جان انسان نور حیات می‌پاشد.

تعبیر به «ذلِکَ» که اسم اشاره به دور است در مورد «خداوند» در واقع اشاره به عظمت مقام اوست که از دسترس فکرها و عقلها بیرون است.

واژه «أنّ» که برای تأکید است و «لام» در «لَمحیی» که آن هم برای تأکید است، به ضمیمه «جمله اسمیه» که آن نیز برای تأکید می‌آید، همه برای اثبات این حقیقت است که آن کس که پیوسته به وسیله نزول باران رحمتش، زمین‌های مرده را زنده می‌کند این توانایی را دارد که مردگان انسانی را حیات نوین ببخشد.

تعبیر به «انظر» (نگاه کن) از این نظر جالب است که می‌گوید: مسأله معاد یک امر حسّی و دیدنی است، و همواره آن را با چشم می‌بینند، پس چگونه آن را به باد سخریه می‌گیرید یا انکار می‌کنید؟!

***

در چهارمین آیه بعد از بیان حرکات تکاملی نطفه در رحم، و تطوّرات جنین به عنوان یک دلیل روشن بر مسأله امکان معاد، به سراغ نطفه‌های گیاهی می‌رود که در رحم زمین پرورش می‌یابند، می‌فرماید:

«زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی» (وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً).(۱)

هنگامی که آب باران را بر آن فرو می‌فرستیم تکان می‌خورد و به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند، و

۱- « هامِدَهٔ» از ماده« هُمُوْد» به گفته راغب در« مفردات» در اصل به معنای خاموش شدن آتش(و از بین رفتن نور و حرارت آن) است، ولی جمعی از ارباب لغت و مفسّران معانی دیگری نیز برای آن ذکر کرده‌اند، از جمله: خشک شدن، ساکت شدن، مردن، و کهنه شدن می‌باشد، و در آیه مورد بحث تمام این تعبیرات صحیح است، زمین در فصل زمستان مرده و خاموش و ساکت است، در حالی که در فصل بهار جان می‌گیرد، به حرکت در می‌آید، و گویی فریاد می‌کشد!

ص: ۱۴۰

انواع گیاهان دل‌انگیز را می‌رویاند» (فَاذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماء اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ انْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیْج).

راستی قرآن مجید کتاب عجیبی است، هنگامی که می‌خواهد یک حقیقت را برای تأکید و ثبت در افکار و اذهان تکرار کند چنان لباس‌های رنگارنگ و مختلف بر آن می‌پوشاند که هر بار انسان خود را در برابر مطالب تازه، و چهره جدیدی از آن حقیقت می‌بیند، نه تکرارش ملال‌انگیز است، نه خالی از مطالب تازه، و همیشه دارای درس جدید می‌باشد، نمونه آن را در مسأله احیای زمین‌های مرده در آیات مورد بحث مشاهده می‌کنیم.

قابل توجه این‌که قرآن در خصوص آیه مورد بحث که آن را عطف بر مسأله تطورات جنین نموده، این مطلب را خاطرنشان می‌سازد که حیات انسانی و حیوانی و گیاهی همه از یک مقوله است، و نمونه‌های معاد هریک را که در این جهان با چشم می‌بینیم و لمس می‌کنیم، دلیل بر امکان دیگری است.

تعبیر به «تَری (می‌بینی) مانند تعبیر به «انْظُرْ» (بنگر) در آیه قبل است و همه تأکیدی است بر محسوس بودن رستاخیز بزرگ جهان گیاهان.

«اهتزت» از ماده «اهتزاز» در اصل از «هز» به معنای تحریک شدید گرفته شده است، و بعضی آن را به معنای حرکات زیبا و جالب تفسیر کرده‌اند، و در این‌جا اشاره به دگرگونی‌های جالب و حرکات مختلفی است که به وسیله روییدن انواع گیاهان بر صفحه زمین ظاهر می‌شود.

«رَبَتْ» از ماده ربوّ (بر وزن غلوّ) به معنای «نمو» است، و منظور در این‌جا نمو زمین است نه نمو گیاهان، و منظور از نمو آن بر آمدن اجزای مختلف زمین و خاک‌های آن به وسیله جوانه‌ها و ریشه‌ها و ساقه‌های گیاهان می‌باشد، و آنها که این جمله را اشاره به نمو گیاهان دانسته‌اند در حقیقت از جمله بعد غفلت نموده‌اند، زیرا می‌فرماید: «وَ انْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیج» (زمین از هرنوع، گیاه زیبا و خوش منظره‌ای می‌رویاند).

***

پنجمین آیه همان محتوای آیه قبل را در بردارد، ولی با دو تفاوت، نخست این‌که احیای زمین‌های مرده را هم دلیلی بر توحید می‌شمرد، و هم نشانه‌ای از معاد، می‌فرماید: «از آیات او این است که زمین را خاشع می‌بینی، اما هنگامی که آب بر آن نازل می‌کنیم به جنبش در می‌آید و نمو می‌کند»: (وَ مِنْ آیاتِهِ انَّکَ تَرَی

ص: ۱۴۱

الْأَرْضَ خاشِعَةً فَاذا انْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ).

«کسی که آن را احیا کرده، همو زنده کننده مردگان است، که او بر همه چیز تواناست» (انَّ الَّذی احْیاها لَمُحْیِی الْمَوْتی انَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

دیگر این‌که تعبیر از زمین‌های مرده به «خاشِعَةً» می‌کند و به گفته «المیزان» زمین خشک و خالی از گیاه در این‌جا به شخص فقیر و بی‌بضاعتی تشبیه شده که گرفتار ذلت و حقارت است، و پس از نزول باران به کسی که گویی مال فراوانی به دست آورده، و بهترین لباس‌ها را در تن کرده و با قامتی صاف و کشیده و پر نشاط به حرکت درآمده، به گونه‌ای که در صورتش آثار نعمت نمایان است.(۱)

نکته دیگری که می‌توان از این تعبیر استفاده کرد یک درس اخلاقی است و آن این‌که همان‌گونه که زمین خاشع و خاضع مشمول رحمت الهی می‌شود، و آن همه آثار و برکات و نمو و نشاط پیدا می‌کند، بندگان خاشع و خاضع نیز از رحمت واسعه او برخوردار گشته، شکوفه‌های علم و ایمان و تقوا بر صفحه وجودشان ظاهر می‌شود.

***

در ششمین آیه باز همین مسأله (با تعبیر تازه‌ای) مطرح شده است، ضمن اشاره به چگونگی نزول باران می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت درآوردند، سپس آن را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم، و با آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌کنیم»: (اللَّهُ الَّذی ارْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ الی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَاحْیَیْنا بِهِ الْارْضَ بَعْدَ مَوْتِها).

«رستاخیز مردگان نیز همین گونه است» (کَذلِکَ النُّشُورُ).

در حقیقت این آیه هم دلیلی است برای اثبات مبدأ، یعنی ذات پاک خداوند، و هم دلیلی است برای معاد، آغاز آیه خداوند را به وسیله نظام دقیقی که بر وزش بادها و حرکت ابرها و آبیاری سرزمین‌های مرده و احیای آنها حاکم است معرفی می‌کند، و پایانش اشاره زنده و پرمعنایی به مسأله معاد دارد، و با یک بیان دو هدف را نشانه‌گیری می‌کند.

جمله «کذلک النشور» علاوه بر این‌که احیای انسان‌ها را به احیای زمین‌های مرده تشبیه می‌کند، می‌تواند

۱- المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۴۱۹.

ص: ۱۴۲

اشاره‌ای به این معنا باشد که همان طور که بادها قطعات پراکنده ابر را به هم پیوند می‌دهد و آنها را بارور می‌سازد، ارواح انسان‌ها نیز در قیامت به سوی بدن‌ها حرکت می‌کنند، ذرات پراکنده خاک به فرمان خدا جمع می‌شود و جان می‌گیرد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که یکی از یارانش عرض کرد: ای رسول خدا! «کَیْفَ یُحیِی اللَّهُ الْمَوْتی وَ ما آیَةُ ذلِکَ فی خَلْقِهِ؟؛ خداوند چگونه مردگان را زنده می‌کند و نشانه و نمونه آن در خلقش چیست؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اما مَرَرْتَ بِوادِیْ اهْلِکَ مُمْحِلًا ثُمَّ بِهِ یَهْتَزُّ خَضِراً؟(۱)؛ آیا از سرزمینی که بر اثر خشکسالی هلاک شده باشد عبور نکرده‌ای، و سپس از آن عبور کنی در حالی که از سبزی و خرمی تکان می‌خورد»؟!

گفت: آری، ای رسول خدا!

فرمود: «فَکَذلِکَ یُحْیِي اللَّهُ الْمَوْتی وَ تِلْکَ آیَتُهُ فی خَلْقِهِ این گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند، و این است نشانه و نمونه آن در خلقش؟»(۲)

***

در هفتمین و آخرین آیه باز سخن از فرستادن بادها به عنوان بشارتگر در پیشاپیش باران رحمت است، باز سخن از ابرهای سنگین باری است که بر دوش بادها سوار می‌شوند و به سوی سرزمین‌های مرده به حرکت در می‌آیند، سپس قطرات حیاتبخش باران از آن فرو می‌ریزد» (وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی اذا اقَلَّتْ سَحاباً ثِقالًا سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَانْزَلْنا بِهِ الْماءَ).(۳)

و درست در این‌جا می‌فرماید: ما به وسیله آن انواع میوه‌ها (از خاک تیره و مرده) بیرون می‌آوریم و این گونه مردگان را (در قیامت از قبرها) خارج می‌سازیم شاید متذکر شوید»: (فَاخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ).

۱- « مُمْحِل» از ماده« مَحْل»(بر وزن نخل) به معنای خشکسالی و قطع باران و خشکیدن گیاهان است(مجمع‌البحرین ماده‌محل).

۲- تفسیر قرطبی و روح البیان ذیل آیه مورد بحث.

۳- باید توجه داشت که« سحاب» از نظر معنا جمعی است و لذا صفت آن« ثقال» آمده و از نظر لفظ مفرد است و لذا ضمیر« سقناه» مفرد آمده است.

ص: ۱۴۳

جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» اشاره به این است که خداوند این صحنه‌های شگفت‌انگیز را در این جهان به شما نشان می‌دهد که از یکسو به ذات پاکش پی برید، و از سوی دیگر به معاد و رستاخیز جهان دیگر.

قابل توجه این‌که در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «ثُمَّ یُرْسِلُ اللّهُ مَطَراً کَانَّهُ الطَّلُّ فَتَنْبُتُ مِنْهُ اجْسادُ النّاسِ، ثُمَّ یُقالُ: یا ایُّهَا النّاسُ هَلُمُّوا الی رَبِّکُمْ، وَ قِفُوْهُمْ انَّهُمْ مَسْئُولُوْنَ سپس خداوند بارانی می‌فرستد همچون باران‌های ریز، و به وسیله آن اجساد مردم می‌رویند! سپس گفته می‌شود: ای مردم! بیایید به سوی پروردگارتان، و آنها را متوقف سازید که آنها در برابر اعمالشان مسئولند».(۱)

از کلمات بعضی از مفسّران استفاده می‌شود که آن باران یک باران ساده نیست، بلکه شباهت به آن نطفه دارد که انسان از آن متولد می‌شود! این باران چهل روز ادامه می‌یابد، و تأثیر عجیبی روی اجزای بی‌جان انسان‌ها می‌گذارد و حیات را در آن می‌دمد.(۲)

***

پاسخ به یک سئوال

قرآن مجید در آیات فوق با بهره‌گیری از یک مثال روشن حسی پاسخ محکمی به منکران معاد داده است، و به اصطلاح «شاهد» را دلیل «غائب» گرفته، و «امروز» را گواه «فردا».

چرا که هر سال لااقل یکبار و گاه دو یا چند بار در زمین‌های مرده بر اثر ریزش باران رحمت الهی زنده می‌شوند و حیات نوین پیدا می‌کنند، بلکه می‌توان گفت این معنا همه روزه در جهان واقع می‌شود، هر روز گیاه تازه‌ای از زمین مرده می‌روید، و هر روز صحنه معاد در برابر چشم انسان ظاهر می‌گردد.

اکنون این سئوال پیش می‌آید که دانشمندان امروز در این مسأله اتفاق نظر دارند که تمام آزمایش‌ها نشان می‌دهد که موجودات زنده فقط از موجودات زنده متولد می‌شوند، و تا بذر و دانه گیاهی در زمینی نباشد نزول باران اثری نخواهد داشت.

وانگهی بذرهای گیاهان مرکب از دو قسمتند یک بخش که قسمت عمده آن را تشکیل می‌دهد مواد غذایی است، و قسمت دیگر که بخش کوچکی است یک سلول زنده است که با فراهم شدن شرایط پرورش (مخصوصاً آب) از آن مواد غذایی موجود در دانه، و سپس از مواد غذائی موجود در زمین، بهره

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۶۶۷.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۶۶۷.

ص: ۱۴۴

گرفته نمو می‌کند، و اگر این سلول زنده نبود زنده شدن زمین‌های مرده امکان نداشت.

در پاسخ این سئوال می‌گوییم بدون شک سلول زنده ذرّه کوچکی است که اجزای مرده را از زمین به خود جذب می‌کند، و آنها را تبدیل به پیکر موجود زنده می‌کند (دقت کنید).

به تعبیر دیگر درخت نخلی که گاهی یک تن وزن دارد، در آغاز سلول کوچکی بوده در کنار هسته خرما، با وزنی مثلًا در حدود یک میلی گرم، سپس در حدود یک تن از مواد بی‌جان زمین و آب و هوا که همه موجوداتی مرده‌اند به خود جذب کرده، و به تمام آنها حیات و زندگی بخشیده است، این در حقیقت مبدل شدن زمین‌های مرده به موجود زنده است.

قابل توجه این‌که قرآن می‌گوید: زمین‌های مرده زنده می‌شوند (نمی‌گوید درختان و بذرهای مردم زنده می‌شوند، چرا که آنها به طور کامل نمرده‌اند) یعنی این زمین‌های مرده جزء اندام گیاه و درخت شده، و مبدل به سلول‌های زنده می‌شوند.

البته اگر نگاهی به آغاز آفرینش حیات در کره زمین بیفکنیم مسأله از این هم روشن‌تر می‌شود، چرا که وقتی زمین از خورشید جدا شد کره آتشین و سوزانی بود، و طبعاً هیچ موجود زنده‌ای در آن وجود نداشت.

اما بعد از آن‌که به اندازه کافی سرد شد، و آماده پرورش موجودات زنده گردید، و باران‌های سیل‌آسا فرود آمد و زمین‌ها را خنک‌تر و آماده‌تر کردند و شخم نمودند، نخستین جوانه‌های حیات گیاهی به گونه‌ای که هنوز اسرارش بر همه دانشمندان مخفی است از همان مواد مرده زمین به وجود آمد، و به این ترتیب موجود مرده زنده شد (باز هم دقت کنید).

ص: ۱۴۵

۴- تطّورات جنین

اشاره

اشاره:

یکی دیگر از طرقی را که قرآن در آیات متعددی برای اثبات «امکان معاد» پیموده است بررسی در دگرگونی‌هایی است که «نطفه» از زمان قرار گرفتن در جهان مرموز و پیچیده «رحم» تا به هنگام تولد طی می‌کند که در حقیقت هریک از این مراحل حیات تازه و نمونه‌ای از معاد است!

فاصله کیفی این تطورات به قدری زیاد است که انسان از مطالعه و مشاهده آن سخت در شگفتی فرو می‌رود که چگونه نطفه ناچیز در این مدت کوتاه این چنین تحولاتی پیدا می‌کند؟

از آن‌جا که این دگرگونی‌های صریح و بی‌وقفه و شگفت‌انگیز، از یکسو دلیل بر وجود آن مبدأ عالم و قادری است که در ظلمات سه گانه رحم این همان نقش‌های شگرف بر آب می‌زند، و از سوی دیگر این تحولات شباهت زیادی به مسأله حیات بعد از مرگ دارد، قرآن مجید در هر دو بحث (توحید و معاد) بر آن تکیه نموده است، و الحق چنین پدیده‌ای شایسته چنین بهره گیری است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیاتی که در این زمینه آمده است گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- یا اَیُّهَا النّاسُ انْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَانّا خَلَقْنا کُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٔ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فی الْارْحامِ ما نَشاءُ الی اجَلٍ مُسَمّیً ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ... ذلِکَ بِانَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ انَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی وَ انَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدیرٌ. (حج- ۵ و ۶).

۲- الَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوّی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالأُنْثی الَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی انْ یُحْیِیَ الْمَوْتی (قیامت- ۳۷ تا ۴۰)

۳- وَ انَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْانْثی مِنْ نُطْفَهٍ اذَا تُمْنی وَ انَّ عَلَیْهِ النَّشْأَهَ الْأُخْری

ص: ۱۴۶

(نجم- ۴۵ تا ۴۷)

۴- قُتِلَ الْإِنْسانُ ما اکْفَرَهُ* مِنْ ایِّ شَیءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ- ثُمَّ اماتَهُ فَاقْبَرَهُ- ثُمَّ اذا شاءَ انْشَرَهُ.

(عبس- ۱۷ تا ۲۲)

۵- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طینٍ* ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فی قَرارٍ مَکینٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ انْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ احْسَنُ الْخالِقینَ- ثُمَّ انَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ* ثُمَّ انَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُوْنَ.

(مؤمنون- ۱۲ تا ۱۶)

ترجمه:

۱- ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد، از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می‌دهیم، (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم بعد شما را به صورت طفل بیرون می‌فرستیم ... این به خاطر آن است که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیز تواناست.

۲- آیا انسان نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! سپس به صورت خون بسته درآمد، و او را آفرید و موزون ساخت؟ و از او دو زوج مذکر و مؤنث آفرید، آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

۳- و اوست که دو زوج مذکر و مؤنث را می‌آفریند، از نطفه‌ای که خارج می‌شود، (و در رحم می‌ریزد، همین گونه) بر خداست ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد).

۴- مرگ بر این انسان! چقدر کافر و ناسپاس است؟! (خداوند) او را از چه چیز

ص: ۱۴۷

آفریـد؟ از نطفه ناچیزی او را آفرید، سـپس اندازه‌گیری کرد و موزون ساخت، بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود، سـپس هر زمان بخواهد او را زنده می‌کند.

۵- مـا انسـان را از عصـاره‌ای از گِل آفریـدیم، سـپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم، سـپس نطفه را به صورت «علقه» (خون بسـته) و «علقه» را به صورت «مضـغه» (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضـغه را به صورت اسـتخوان‌هایی درآوردیم، از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشـیدیم، بزرگ و پربرکت است خـدایی که بهترین خلق‌کننـدگان است، شـما بعـد از آن می‌میرید، سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

***

تفسیر و جمع‌بندی

اگر در قیامت شک دارید جنین را ببینید!

در نخستین آیه روی سـخن به تمام انسان‌ها است، انسان‌هایی که در پهنه زمان و مکان بـدون اسـتثنا زنـدگی دارنـد، می‌فرماید: «ای مردم! اگر در رسـتاخیز و قیامت شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از «خاک» آفریدیم، سپس از «نطفه» و بعد از آن از «علقه» (قطعه خون بسـته شده) سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است، و بعضی بدون شکل، هدف این بود که ما برای شما روشن سازیم (که ما بر همه چیز قدرت داریم) (یا اَیُّهَا النّاسُ اِنْ کُنتُمْ فی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخْلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ).

به این ترتیب به چهار مرحله از مراحل خلقت انسان اشاره می‌کنـد (مرحله خاک، سـپس نطفه، و بعـد از آن علقه، و بعد مضـغه، که هرکدام برای خود عالم پیچیده و عجیبی است).

بعـد چنین ادامه می‌دهد: «سـپس جنین‌هایی را که بخواهیم (زنده متولد شوند) تا زمان معیّنی در قرارگاه رحم مادران نگه می‌داریم» (تا دوران تکامل خود را طی کنند، و آنچه را صلاح بدانیم ساقط می‌کنیم) (وَ نُقِرُّ فِی الْاَرْحامِ ما نَشاءُ الی اَجَلٍ مُسَمّی .

و سـرانجام بعـد از پیمودن این راه پرفراز و نشـیب، «مـا شـما را به صورت طفـل کامـل از عالم رحم بیرون می‌فرستیم» (ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا).

ص: ۱۴۸

سپس بـه مراحـل مختلـف زنـدگی انسـان در دنیـا اشـاره کرده، بعـد بـه جهـان نباتـات روی می‌آورد، و مثـال دیگری از قرار گرفتن دانه‌های نباتی در رحم زمین، و زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله باران اشاره می‌کند و می‌افزاید:

«اینهـا همه به خـاطر آن است که بدانیـد خداونـد حق است (و پایه‌هـای توحیـد در درون جـان شـما محکم شود) و نیز بدانیـد که او مردگان را زنده می‌کند، و بر هر چیز تواناست» (ذلِکَ بِانَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ انَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی وَ انَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ).

به این ترتیب گاه از زاویه توحید به این پدیده‌های مهم جهان هستی می‌نگرد، و گاه از زاویه معاد.

در این آیه دقائق و لطائفی است که توجه به آنها ما را در رسیدن به این دو هدف کمک می‌کند.

۱- بـا این‌که منکران معـاد به طـور قطع آن را نفی می‌کردنـد، قرآن آنهـا را مخـاطب سـاخته می‌گویـد «اگر شـما در شـک و تردید هستیـد» ... اشـاره به این‌که هیـچ‌گونه دلیلی بر نفی این حقیقت وجود نـدارد، حـداکثر چیزی که ممکن است این است که در معـاد شک و تردید دارید، و واضح است که چنین کسی باید به تحقیق بپردازد نه به انکار!

جالب این‌که «رَیْب» در این‌جا به صورت نکره آمده که در این گونه موارد برای بیان حقارت است، یعنی شک شما در این زمینه نیز شک ضعیف و ناچیزی است چرا که دلایل معاد مشهود است.

۲- در این آیه، نخست از آفرینش انسـان را از خـاک سـخن گفته شـده، این تعبیر ممکن است اشـاره به آفرینش «آدم» باشـد که از خاک بود، و یا اشاره به آفرینش همه انسان‌ها، چون قسـمت مهم بدن انسان را موادی تشکیل می‌دهد که از خاک گرفته شده، و در هر صورت پیدایش انسان را از آن دلیل روشنی بر امکان احیای مردگان است.

۳- در این آیه علاوه بر آفرینش انسان از خاک به پنـج مرحله از مراحل تکامل انسان (نطفه، علقه، مضـغه، تکامل‌های بعدی و تولد از مادر) اشاره شـده، و بعـداً به مسأله «بلوغ جسـمانی و روحی» بعد «کهولت و پیری» اشاره می‌کند که مجموعاً هفت مرحله مختلف را تشـکیل می‌دهد، هر چند تکیه سـخن ما فعلًا در همان پنج مرحله نخست است که هرکدام حیاتی است نوین و تولدی است جدید و صحنه‌ای است از صحنه‌های معاد.

۴- تعبیر «لِنُبَیِّنَ لَکُمْ» (تا برای شما آشکار سازیم) تعبیر سربسته‌ای است که همه می‌تواند اشاره به

ص: ۱۴۹

علم و قدرت آفریدگار و مسأله توحید باشد، و هم مسأله معاد و حیات پس از مرگ.

۵- جالب این‌که تمام این تحولات عظیم و عجیب که در دوران جنینی به وقوع می‌پیوندد، و فاصله بسیار طولانی میان نطفه، آن ذرّه ناچیز را با انسان کامل می‌پیماید، در زمان بسیار کوتاهی رخ می‌دهد، در حدود نه ماه، به طوری که اگر عجایب و شگفتی‌های آن بر روی کاغذ نوشته شود به جرئت می‌توان گفت مطالعه آن بیش از این زمان وقت لازم دارد.

آیا با وجود چنین نشانه‌های روشن، در برابر ما جای این دارد که کسی در مسأله امکان معاد تردیدی به خود راه دهد؟

***

۲- در دوّمین آیه، همین معنا در قالب دیگری بیان شده است و در حقیقت اشاره‌ای است به آغاز سوره قیامت که می‌گوید: ایَحْسَبُ الْانْسانُ انْ لَنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ: «آیا انسان چنین می‌پندارد که استخوان‌های (پوسیده) او را جمع‌آوری نخواهیم کرد»؟!

در این آیات می‌فرماید: این چه پندار و گمانی است؟ «آیا انسان در آغاز نُطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد، و بعد خداوند او را موزون ساخت، و از او دو زوج مذّکر و مؤنّث را آفرید»؟ (الَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی ثُمَّ کانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْانْثی .

«آیا چنین کسی (که این همه تحول‌های سریع و تطورات پی‌درپی و عجیب را در آن ظلمتگاه رحم ایجاد می‌کند و در چنان مدت کوتاه چنین آفرینشی عظیم ابداع می‌نماید) قادر نیست که مردگان را زنده کند»؟ (الَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی انْ یُحْیِیَ الْمَوْتی .

در این آیه تنها به چهار مرحله از مراحل جنین اشاره شده است: مرحله نطفه، و علقه، و موزون شدن اعضا، و ظهور جنسیت جنین که آیا پسر است یا دختر.

«نطفه» به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای آب صاف است، و به همین جهت «نَطَفَ» در مورد لؤلؤ (مروارید) به کار می‌رود.(۱)

۱- مقاییس اللّغة و مفردات راغب.

ص: ۱۵۰

ولی بعضی آن را به معنای مقدار کمی از آب، یا باقیمانده آب در ظرف، تفسیر کرده‌اند.(۱)

بعضی نیز تصریح کرده‌اند که نطفه به معنای آب صاف است، کم باشد یا زیاد.(۲)

بعضی نیز همه اینها را جزء معانی نطفه می‌دانند منتها نُطْفَه به معنای آب صاف یا اب کم است و «نُطَفَه» به معنای مروارید.

قابل توجه این‌که طبق تحقیقاتی که اخیراً بعضی از دانشمندان کرده‌اند، این آب کم که نامش «نطفه» است از آب‌های متعددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌کنند، ترکیب شده است، قسمتی از آن را بیضه‌ها تشرح می‌کند که حاوی «اسپرماتوزوئید» است، قسمت دیگری از کیسه‌های تخمی که نزدیک غده «پروستات» قرار گرفته، قسمت سوّم را خود «پروستات» ترشح می‌کند که وضع ظاهری منی و بوی مخصوصش از آن است، قسمت چهارمی از غدد «کوپر» و غدد «لیتره» که در کنار مجاری ادرار قرار دارند مترشح می‌شود.

این آب‌های پنجگانه با نسبت دقیق و حساب شده‌ای به هم می‌آمیزند و آن ماده حیات آفرین را تشکیل می‌دهند، گوینده این سخن که یک دانشمند فرانسوی است که اخیراً گرایش زیادی به قرآن و اسلام پیدا کرده و در این زمینه کتاب نوشته است، او معتقد است تعبیر به «امْشاج» (مختلط) که در قرآن مجید وارد شده، اشاره به این معنای دقیق است که قطعاً هنگام نزول قرآن از چشم مردم جهان و دانشمندان آن قرون، پوشیده و پنهان بود (اقتباس از کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل و قرآن و علم نوشته دکتر بوکای ترجمه مهندس ذبیح اللَّه دبیر، صحفه ۲۷۱).

به هر حال اطلاق این واژه بر آبی که از مرد هنگام آمیزش جنسی خارج می‌شود به خاطر تناسب روشنی است که با معنای اصلی دارد.

«مَنِیّ» از ماده «مَنْی» (بر وزن منع) به معنای اندازه‌گیری یا تعیین سرنوشت و تقدیر است، و لذا به مرگ «منیّه» و به آرزوها «امْنیّه» گفته می‌شود، و اطلاق این واژه بر آبی که از مرد خارج می‌شود به خاطر آن است که مقدّر شده انسان از آن به وجود می‌آید.(۳)

بنابراین مفهوم جمله «الَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ منیٍّ یُمْنی این است که آیا او در آغاز آب ناچیزی که مقدّر شده

۱- لسان العرب.

۲- قاموس اللّغهٔ و مجمع البحرین و لسان العرب.

۳- تاج‌العروس فی شرح القاموس.

ص: ۱۵۱

بوده انسان از آن به وجود آید نبوده است؟(۱)

مراحل چهارگانه‌ای که در این آیه ارائه شـده هریک نمونه تازه و پرتوی جدیـد از حیات و زندگی بعد از مرگ است، که به خوبی می‌توانـد بیـانگر قـدرت خـالق از یکسو، و امکـان مسأله معاد و حیات پس از مرگ از سوی دیگر باشـد، مخصوصاً مسأله مربوط به جنین‌شناسـی است که هنوز قوانین حاکم بر آن از چشم تیز بین دانشـمندان پوشیده مانده است، همین اندازه می‌دانیم تا مدت زیادی جنسیت در رحم مادر کاملًا نامعلوم و نامشخص است، و در مراحل نهایی آشکار می‌گردد، و نیز می‌دانیم قوانین دقیقی بر آن حاکم است که این دو جنس را در حـدی متعـادل و نزدیـک به هم قرار می‌دهـد، ولی جزئیّات این مسائـل همچنان در پرده ابهام پوشـیده است.

فکر کنیـد اگر از هر ده جنیـن نـه نفر نـوزاد دختـر، و یـک پسـر متولـد می‌شـد، و یـا بـه عکس، چـه بی‌نظمی عجیـب و چه غوغـای وحشتناکی و درگیری شدید در جامعه انسان به وجود می‌آمد؟!

***

در سومین آیه بعـد از اشاره به قـدرت نمایی خداوند می‌فرماید: «آیا انسان نمی‌داند که او دو زوج مذکر و مؤنث را آفریده، از نطفه هنگامی که در رحم می‌ریزد» (یا مقـدر می‌شود که انسانی از آن تولد یابد) و آیا نمی‌داند که بر خدا لازم است عالم دیگر را ایجاد کند»؟ (تا عدالت اجرا شود) (وَ انَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی مِنْ نُطْفَهٍ اذا تُمْنی وَ انَّ النَّشأَهَ الأُخْری .

گرچه در این آیات به این حقیقت تصـریح نشده که پیدایش نشئه آخرت را با قیاس به تطورات جنین می‌تواند دریافت، ولی ارتباط و پیونـد آیـات ایجـاب می‌کنـد که اوّلی به عنوان دلیـل و شاهـدی بر دوّمی باشـد همـان‌گونه که بعضـی از مفسّـران نیز به آن توجه کرده‌اند.(۲)

«نشـئه اخری» به معنای «ایجاد دیگر» به عقیده اکثریت قاطع مفسّران به معنای «حیات آخرت» است، ولی بعضـی اصرار دارند که آن را یعنی مرحله دمیـده شـدن روح انسـانی در جنین بداننـد، و آیه فَکَسَوْنَـا الْعِظـامَ لَحْمـاً ثُمَّ انْشأْناهُ خَلْقاً اخَرَ. (بر اسـتخوان‌ها گوشـت پوشاندیم سپس آفرینش جدیدی به جنین دادیم)

۱- ولی جمعی از مفسّـِران« یُمْنی را بـه معنـای تقـدیر نگرفتـه، بلکه به معنـای ریخته شـدن آن آب در رحم تفسـیر کرده‌انـد و به هر صورت« من» بیانیه است نه تبعیضیه.

۲- تفسیر فی ظلال القرآن، جلد ۷، صفحه ۶۳۱.

ص: ۱۵۲

(مؤمنون: ۱۴) را دلیل بر این مطلب گرفته‌اند.

ولی بـا توجّه به این تعبیر (یـا شـبیه آن) در آیـات دیگر قرآن به خوبی اسـتفاده می‌شود که این تعبیرات اشـاره به روز قیـامت است، چنانکه در آیه ۲۰ عنکبوت می‌خوانیم: قُلْ سیرُوا فی الأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ بَدَءَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّه یُنْشِیءُ النَّشْأَةَ الآخِرَةَ: «بگو در زمین سیر کنید و ببینید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده، سپس خداوند آفرینش آخرت را ایجاد می‌کند.» و در آیه ۶۲ واقعه می‌خوانیم: وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُوْلی فَلَوْلا تَذَکَّرُونَ: «شما نشأه اوّل را دانستید پس چگونه متذکّر نمی‌شوید» (که عالم دیگری در کار است؟).

***

در چهارمین آیه در جمله‌های کوتاه و گویایی، همین حقیقت را به شکل دیگر بازگو کرده، می‌فرماید:

«مرگ بر این انسان! چقـدر کافر و ناسـپاس است؟!- خداونـد او را از چه چیز آفریـده؟- از نطفه ناچیز (آری او را آفریـد) و موزون ساخت- و راه را برای او آسان نمود- بعـد او را می‌میرانـد و در قبر پنهان می‌کنـد- سـپس هر زمان بخواهد او را زنده می‌کند» (قُتِلَ الْأَنْسانُ ما اکْفَرَهُ* مِنْ ایِّ شَیءٍ خَلَقَهُ* من نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ* ثُمَّ اماتَهُ فَاقْبَرَهُ* ثُمَّ اذا شاءَ انْشَرَهُ).

در این آیات نیز نخست به آفرینش انسان از نطفه و مراتب تکامل جنین به صورت سربسته اشاره می‌کند، و بعد مسأله مرگ و سپس حیات پس از مرگ را عنوان می‌نماید، یکی از روابط منطقی میان اینها همان است که از یکی بر دیگری می‌توان استدلال کرد.

در این‌جا چند نکته جلب توجه می‌کند.

۱- جمله «خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ» (او را آفرید و تقدیر و اندازه‌گیری نمود) تعبیر بسیار پرمعنایی است که تمام تطورات انسان در دوران جنینی در آن، جـای دارد، انـدازه‌گیری در اصـل وجود او، در اعضـا پیکرش، در اجزاء ترکیبیش، در نیازهای گوناگونش و در فاصـله‌های مختلف زمانی که بایـد دوران‌های تکاملش را در آن طی کنـد، تمام اینها را خدا اندازه‌گیری کرده و نظام بخشـیده و موزون ساخته است.

بنابراین جمله «خلقه» اشاره به مرحله نخستین پیـدایش انسان از نطفه است. و جمله «فقـدّره» اشاره به تمام مراحلی است که بعـداً پیدا می‌شود.

۲- جمله «ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهُ» (سپس راه را برای او آسان و هموار ساخت) نیز جمله‌ای است بسیار

ص: ۱۵۳

پرمعنا و پرجاذبه که می‌تواند اشاره به امور زیر باشد:

بعد از پیمودن دوران تکامل راه تولد را برای او هموار می‌سازد، جنین که در حال عادی سرش به طرف بالا و پایش به طرف پایین است ناگهان تغییر وضع داده و کاملًا وارونه می‌شود تا برای تولد آسان آماده گردد، و نیز تمام اعضا و اندام مادر نرم و برای این تولد آماده می‌گردد، و از درون رحم از هر سو فشار سخت بر جنین فرستاده می‌شود، تا مسیر خود را به بیرون طی کند، کیسه پرآبی که جنین در حال عادی در آن شناور است ناگهان پاره می‌شود، و تمام مسیر خروج او را مرطوب می‌سازد، خلاصه همه چیز برای ورود او در دنیای جدید آماده می‌گردد و راه از هر نظر هموار می‌شود.

از سوی دیگر خداوند عقل و خرد و انواع غرائز را در او به ودیعت می‌نهد که هر کدام از آنها راهگشای طریق زندگی اوست.

از سوی سوّم پیامبران الهی و کتب آسمانی را می‌فرستد تا راه اطاعت و بندگی خدا و سعادت او را هموار سازد.

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که انسان فاعل مختار و آزاد آفریده شده، چرا که نمی‌فرماید او را وادار به پیمودن راه نمود، بلکه می‌گوید راه را برای او آسان ساخت، اما پیمودن راه بر عهده خود اوست.

***

در پنجمین و آخرین آیه باز به مراحل تکامل جنین به طور تفصیل اشاره شده، حتی بیشتر از تمام آیاتی که در این زمنیه سخن می‌گوید روی جزئیات و ریزه‌کاری‌های انگشت گذارده است، می‌فرماید: «ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم- بعد او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم- سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (شبیه گوشت جویده شده) و «مضغه» را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم، سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم» (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَّةَ مُضْغَةً فَخلَقْناً الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا العِظامَ لَحْماً).

و بعد از بیان این پنج مرحله (نطفه، علقه، مضغه، عظام و لحم) به سراغ آخرین و مهمترین مرحله که مرحله دمیدن روح انسانی است می‌رود و می‌فرماید: «سپس او را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم» (ثُمَّ انْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ).

ص: ۱۵۴

«پس جاویدان و با برکت است خدایی که بهترین خالق‌هاست» (فَتَبارَکَ اللَّهُ احْسَنُ الْخالِقینَ).

جلمه فَکَسَوْنَا العِظامَ لَحْماً (بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم) تنها در این آیه در سلسله مراحل تکامل جنین ذکر شده، که از اهمیّت آفرینش استخوان‌ها پرده بر می‌دارد.

امروز ثابت شده است که استخوان‌ها فقط چهارچوبی برای حفظ بدن و نگهداری اعضا نیستند، بلکه بسیاری از مهمترین وظائف حیاتی و بیولوژیکی بدن را بر برعهده دارند.

استخوان‌ها حاوی تمام احتیاجات جسم از قبیل فسفر و کلسیوم و املاح دیگر هستند، و اعمال حیاتی بدن را تنظیم، و ضربات قلب و حرکات عضلات را مرتّب می‌کنند، مهمتر این‌که در طول حیات آدمی، همین استخوان‌ها متصلًا گلبول‌های سرخ و سفید خون را تأمین می‌نمایند! کافی است بدانید در هر دقیقه ۱۸۰ میلیون گلبول قرمز می‌میرند، و این استخوان‌ها هستند که جای آنها را با گلبول‌های نوساخته و تازه نفس پر می‌کنند!(۱)

جالب این‌که به گفته بعضی از مفسّران امروز ثابت شده که نخست سلول‌های استخوانی در جنین ظاهر می‌شوند، سپس سلول‌های گوشتی، و این حقیقتی که قرآن در چهارده قرن قبل پرده از روی آن برداشته، و در آن زمان بر هیچ‌کس معلوم نبود.(۲)

تعبیر به «کِسْوَهٔ» (لباس) در مورد گوشت‌ها تعبیر جالب و زیبایی است، لباس هم اندام انسان را زیبا می‌کند، و هم حافظ بدن در برابر آسیب‌های مختلف است، همین گونه اگر عضلات نبود، راستی استخوان‌ها به تنهایی چه بد منظره بود؟ به علاوه فشارهایی که از هر سو بر استخوان‌ها وارد می‌شد، به آنها آسیب فراوان می‌رسانید، این لباس گوشت و عضلات است که آنها را حفظ می‌کند.

تعبیر «ثُمَّ انْشَأْناهُ خَلْقاً آخَر» در آخرین مرحله تکامل جنین که می‌فرماید: «سپس او را آفرینش تازه‌ای دادیم» نیز فقط در همین آیه از قرآن آمده، این تعبیر عجیب نشان می‌دهد که آفرینش آخر، با آنچه قبل از آن در مراحل مختلف وارد شده کاملًا متفاوت است، چرا که نام آن را «آفرینش دیگر» نهاد، نظر غالب مفسران بر این است که این جمله اشاره به آفرینش روح است، زیرا می‌دانیم جنین تا حدود چهار ماهگی بیشتر شباهت به یک گیاه دارد که به سرعت نموّ می‌کند و هیچ حس و حرکتی در آن نیست، اما به این مرحله که رسید ناگهان دگرگون می‌شود و حس و حرکت می‌یابد، و اعضای مختلف که برای درک حقایق

۱- قرآن بر فراز اعصار، صفحه ۱۸۷.

۲- فی ظلال، جلد ۶، صفحه ۱۶.

ص: ۱۵۵

است در او تدریجاً آماده می‌شوند، و این «تحول جهش مانند» به قدری مرموز و پیچیده است که هیچ دانشمندی از اسرار آن آگاه نیست؟ تنها خداوند عالم قادر می‌داند که چه بر جنین می‌گذرد که از آن مرحله به این مرحله انتقال می‌یابد.

به هر حال طی این مراحل آن هم در آن مدت کوتاه، هم دلیلی است بر عظمت مبدأ عالم هستی خداوند احسن الخالقین، و هم نشانه‌ای است از زندگی پس از مرگ که در پایان این آیات به آن اشاره شده است.

***

نتیجه بحث

از مجموع آیات فوق که صحنه‌هایی از مراحل تکامل جنین را در برابر دیدگان انسان حقیقت جو مجسم می‌سازد، و هر کدام در حقیقت حیات جدید و صحنه‌ای از معاد است، پاسخ روشنی به منکران معاد می‌دهد، حتی توجه به یک مرحله از این مراحل برای اثبات این حقیقت کافی است.

ص: ۱۵۶

۵- رستاخیز در جهان انرژی‌ها

اشاره

اشاره

در این جهان پهناور دائماً موجوداتی می‌میرنـد ولی بقایای آنها باقی می‌ماند، اما در این میان، مرگ انرژی‌ها از همه عجیب‌تر است، چرا که در ظاهر و هنگام مرگ آنها به سوی فنای مطلق می‌رونـد، و چیزی از آنها باقی نمی‌مانـد، فی المثل نور خورشـید و حرارت آن یـک انرژی است که دائماً به سوی کره ما و کرات دیگر منظومه شمسـی می‌تابـد، و بعـد از تابش نابود می‌شود، اگر مبـدأ تولید کننده آن یعنی خورشید برنامه خود را به طور مستمر ادامه ندهد، هرگونه نور و روشنایی و گرما و حرارت محو می‌گردد.

ولی دانش امروز ثـابت کرده که انرژی‌هـا نیز به طور کامل نابود نمی‌شونـد، بلکه می‌میرنـد و تغییر شـکل می‌دهنـد، و هرگاه که در شرایط مناسب جدیدی واقع شوند دوبار حیات خود را از سر می‌گیرند، و رستاخیز عظیمی برپا می‌کنند!

عجب این‌که قرآن مجیـد برای اثبـات مسـأله امکـان معـاد روی این مسـأله تکیه کرده، و معـاد انرژی‌های نوری و حرارتی را در این جهان اشاره‌ای به رستاخیز عظیم انسان در جهان دیگر گرفته.

با این اشاره فشرده، به سراغ آیات قرآن می‌رویم و گوش جان به آن می‌سپاریم تا حقیقت آن واضح و روشن شود.

۱- قُلْ یُحْیِیهَا الَّذی انْشَاءَها اوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ* الَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاخْضَرِ ناراً فَاذا انْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ. (یس- ۷۹-۸۰)

۲- افَرَأَیْتُمُ النّارَ الَّتِیْ تُورُونَ* أَءَنْتُمْ انْشَأْتُمْ شَجَرَتَها امْ نَحْنُ الْمُوْشِئُوْنَ* نَحْنُ جَعَلْناها تَذْکِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِینَ. (واقعه- ۷۱ تا ۷۳).

ص: ۱۵۷

ترجمه:

۱- بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی آگاه است!، همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفریده و شما به وسیله آن آتش می‌افزوید.

آیا درباره آتشی که می‌افروزید فکر کرده‌اید؟! آیا شما درخت آن را آفریده‌اید؟ یا ما آفریده‌ایم؟ ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم.

***

تفسیر و جمع‌بندی

تجدید حیات انرژی‌های در پیش چشم ما!

در اواخر سوره «یس» بحث‌های جامع و متنوع و عمیقی درباره معاد دیده می‌شود که یکی از آنها همین بحث رستاخیز انرژی‌هاست. در پاسخ کسانی که تعجب می‌کردند چگونه استخوان پوسیده بار دیگر زنده شود چندین جواب می‌دهد، از جمله این که می‌فرماید: «بگو کسی آن را در آغاز آفرید و از هر مخلوقی آگاه است او را زنده می‌کند» (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذی انْشَأَها اوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ).

این قسمت مربوط به مقایسه معاد با آفرینش نخستین است که بحث آن گذشت.

سپس می‌افزاید: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می‌افروزید» (الَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَاذا انْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ).

مسلّماً این توصیف اشاره‌ای به مسأله معاد است و پاسخ دیگری است در برابر منکران:

امّا چگونه و با چه بیان؟

مفسّران در این‌جا تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱- بسیاری از آنها آیه را اشاره به دو درخت مخصوصی دانسته که در میان عرب به نام «مَرْخ» و «عفار» شناخته می‌شد، و برای آتش افروزی به جای کبریت از آنها استفاده می‌کردند، یکی را محکم بر دیگری

ص: ۱۵۸

می کوبیدند تا جرقه آتش از آن ظاهر شود، و در حقیقت به جای سنگ آتش زنه که در قدیم معمول بود از آن استفاده می کردند. قرآن می‌فرماید آن خدایی که می‌تواند از این دو چوب سبز آتش بیرون بفرستد قدرت بر احیای مردگان دارد، کسی که آب و آتش را با هم جمع کرده، چگونه نمی‌تواند حیات را بعد از مرگ بیافریند؟ آیا تضاد «حیات» و «مرگ» شبیه تضاد آب و آتش نیست؟

۲- جمعی قدم را از این فراتر نهاده و گفته‌اند: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان منحصر به آن دو چوب مخصوص (مَرْخ و عَفار) نیست، بلکه این خاصیت در تمام درختان وجود دارد، منتها در آن دو چوب مخصوص بهتر و سریع‌تر ظاهر می‌شود، و لذا ضرب المثلی است در میان عرب که از قدیم گفته‌اند «فی کُلِّ شَجَرٍ نارٌ؛ در هر درختی آتش است»!

خلاصه این که هنگامی که چوب‌های درختان محکم به هم بخورند جرقه می‌دهند، حتی چوب درختان سبز! و لذا بسیار اتفاق می‌افتد که در جنگل‌ها آتش‌سوزی‌های وسیع و وحشتناکی رخ می‌دهد، بی‌آن‌که دست هیچ انسان خرابکاری در کار باشد.

این به خاطر آن است که بادهای سخت، شاخه‌ها را محکم به هم می کوبند، و گاهی جرقه حاصل از آن در میان برگ‌های خشک می‌افتد، و آن را شعله ور می‌سازد، سپس وزش بادها به این آتش دامن می‌زند، ناگهان می‌بینیم مناطق وسیعی از جنگل و چوب‌های خشک آن در آتش می‌سوزند.

توجیه این مسأله از نظر علم امروز روشن است، زیرا می‌دانیم نه فقط درختان بلکه هر دو جسم در اثر اصطکاک شدید، جرقه الکتریسته بیرون می‌دهند، این همان آتشی است که در دل تمام ذرات جهان ماده حتی در دل درختان سبز نهفته است.

راستی عجیب است، این چه قدرتی است که آتش را در دل آب پنهان ساخته؟ و این دو دشمن معروف که به تعبیر قدما طبع یکی سرد است و تر، و دیگری گرم و خشک است، با هم آشتی داده؟ آیا از چنین قدرتی آشتی دادن مرگ و حیات، یا جانشین یکی را بعد از دیگری، بعید به نظر می‌رسد؟!

به تعبیر دیگری: آیا کسی که می‌تواند آب و آتش را یکجا جمع کند، نه آب آتش را خاموش کند و نه آتش درخت را بسوزاند، آیا نمی‌تواند درخت خشکیده‌ای را بار دیگر حیات بخشد؟!

۳- تفسیر دیگری که برای این آیه وجود دارد و در گذشته بر مفسّران مخفی مانده بود، ولی بر اثر

ص: ۱۵۹

پیشرفت‌های علوم امروز بر ما روشن شده، و شاید از همه تفسیرها متناسب‌تر به نظر می‌رسد، این است که: درختان در طول عمر خود، مرتباً نور و حرارت خورشید را می‌مکند و در خود ذخیره می‌کنند، و به هنگامی که چوب‌های خشک را می‌سوزانیم، آن نور و حرارتی که سالیان دراز در خود ذخیره کرده‌اند در مدت کوتاهی بیرون می‌دهند، و ما از آن بهره می‌گیریم، یعنی انرژی‌های مرده در این رستاخیز عظیم، جان می‌گیرند و اظهار وجود می‌کنند، بنابراین هر زمان آتش می‌افروزیم، صحنه معاد را در برابر چشم خود می‌بینیم!

توضیح این‌که: «سلولُز» که جرم درختان را تشکیل می‌دهد ترکیبی است از «کربن» و «اکسیژن» و «ئیدروژن».

گیاهان اکسیژن و ئیدروژن را از آب می‌گیرند، و کربن را از هوا، یعنی گاز کربن را که ترکیبی است از اکسیژن و کربن گرفته و آن را تجزیه می‌کنند، اکسیژن حیاتبخش را آزاد ساخته، و کربن را در خود نگه می‌دارند، سپس آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می‌سازند.

نکته جالب این‌جاست که طبق اصول شناخته شده علم شیمی، بسیاری از ترکیب‌های شیمیایی بدون جذب انرژی خاصّی، انجام نمی‌گیرد، طبق این اصل درختان هنگام کربن‌گیری باید از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده کنند (دقت کنید).

به این ترتیب هنگامی که درختان نمو می‌کنند، و ساقه و شاخه آنها روز به روز قوی‌تر و بزرگ‌تر می‌شود، مقدار زیادی از انرژی آفتاب را در دل خود ذخیره می‌نماید و آن نور حرارتی که هنگام سوزاندن چوب‌ها ظاهر می‌شود، درست همان انرژی‌های ذخیره شده و ظاهراً مرده آفتاب است که در یک رستاخیز جالب و حساب شده بار دیگر زنده می‌شوند.

نکته مهمی که این تفسیر را تأیید می‌کند تعبیری است که قرآن در این‌جا برای بیان مطلب از آن استفاده کرده است، و آن جمله «فَاذا انْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»: (شما از آن «وَقُودْ» فراهم می‌کنید) است.

باید دید «وَقُودْ» در لغت چه معنایی دارد؟

طبق صریح بسیاری از کتب لغت، «وقود» به معنای هیزم است، یا به تعبیر دیگر همان جسمی که آتش می‌گیرد و می‌سوزد.(۱)

۱- مفردات راغب، لسان‌العرب، و مقاییس اللغة.

ص: ۱۶۰

در حالی که مادّه آتش زنه را «زَنْد» یا «زناد» می گویند، و به گفته «مقاییس» «زند» در اصل به معنای مچ دست است و اطلاق آن بر آتش زنه به خاطر شباهتی بوده که میان مچ دست و اشیایی که در قدیم آتش را با آن روشن می کردند وجود داشت.

تعبیر به «قَدْح» در زبان عرب نیز برای بیان همین منظور به کار می‌رود. مهم این است که قرآن، روی مسأله «وَقُود» (آتش گیره) تکیه کرده است نه روی مسأله «زنْد» یا قدْح (آتش زنه) در حالی که تفسیرهای گذشته به این نکته توجه نکرده، و آیه را با آتش زنه تفسیر کرده‌اند، ولی آنچه در تفسیر سوّم آوردیم کاملًا منطبق با تعبیر «وقود»، یعنی «آتشگیره» است. (دقت کنید).

تنها سئوالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که معمولًا چوب هنگامی که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد خشک است، در حالی که قرآن تعبیر به الشَّجَرِ الْاخْضَرِ» (درخت سبز) کرده است.

این سؤال را می‌توان از دو راه پاسخ گفت: نخست اینکه: چوب‌های‌تر نیز قابل اشتعال است هرچند سوزاندن آنها از چوب خشک مشکل‌تر است، و ضرب‌المثل معروف، آتش که گرفت خشك وتر می‌سوزد ناظر به همین معناست.

از این گذشته، نکته قابل توجه این است که تنها درختان سبز هستند که می‌توانند نور حرارت خورشید را جذب و در خود ذخیره کنند، و ممکن است قرآن با این تعبیر درصدد بیان این نکته ظریف می‌باشد، زیرا درخت هنگامی که خشکید عمل کربن گیری از آن به کلی تعطیل می‌شود، و به هیچوجه انرژی خورشیدی را در خود ذخیره نمی کند.

به هر حال آیه فوق که از جالب‌ترین آیات قرآن در زمینه اثبات امکان معاد است، و هریك از این تفسیرهای سه گانه صحنه معاد را در برابر دیدگان مجسّم می کند، و هیچ مانعی ندارد که هر سه تفسیر در مفهوم آیه جمع باشد، بعضی برای توده مردم، بعضی برای خواص، و بعضی برای اخص الخواص، بعضی برای مردم آن روز، و پاره‌ای برای مردم امروز، و شاید تفسیرهای عمیق‌تری برای دانشمندان آینده.

دوّمین آیه از آیات سوره واقعه است، بخش مهمی از این سوره را دلائل معاد و قیامت تشکیل می‌دهد، مخصوصاً از آیه ۵۷ به بعد در پاسخ منکران معاد که گفتار آنها در آیه ۴۷ همین سوره آمده «هفت نکته» را متذکّر می‌شود که هر کدام دلیلی است بر مسأله معاد.(۱)

۱- شرح این دلائل هفتگانه در تفسیر نمونه، جلد ۲۳، از صفحه ۲۳۹ به بعد آمده است.

ص: ۱۶۱

و آیه مورد بحث در واقع آخرین و هفتمین دلیل است، می‌فرماید: آیا هیچ درباره آتشی که می‌افروزید فکر کرده‌اید؟! (افَرَأَیْتُمُ النّارَ الَّتی تُورُونَ)(۱)

«آیا شما درخت آن را آفریده‌اید یا ما آفریده‌ایم»؟! (انْتُمْ انْشَاتُمْ شَجَرَتَها امْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ).

«ما این آتشی را که از درختان خارج می‌شود وسیله یادآوری همگان، و وسیله زندگی برای مسافران، قرار دادیم» (نَحْنُ جَعَلْناها تَذْکِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِیْنَ).(۲)

در این که منظور از شجره و درخت آتش در این آیه چیست؟ دو تفسیر عمده گفته شده است:

نخست این که منظور همان درختان معروف «مَرْخ» و «عَفار» است که عرب از کوبیدن چوب‌های آن دو بر یکدیگر برای ایجاد جرقه آتش استفاده می‌کرد، و در واقع حکم «کبریت» را داشت که وسیله آتش افروزی است.

دوم این که منظور همه درختان است که قابلیت برای فراهم ساختن هیزم و آتش گیره دارند.(۳)

در اینکه «تَذْکِرَةً» (یادآوری) در اینجا ناظر به چه امری است؟ باز در میان مفسّران گفتگو است، جمعی آن را اشاره به یادآوری آتش دوزخ شمرده‌اند که از مشاهده آتش دنیا حاصل می‌شود، در این صورت استدلالی بر مسأله معاد در آیه نهفته نشده است.

دیگر اینکه منظور، تذکّر و یادآوری در مسأله معاد است، زیرا کسی که قدرت دارد آتش‌سوزان را در دل درختان سبز، ذخیره کند، از بازگرداندن حرارت غریزی به بدن مردگان، عاجز نیست، و آن‌کس که می‌تواند دو شیء متضاد همچون آب و آتش را در کنار هم نگهدارد، به طریق اولی می‌تواند دو امر متضاد همچون مرگ و حیات را به طور متناوب، یکی بعد از دیگری، ایجاد کند.

یا به تعبیر دیگر، کسی که انرژی‌های مرده نور و حرارت را با این وضوح، باز می‌گرداند چگونه نمی‌تواند به مردگان انسانی حیاتی نوین ببخشد.

البته تفسیرهای اخیر با مجموعه آیات این سوره که درصدد پاسخگویی به شبهات منکران معاد است،

۱- « تورون» از ماده« ایراء» به معنای آتش افروختن است، راغب در مفردات می‌گوید: اصل آن به معنای ستر و پوشاندن می‌باشد، و لذا« وراء» به پشت سر گفته می‌شود، و از آنجا که آتش در آتش زنه یا در هیزم، پنهان است، بیرون کشیدن آن را عرب« وری» و« ایراء» گفته است.

۲- « مقوین» از ماده« قِواء»(بر وزن کتاب) به معنای بیابان خشك و خالی است و مقوین به مسافرانی گفته می‌شود که در بیابان‌های خشك خالی گام می‌گذارند.

۳- این دو تفسیر در تفسیر روح‌المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۹ و تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۴، ذیل آیات مورد بحث آمده است.

ص: ۱۶۲

سازگارتر می‌باشد، و جمع میان این تفاسیر نیز ممکن است.

تعبیر به «مَتاعاً لِلْمُقْوِینَ» اشاره سربسته و پرمعنایی به فوائد آتش و آثار آن در زندگی دنیوی انسان‌ها است.

زیرا مفسّران و ارباب لغت برای «مقوین» چند معنا ذکر کرده‌اند: نخست همان چیزی که در سابق به آن اشاره کردیم از ماده قِواء (بر وزن کتاب) به معنای بیابان‌های خشک و خالی است، بنابراین «مقوین» کسانی هستند که از این بیابان‌ها می‌گذرند، و نیاز مبرم آنها، به هیزم و چوب‌های خشک برای آتش افروزی و هم چوب‌های آتش زنه، بر کسی پوشیده نیست.

البته انسان در شهرها نیز چنین نیازی دارد، اما با توجه به اینکه همیشه در شهرها می‌توان برای برافروختن آتش، از آتش‌هایی که دیگران دارند بهره گرفت، بعلاوه نبودن آتش در شهر خطر کلّی ندارد، در حالی که آتش برای مسافران بیابان هم از نظر تغذیه و هم از نظر دفع سرما و به دست آوردن روشنایی سرنوشت‌ساز است.

دیگر اینکه منظور از «مقوین» فقراست که یکی از معانی آن در لغت شمرده شده، شاید به این مناسبت که بیابان نشین‌ها غالباً فقیرند، و گفتیم معنای اصلی «قِواء» بیابان‌های خشک و خالی است، البته همه نیاز به آتش دارند ولی قشر فقیر نیاز بیشتری دارد، چرا که گاهی حتی جانشین کمبود لباس‌های او می‌شود.

بعضی نیز گفته‌اند: «مقوین»، اشاره به «اقْویاء» و نیرومندان است! چون واژه مزبور از لغاتی است که دو معنای متضاد دارد، و می‌تواند از ماده قوّت و قدرت باشد.

در این در این صورت اشاره به بهره‌گیری وسیع اغنیاء از آتش است، مخصوصاً در دنیای امروز که حرارت و آتش گرداننده اصلی چرخ‌های عظیم موتورها، و کارخانجات است، و اگر روزی مواد آتش زا و گرمابخش که عموماً از درختان و گیاهان به دست می‌آید (بعضی بلاواسطه مانند چوب و زغال سنگ و بعضی بالواسطه مانند مواد نفتی) چرخ‌های تمدن بشر از کار می‌ایستد و ثروت‌ها بر باد می‌رود. و نه تنها چراغ تمدن که چراغ زندگی انسان‌ها نیز خاموش خواهد شد.

ص: ۱۶۳

نمونه‌های عینی و تاریخی معاد

اشاره:

علاوه بر آنچه در بحث‌های گذشته پیرامون دلائل امکان معاد گفته شد، قرآن مجید به یک سلسله نمونه‌های عینی و تاریخی برای معاد در آیات مختلف اشاره کرده است که همه آنها دقیقاً مصداق حیات بعد از مرگ است، و مخصوصاً روی آنها برای مسأله امکان معاد تکیه می کند، آنها عبارتند از:

۱- داستان «عزیر» پیامبری که یکصد سال مُرد و سپس حیات نوین یافت.

۲- داستان ابراهیم و احیای مرغ‌های چهارگانه او.

۳- داستان اصحاب کهف.

۴- ماجرای کشته بنی‌اسرائیل و داستان گاو.

البته استدلال به این حوادث تاریخی، فرع بر پذیرش آنها از نظر تاریخی است، و از آنجا که منکران معاد بسیاری از این ماجراهای تاریخی را پذیرفته بودند، یا حداقل در منابع تاریخ آنها وجود داشت و در میان مردم مشهور بود، قرآن مجید به آنها در برابر منکران استدلال می کند.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و گوش جان به نخستین نمونه یعنی به آیات مربوط به داستان عزیر می‌سپاریم:

***

۱- ماجرای حیات عُزیر بعد از مرگ

در اواخر سوره بقره این داستان عجیب در یک آیه خلاصه شده که در واقع یک پاسخ تاریخی به

ص: ۱۶۴

منکران معاد است می‌فرماید:

اوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ علی عُروشِها قالَ انی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فاماتَهُ اللَّهُ مِأَةَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً اوْ بَعْضَ یَوْم قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِأَةَ عام فَانْظُرْ الَی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّه وَ انْظُرْ الی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ وَ انْظُرْ الَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ اعْلَمُ انَّ اللَّه عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.

(بقره- ۲۵۹)

ترجمه:

«آیا ندیدی (آگاهی نداری) آن کس را که از کنار یک آبادی می‌گذشت در حالی که دیوارهایش به روی سقف‌های آن فرو ریخته بود؟ (و اجساد و استخوان‌های اهل آن در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ زنده می کند؟»

خداوند یکصد سال او را میراند و سپس زنده کرد.

به او فرمود: چقدر درنگ کردی؟

عرض کرد: یکروز یا قسمتی از یک روز

فرمود: (نه) بلکه توقف تو یکصد سال بود، نگاه کن به غذا و نوشیدنیت، ببین هیچ‌گونه تغییر نیافته؟ (و بدان خدایی که چنین مواد سریع الفسادی را در طول این مدت حفظ کرده بر همه چیز قادر است) ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم متلاشی شده) این برای آن است که تو را نشانه‌ای (در امر معاد) برای مردم قرار دهیم!

اکنون نگاه به استخوان‌های (مرکب سواری خود) کن که چگونه آنها را بلند کرده به هم پیوند می‌دهیم، سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم؟!

هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت می‌دانم که خداوند بر هرچیزی قادر است».(۱)

در اینجا چند نکته قابل دقت است:

۱- جمله اوکَالَّذی مَرَّ ... مطابق تصریح بسیاری از مفسّران عطف است بر آیه پیش از آن الَمْ تَرَ الَی الَّذی حاجَّ ابراهیمَ ... بنابراین معنا جمله چنین می‌شود« الَمْ تَرَ الی الَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ».

ص: ۱۶۵

۱- این مرد چه کسی بوده؟ و آن قریه (توجه داشته باشید قریه به معنای روستا نیست، بلکه به معنای مرکز اجتماع مردم است خواه شهر باشد یا روستا) در کجا قرار داشته؟ قرآن شرحی درباره آن بیان نکرده است، همین اندازه از لحن آیه استفاده می‌شود.

او مردی بوده که با وحی الهی سر و کار داشته یعنی پیامبری از پیامبران خدا. ولی مفسّران با تکیه بر روایات و تواریخ نام او را معین کرده‌اند: در بسیاری از روایات و کلمات مفسّرین آمده است که او «عُزَیْر» پیامبر معروف بنی‌اسرائیل بود، در بعضی نیز آمده است که او «ارْمیا» یکی دیگر از پیامبران بنی‌اسرائیل بود، بعضی هم نام او را «خِضْر» و بعضی «إشْعیا» ذکر کرده‌اند.(۱)

ولی مسلّم است او هر که باشد تأثیری در معنا و محتوای آیه ندارد، و اینکه بعضی احتمال داده‌اند او فرد غیر مؤمنی بوده که در قیامت شک داشته سخن نادرستی است، زیرا آیه به خوبی دلالت بر این دارد که وحی بر او نازل می‌شد.

و آن «قریه»، طبق بسیاری از روایات، «بیت المقدس» بوده و این ماجرا بعد از ویرانی آن به وسیله «بخت النصر» واقع شد.

۲- آیا این مرد الهی (هر که بود) به راستی مرد یا در خواب عمیقی فرو رفت؟- ظاهر آیه فوق، این است که او به راستی از دنیا رفت، و بار دیگر به فرمان خدا بعد از گذشتن یکصد سال زنده شد، بسیاری از مفسّران نیز بر همین عقیده‌اند، در حالی که بعضی مایلند که تعبیر به «موت» را در اینجا به معنای خواب عمیق شبیه مرگ تفسیر کنند، شبیه خواب عمیقی که در بعضی از جانداران امروز دیده می‌شود که مثلًا تمام فصل زمستان را به خواب فرو می‌روند، و به هنگام بهار بیدار می‌شوند، و به حرکت درمی‌آیند، در این گونه خواب‌ها فعالیت‌های حیاتی، بسیار کند می‌شود و انرژی لازم برای آن فوق‌العاده کم می‌گردد، ولی به هر حال شعله حیات خاموش نمی‌شود.

نویسنده «المنار» و همچنین «مراغی» و نویسنده «اعلام قرآن» این احتمال را انتخاب کرده‌اند، حتی در اعلام قرآن آمده که مِأَةَ عامٍ لزوماً به معنای یکصد سال نیست؟ بلکه می‌تواند به معنای یکصد روز یا ساعت باشد!

این گروه روشنفکران هستند که قبول امور خارق عادت بر آنها گران است، لذا هرجا به این گونه امور

۱- تفسیر برهان، نورالثّقلین، مجمع‌البیان، روح‌المعانی، روح‌البیان، فخررازی، و قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۶۶

برخورد می کنند، سعی در توجیه آن دارند، در حالی که هیچ ضرورتی برای این امر وجود ندارد.

قرآن مجید و روایات مسلّم اسلامی، و در یک کلمه، محتوای مذاهب آسمانی آمیخته با انواع خوارق عادات است که نمی‌توان آنها را انکار کرد، و نه اقدام به توجیه همه آنها نمود، هنگامی که ما قدرت خداوند را بر خوارق عادات بپذیریم قبول این مسائل بسیار ساده است، منتها هرگز در این امر، راه اغراق را نمی‌پوئیم و از حدّ خارج نمی‌شویم، و هر کاری را به اعجاز یا خوارق عادات نسبت نمی‌دهیم.

حتی از نظر علمای مادی خوارق عاداتی که از طرق شناخته شده علمی قابل تفسیر نیست فراوان است، پس چه ضرورتی دارد که ما به هر خارق عادتی برخورد می کنیم آن را از شکل اصلیش بیرون آورده و مسخ کنیم!

در ماجرای فوق، گذشته از آن مرد الهی که مُرد و زنده شد، و گذشته از اینکه هدف ارائه نمونه احیای مردگان در قیامت است، مسأله مرکب‌سواری او که قرآن می گوید: مرده بوده و استخوان‌هایش متلاشی شده بود، نیز مطرح است، زیرا آیه تقریباً صریح است. در اینکه به فرمان خدا استخوان‌ها جمع شد، و بار دیگر گوشت بر آنها روئید و زنده گشت، آیا باید همه اینها را توجیه کرد؟

۳- در این که این ماجرا در کدامین سرزمین واقع شده بسیاری را عقیده بر این است که در بیت‌المقدس بوده که بعد از حمله «بخت النصر» ویران شد، ویرانی کاملی که قرآن از آن تعبیر می کند «خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها» یعنی سقف‌ها فرو ریخته بود و دیوارها به روی سقف‌ها!

بعضی نیز گفته‌اند: محلّی بوده نزدیک بیت‌المقدس، و سئوال آن مرد الهی از خود که چگونه خداوند اینها را زنده می کند، نه از روی انکار یا حتّی تعجّب و شک و تردید بوده، بلکه دوست داشته که زنده شدن مردگان را به صورت یک شهود عینی ببیند، همان چیزی که ابراهیم در ماجرایی که بعداً به آن اشاره خواهد شد از خدا خواست.

و نیز می‌تواند این تقاضا برای نشان دادن یک نمونه عینی به منکران یا شکاکان باشد، زیرا گاه استدلالات عقلی گروهی از مردم را قانع نمی کند، حتّی ندای وجدان نیز برای آنها قانع کننده نیست، اصرار دارند نمونه‌های عینی را ببینند تا مسأله جنبه حسی پیدا کند و تمام وسوسه‌ها از قلب و جان زدوده شود.

۴- در این که طعام و نوشیدنی که با او بوده چه بوده؟ قرآن صریحاً مطلبی نگفته است، ولی از جمله

ص: ۱۶۷

«لَمْ یَتَسَنَّه» که از ماده «سَنَه» به معنای سال است و مفهومش آن است که با گذشتن سال‌ها فاسد نشده بوده، چنین برمی‌آید که هر دو از غذاهای فاسد شدنی بوده، بعضی از مفسّران گفته‌اند غذای همراه او «انجیر» و «انگور» و نوشیدنیش «آب میوه» یا «شیر» بوده است.

جالب این که خداوند برای قدرت نمایی این مواد سریع الفساد را همچنان به حال خود نگه داشت، در حالی که مرکب سواری او با آن استقامت به کلی از هم متلاشی گشته بود، تا نشانه‌ای باشد برگذشتن یکصد سال و دلیل دیگری باشد بر امکان حیات بعد از مرگ، تا آن مرد الهی این حقیقت را با چشم خود در هر دو قسمت (وجود خودش و وجود مرکبش) ببیند.

۵- از جمله «وَلِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ» (هدف این است که ترا آیت و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم) نشان می‌دهد که فایده این حادثه تنها برای آن مرد الهی نبوده، بلکه نفعش عام بود، زیرا مردم از روی قرائن مختلفی «عُزیر» را شناختند، و باور کردند که بعد از یکصد سال، حیات نوینی یافته است، اگر نسل معاصر عزیر از دنیا رفته بود نسل‌های بعد از او حقیقت را دریافتند، و با در دست داشتن اطلاعاتی از پدران خود به حقیقت امر واقف گشتند.

***

۲- ابراهیم و مسأله معاد

یکی دیگر از نمونه‌های تاریخی و عینی که قرآن بر آن تکیه کرده، سرگذشت ابراهیم و داستان «طیور اربعه» (مرغ‌های چهارگانه) است که بعد از داستان عزیر بلافاصله در قرآن آمده است، می‌فرماید:

وَ اذْ قالَ ابْراهیمُ رَبِّ ارِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی قالَ اوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی قالَ فَخُذْ ارْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ الَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِیْنَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّه عَزیزٌ حَکیمٌ.

ترجمه:

«به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

ص: ۱۶۸

فرمود: مگر (به معاد) ایمان نیاورده‌ای؟

عرض کرد: آری، آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم آرام یابد. (آرامشی که از احساس و شهود برخیزد).

فرمود: پس چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی (که در اطراف تو است) قسمتی از آن را قرار ده، بعد آنها را بخوان (به فرمان خدا زنده می‌شوند و) به سرعت به سوی تو می‌آیند، و بدان خداوند توانا و حکیم است»

(بقره- ۲۶۰)

هرگاه ظاهر آیه را جدا از پیشداوری‌ها مورد توجه قرار دهیم و تحت تأثیر القائات این و آن نباشیم به وضوح نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام می‌خواست صحنه‌ای از احیای مردگان را برای آرامش خاطر ببیند، و مأموریت پیدا کرد که نمونه‌ای از آن را عملًا با دست خود به فرمان خدا انجام دهد، نمونه‌ای که در آن، اجزاء بدن مرغ‌های چهارگانه همچون ذرّات خاک‌های انسان‌ها به هم آمیخته گردد، و بعد مانند آن به هر سو پراکنده شود، سپس به فرمان خدا از گوشه و کنار جمع گردد و جامه حیات در تن بپوشد.

شأن نزولی که بسیاری از مفسّران برای این آیه ذکر کرده‌اند نیز گواه این مدّعاست، او از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که قسمتی از آن در آب و قسمتی در خشکی است، پرندگان از یکسو و حیوانات دریایی از سوی دیگر، آن را طعمه خود قرار داده‌اند، ابراهیم در فکر فرو رفت که چگونه این اجزای پراکنده یک بدن که ممکن است جزء بدن تعداد بی‌شماری جانداران دیگر شود، بار دیگر جمع و احیاء می‌گردد.

بدیهی است که ابراهیم با توجه به مقام نبوت و ارتباط با وحی، به همه چیز ایمان داشت، ایمانی بالاتر از ایمانی که حاصل استدلال‌های عقلی است، ولی او می‌خواست در این زمینه شهود حسّی داشته باشد، و لذا خداوند چنین صحنه‌ای را برای او مجسّم کرد تا معاد جسمانی را به معنای دقیق کلمه با چشم خود ببیند و قلبش آرام گیرد.

***

ص: ۱۶۹

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱- جمله «فَصُرْهُنَّ» طبق تصریح بعضی از ارباب لغت و جمعی از مفسّران از ماده «صَور» بر وزن (قَوْل) به معنای تقطیع و پاره کردن است، و اشاره به این است که ابراهیم مأمور بود مرغ‌های چهارگانه را ذبح کند و سپس پاره پاره کرده، در هم بیامیزد.

ولی جمعی از ارباب لغت آن را به معنای متمایل ساختن تفسیر کرده‌اند (مخصوصاً هنگامی که با «الی» متعدی شود) به همین جهت بعضی از مفسّران به اصطلاح روشن فکر اصرار دارند که ابراهیم مرغ‌های چهارگانه را هرگز پاره‌پاره نکرد، بلکه مأمور بود آنها را با خودش مأنوس کند و بعداً هریک از آنها را بر بالای کوهی بگذارد و بعد صدا زند تا به سوی او آیند! سپس از مثالی برای احیاء مردگان گیرد و بداند به همان آسانی که او مرغ‌ها را صدا می‌زند و به سوی او می‌آمدند مسأله احیای مردگان در برابر قدرت خدا آسان است.(۱)

ولی اینها گویا فراموش کرده‌اند که اولًا ابراهیم تقاضای مشاهده احیاء مردگان کرد، و خداوند از طریق این دستور دعوت او را اجابت فرمود: تا قلب ابراهیم مطمئن و آرام گردد، در حالی که اگر مسأله به اینجا ختم شود که مرغانی را بگیرد و تربیت کند و صدا بزند و بیایند، نه تنها خواسته ابراهیم که مشاهده احیاء مردگان و آرامش قلب بوده حاصل نمی‌گردد، بلکه این فرمان هیچ‌گونه ارتباطی با آن درخواست ندارد، و اگر در برابر چنین درخواستی چنین پاسخی از سوی یک فرد عادی داده شود ناموزون و زشت به نظر می‌رسد، تا چه رسد به اینکه از ناحیه خداوند آن هم در کلام فصیحی همچون قرآن باشد.

ثانیاً تعبیر «جزء» را به هریک از مرغ‌های چهارگانه تفسیر کردن بسیار نامناسب به نظر می‌رسد.

ثالثاً شأن نزولی که برای آیه ذکر شده و روایات متعددی که در منابع حدیث آمده هیچ کدام متناسب با این معنا نیست، بلکه صریحاً بیانگر این حقیقت است که ابراهیم چهارمرغ را گرفت و سربرید و اجزای آنها را با هم مخلوط کرد، سپس آن را چند قسمت نمود و هر قسمتی را بر کوهی نهاد.(۲)

و اما جمله «فصرهن» چه به معنای قطع کردن باشد و چه به معنای متمایل ساختن تأثیری در محتوای

۱- این سخن در اصل مربوط به یکی از مفسّران به نام« ابومسلم» است که المنار از او گرفته و به دفاع از آن برخاسته(جلد ۳، صفحه ۵۶).

۲- برای اطلاع بیشتر از این روایات به تفسیر نورالثقلین جلد اوّل، صفحه ۲۷۵- ۲۸۲ و تفسیر درالمنثور، جلد اوّل، صفحه ۳۳۵ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۷۰

آیه ندارد، چرا که آیه به هر حال در مقام ارائه و نشان دادن چگونگی زنده شدن مردگان به فرمان خدا است.

همان‌گونه که گفتیم مشکل برای کسانی که سراغ این‌گونه تفاسیر برای آیات قرآن می‌روند مسأله عدم پذیرش خوارق عادات است چرا که با مذاق طرفداران مکاتب مادّی سازگار است، به همین دلیل خود را در این سنگلاخها وارد می‌سازند، در حالی که وجود معجزه و خوارق عادات در تمام مذاهب از بدیهیات است حتّی در جهان طبیعت هم خوارق عادات زیادی می‌بینیم که علم روز از تفسیر آن عاجز است (دقت کنید).

۲- در اینکه مرغ‌های چهارگانه کدام یک از انواع مرغ‌ها بودند معروف این است که: طاووس، و خروس، و کبوتر، و کلاغ، بوده است که هریک از آنها مظهر روحیّه و صفات ویژه‌ای هستند، و گاه حرکات انسان‌ها را به آنها تشبیه می‌کنند، طاووس مظهر کبر و خودنمایی، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، کبوتر مظهر لهو و بازیگری، و کلاغ مظهر آرزوهای دراز!

ولی احتمالات متعدد دیگری نیز در تفاسیر وارد شده، از جمله: نام هدهد، بوم، شاهین، و کرکس در کلمات مختلف مفسّران آمده است.(۱)

ولی معلوم است که ویژگی مرغان مزبور تأثیری در اصل مسأله ندارد، همین اندازه معلوم است که انواع مختلفی از پرندگان بوده تا بتواند نشانه‌ای از آمیخته شدن خاک‌های مختلف انسان‌ها با یکدیگر بوده باشد.

تعداد کوه‌هایی که اجزاء آن بر آن نهاده شده، در روایات ده عدد ذکر شده، و به نظر می‌رسد که این حادثه بعد از ورود ابراهیم به شام اتفاق افتاده باشد، زیرا سرزمین بابل کوهی ندارد.

***

۳- داستان اصحاب کهف

در سوره کهف، داستانی طی چهارده آیه بیان شده، و در ضمن آن چنین آمده است:

وَ کَذلِکَ اعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا انَّ وَعْدَاللَّهِ حَقٌّ وَ انَّ السّاعَةَ لارَیْبَ فیها.

«و این گونه ما مردم را از حال آنها (اصحاب کهف) آگاه ساختیم تا بدانند وعده خدا

۱- مجمع‌البیان، قرطبی، فخررازی و تفسیر نورالثقلین ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۷۱

حق است، و در قیامت و رستاخیز شکی نیست» (کهف- ۲۱)

و از این تعبیر به خوبی برمی‌آید که حداقل یکی از اهداف این خواب عجیب و طولانی که شباهت زیادی به مرگ داشته، برای این بوده که درسی به منکران معاد یا کسانی که از این جهت در شک و تردید بودند بدهد.

به خصوص اینکه از جمله (اذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ) چنین استفاده کرده‌اند که اقوام آن زمان در مسأله معاد (معاد جسمانی) با هم نزاع و اختلاف داشتند، مخالفان سعی داشتند مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی فراموش شود و این برهان روشن را از دست موافقان بگیرند (در تفسیر این جمله احتمالات متعددی داده شده که آنچه گفته شد یکی از آنهاست).

فخررازی پنج احتمال دیگر در تفسیر آن ذکر نموده است از جمله این که تنازع و اختلاف در عدد اصحاب کهف، و نام‌های آنها، یا اینکه در مقدار خوابشان، یا در این که در کنار غار معبدی به سبک معابد کفار بسازند یا موحدان؟(۱)

در آیات این سوره قرآن با صراحت می‌گوید که آنها سیصد و نه سال در خواب فرو رفتند. (وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِأَئَةٍ سِنِیْنَ وَ ازْدادُوا تِسْعاً)

بدون شک یک چنین خواب طولانی شبیه به مرگ است و بیداری بعد از آن شبیه به حیات بعد از مرگ، و لذا به خوبی می‌تواند یک نمونه عینی از نظر تاریخی برای مسأله معاد بوده باشد.

***

توضیحات

اشاره

در اطراف این داستان سخنان بسیاری است، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود چند نکته است:

۱- تفسیر کبیر، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۵.

ص: ۱۷۲

۱- خلاصه این ماجرا:

طبق آنچه در قرآن مجید و روایات مشهور اسلامی آمده است چنین است: پادشاه ستمگری بوده به نام «دقیانوس» که بر ملتی بت پرست حکمرانی می‌کرد (بعضی نام او را «دسیوس» ثبت کرده‌اند و در حدود قرن اوّل تا سوّم میلادی می‌زیسته، و پایتخت او به نام «افسُوس» بود، وزرائی داشت که طی یک ماجرا متوجه بی‌اعتباری آیین بت‌پرستی او شدند، آنها آزادی از چنگال این آیین خرافی را بر حفظ پست و مقام خود ترجیح داده، به طور پنهانی شهر و دیار خود را به سوی مقصد نامعلومی پشت سر گذاشتند، و پس از مدتی به غاری رسیده آن را پناهگاه خود قرار دادند.

در اینجا خداوند یک خواب طولانی عجیب بر آنها مسلط ساخت، و صدها سال خوابیدند، هنگامی که از این خواب گران بیدار شدند، و از یکدیگر درباره خوابشان سئوال کردند، گمان کردند یک روز یا قسمتی از یک روز بیشتر در خواب نبوده‌اند! ولی شواهد و قرائن اطراف غار و قیافه‌های آنها نشان می‌داد که موضوع غیر از این است و لذا در تردید فرو رفتند.

و چون گرسنه بودند یک نفر را به شهر فرستادند تا مخفیانه غذایی برای آنها تهیه کند، ولی سکه‌هایی را که برای خرید غذا ارائه کردند راز آنها را فاش کرد، طرز رفتار آنها که با عادات و رسوم مردم متفاوت بود، به ضمیمه آنچه در تاریخ معاصر آن مردم درباره ناپدید شدن چند جوان صاحب منصب و عالی مقام شنیده بودند، همه نشان می‌داد که اینها همان‌ها هستند!

جمعیت با خبر شدند و اطراف آنها را گرفتند، ولی آنها به غارشان بازگشتند و برای همیشه چشم از جهان فرو بستند و مردم در آنجا به احترام آنها معبدی بنا کردند.

***

۲- داستان اصحاب کهف در کتب تاریخی

آیا این داستان در غیر قرآن مجید، نقل شده است یا نه؟ و آیا در تورات و انجیل کنونی اشاره‌ای به آن دیده می‌شود؟

پاسخ سئوال اوّل، مثبت و پاسخ سئوال دوّم منفی است.

زیرا این ماجرا به گفته مورّخان مدت‌ها بعد از میلاد مسیح علیه السلام رخ داده است، و تاریخ آن را بعضی

ص: ۱۷۳

میان سال‌های ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی ذکر کرده‌اند، بنابراین ممکن نیست اشاره‌ای به آن در تورات یا انجیل آمده باشد، در کتاب اعلام قرآن می‌خوانیم:

«اروپائیان قصّه اصحاب کهف را به طور خلاصه چنین نقل می‌کنند: در زمان دکیوس (۲۴۹ تا ۲۵۱) که مسیحیان را سخت شکنجه می‌داد هفت تن از جوانان اشراف به غار پناهنده شدند، و دکیوس دستور داد که بر دهانه غار دیواری بکشند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند، ولی هفت تن در غار به خواب گران فرو رفتند، و ۱۵۷ سال بعد در زمان «تئودز دوّم» بیدار شدند اروپائیان اصحاب کهف را به نام «هفت تن خفتگان افسوس» نامیدند.

در بخش دیگری از این کتاب آمده است: قصه اصحاب کهف نخستین بار در قرن پنجم میلادی بوسیله «ژاک» اهل «ساروک» که خلیفه کلیسای سوریه بوده است در یک رساله سریانی تشریح شده، و این رساله را شخصی به نام «گوگویوس» تحت عنوان «جلال شهداء»، از سریانی به لاتینی ترجمه کرده است.(۱)

این ماجرا بازتاب وسیعی در تواریخ اسلامی و ادبیات شرقی و غربی پیدا کرده، و حتی در آثار ادبی «روس» و «حبشه» تلویحات و اشاراتی به این داستان وجود دارد.(۲)

بنابراین سرگذشت مزبور تنها در قرآن مجید نیامده بلکه در آثار تاریخی دیگران نیز به آن اشاره شده است.

***

۳- محل غار اصحاب کهف

معروف این است که این غار در کنار شهر «افسوس» یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر (ترکیه کنونی که قسمتی از روم شرقی قدیم است) قرار داشته، در نزدیکی رود «کایستر» در حدود چهل میلی جنوب شرقی «ازمیر».(۳)

شهر «افسوس» به خاطر معبد معروف و بتخانه «اوطامیس» که از عجائب هفتگانه جهان بوده

۱- اعلام قرآن، صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۸۱.

۳- فرهنگ قصص قرآن، صفحه ۳۱۵.

ص: ۱۷۴

معروفیت جهانی دارد.(۱)

ولی بعضی غار اصحاب کهف را در نزدیکی نقطه‌ای از شام به نام «طرطوس» دانسته‌اند.(۲)

هم اکنون در نزدیکی دمشق محلی وجود دارد که به نام غار اصحاب کهف معروف است، و مردم به دیدن آن می‌روند.

ولی تفسیر اوّل از همه مشهورتر است.

***

۴- داستان اصحاب کهف از نظر علم روز

آیا ممکن است کسی عمر طولانی چند صد ساله داشته باشد؟ خواه این عمر در بیداری بگذرد یا در یک خواب عمیق؟

اگر قبول کنیم در بیداری ممکن است، در خواب مشکلات بیشتری پیدا می‌کند، زیرا مفهوم آن این است که انسان بتواند بیش از سیصد سال بدون خوردن غذا و نوشیدن آب زنده بماند!، در حالی که در شرایط معمولی یک انسان برای این مدت، شاید بیش از یکصد تن غذا و یکصد هزا لیتر آب لازم دارد!

این‌ها سؤالاتی است که از نظر علمی در برابر این ماجرا وجود دارد و شاید بهمین دلیل کسانی که نتوانسته‌اند پاسخی برای این سئوالات بیابند فوراً راه انکار را پیش گرفته، و این داستان را یک «اسطوره» پنداشته‌اند.

این در حالی است که مطالعات اخیر دانشمندان از یکسو، و اکتشافاتی که درباره زندگی موجودات زنده صورت گرفته از سوی دیگر، به ما می‌گوید مطلب به این سادگی نیست.

برای اینکه طرز تفکّر دانشمندان امروز را درباره این مسأله اجمالًا بدانیم، نمونه‌ای از تحقیقاتی که اخیراً در مطبوعات علمی انتشار یافته را ذیلًا از نظر می‌گذرانیم:

در یکی از این مطبوعات، تحت عنوان آیا آدمی بر مرگ پیروز خواهد شد چنین آمده است:

در سال ۱۹۳۰ زیست‌شناس مشهوری به نام «متالینکف» سعی کرد ثابت کند که حیات ابدی بالقوه در خود طبیعت وجود دارد و وظیفه علم آن است که بر اسرار زندگی جاوید دست یابد.

۱- قاموس مقدس، صفحه ۸۷.

۲- دائرة المعارف دهخدا ماده اصحاب کهف.

ص: ۱۷۵

سپس می‌افزاید: جانداران ساده‌تر مثل، تک یاخته‌ای‌ها در واقع مرگ ناپذیرند، چون به طور لایتناهی از طریق تقسیم یاخته‌ای زنده می‌ماند ... بنابراین چه جای تعجب که زندگانی جاوید بالقوه در موجودات عالی‌تر که از میلیون‌ها یاخته تشکیل شده‌اند مصداق داشته باشد، و ما دانشمندان باید به اسرار آن دست یابیم.

در بحث دیگری از این مقوله تحت عنوان خواب ششصد میلیون ساله می‌خوانیم: چنین اندیشه‌هایی پیوسته قوت می‌گرفت تا اینکه پروفسور «ایتنجر» به مفهوم عملی آن پرداخت؛ او می‌گوید هم اکنون ما می‌توانیم از حیات ابدی سخن بگوییم زیرا در قلمرو تئوری و نظریه، امکان زندگی جاوید ثابت شده است، و در زمینه تنکیک به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم این نظریه را عملًا پیاده کنیم.

سپس از ادامه حیات از طریق انجماد سخن گفته می‌افزاید:

وقتی درجه حرارت بدن خیلی پائین آید جریان زندگی آنقدر کند و آرام می‌شود که تقریباً از سلطه زمان می‌گریزد، و هنگامی که درجه حرارت بدن ما، به «صفر مطلق» (صفر مطلق تقریباً ۲۷۰ درجه سانتی‌گراد زیر صفر معمولی است!) نزدیک می‌شود با همان مقدار انرژی که در شرایط عادی تنها برای یک ثانیه زیستن کفایت می‌کند می‌تواند قرن‌ها زندگی کرد!

سپس از بلورهای نمکی سخن می‌گوید که مربوط به صد میلیون سال قبل است و در آن فسیل‌هایی از باکتریهای آن زمان وجود داشته، و نامبرده آن را در محیط مناسبی کشت کرده و زنده شده و تکثیر نسل نموده (یعنی در حقیقت این باکتری بعد از یکصد میلیون سال از خواب بیدار شده‌اند. نامبرده بعد از این ماجرا این بلورها را از نقاط مختلف جهان از جمله از مناطقی که مربوط به ششصد میلیون سال قبل! است جمع‌آوری کرده، و فسیل‌های باکتری‌های آن را کشت می‌نماید، و با نهایت تعجّب می‌بیند آنها نیز از خواب گران خود برخاستند! و به این ترتیب «رکورد ششصد میلیون سال عمر» را برای این موجودات زنده ذره‌بینی ثابت می‌کند!

او معتقد است از نظر علمی این امر درباره انسان نیز می‌تواند وجود داشته باشد (و این انجماد درست در لحظه قبل از مرگ صورت می‌گیرد و با شرایط خاصی حاصل می‌شود که هیچگونه لطمه‌ای بر ارگان‌های بدن وارد نشود).(۱)

۱- دانستنی‌ها آذرماه ۱۳۶۱، شماره ۸۰.

ص: ۱۷۶

ما هرگز ادعا نمی‌کنیم که اصحاب کهف در شرایط انجماد زندگی می‌کردند همین اندازه می‌گوییم اگر خواب بسیار عمیق باشد و دستگاه‌های بدن فوق‌العاده آهسته کار کنند سوخت و ساز بدن به قدری کم می‌شود که ممکن است ذخیره‌های موجود در بدن جوابگوی قرن‌ها زندگی باشد، چرا که این یک خواب طبیعی نبوده، و به فرمان خدا در یک شرایط استثنایی، و در یک فضای مخصوص که به گفته قرآن هرگز آفتاب به درونش نمی‌تابیده. (وَ تَرى الشَّمْسَ اذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيَمينِ وَ اذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ) (کهف- ۱۷).

مسأله خواب‌های طولانی در عصر ما (با توجه به وضع بسیاری از جانداران که مسلم شده است سرتاسر زمستان در خواب فرو می‌روند یعنی زمستان خوابی دارند) مسأله‌ای است حل شده، در این نوع خواب‌ها فعالیت حیاتی تقریباً متوقف می‌گردد، و تنها شعله بسیار ضعیفی از آن روشن است. ضربان قلب به قدری خفیف می‌شود که قابل احساس نیست، در این گونه موارد بدن انسان را می‌توان به کوره‌های عظیمی تشبیه کرد که به هنگام خاموش شدن تنها شمعک کوچکی از آن در حال اشتعال است، واضح است مقدار مواد انرژی‌زا را که یک کوره عظیم در یک روز برای سوختن کامل لازم دارد ممکن است خوراک صدها سال یک شمعک کوچک باشد.

دانشمندان می‌گویند نه تنها جانداران خون سرد که بعضی از حیوانات خون گرم نیز زمستان خوابی دارند، در دوران زمستان خوابی فعالیت‌های حیاتی بسیار کند می‌شود و چربی ذخیره بدن آنها به تدریج مصرف می‌گردد.(۱)

هدف بیان کیفیت خواب اصحاب کهف نیست، بلکه هدف در واقع بیان دو امر است:

نخست آنکه خواب آنها اجمالًا یک خواب عادی و معمولی نبوده، به خصوص اینکه قرآن می‌گوید:

اگر آنها را در آن حال می‌دیدی فرار می‌کردی و سخت می‌ترسیدی (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِم لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً) (کهف- ۱۸).

دیگر اینکه در این گونه خواب‌ها محاسبات خواب‌های معمولی حاکم نیست و ممکن است سوز و ساز بدن به قدری کم شود که مشکل تغذیه به کلی از میان برود.

۱- دائرة المعارف،« فرهنگ نامه»، ماده« زمستان خوابی».

ص: ۱۷۷

۵- ماجرای فرار بنی‌اسرائیل

نمونه دیگر ماجرایی است که در قرآن در سوره بقره آمده است، درباره گروهی که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ، خانه و دیار خود را ترک کرده، فرار نمودند، ولی این فرار باعث نجات آنها نشد و به فرمان خدا همه گرفتار چنگال مرگ شدند، سپس خداوند آنها را زنده کرد. (الَمْ تَرَ الَی الَّذیْنَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ الُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ احْیاهُمْ) (بقره-۲۴۳).

به گفته مفسّران آنها گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که به خاطر فرار از وبا و یا طاعون از دیار خود گریختند، ولی چیزی نگذشت که به همان بیماری از جهان رفتند، یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» از آنجا عبور کرد و از خدا خواست آنها را زنده کند، و خداوند به عنوان نمونه‌ای از احیای مردگان (در برابر منکران معاد) آنها را زنده کرد.

در بعضی از روایات آمده که آنها در یکی از شهرهای شام زندگی داشتند و گهگاه طاعون در میان آنها واقع می‌شد، هر زمان مقدمات آن را احساس می‌کردند ثروتمندان که دارای قدرت کافی بودند شهر را ترک می‌گفتند، و فقرا باقی می‌ماندند و مرگ و میر در میان آنها زیاد واقع می‌شد، ولی آنها که بیرون می‌رفتند غالباً جان سالم بدر می‌بردند بعداً تصمیم گرفتند که هر زمان احساس وقوع طاعون کنند همگی خارج شوند و چنین کردند ولی هیچ‌کس نجات نیافت و همگی به فرمان خدا از دنیا رفتند.(۱)

البته در آیه فوق اشاره‌ای به این نکته نشده که هدف از این احیاء بعد از موت نشان دادن صحنه معاد در این جهان بوده، ولی در بعضی از روایات که در توضیح این ماجرا آمده تصریح شده که چنین هدفی در کار بوده است.(۲)

باز در اینجا به تفسیر انحرافی بعضی از مفسّران به اصطلاح روشنفکر برخورد می‌کنیم! از آنجا که این سرگذشت به هر حال جنبه خارق عادت دارد و می‌دانیم هضم این گونه امور برای بعضی از این افراد مشکل است، از این رو وقوع چنین حادثه‌ای را به شکلی که ظاهر قرآن حکایت می‌کند، به کلی انکار کرده، و آن را تنها بیان یک مثال! برای حیات و مرگ امّت‌ها که در واقع کنایه‌ای از پیروزی و شکست آنها است دانسته‌اند!

۱- مجمع‌البیان، تفسیر فخررازی، و تفسیر نورالثقلین(ذیل آیه مورد بحث).

۲- مجمع‌البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۴۷.

ص: ۱۷۸

آنها می‌گویند: آیه فوق از گروهی خبر می‌دهد که قوّت و قدرت و استقلال خود را به کلّی از دست دادند به گونه‌ای که همچون یک امّت مرده بودند، سپس از خواب غفلت بیدار شدند و به لطف پروردگار، قدرت و استقلال خود را باز یافتند.(۱)

ولی می‌دانیم هرگاه پای این گونه تفسیرها و توجیه‌ها به حوزه قرآن کشیده شود، بسیاری از حقایق قرآنی قابل انکار خواهد بود، و هرکس می‌تواند آیات روشن را با میل و اراده خود تفسیرهایی مطابق دلخواه خود کند، و قرآنی که رهبر و راهنمای انسان‌ها است تبدیل به ابزاری می‌شود برای توجیه افکار و سلیقه‌های شخصی این و آن! و به جای اینکه راهبر باشد، دنباله‌رو خواهد شد!

تفسیر به رأی که در روایات اسلامی شدیداً از آن نهی شده، و کسی که قرآن را تفسیر به رأی کند همانند کسی شمرده شده که از آسمان به زمین سقوط کند، همین‌گونه تفسیرهاست که خارج از موازین و قواعد مربوط به فهم الفاظ است.

اگر آنها می‌خواهند با این گونه تفسیرها صاحبان تفکّر مادی را قانع کنند. آنها هرگز به این چیزها قانع نمی‌شوند، و اگر می‌خواهند خوارق عادات را انکار نمایند، چنین چیزی، نه مورد قبول طرفداران مذهب است، و نه حتی مخالفان مذهب.

***

۶- داستان مقتول بنی‌اسرائیل

آخرین موردی که در قرآن مجید به عنوان نمونه عینی از احیای مردگان در این جهان آمده است سرگذشتی است که مربوط به جمعی از بنی‌اسرائیل است، در این ماجرا یک نفر سرشناس از میان آنها به طرز مرموزی کشته شد، و برای پیدا کردن قاتل اختلاف در میان بنی‌اسرائیل بالاـ گرفت، و هر قبیله‌ای این قتل را به قبیله دیگر نسبت می‌داد، ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی شود، لذا دست به دامن موسی علیه السلام زدند، او هم با استمداد از الطاف الهی از طریق اعجازآمیزی که مورد قبول همه واقع گشت مسأله را حل نمود.

به این طریق که دستور داد گاوی را سربرند، البته سربریدن آن گاو به سادگی صورت نگرفت، و بهانه

۱- المنار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸.

ص: ۱۷۹

جویان بنی‌اسرائیل درباره اوصاف آن گاو کراراً به موسی علیه السلام مراجعه کردند، و با سؤالات بیجا و بی معنا کار را به عقب انداختند، سرانجام گاوی را با اوصاف خاصّی سربریدند و قسمتی از بدن آن را بر مقتول زدند، به فرمان خدا چند لحظه زنده شد و قاتل خویش را معرفی کرد.

قرآن در آخرین بخش این ماجرا می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که یک نفر را کشتید، سپس درباره او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را کتمان می‌کردید آشکار می‌سازد- سپس دستور دادیم قسمتی از آن را بر بدن مقتول بزنید، خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما نشان می‌دهد، شاید درک کنید» (وَ اذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّٰا رَأْتَمْ فیها وَ اللّٰهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ فَقُلْنٰا أَضْرِبُوه بِبَعْضِها کَذٰلِکَ یُحْیِی اللّٰهُ الْمَوْتی وَ یُرِیْکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

عجیب اینکه در اینجا قطعه‌ای از بدن «مرده» را به بدن «مرده دیگری» می‌زنند تا زنده شود و حقیقت امر را بازگو کند!، چه ارتباطی در میان این دو وجود دارد؟ و این اثر از کجا برمی‌خیزد؟ مسلّماً این یک سرّ الهی است که جز ذات پاک او کسی از آن آگاه نیست، همین اندازه سهولت و آسانی کار روشن می‌سازد که مسأله احیای مردگان در جهان دیگر در پیشگاه قدرت خدا به همین سادگی است، ضرورتی ندارد که همیشه «موجود زنده» از موجود زنده دیگر متولد شود، بلکه ممکن است به فرمان خدا جرقه حیات و زندگی از تلاقی دو عضو برخیزد!

جمله کَذٰلِکَ یُحْیِیْ اللّٰهُ المَوْتی (این گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند) وبه وضوح بیانگر این حقیقت است که در آنجا مقتول زنده شد، و یک نمونه عینی را برای حیات انسان‌ها پس از مرگ ارائه داد.

باز در اینجا به نویسندگانی همچون نویسنده «المنار» برخورد می‌کنیم که اصرار دارند جمله‌ای را با این وضوح برخلاف ظاهر آن، بدون هیچ قرینه عقلی و لفظی، و بدون هیچ ضرورتی حمل کنند.

او می‌گوید: ظاهراً چنین بوده که اگر مقتولی نزدیک شهری یافت می‌شد و قاتل او شناخته نمی‌شد، هرکس دست خود را با مراسم مذهبی خاصی در آنجا می‌شست از خون آن مقتول تبرئه می‌شد، و هرکس نمی‌شست قاتل شناخته می‌شد، و معنای احیای موتی در اینجا حفظ خون‌هایی است که بر اثر این نزاع و کشمکش در معرض ریخته شدن بود، یعنی خداوند به وسیله این گونه احکام جلو خونریزی بیشتر را می‌گیرد.!!(۱)

۱- المنار، جلد اول، صفحه ۳۵۱.

ص: ۱۸۰

همان‌گونه که قبلًا هم اشاره شد این گونه تفسیرها که نوعی بازی با الفاظ است اصالت «کلام اللَّه» را مخدوش می‌کند، و اجازه می‌دهد که به هر آیه‌ای برای هر مقصدی استدلال کنیم و الفاظ را بر معانی کنایی و مجازی حمل نماییم بی‌آنکه قرینه قانع کننده برای آن وجود داشته باشد، به علاوه هیچ نیاز و ضرورتی برای این کار وجود ندارد، زیرا پیروان مذاهب به هر حال ناچارند معجزات و خوارق عادات را بپذیرند. و در این صورت چه نیازی به این توجیهات است.

ضمناً انتخاب گاو برای ذبح کردن شاید به این مناسبت است که بنی‌اسرائیل گاو را برای قربانی انتخاب می‌کردند.

در اینکه انگیزه این قتل چه بوده؟ در روایات چنین آمده که جوانی برای تملک اموال عموی خود او را به قتل رسانید (یا برای اینکه دختر او را به همسری خود درآورد) و به این ترتیب انگیزه قتل، علاقه به مال، یا زن بود (و انگیزه بسیاری از قتل‌ها در جهان همین است).

در این ماجرای عجیب مخصوصاً جزئیات آن، نکات آموزنده فراوانی است که چون از موضوع بحث معاد خارج است از آن صرف نظر می‌کنیم و برای آگاهی بیشتر شما را به تفسیر نمونه، جلد اوّل، صفحه ۳۰۱ تا ۳۱۱ ارجاع می‌دهیم.(۱)

این بود نمونه‌های مختلف عینی احیای مردگان که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است. و با این سخن بحث امکان معاد پایان می‌گیرد، و به سراغ دلائل عقلی وقوع آن می‌رویم.

۱- در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره نیز اشاره‌ای به نمونه دیگری از صحنه‌های حیات بعد از مرگ شده که وقتی نمایندگان بنی‌اسرائیل همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند، و تقاضای دیدن خدا را با چشم ظاهر داشتند، صاعقه‌ای مرگبار به کوه زد و کوه متلاشی شد، موسی علیه السلام مدهوش گشت، و نمایندگان بنی‌اسرائیل مردند، سپس خداوند آنها را زنده کرد، شاید شکر نعمت او را بجا آورند(ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون).

ولی از آنجا که در آیه سخنی از این معنا که هدف از ارائه نمونه فوق معاد بوده وجود ندارد، این آیه را در عداد آیات مورد بحث نیاوردیم به خصوص اینکه بعضی از مفسّران احتمال داده‌اند که بنی‌اسرائیل از مشاهده آن صاعقه عظیم بیهوش شدند، ولی نمردند و بعضی نیز موت را به معنای جهل، و بعثت را به معنای علم تفسیر کرده‌اند(آلوسی در روح‌المعانی این دو تفسیر را از بعضی از مفسّران نقل کرده است- جلد اوّل صفحه ۲۳۹) هرچند این گونه تفسیرها مخالف ظاهر آیه است، و قابل قبول نیست.

ص: ۱۸۱

دلائل وقوع معاد

اشاره

ص: ۱۸۲

اشاره:

برای اثبات معاد دلائل عقلی و منطقی متعددی وجود دارد که در قرآن مجید گاه صریحاً و گاه اشارتاً بیان شده است، به تعبیر دیگر قرآن با اشارات خود مسلمانان را به پی گیری این اصول و براهین ارشاد نموده است.

اصولًا قرآن مجید در هیچ‌یک از مباحث اعتقادی تکیه بر تعبّد و گفتار بی‌دلیل نکرده است، در همه این مباحث، ارشاد به دلائل عقلی نموده، لذا گاه یک آیه کوتاه دریچه‌ای به سوی یک دلیل مهم عقلی می گشاید که در مباحث توحیدی نمونه‌های زیادی از آن را دیدیم، و در مباحث معاد نیز در همین بحث با خواست خدا ملاحظه خواهیم کرد.

دلائلی که صریحاً یا اشارتاً در زمینه تحقق معاد از قرآن مجید استفاده می‌شود، عمدتاً هفت دلیل است:

۱- دلیل قطرت

۲- دلیل حکمت

۳- دلیل عدالت

۴- دلیل حرکت و هدف

۵- دلیل رحمت

۶- دلیل نفی اختلاف

۷- دلیل بقای روح

اکنون به شرح هریک از براهین هفتگانه فوق می‌پردازیم

ص: ۱۸۳

۱- برهان فطرت

اشاره

منظور از «برهـان فطرت» در اینجا (ماننـد سایر مواردی که به آن اسـتدلال می‌کنیم) این است که انسان در اعماق جان خود اعتقاد و ایمـان به حقیقتی را می‌یابـد، و در بحث مـا ایمـان به وجود جهـان دیگر و رسـتاخیز عظیم انسان‌هـا و دادگـاه عـدل الهی را احساس می‌کند.

البته این معنا از طرق مختلف قابل توضیح و تبیین است که بعد از شرح آیات قرآن مجید در این زمینه، در بخش توضیحات به سراغ آن می‌رویم، اکنون به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- وَ اقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الَّدِیْنَ الْقَیِّمُ. (روم- ۳۰)

۲- لا اقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ- وَ لا اقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ- ایَحْسَبُ الْانْسانُ انْ لَنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ.

(قیامت- ۱ تا ۳)

ترجمه:

۱- روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آیین محکم و استوار.

۲- سوگنـد به روز قیامت- و سوگنـد به نفس لوامـهٔ، وجـدان بیـدار و ملامت‌گر، (که رسـتاخیز حق است)- آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟

***

ص: ۱۸۴

تفسیر و جمع‌بندی

معاد در اعماق جان

شاید بسیاری گمان می‌کنند، نخستین آیه از آیات فوق، تنها اشاره به فطرت خداشناسی انسان است در حالی که دقت در آیه نشان می‌دهد، موضوع سخن در آن عام است، و تمام دین را فطری می‌شمارد، یعنی مجموعه اصول عقائد، و حتّی کلیات فروع دین و احکام به صورت خلاصه در اعماق فطرت حضور دارد.

می‌فرماید: «روی خود را متوجه دین خالص پروردگار کن، این همان فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است، در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین و آیین استوار و ثابت، ولی غالب مردم نمی‌دانند» (وَ اقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ حَنیفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تُبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّه ذلِکَ الِّیْنِ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ اکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).

به طوری که ملاحظه می‌کنید، «دین» دوبار در آیه فوق تکرار شده که اشاره به مجموع حقایق دینی است، و قابل توجّه اینکه در یک جمله می‌فرماید: «این آفرینش الهی است» و بعد می‌افزاید: «دگرگونی در آفرینش خدا نیست» و بار سوّم روی این مسأله تأکید کرده می‌گوید: این آیین پابرجاست.

و به این ترتیب سه بار روی فطری بودن دین، برای انسان‌ها در این آیه تکیه شده است.(۱)

از مجموع این آیه استفاده می‌شود که نه تنها مسأله خداشناسی، بکله اعتقاد به رستاخیز و دادگاه بزرگ عدل الهی نیز در فطرت آدمی نهاده شده است.

قابل توجه اینکه در روایات اسلامی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز اشارات روشنی به این معنا دیده می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از معنای فطرت در این آیه شریفه فرمود: هِیَ الاسْلامُ (منظور از این فطرت، اسلام است).(۲)

در تفسیر درّالمنثور از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده که: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها، دِیْنُ اللَّه: «فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفرید، دین خداست».(۳)

۱- « حنیف» به معنای خالص یا خالی از هرگونه انحراف به سوی گمراهی است، و ریشه اصلی آن به معنای« تمایل» است، منتها در اینجا تمایل به سوی حق را معنا می‌دهد،« فطرت» در اصل از ماده« فطر»(بر وزن سطر) به معنای شکافتن است، و از آنجا که به هنگام آفرینش گویی پرده عدم شکافته می‌شود، این واژه در معنای خلقت و آفرینش به کار رفته است،« قیّم» از ماده قیام به معنای ثابت و پابرجا و مستقیم است.

۲- نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۸۴، حدیث ۵۴.

۳- درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۵۵.

ص: ۱۸۵

و در حدیث معروفی که از طرق شیعه و اهل سنّت نقل شده می‌خوانیم که همه انسان‌ها بر فطرت (اسلام) متولّد می‌شوند، مگر اینکه پدران و مادران آنها را به آیین یهودیگری یا نصرانیّت و مجوسیّت متوجّه سازند.(۱)

***

در دوّمین آیه، خداونـد به دو موضوع سوگند یاد کرده است: به روز قیامت، و وجدان بیدار انسان‌ها (نفس ملامت کننده) (لا اقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ وَ لا اقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ).

بعضـی معتقدنـد: «لا» در دو آیـه فـوق، همـان معنـا نفی را می‌رسانـد، و مفهـومش این است که من به این دو موضـوع سوگنـد یـاد نمی‌کنم، و هـدف آن است که مقصود را به نحو مؤکّدتری القـاء کنـد، مثـل این است که گـاه به دیگری می‌گوییم: من به جان تو سوگند یاد نمی‌کنم، اشاره به اینکه برتر از سوگند است.

ولی غالب مفسّران، «لا» را زائده و برای تأکید می‌دانند، بنابراین خداوند هم به «روز قیامت» سوگند یاد کرده و هم به «نفس لوّامه».

«نفس لوّامه» همـان وجـدان اخلاقی انسان است که وقتی خطایی از او سـرزند، خویشـتن را ملامت می‌کنـد، هر قـدر خطا سـنگین‌تر باشد، سـرزنش و عذاب وجدان شدیدتر است، تا آنجا که بعضی از افراد به هنگام ارتکاب گناهان یا جنایات بزرگ دست به انتحار می‌زننـد تا خود را از شـکنجه وجـدان رها سازند، و بسیاری از ما نمونه‌هایی از آن را در مورد قاتلان و خطاکاران بزرگ شـنیده یا دیده‌ایم.

ذکر این دو (روز قیامت و نفس لوّامه) در کنار هم به عنوان دو موضوع بزرگ با ارزش که می‌توان به آن سوگند یاد کرد، اشاره به رابطه آن دو با یکدیگر است:

روز قیامت دادگاه بزرگ الهی است و «نفس لَوّامهٔ» نیز دادگاه و رستاخیز کوچکی در جان هر انسان است، یا به تعبیر دیگر اشاره به این است شـما چگـونه در مورد دادگـاه قیـامت تردیـد می‌کنیـد در حـالی که نمونه کوچـک آن در همین دنیـا در درون جـان خود می‌یابیـد؟ و بارهـا آزموده‌ایـد که هنگـام انجـام کـار نیـک، روحتـان مملو از نشاط و شادی می‌شود، این آرامش و رضایت وجـدان پاداشی است که روحتان به شما

۱- درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۵۵ و تفسیر جامع الجوامع ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۸۶

می‌دهـد، و هنگام انجام کار بد ناراحت می‌شوید، و از درون جان شـلاق می‌خورید و می‌سوزید و ناله می کنید، و این کیفری اسـت که دادگاه وجدان به شما می‌دهد!

چگـونه ممکن است در درون هریـک از شـما، این محکمه الهی باشـد، ولی در مجمـوعه این جهـان بزرگ، محکمه بزرگی وجـود نداشته باشد؟!

جالب این که در اینجا برای اثبات روز قیامت، به روز قیامت، سوگند یاد شده، گوئی می‌فرماید: سوگند به روز قیامت که قیامت حق است.(۱)

در این‌جـا این سـئوال پیش می‌آیـد که اگر سوگنـد مزبـور برای مؤمنـان است، نیـازی به این بحث نیست، و اگر برای منکران اسـت چگونه به چیزی که آنها قبول ندارند سوگند یاد شده؟!

بعضـی از مفسّـِران برای حل این مشـکل، کلمه «ربّ» در تقـدیر گرفته‌انـد و گفته‌انـد معنای آیه چنین است که سوگند به پروردگار قیامت که قیامت واقع خواهد شد.(۲)

این احتمـال نیز داده شـده است که این سوگنـد برای کسانی است که اصل روز قیامت را قبول داشـتند، ولی در جزئیات آن شک و تردید می‌نمودند، قرآن به اصل روز قیامت قسم یاد می کند برای اثبات ذکر جزئیاتی که در آیات بعد آمده است.

تفسـیر دیگری که در این‌جـا وجود دارد، و شایـد از دو تفسـیر گذشـته بهـتر است، این است که قرآن مسـأله روز قیـامت را در برابر منکران، به خاطر فطری بودنش چنان مسلّم شمرده که حتّی برای اثبات آن به خود آن سوگند یاد نموده است.

به تعبیر دیگر، از فطرت آنها گرفته، و در برابر آنها استدلال نموده است. و اما «نفس لوّامه» مفسّران در توضیح آن بیانات گوناگونی دارنـد، تـا آنجـا که بعضـی از مفسّـِران شـش تفسیر در این بـاره نقـل کرده‌انـد: گـاه آن را اشـاره به نفس مـؤمن دانسـته‌اند، که در کوتاهی‌ها خویش را ملامت می کند.

و گاه اشاره به نفس کافر، که هنگام مشاهده نتائج اعمال در قیامت، خویشتن را سرزنش می‌نماید.

و گاه به معنی اعم از مؤمن و کافر.

و گاه اشاره به حضرت آدم بعد از ماجرای خارج شدنش از بهشت دانسته‌اند.

ولی آنچه مناسب‌تر از همه، برای مقام سوگند که دلیل بر شرافت است، و برای قرار گرفتن در کنار یوم

۱- توجّه داشـته باشـید که« مقسم له»(چیزی که سوگند برای آن یاد شده) در آیه محذوف است، و از جمله بعد اسـتفاده می‌شود و در تقدیر چنین است« لَتُبْعَثُنَّ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ».

۲- تفسیر فخررازی، جلد ۳۰، صفحه ۲۱۶.

ص: ۱۸۷

القیامهٔ می‌باشد، این است که اشاره به نفوس مؤمنانی است که هنوز به سرحدّ والای کمال نرسیده‌اند.

توضیح اینکه: نفوس انسانی به سوی گروه تقسیم می‌شود: گروهی کاملًا «ظلمانی» است، نه ارزش سوگند را دارد، نه بیداری و حرکتی به سوی کمال در آن ظاهر است، و نه نشانه‌ای از یوم القیامهٔ، آنها دارای «نفس امّاره» اند که پیوسته امر به سوء و بدی می کند.

نفوس دیگری «نیمه نورانی» است، در طریق حقّ به سوی کمال سیر می کند، هرگاه به مقتضای جنبه ظلمانیتش مرتکب خطا می‌شود، بر اثر نور ایمان بیدار می گردد و به ملامت خویش می‌پردازد، ملامتی که وسیله‌ای برای تکامل یافتن است و این نفسی است با ارزش و نمونه کوچکی است از صحنه قیامت و آن را نفس لوّامه گویند.

سوم نفوسی است که یکپارچه نور و روشنایی و صفا است، از مرحله لوّامه گذشته به مرحله اطمینان و آرامش رسیده، مخاطب با خطاب «یا ایَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَهُٔ» گردیده، و با خطاب «ارْجِعِی» مأمور به بازگشت به مبدء کمال مطلق شده، و در سلک بندگان خالص خدا درآمده، و به مقتضای «راضِیَهًٔ مَرْضِیَّهًٔ» هم او از خدا خشنود است و هم خدا از او.

کوتاه سخن در تفسیر آیه و چگونگی دلالت آن بر مقصود این است که قرار گرفتن این دو سوگند در کنار هم با توجه به فصاحت و بلاغت قرآن هم نمی‌تواند تصادقی و بی‌ارتباط باشد، بلکه حتماً پیوندی میان رو قیامت و نفس لوّامه وجود دارد، آن پیوند چنین است که هر انسانی (اگر بر اثر تعلیمات غلط از فطرت اصلی تهی نشده باشد) دارای وجدانی است که در برابر بدی‌ها او را سرزنش، و در مقابل نیکی‌ها تشویق می کند، و این وجدان که وجدان شخصی و دادگاه کوچکی که در درون جان انسان است حکایت از این دارد که عالم بزرگ باید دارای وجدان بزرگی باشد، تا به ملامت و مجازات مجرمان برخیزد، آن وجدان بزرگ چیزی جز دیدگاه قیامت نیست.

***

توضیحات:

۱- رستاخیز در تجلیگاه فطرت

گرچه مسائل فطری، درك شدنی است، نه استدلالی، دیدنی است نه گفتنی، بلکه هرکس باید در

ص: ۱۸۸

اعماق جان خود کاوش کند و آن را بیابد، ولی با این حال برای اینکه به همگان برای این کاوش کمک شود تا بهتر و آسان‌تر بتوانند پیام درون خود را بشنوند، و آگاهانه‌تر سطور فطرت را بخوانند، و از سوی دیگر در برابر منکران این پیام فطری، سخن قابل قبولی داشته باشند، توضیحات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱- اگر برای فنا آفریده شده‌ایم، عشق به بقاء چه مفهومی دارد؟

هیچ‌کس نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که از مرگ به معنای «نیستی» گریزان است، و خواهان طول عمر، بلکه حیات جاویدان می‌باشد.

تلاش برای طولانی شدن عمر، کوشش برای به دست آوردن «اکسیر جوانی»، اظهار علاقه به یافتن «سرچشمه آب حیات» که نشانه‌های آن در جای جای تاریخ بشر، و کوشش‌های دانشمندان، و سروده‌های شعراء دیده می‌شود، همه دلیل بر این است که انسان ذاتاً خواهان بقاء است، حتّی علاقه انسان به حیات فرزند خود که دنباله حیات او محسوب می‌شود، نشانه‌ای از این عشق غریزی است.

اگر ما برای فنا آفریده شده‌ایم، وجود این غریزه در ما بی‌معناست، و در حقیقت یک عشق مزاحم و بی‌دلیل است، چگونه ممکن است خداوند حکیم چنین موضوع زائد و مزاحمی را در ما بیافریند (توجه داشته باشید بحث‌های معاد بعد از قبول بحث‌های توحید و ایمان به ذات پاک خداست).

اصولًا وجود یک غریزه در انسان، دلیل بر این است که در بیرون وجود او، طریق اشباع و پاسخگویی به آن هست، تشنگی دلیل بر وجود آب، و گرسنگی دلیل بر وجود غذاست، میل به جنس مخالف دلیل بر وجود آن است، وگرنه با حکمت حکیم سازگار نیست.

بنابراین عشق به بقاء که به طور فطری در انسان‌ها وجود دارد، نشانه روشنی بر زندگی جاویدان محسوب می‌شود.

در اینجا دانشمندان معروف مرحوم فیض کاشانی، سخن ظریفی دارد، او می‌گوید:

«چگونه ممکن است نفوس انسانی نابود گردد با اینکه خداوند در طبیعت او به مقتضای حکمتش عشق به هستی و بقا را آفریده است، و در درون جانش کراهت عدم و فنا را؟! از سوی دیگر این مسأله ثابت و یقینی است که بقاء و دوام در این جهان امری است محال، اگر جهان دیگری وجود نداشته باشد که انسان به آن انتقال یابد این مسأله غریزی و ارتکازی که خداوند در فطرت انسان به ودیعه نهاده، یعنی

ص: ۱۸۹

محبّت بقای همیشگی و حیات جاودانی، باطل و بیهوده خواهد بود، و خداوند حکیم برتر از آن است که چنین کار لغوی کند»(۱)

یا به گفته بعضی از دانشمندان معاصر، تشنگی بشر نسبت به زندگی جاویدان چنان جهان‌گیر است که به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که این آرزو برآورده نمی‌شود.

۲- اگر رستاخیز فطری نیست چرا این عقیده در طول تاریخ از انسان‌ها جدا نشده؟

عادات و رسوم ملّت‌ها دائماً در تغییر و تبدیل است، فرهنگ‌ها عموماً دستخوش دگرگونی هستند، تنها اموری می‌تواند در طول تاریخ بشر، در برابر گذشت زمان پایدار بماند که ریشه‌هایی در اعماق فطرت داشته باشد.

بنابراین بیان، جداسازی مسائل فطری از امور عادی، کار مشکلی نیست، به تعبیر دیگر هرگاه چیزی بتواند در میان اقوام مختلف، در طور تاریخ (هرچند در چهره‌های گوناگون) موجودیت خود را حفظ کند، بهترین نشانه فطری بودن آن است و این امر در مورد مسأله توجه انسان به زندگی پس از مرگ کاملًا صادق است. (دقت کنید).

امروز جامعه‌شناسان به ما می‌گویند: اعتقادات مذهبی، و از جمله عقیده به حیات بعد از مرگ، همواره در میان انسان‌ها- حتّی بشرهای قبل از تاریخ- وجود داشته است.

به عنوان نمونه در کتاب جامعه‌شناسی «ساموئیل کنیگ» می‌خوانیم: «امروز در سرتاسر جهان نه تنها مذهب وجود دارد، بلکه تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که طوایف نخستین بشر نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند، چنان که اسلاف انسان امروزی (نئاندرتالها) نیز دارای قسمی مذهب بوده‌اند، زیرا مرده‌های خودشان را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند، و ابزارکارشان را کنارشان می‌نهادند، و بدین طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند».(۲)

این عمق نفوذ عقائد مذهبی خود بهترین نشانه فطری بودن آن است.

۱- علم الیقین مرحوم فیض، جلد ۲، ص ۸۳۷.

۲- جامعه‌شناسی، صفحه ۱۹۲.

ص: ۱۹۰

۳- آیا باور کردنی است که در درون جان ما، دادگاه کوچکی باشد ولی در این عالم بزرگ محکمه عدل نباشد؟

وجود وجدان اخلاقی یا به تعبیر دیگر محکمه درونی برای همه قابل احساس است، چه کسی است که از انجام یک خدمت بزرگ انسانی و نجات گروهی از مظلومان و محرومان، احساس لذّت و شادی نکند؟ و چه کسی است که بعد از انجام یک جنایت، نوعی اضطراب و فشار ناراحتی در درونش احساس ننماید. (البته سخن از جنایتکاران حرفه‌ای که بر اثر تکرار گناه، طبیعت نخستینشان مسخ شده، نیست، سخن از افراد معمولی است).

از اینجا روشن می‌شود که ایمان به معاد در عمق سرشت انسان‌ها وجود دارد، بی‌آنکه نیازی به استدلال دیگری باشد، هرچند دلائل عقلی در این زمینه فراوان است.

ص: ۱۹۱

۲- برهان حکمت

اشاره

اشاره:

یک مطالعه اجمالی در وضع جهان هستی نشان می‌دهد که همه چیز بر اساس هدف و حکمت و نظم و برنامه‌ای آفریده شده است. حال اگر نظری به زندگی انسان بیفکنیم و چنین فرض کنیم که «مرگ» برای او پایان همه چیز است، چند روز در این دنیا با هزاران زحمت و مشکل زندگی کردن، و مقادیری غذا و آب خوردن و نوشیدن، و بعد برای همیشه از هستی چشم پوشیدن، مسلّماً چنین چیزی نمی‌تواند هدف آفرینش انسان بوده باشد، و به این ترتیب خلقت او عبث و بیهوده و بی‌محتوی خواهد بود.

این چیزی است که با حکمت خداوند حکیم هرگز سازگار نیست.

همین معنا در آیات قرآن به شکل زنده‌ای منعکس شده است، در این راستا به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

۱- اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ اَنَّکُمْ اِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ.

(مؤمنون- ۱۱۵)

۲- وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما اِلا بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّاعَةَ لَاتِیَةٌ. (حجر- ۸۵)

۳- اَیَحْسَبُ الْاِنْسانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدَیً ... اَلَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی

(قیامت- ۳۶- ۴۰)

ترجمه:

۱- ولی آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت

ص: ۱۹۲

نخواهید کرد!

۲- و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم، و ساعت موعود (قیامت) قطعاً فرا خواهد رسید.

۳- آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و بی‌هدف رها می‌شود؟ ... آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

***

تفسیر و جمع‌بندی

بدون معاد زندگی نامفهوم است

در نخستین آیه، قرآن مجید، طیّ جمله کوتاه و پرمعنایی، یکی از روشن‌ترین دلائل معاد را بیان کرده است، می‌فرماید: آیا گمان کردید ما شما را بیهوده و بی‌هدف آفریدیم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد»؟! (اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ اَنَّکُمْ اِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ).

یعنی اگر قیامتی در کار نبود، و زندگی شما خلاصه در این چند روز دنیا می‌شد، حیات شما پوچ و بیهوده و بی معنا بود، این حیات جاویدان است که به زندگی شما در این جهان مفهوم می‌بخشد، و آن را از عبث بودن درآورده با حکمت خدا هماهنگ می‌کند.

و لذا به دنبال این آیه می‌فرماید: «پس خداوند فرمانروای حق برتر از آن است که عالم هستی را عبث آفریده باشد» (فَتَعالَی اللَّه الْمَلِکُ الْحَقُّ).

وجود او سراسر حق است، و باطل را در آن راهی نیست، و کار عبث و بی‌هدف، باطل است، و باطل با حق سازگار نمی‌باشد.

واژه «عَبَث» به گفته «مقاییس اللّغه» و «مفردات» در اصل به معنای مخلوط کردن است، سپس به اموری که هدف صحیحی را دنبال نکند اطلاق شده است.

و به گفته «لسان العرب»، به معنای بازی کردن است، هرچند معنای مخلوط کردن را نیز از معانی آن شمرده‌اند، و در مجموع به کارهای بیهوده، بی‌اساس، نامعقول و خالی از غرض عقلایی اطلاق می‌شود، و این معنا در آفرینش انسان راه ندارد.

ص: ۱۹۳

***

در دوّمین آیه همان مطلب در قالب دیگری ریخته شده، می‌فرماید: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو قرار دارد جز به حق نیافریدیم» (وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأرْضَ وَ ما بَیْنَهُما الا بِالْحَقِّ).

سپس بلافاصله می‌افزاید: «و ساعت موعود (قیامت) به طور مسلّم فرا خواهد رسید» (وَ انَّ السّاعَةَ لَاتِیَةٌ).

ذکر این دو جمله با یکدیگر، ممکن است اشاره به این باشد هدف از آفرینش این جهان بزرگ با تمام شگفتی‌ها و برکات و نعمتهایش و با تمام اسرار و عجائبش اگر تنها برای این چند روزه زندگی پست مادّی دنیا بود، یک آفرینش باطل و فاقد حقّ بود، آنچه حقانیت به آن می‌بخشند و به آن هدف می‌دهد، همان زندگی جاویدان سرای دیگر است.

در آیه گذشته، سخن از «عبث نبودن» آفرینش انسان بود، و در این آیه، سخن از «حقّ بودن» آفرینش کلّ جهان است، و هر دو به یکجا منتهی می‌شود، و آن اینکه زندگی دنیا بریده از زندگی آخرت، بیهوده و باطل و بی‌محتوی است. و این کاری است که از حکیم، هرگز سر نمی‌زند.

در تفسیرالمیزان آمده است که منظور از حق در این آیه، نقطه مقابل لعب و باطل است، و جمله «وَ انَّ السّاعَةَ لَاتِیَةٌ» گواه بر آن است، و آنها که «حق» را به معنای «عدل و انصاف» تفسیر کرده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد.(۱)

قابل توجه اینکه در پایان همین آیه، پیامبر را دستور به عفو و بخشش می‌دهد، بخششی زیبا که حتّی آمیخته با ملامت و سرزنش نباشد. (فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیلَ).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که ای پیامبر! چون هدف آفرینش تربیت انسان‌ها و آماده ساختن برای جهان دیگر است، بیاد تمام اصول تربیت را به کاربندی که از جمله آنها عفو و گذشت و محبت و مدارا، مخصوصاً در برابر افراد نادان و متعصّب است.

این نکته نیز قابل توجه است که مفهوم آیه اوّل این است که اگر زندگی آخرت نبود، آفرینش انسان «عبث» بود، و مفهوم آیه دوم (طبق تفسیر بالا) این است که اگر آخرت نبود، آفرینش کلّ جهان باطل و

۱- المیزان، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۹.

ص: ۱۹۴

بیهوده بود، شاید از این نظر که محصول اعلاء و ثمره شجره آفرینش جهان انسان است، و اگر حیات جاودان آخرت در کار نباشد، هم آفرینش «ثمره» بیهوده است و هم «شجره»!

تعبیر به «ما بَیْنَهُما» (آنچه در میان زمین و آسمان وجود دارد) شما اصناف فرشتگان، همچنین نور و حرارت و ابر، هوا و انواع گازها، بلکه از یک نظر شامل اصناف موجوداتی که بر صفحه زمین زندگی می‌کنند، اعم از انسان، انواع جانداران دیگر و گیاهان می‌شود.

***

در سوّمین و آخرین آیه، اشاره به هدف آفرینش انسان کرده و آن را با مسأله معاد مربوط می‌سازد، می‌فرماید: «آیا انسان گمان می‌کند، مهمل و بی‌هدف رها می‌شود. (ایَحْسَبُ الْانْسانُ انْ یُتْرَکَ سُدَیً).

سپس به پیدایش انسان از آب ناچیز «نطفه» و پاره‌ای از مراحل تکامل او در رحم کرده، می‌افزاید: «آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را احیاء کند»؟! (الَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی انْ یُحْیِیَ الْمَوْتی .

و به این ترتیب روشن می‌شود هدفدار بودن وجود انسان بدون پیوند با حیات بعد از مرگ، حاصل نمی‌گردد.

مسلّماً فعل خداوند حکیم بی‌هدف نیست، و مسلّماً هدف افعال او به خودش باز نمی‌گردد، چرا که او از هر نظر بی‌نهایت و غنی بالذّات است. پس به بندگان باز می‌گردد، آیا زندگی کوتاه دنیا که آمیخته با انواع ناملائمات و مصائب است می‌تواند هدف این آفرینش بزرگ باشد؟ قطعاً نه، بنابراین راهی جز قبول عالمی دیگر که هدف سیر تکاملی انسان است باقی نخواهد بود.

«سُدی (بر وزن هُدی) به گفته «التّحقیق» در اصل به معنای حرکت بدون فکر و تدبیر و نظم صحیح است، به همین مناسبت به شتری که بدون ساربان در بیابان رها شده «ابرلٌ سُدی گفته می‌شود، به رطوبت‌های که در شب می‌ریزد نیز «سَدی (بر وزن وفا) می‌گویند، زیرا نظم و برنامه خاصّی ندارد، به تارهای پارچه قبل از آنکه «پود» در آن بدوند، «سَدی» می‌گویند، چون در آن حال، مهمل و بی‌نتیجه است.

کوتاه سخن اینکه: آیه ضمن یک استفهام انکاری می‌گوید: آیا ممکن است انسان بدون هیچ برنامه‌ای به حال خود رها گردد، با آنهمه استعداد و نیروهای فکری و جسمی و امکانات گوناگون؟ سپس از آن مسأله تکلیف و مسئولیت و معاد را نتیجه می‌گیرد.

ص: ۱۹۵

***

توضیحات

کدام عاقل زندگی چند روزه دنیا را هدف آفرینش می‌شمارد؟

بدون شک عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، بسیار عظیم، دقیق و حساب شده است، کره زمین ما یک واحد از مجموعه منظومه شمسی، و آن نیز به نوبه خود یک واحد از مجموعه کهکشان است، و کهکشان ما نیز یک واحد از مجموعه کهکشان‌های بیشماری است که در این عالم وجود دارد.

در کتاب سفری به جهان‌های دور دست که مؤلّف آن پرفسور «کارل گیلزین» بربال و پر اندیشه سوار شده و در اطراف این جهان پهناور به پرواز درآمده است، می‌خوانیم:

«مجموعه غول پیکر ستارگان که نام دیگرش کهکشان است همین جزائر فلکی که پیرامون محور خود می‌چرخند در فواصل عظیمی از هم شناورند که فکر کردن درباره آن هم مشکل است.

هریک از این کهکشان‌ها از چندین میلیارد ستاره تشکیل شده! و فواصل این ستارگان، گاه چنان عظیم است که نور (با آن سرعت سرسام آورش) صدها هزار سال وقت می‌طلبد تا فاصله میان دو ستاره را که در مرزهای یک کهکشان قرار دارد طی کند.(۱)

اگر بر این سخن این جمله را بیفزاییم که تحقیقات اخیر دانشمندان فلکی نشان می‌دهد حدّاقل در کهکشان ما یکصد میلیارد ستاره وجود دارد، و تا آنجا که سر پنجه علم و دانش، آن را گشوده بالغ بر یکهزار میلیون کهکشان در این جهان موجود است!- این از نظر عظمت-

و اما از نظر دقتی که در ساختمان جزء جزء این عالم به کار رفته ساختمان یک سلول کوچک را با ساختمان یک شهر صنعتی با تمام کارخانه‌هایش می‌توان مقایسه کرد.

و در این میان انسان حدّاقل کامل‌ترین موجودی است که ما می‌شناسیم با ساختمان ویژه روح و جسم، و ریزه کاری‌ها و ظرافت‌ها و عجائبش.

حال اگر بنا باشد زندگی این گل سرسبد جهان آفرینش در این خلاصه شود که چند روزی در این جهان بماند، مدّتی کودک و ناتوان، مدتی پیر و از کار افتاده، زمانی گرفتار طوفان‌های شدید جوانی، گاه

۱- سفری به جهان‌های دور دست صفحه ۸.

ص: ۱۹۶

سالم، گاه بیمار، و غالباً گرفتار تهیّه مایحتاج زندگی که در «خور و خواب» خلاصه می‌شود سپس مردن و فانی شدن، چقدر نازیبا و دور از حکمت است، می گوییم خداوند حکیم است یعنی تمام افعال او بر طبق احکام می‌باشد. آیا حکمت جز این است که تمام کارهای او هدف روشن و حساب شده‌ای را تعقیب می کند، آیا هدف او ممکن است بهره گیری وجود خودش باشد با اینکه از همه چیز بی‌نیاز و صاحب کلّ کمالات به صورت نامتناهی است، و اگر نتیجه عائد بندگان می‌شود مسلّماً زندگی مادی و محدود جهان نمی‌تواند هدفی برای این آفرینش عظیم باشد، همان زندگی که با یک چشم بر هم زدن فانی می‌شود.

آیا این بدان نمی‌ماند که صنعتگری یک ماشین بسیار عظیم و دقیق صنعتی را طی سالیان دراز بسازد، همین که به راه افتاد، آن را درهم بکوبد و نابود کند؟ آیا به عقیده شما این کار حکیمانه است؟

آیا این شبیه به آن نیست که کودکی را با هزاران دردسر در یک رحم مصنوعی پرورش دهند، و آنگاه که ورزیده و آماده زندگی شد آن را بکشند؟

به همین جهت مادیین که اعتقاد به خدا و معاد ندارند زندگی را پوچ و بی‌هدف می‌شمرند، و راستی هم زندگی دنیا منهای حیات رستاخیز، پوچ و بی‌هدف است، و از این نظر حق با آنهاست!

به همین دلیل، هرکس ایمان به خدا و حکمت او دارد نمی‌تواند انکار کند که با مرگ انسان حیات او بر چیده نمی‌شود، و این عالم حکم رحم مادر را دارد که انسان را به صورت یک جنین در خود پرورش می‌دهد و آماده تولّد ثانوی در جهان دیگر می‌سازد، مسلماً زندگانی جنین در رحم هدف نیست بلکه مقدّمه است برای یک زندگی گسترده دیگر.

ص: ۱۹۷

۳- برهان عدالت

اشاره

اشاره:

می‌دانیم از اوصاف خداوند، «عدالت» است، عدالتی که نشانه‌های آن در جای جای عالم هستی، در آسمان‌ها، در زمین، در وجود خود انسان، در ضربان قلب و گردش خون او و بالأخره در سراسر این جهان دیده می‌شود. (بِالعَدْلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الْاَرْضُ»: «آسمان‌ها و زمین با عدالت برپاست».(۱)

آیا انسان می‌تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟ و از عدالت عمومی جهان برکنار بماند؟!

از سوی دیگر: تاریخ گذشته انسان و حوادث امروز به خوبی نشان می‌دهد که احقاق حقّ مظلومان، و کیفر ظالمان، هرگز در این جهان به طور کامل انجام نشده، ممکن است به صورت «قضیّه جزئیه» این مسأله دیده شود، ولی نه به صورت یک «قضیّه کلیه» و فراگیر.

پس عدالت حاکم بر این عالم که پرتوی از عدالت خداست ایجاب می‌کند روزی فرا رسید که پرونده اعمال همه انسان‌ها بدون استثناء با دقیق‌ترین حساب، مورد بررسی قرار گیرد، و این همان روزی است که رستاخیزش می‌نامیم.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِیْنَ کَالْمُجْرِمِیْنَ- ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

(قلم- ۳۵- ۳۶)

۲- امْ نَجْعَلُ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فی الْاَرْضِ امْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِیْنَ کَالْفُجّارِ)

(ص- ۲۸)

۱- تفسیر صافی، ذیل آیه ۷، سوره رحمان.

ص: ۱۹۸

۳- امْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ انْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ- وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْارْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتُ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ.(۱)

(جاثیه- ۲۱ و ۲۲)

ترجمه:

۱- آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می کنید؟

۲- آیا کسانی را که ایمان آورده‌انـد و عمل صالـح را انجام داده‌انـد همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟!

۳- آیا کسانی که مرتکب سیئات شدنـد گمان کردنـد که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشـد؟ چه بـد داوری می کننـد- و خداونـد آسـمان‌ها و زمین را به حق آفریـده است؟ تا هرکس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ستمی نخواهد شد.

***

تفسیر و جمع‌بندی

اگر قیامتی نباشد عدالت نخواهد بود

در نخستین آیه که در سوره قلم بعـد از بیان پاداش عظیم متّقین آمـده است، می‌فرمایـد: «آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم»؟ (افَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِیْنَ کَالْمُجْرِمِیْنَ).

آیا سزاوار است این دو با هم برابر باشند؟، آیا عدالت چنین چیزی را ایجاب می کند؟

سپس می‌افزاید: «شما را چه می‌شود، چگونه داوری می کنید»؟! (ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ).

هیچ انسان عاقلی باور نمی‌کند سرنوشت مسلم و مجرم، مطیع و عاصی، عادل و ظالم، یکسان باشد،

۱- گاهی در این زمینه به آیات دیگری نیز اسـتدلال شده، مانند ۵۹ یس، ۷ و ۸ زلزال، و ۴۷ انبیاء ولی چون دلالت آنها روشن نبود از آن صرف نظر شد.

ص: ۱۹۹

آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و موافق اصل عدالت است.

بعضی از مفسّران دو احتمال در تفسیر این آیه داده‌اند: نخست اینکه ناظر به مسأله معاد باشد، زیرا از آنجا که مسلم و مجرم، در این دنیا غالباً یکسانند، بلکه گاه مجرم مواهب نامشروع بیشتری به چنگ می‌آورد، بنابراین برتری «مسلم» بر «مجرم» که مقتضای عدالت است باید در سرای دیگری تحقق یابد.

دیگر اینکه: پاسخی است برای گروهی از مشرکان که می‌گفتند: اگر قیامتی در کار باشد وضع ما در آنجا مانند این دنیا خوب است (و سالی که نکوست از بهارش پیداست!) قرآن به آنها پاسخ می‌گوید: آیا چنین چیزی امکان دارد که خداوند عادل، مسلم و مجرم را یکسان قرار دهد.

ولی ظاهراً میان این دو تفسیر منافاتی نیست، و هر دو معنا ممکن است در مفهوم آیه درج گردد.

ضمناً از این آیه حاکمیت عقل به حسن و قبح و ادراکات عقلی قطع نظر از شرع نیز ثابت می‌شود.

(دقت کنید).

قابل توجه اینکه فخر رازی در آغاز سخنش این آیه را از دلائل «حسن و قبح عقلی» می‌شمرد، و می‌گوید: مطابق این آیه آنچه از اهل سنّت نقل شده که جایز است خداوند کفّار را در بهشت، و مطیعان را در دوزخ وارد کند، به حکم عقل قبیح است، ولی چون خودش از اشاعره و منکران حسن و قبح عقلی بوده، از آن چنین پاسخ می‌دهد: انکار این مساوات و برابری به حکم فضل و احسان خداست نه اینکه کسی بر او حقّی دارد»(۱)!!

سستی این سخن ناگفته پیداست، قرآن صریحاً داوری منطقی آنها را در این باره می‌طلبد، سپس با لحنی آمیخته با سرزنش و ملامت می‌گوید: «شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟ یعنی این داوری شایسته یک انسان عاقل نیست، و این دلیل روشنی است بر حاکمیت عقل و منطق در این گونه امور.

***

دوّمین آیه همین معنا را با صراحت و گسترش بیشتر دنبال می‌کند، می‌فرماید: «آیا ممکن است کسانی را که ایمان آورده‌اند، و عمل صالح انجام داده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم»؟ (امْ نَجْعَلُ الَّذیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسدیْنَ فی الْارْضِ).

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۹۲.

ص: ۲۰۰

«و آیا امکان دارد که متقین را همچون فاجران قرار دهیم؟» (امْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِیْنَ کَالْفُجّارِ.

جالب اینکه در آیه قبل از این آیه در همان سوره «ص» اشاره به هدفدار بودن آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است می‌کند، و می‌فرماید: (وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْارْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا).

بیهوده و باطل نبودن آفرینش آسمان و زمین از یکسو، و عدم برابری مؤمنان صالح با مفسدانی فاجر از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که قیامت و دادگاه عدلی در کار باشد، و به این ترتیب «برهان حکمت» و «برهان عدالت» در این دو آیه به هم آمیخته شده است.

آری تنها کسی می‌تواند انکار معاد کند که هم در حکیم بودن خدا شک داشته باشد، و هم در عدالت او، زیرا در این صورت نه هدف شایسته‌ای برای آفرینش دنیا دیده می‌شود، و نه امتیاز روشنی برای مطیعان نسبت به فاسقان.

قابل توجه اینکه در این آیه «مفسدان» در برابر «مؤمنان صالح» قرار گرفته‌اند، و «فاجران» در برابر «متقین»، این مقابله اشاره لطیفی به این حقیقت است که اگر انسان ایمان و عمل صالح نداشته باشد خواه ناخواه در صف مفسدان قرار می‌گیرد، و اگر تقوی یعنی نیروی بازدارنده از گناه نداشته باشد در صف فجار خواهد بود. («فجّار» از ماده «فجر» به معنای شکافتن وسیع است، گویی شخص فاجر، پرده اطاعت و دین را پاره می‌کند).

این آیه نیز به روشنی از حاکمیت عقل و حجیّت ادراکات عقلی انسان در مورد حسن و قبح سخن می‌گوید: و دلیل روشنی بر این حقیقت است که عقل بخشی از خوب و بد را قبل از ورود شرع درک می‌کند، و عجب این که فخر رازی در اینجا این مسأله را به طور ضمنی کاملًا پذیرفته است، در حالی که در بحث قبل انکار کرده بود!(۱)

این نشان می‌دهد که اگر انسان به وجدانش باز گردد، حجاب‌های تعصّب کنار رود، در درون جان به این واقعیت معترف است.

***

در سوّمین آیه همین معنا در قالب دیگری ریخته شده، می‌فرماید: «آیا کسانی که مرتکب گناهان شدند گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به طوری که

۱- تفسیر کبیر، جلد ۲۶، صفحه ۲۰۱.

ص: ۲۰۱

حیات و مرگشان یکسان باشد»؟! (امْ حَسِبَ الَّذیْنَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ انْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ).

چنین کاری دور از عدالت خداوند دادگر است، و صدور چنین امر قبیحی از خدا محال است محال.

«چه بد داوری می‌کنند»! (ساءَ ما یَحْکُمُونَ).

مگر ممکن است خوب و بد، پاک و ناپاک، صالح و طالح، و مؤمن و فاسق و نور و ظلمت یکسان باشند، امکان ندارد.

در اینکه منظور از سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ چیست؟ مفسّران احتمالات متعددی داده‌اند:

گاه گفته‌اند، منظور حیات و مرگ دنیاست، چرا که ایمان و عمل صالح در تمام وجود انسان اثر مثبت می‌گذارد، قلب را روشن،، فکر را نورانی می‌کند، و به موازات آن هدایت و نصرت و حمایت الهی شامل حال مؤمن صالح می‌شود، در حالی که کفر و گناه، قلب را تاریک و روح را ظلمانی می‌سازد و انسان را از الطاف الهیّه مرحوم می‌کند.

و گاه گفته شده است که اشاره به حیات آخرت بعد از مرگ دنیاست، یعنی مردن گروه اوّل در حالی است که فرشتگان رحمت بر آنها نازل می‌شوند و سلام و درود می‌فرستند و بشارت ورود بهشت به آنها می‌دهند. (الَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِیْنَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ) (نحل - ۳۲).

در حالی که هنگام مرگ گنهکاران، ملائکه عذاب بر آنها نازل می‌شوند، و بر صورت و پشت آنها می‌کوبند و آنها را به عذاب‌های دردناک الهی بشارت می‌دهند. (فَکَیْفَ اذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وَ جُوْهَهُمْ وَ ادْبارَهُمْ) (محمد- ۲۷).

احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده شده است که قابل ملاحظه نیست، ولی جمع میان دو تفسیر بالا کاملًا امکان‌پذیر است، هرچند آیه بعد از آن با تفسیر دوّم سازگارتر است، زیرا می‌فرماید:

«خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید» (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْارْضَ بِالْحَقِّ).

«و هدف این بوده که هرکس را در برابر اعمالی که انجام داده جزا دهد و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد، (وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ).(۱)

۱- « زمخشری» در« کشّاف» می‌گوید: جمله« وَلِتُجْزَی ، عطف بر« بالحّق» است، زیرا در آن معنای تعلیل می‌باشد(بنابراین معنا چنین می‌شود خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْارْضَ لِیُحَقَّ الْحَقَّ وَلِتُجْزَی ...) سپس احتمال داده است که عطف، بر جمله محذوفی باشد و در تقدیر چنین است خَلَقَ اللَّه السَّماواتِ وَ الارْضِ بِالْحَقَّ لَیُدلُّ بِهِ عَلَی قدْرتَهِ وَ لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ(تفسیر کشّاف، جلد ۴، ص ۲۹۰).

ص: ۲۰۲

با توجه به اینکه سخن از عدالت خداوند، و حقانیت آفرینش آسمان و زمین، و پاداش و جزای عادلانه هرکس به مقدار عمل او در میان است، و از طرفی چنان که گفتیم این امر به طور کامل در این دنیا انجام نمی‌شود، پس باید حیات دیگری بعد از این مرگ باشد تا حق و عدالت حاکم گردد.

***

توضیحات:

عدل قانون عمومی آفرینش

هرکس مختصر آشنایی با علوم طبیعی داشته باشد می‌داند همه موجودات این جهان از قانونمندی خاصی برخوردارند، حاکمیت این قوانین حساب شده است که به دانشمندان اجازه می‌دهد کتب علمی را بر اساس فورمول‌های دقیق تنظیم کند، و حتی مثلًا برنامه‌های دقیق سفرهای فضائی و ورود در کرات دیگر را بر اساس آن مرتب نمایند.

به تعبیر دیگر به هر سو می‌نگریم قانون نظم و عدالت را می‌یابیم که بر همه چیز سایه افکنده است، و از بزرگترین منظومه‌های شمسی گرفته، تا کوچکترین ذرّه اتم در زیر پوشش آن قرار دارد.

از سوی دیگر انسان نمی‌تواند از قانون عدالت که فرمان آفریدگار در سرتاسر جهان هستی است مستثنی باشد، و وصله ناهمرنگی برای جهان خلقت گردد، زیرا این استثنا کاملًا بی‌دلیل است، و به این ترتیب یقین می‌کنیم که برای انسان نیز دادگاهی در نظر گرفته شده که همگان در آن حضور می‌یابند و سهم خود را از عدالت عمومی عالم هستی می‌گیرند.

علمای علم عقائد از قدیم الایام بر این استدلال در مسأله اثبات معاد تکیه می‌کردند، و صحنه‌هایی از مظالم بشر را ارائه می‌نمودند که در این دنیا بدون اجرای عدالت پایان گرفته، ظالمانی که تا آخر عمر، مرفّه زندگی کرده‌اند، و مظلومانی که تا واپسین لحظه زندگی در شکنجه و عذاب بوده‌اند.

آیا ممکن است خداوند عادل به این امر راضی گردد؟ آیا این صحنه‌ها با عدالت او در تضاد نیست؟!

سپس به آسانی نتیجه می‌گرفتند که باید جهان دیگری در کار باشد تا عدل الهی در مورد انسان‌ها تجلّی کند، و هرکس مثقال ذرّه‌ای کار خیر کرده ببیند، و هرکس مثقال ذره‌ای کار شرّ انجام داده، او هم نیز به نتیجه کار خود برسد.

ص: ۲۰۳

بنابراین قیامت مظهر عدل خداست، و پاسخ به همه این چراها.

ص: ۲۰۴

۴- برهان هدف و حرکت

اشاره

اشاره:

بدون شک آفرینش انسان هدفی داشته، و برخلاف پندار مادیین که جهان را بی‌هدف تصور می‌کنند در جهان‌بینی الهی برای آفرینش انسان حتماً هدفی بوده است که با حرکت تکاملی خود به سوی آن هدف پیش می‌رود.

حال اگر با مرگ همه چیز پایان یابد مسلماً این هدف تأمین نشده است، یا به تعبیر دیگر باید حیات انسان بعد از این جهان نیز ادامه یابد تا به تکامل لازم برسد و محصولی را که در این مزرعه پاشیده است در آنجا درو کند.

کوتاه سخن این‌که قبول هدف برای آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست، و اگر ارتباط زندگی انسان را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معمّا به خود می‌گیرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ الی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ.

(انشقاق- ۶)

۲- وَ مَنْ تَزَکّی فَاِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ اِلَی اللَّهِ الْمَصیرُ.

(فاطر- ۱۸)

۳- اِنّا لِلَّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ.

(بقره- ۱۵۶)

۴- الی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.

(قیامت- ۱۲)

ص: ۲۰۵

۵- الی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ.(۱)

(قیامت- ۳۰)

ترجمه:

۱- ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می‌روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.

۲- هرکس پاکی را پیشه کند، برای خود پیشه کرده است

۳- ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

۴- قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار توست.

۵- مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.

***

تفسیر و جمع‌بندی

مسیر همه به سوی خداست

در نخستین آیه انسان را به طور کلی مخاطب ساخته و می‌فرمایـد: «ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می‌روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد» (یا ایُّهَا الْانْسانُ انَّکَ کادِحٌ الی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ).

«کَدْح» (بر وزن مدح) به گفته جمعی از مفسّـِران در اصل به معنای خراشـی است که بر پوست تن وارد می‌شود، و به همین مناسبت به تلاش و کوشش‌هایی که در روح و جان انسان اثر می‌گذارد این واژه اطلاق می‌شود.(۲)

در مفردات راغب نیز آمده که این واژه به معنای تلاش آمیخته با رنج و تعب است.

۱- آیات متعدد دیگری نیز در قرآن دیده می‌شود که هماهنگ با آیات فوق است و بازگشت همه را به سوی خدا می‌شمرد مانند ۸ علق، ۲۲ مؤمنون، ۱۰۸ انعام، ۹۳ انبیاء، ۱۵ جاثیه.

۲- تفسیر کشاف- روح‌المعانی و فخررازی، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۲۰۶

ولی در تفسیر المیزان می‌خوانیم از آنجا که در آیه مورد بحث «کدح» با «الی» ذکر شده به معنای سیر و حرکت است (و البته تضادی در میان این معانی نیست).(۱)

از مجموع این گفتار چنین استفاده می‌شود که قرآن مجید انسان‌ها را به کاروانی تشبیه کرده که از مرز عدم به راه افتاده، و به اقلیم وجود پای نهاده، و از آن به سوی پروردگار پیش می‌رود تا به لقاء اللَّه برسد. تعبیر وَ انَّ الی رَبِّکَ الْمُنْتَهی (نجم- ۴۲) نیز ناظر به همین معناست.

ممکن است گروه‌هایی از این مسیر منحرف شوند، و هرگز به لقاء اللَّه نرسند، ولی اساس آفرینش انسان برای نیل به این هدف پی‌ریزی شده است.

«لقاء اللَّه» چنان‌که قبلًا هم اشاره شد به معنای مشاهده پروردگار با چشم دل و رسیدن به مقام شهود قلبی است که انسان در سیر تکاملی خود به آن نائل می‌گردد، و از مهمترین مقامات قرب است.

***

در دوّمین آیه، نخست سخن از پاکی و تقوی و تزکیه انسان‌ها، به میان می‌آورد که ثمره‌اش عائد خودشان می‌شود، می‌فرماید: «هرکس پاکی را پیشه کند نتیجه آن به خود او باز می‌گردد» (وَ مَنْ تَزَکّی فَانَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ).

سپس می‌افزاید: «بازگشت همگی بسوی خداست» (وَ الَی اللَّهِ الْمَصیرُ) اشاره به اینکه: اگر نیکان و پاکان در این جهان از تمام آثار تقوی و پاکی بهره‌مند نشوند بازگشتشان به سوی خداست و در دارالبقاء نتائج اعماق خود را خواهند دید.

به هر حال جمله وَ الَی اللَّهِ الْمَصیرُ، بازگو کننده این حقیقت است که سیر تکاملی انسان با مرگ پایان نمی‌گیرد و همچنان ادامه خواهد یافت تا به لقاء اللَّه برسد.

***

مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در تفسیر سوّمین آیه مورد بحث می‌گوید: انّا للَّهِ (ما از آن خدا هستیم) اقرار به عبودیّت است که ما همگی بندگان و مملوك او هستیم، وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ (و ما به سوی او باز می‌گردیم) اقرار به رستاخیز و معاد است، سپس به کلام معروف مولی امیرمؤمنان علی علیه السلام اشاره

۱- المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۰.

ص: ۲۰۷

می کنـد که در تفسـیر این آیه فرمود: انَّ قَوْلَنـا «انّا للّهِ» اقْرارٌ عَلَی انْفُسِـنا بِالْمُلْکِ وَ قَوْلُنا «وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ» اقْرارٌ عَلَی انْفُسِـنا بِالْهُلْکِ: «اینکه ما می گوییم» «إنّا للّهِ» اعتراف به این حقیقت که ما از این جهان خواهیم رفت (و جایگاه ما جای دیگر است).(۱)

قابـل توجه اینکه قرآن مجیـد این جمله را به عنوان یکی از گفتارهـای شایسـته صـابران هنگـامی که با مصائب روبرو می‌شونـد بیان کرده، گفتاری که تسلّی بخش انسان در مصائب و بیدار کننده دل و جان او در حوادث سخت، و طرد کننده افکار شیطانی از حوزه روح انسان در این لحظات حسّاس است.

چرا که از یکسو، اعـتراف می کنـد خودش و هرچه دارد ملـک خـداست، او نعمت می‌دهـد و او بـاز می‌سـتاند، و به گفته بعضـی از مفسّـِران از آنجـا که شـخص کریم هرگز آنچه را بخشـیده بـاز پس نمی گیرد، گرفتن او به عنوان ذخیره برای جای بهتر است، و این خود مایه تسلّی خاطر مصیبت زده است.

و از سوی دیگر وقتی اعتراف می کنـد که ما به سوی او باز می گردیم تسـلّی خاطر دیگری به او می‌بخشـد، زیرا به جایی می‌رود که مرکز فیض او و لطف و رحمت او و سرای جاویدان و محل لقای او است.

لذا بعضی گفته‌اند: این جمله یکی از مواهب عظیمی است که خداوند در اختیار این امّت گذارده تا به هنگام بروز مصائب به خوبی از آن الهـام گیرنـد، و چقـدر تفـاوت بین این آیه و سـخنی است که یعقوب پیغمبر بزرگ خـدا به هنگام از دست دادن یوسف بیان کرد: وَ قـالَ یـا اسَـِفا عَلی یُوْسُـِفَ: «و گفت وااسـفا بر یوسـف» (یوسـف- ۸۴) آری در آن روز هنـوز ایـن جملـه کـه به عنـوان کلمه استرجاع است نازل نگشته بود.

به هر حال این جمله عصاره‌ای است از توحید کامل و ایمان به معاد، و تکیه بر ذات پاک خداوند در همه حال و در هر زمان.(۲)

***

در چهـارمین آیه، همین حقیقت در لبـاس تازه‌ای جلوه کرده است، بعـد از آنکه به حوادث عجیبی که در جهان در آسـتانه قیامت و رسـتاخیز رخ می‌دهـد در آیـات پیشـین اشـاره کرده، می‌فرمایـد: «آن روز قرارگـاه نهایی تنها به سوی پروردگار توست» (الی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ)

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۲۳۸- این جمله در کلمات قصار نهج‌البلاغه، کلمه ۹۹ نیز آمده است.

۲- از آنچه در تفسـیر آیه فوق گفته شد تفسـیر آیات مشابه آن مانند: الَی اللّه مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً(مائده- ۱۰۵) و انَّ الی رَبِّکَ الرُّجْعَی علق- ۸) وَ الْمَوْتی یَبْعَثُهُم اللّه ثُمَّ الَیْهِ یُرْجَعُونَ(انعام ۳۶) و انَّ الَیْنا ایابَهَمْ(غاشیه- ۲۵) روشن می‌شود.

ص: ۲۰۸

اشاره به اینکه این جهان قرارگاه بشر نیست، و تمام نشانه‌های موجود در آن گواهی می‌دهد که دار فناء و نیستی و دگرگونی‌ها و فرسودگی و زوال است، با این حال مسلّماً نمی‌تواند مقصد نهایی در حرکت تکاملی انسان باشد، پس قرارگاه جای دیگر است.

جمعی از مفسّران در آیه تقدیری گرفته‌اند و گفته‌اند: منظور «الی حُکْمِ رَبِّکَ» می‌باشد، یعنی قرارگاه در آنجا حکم پروردگار است که حق و عدالت به وسیله آن پیاده می‌شود یا حکم پروردگار است که گروهی را به قرارگاه بهشت و گروهی را به قرارگاه دوزخ می‌فرستد.

ولی با توجه به اینکه تقدیر برخلاف قاعده است، و در اینجا ضرورتی برای تقدیر به نظر نمی‌رسد دلیلی بر این گونه تفسیرها نمی‌بینیم.

***

و سرانجام در پنجمین و آخرین آیه آنچه در آیه پیشین آمده بود در تعبیر تازه‌ای مطرح شده است، بعد از آنکه اشاره به حالات محتضر و لحظه جان دادن و درهم پیچیده شدن طومار زندگی انسان می‌کند، می‌فرماید: «در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود» (الی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ).

«مساق» مصدر میمی به معنای «سوق» (راندن) می‌باشد، و این تعبیر نشان می‌دهد که جهت‌گیری حرکت تکاملی انسان‌ها به سوی پروردگار است، یعنی به سوی کمال مطلق، و کمال بی‌نهایت.

باز در اینجا جمعی، کلمه «حکم» یا «جزاء» در تقدیر گرفته‌اند و گفته‌اند منظور رانده شدن همه به سوی حکم و جزای پروردگار است، ولی همان‌گونه که در آیه قبل نیز آشاره شد ضرورتی برای این تقدیرها نیست، بلکه حرکت‌ها به سوی خداست.

در پاره‌ای از آیات قرآن نیز ذات پاک خداوند به عنوان منتهای حرکت تکاملی معرّفی شده می‌فرماید: وَ انَّ الی رَبِّکَ الْمُنْتَهی (نجم- ۴۲) و این خود دلیل دیگری بر حقیقت فوق است.

***

ص: ۲۰۹

توضیحات

نقطه نهایی حرکت‌ها

آنچه در آیـات فوق بر آن تکیه شـده (بـازگشت و رجوع همه انسان‌هـا به سوی خـداست) همـان چیزی است که بـا دلائل عقلی نیز می‌توان به آن رسید، زیرا جامعه بشری بسان کاروانی است که از نقطه تاریک عدم آغاز به حرکت کرده است و به سوی نور مطلق پیش می‌رود، این حرکت تحت فرمان خداونـد و در سایه ربوبیّت او قرار دارد (توجه داشـته باشـید که این بحث‌ها همه بعـد از قبول اصل توحید و صفات است).

تعبیر «ربّ» در بسـیاری از این آیـات نشـان می‌دهـد که این حرکتی است که در پرتو ربوبیت خداونـد و به طور حسـاب شـده انجام می گیرد.

از طرفی اگر نقطه پایان این حرکت، مرگ باشـد، حرکت تهی از هـدف فاقـد قرارگاه، و یا به تعبیر دیگر حرکتی بی‌مقصد، خواهد بود، در حالی که یقین است که این حرکت الهی به سوی مقصدی مناسب پیش می‌رود.

هنگـامی که خوب دقّت می کنیم می‌بینیم هر حرکت تکـاملی برای رسـیدن به یـک مرحله بالاـتر و عالی‌تر صورت می گیرد، و نقطه اعلای وجود، ذات مقـدّس واجب الوجود است، و بنابراین حرکات، همه به سوی اوست، و تا انسان به جوار قرب او نرسـد و به مقام شهود ذات پـاک او در نیایـد، و در زمره مقرّبین وارد نشود، آرام نخواهـد گرفت، چرا که هـدف نهـایی حرکت، انجام نشـده است. (دقت کنید)

کل این بیان نشان می‌دهـد که باید سـیر صـعودی انسان با مرگ متوقف نشود، و در جهانی دیگر همچنان ادامه یابد، بنابراین وجود حرکت و هدف، خود دلیل زنده‌ای است بر مسأله حیات بعد از مرگ.

ص: ۲۱۰

۵- برهان رحمت

اشاره:

یکی از صفات مشهور و معروف خداوند «رحمت» است، مسلّماً رحمت به معنای اعطاء فیض و نعمت به موجودی است که قابلیت و استعداد آن را داشته باشد.

و از آنجا که انسان با آن ساختمان مخصوص، و روحی که از برکت نفخه الهی در او دمیده شده، استعداد حیات جاویدان و رسیدن به کمالات فراوان دارد، خداوند رحمان رحیم چنین فیض و سعادتی را از او قطع نمی‌کند، و فیض و رحمت او با مرگ قطع نخواهد شد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان «برهان رحمت» یاد می‌کنیم، اکنون به قرآن باز می‌گردیم و به آیه زیر گوش جان می‌سپاریم:

قُلْ لِمَنْ ما فی السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ قُلْ للَّهِ کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ الی یَوْمِ الْقِیامَهِ لا رَیْبَ فیهِ.

(انعام- ۱۲)

ترجمه:

بگو: آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن کیست؟ بگو، برای خداست. رحمت را بر خود فرض کرده، و همه شما را در روز قیامت، که شکّی در آن نیست، جمع خواهد کرد.

***

تفسیر و جمع‌بندی

این آیه در حقیقت دارای چهار بخش است: در قسمت اوّل که با استفهام شروع می‌شود پیامبر

ص: ۲۱۱

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب ساخته می‌فرماید: «بگو آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟» (قُلْ لِمَنْ ما فی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

سپس بی‌آنکه در انتظار پاسخی باشد می‌افزاید: خودت بگو «از آن خداست» (قُلْ للَّهِ).

یعنی آنچنان مطلب مسلّم است که نیازی به گفتگو و بحث ندارد.

و در قسمت دوّم می‌فرماید: «خداوند، اعطای رحمت را بر خود حتم کرده است (که عموم بندگان را مشمول رحمت واسعه و لطف و عنایت بی‌پایان خود قرار دهد) (کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ).

و در قسمت سوّم به سراغ مسأله معاد می‌رود و می‌افزاید: «به طور قطع همه شما را در روز قیامت که شک و تردید در آن نیست، جمع خواهد کرد». (لَیَجْمَعَنَّکُمْ الی یَوْمِ الْقِیامَةِ لارَیْبَ فیهِ).

و در چهارمین قسمت، چنین نتیجه می‌گیرد: «تنها کسانی که سرمایه وجود خود را از کف داده و خسران کرده‌اند ایمان نمی‌آورند» (الَّذیْنَ خَسِرُوا انْفُسَهُمْ فَهُمْ لایُؤْمِنُونَ).

در اینکه رابطه میان این چهار جمله چگونه است؟ جمعی از مفسّران معتقدند که بخش اوّل آیه ناظر به توحید، و بخش دیگری به معاد- یا نبوت و معاد- می‌باشد، و اصول اساسی دین در آن منعکس است.(۱)

ولی مرحوم علّامه طباطبایی معتقد است تمام آیه ناظر به مسأله معاد است و این تفسیر صحیح‌تر به نظر می‌رسد و توضیح آن با بیانی از ما چنین است:

در قسمت اوّل خداوند مالکیت و حاکمیت خود را بر سرتاسر عالم هستی تبیین می‌کند و ضمن یک سؤال و جواب، سؤالی که پاسخش از درون و فطرت و جان برمی‌خیزد و حتی مشرکان نیز به آن معتقد بودند، مطلب را روشن می‌سازد (این درست به آن می‌ماند که گاه پدری فرزندش را مؤاخذه می‌کند و می‌گوید آیا تمام وسائل تحصیل و ترقی تو را فراهم نکردم، و بعد بی‌آنکه منتظر پاسخ فرزند بنشیند خودش می‌گوید: البتّه چنین کردم).

و به این ترتیب ثابت می‌شود که چیزی در عالم هستی نمی‌تواند در برابر اراده و فرمان حق مانعی ایجاد کند.

سپس می‌افزاید: خداوند قادر توانا، رحمت را بر خود مقرّر داشته، چگونه ممکن است مقرّر ندارد در حالی که او منبع فیض است، و هیچ بخلی در آن منبع نیست، و اگر تا ابد افاضه فیض کند چیزی از او کم

۱- « تفسیر فخررازی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۶۴ و« تفسیر قرطبی»، جلد ۴ صفحه ۲۳۹۲.

ص: ۲۱۲

نمی‌شود.

آیا رحمت غیر از این است که نعمت را به کسی که مستحق و لایق آن است بدهند، و هر موجودی را به کمال مطلوبی که استعداد دارد برساند؟

هنگامی که این دو مقدّمه ثابت شد (خداوند عالم از یکسو کانون رحمت است، و از سوی دیگر هیچ مانعی بر سر راه فیض رحمت او نمی‌تواند ظاهر شود) در جمله سوم نتیجه می‌گیرد پس همه شما را در روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست جمع می‌کند، زیرا اگر با مرگ انسان همه چیز پایان یابد، بشر به کمال مطلوب خود نرسیده، و از استعداد حیات جاودان بازمانده و رحمت الهی از او دریغ داشته شده، و یا مانعی بر سر راه آن ظاهر گشته است ولی چون مانعی در کار نیست، و رحمت او حتمی است، رسیدن به حیات جاویدان در سرائی دیگر و وصول به جوار قرب حق برای انسان‌ها نیز قطعی است.

و البته گروهی از مردم این سرمایه استعداد خود را برای حیات ابدی از دست می‌دهند و گرفتار خسران و زیان می‌شوند و به همین جهت به معاد، ایمان نمی‌آورند.

بنابراین «برهان رحمت» که چکیده این آیه است، و کاملًا مستدل و منطقی است، چیزی غیر از برهان عدالت و برهان حکمت است. (دقت کنید).

ضمناً پاسخ این سئوال نیز روشن شد که قیامت و رستاخیز تنها برای گروهی مایه رحمت است، در حالی که برای گروه دیگری مایه عذاب است، این مطلب چگونه با رحمت خداوند سازگار می‌باشد؟

پاسخ همان است که در ذیل آیه تلویحاً آمده است و آن اینکه خداوند استعداد نیل به رحمت را به همه داده، و سرمایه‌های لازم را در اختیار همگان گذارده، حال اگر گروهی خودشان سرمایه‌ها را آتش بزنند، و بر باد دهند، با اینکه هم عقل دارند و هم تحت پوشش تعلمیات وحی قرار گرفته‌اند مقصر خودشانند، و خودشان کرده‌اند که لعنت بر خودشان باد!

همه مواهب حیات چنین است، گروهی از آن بهره می‌گیرند و گروهی سوء استفاده می‌کنند، و این امر مانع فیض خدا و رحمت او نخواهد بود.

قابل توجه اینکه جمله لَیَجْمَعَنَّکُمْ ... از یکسو با «لام قسم»، از سوی دیگر با «نون تأکید ثقیله» و از سوی سوّم با جمله «لارَیْبَ فیهِ»، تأکید شده، و نشان می‌دهد که با توجه به رحمت پروردگار، قیامت از هر نظر حتمی است.

ص: ۲۱۳

و از آنجا که آنچه در بالا گفته شد برای توضیح این برهان کافی به نظر می‌رسد نیازی به توضیحات دیگر نمی‌بینیم.

ص: ۲۱۴

۶- برهان وحدت

اشاره

اشاره:

از ویژگی‌های زندگی دنیا وجود اختلاف آراء و افکار است، حتی پیروان یک مذهب غالباً به شاخه‌های متعددی با عقائد مختلف تقسیم شده‌اند.

گاه این اختلاف آراء و عقائد از اجتماع بزرگ به درون یک خانه و خانواده کشیده می‌شود، و هریک از اعضای خانواده پیرو عقیده و مکتبی هستند.

بدون شک هر انسانی از وجود این اختلافات در این جهان رنج می‌برد، و همه آرزو می‌کنند این اختلافات روزی برچیده شود.

مسلّماً خدایی که انسان را برای تکامل و هدایت آفریده به مقتضای مقام ربوبیّتش انسان‌ها را از نیل به چنین خواسته‌ای محروم نخواهد کرد، و چون این هدف در دنیا به دلائلی که بعد اشاره خواهد شد انجام نمی‌گیرد، و شواهد موجود نیز بر این معنا گواهی می‌دهد، حتماً جای رفع اختلافات و رسیدن به وحدت، سرای دیگری است.

قرآن مجید تأکید زیادی روی این مطلب نموده است، بیش از ده آیه از قرآن اشاره به این موضوع می‌کند که محل رفع هرگونه اختلاف سرای دیگر است، و خداوند قطعاً این کار را انجام می‌دهد.

با این اشاره به قرآن، باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

(توجه داشته باشید از آیاتی که مضمون‌های مشابهی دارند یک آیه در متن انتخاب شده، و بقیه در پاورقی آورده شده است.

۱- وَ اَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ ایْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یَمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیْه حَقّاً وَلکِنَّ اکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ- لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذی یَخْتَلِفُونَ فیْهِ.

(نحل- ۳۸ و ۳۹)

ص: ۲۱۵

۲- ثُمَّ الی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ.

(انعام- ۱۶۴)

۳- انَّ رَبَّکَ یَقْضی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ.

(یونس- ۹۳)

۴- اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ.

(حج- ۶۹)

۵- انَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ الَّذِیْنَ هادُوا وَ الصّابِئِیْنَ وَ النَّصاری وَ الْمَجُوْسَ وَ الَّذِیْنَ اشْرَکُوا انَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ انَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شهیدٌ.

(حج- ۱۷)

ترجمه:

۱- آنها مؤکداً سوگند یاد کردند که خدا آنها را می‌میراند و هرگز مبعوث نمی‌کند آری این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را به زندگی باز می‌گرداند) ولی اکثر مردم نمی‌دانند- هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد.

۲- سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد.

۳- پروردگار تو در روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری خواهد کرد.

۴- خداوند میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می‌کند.

۵- کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می‌کند و حق را از باطل جدا می‌سازد، خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه).

***

ص: ۲۱۶

تفسیر و جمع‌بندی

این اختلافات کی پایان می‌گیرد؟

در نخستین آیه ابتدا سوگنده منکران رستاخیز را در مورد نفی سرای دیگر نقل کرده، می‌فرماید: «آنها با تأکید قسم یاد کردند که خداوند مردگان را هرگز مبعوث نخواهد کرد» (وَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ ایْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یَمُوتُ).

بعد چنین به آنها پاسخ می‌گوید: «آری (حتماً همه را به زندگی جدید باز می‌گرداند) این وعده قطعی خداست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً وَلکِنَّ اکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).

سپس به ذکر هدف رستاخیز و مبعوث شدن مردگان پرداخته می‌فرماید: «هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد» (لِیُبَیِّنَ لَهُمْ الَّذی یَخْتَلِفُونَ فیهِ).

و به این ترتیب «یکی از اهداف معاد نفی اختلافات و بازگشت به وحدت است» چرا که طبیعت این دنیا که توأم با انواع حجاب‌ها است اجازه نمی‌دهد اختلافات برچیده شود، ولی در آن روز که روز کشف غطاء، و کنار رفتن پرده‌ها، و آشکار شدن سرائر و اسرار درون می‌باشد، همه چیز تبیین می‌گردد و اختلاف برچیده می‌شود.

مؤمنان در ایمانشان راسختر می‌شوند، و به مقام عین الیقین می‌رسند، و کافران و پیروان مکاتب باطل اعتراف به خطای خود کرده به سوی حق باز می‌گردند.

دوّمین آیه همین معنا را در لباس دیگری عرضه می‌کند و بعد از نفی معبودهای مشرکان و اینکه هرکس در گرو اعمال خویش است، و گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند، می‌فرماید: «سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد» (و اختلافات پایان خواهد گرفت) (ثُمَّ الی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ).

در آیه نخست سخن از تبیین اختلافات بود، و در این آیه سخن از انْباءْ (خبر دادن و آگاه ساختن) است، و در واقع دوّمی علت اوّلی است، چرا که اخبار الهی در قیامت سرچشمه تبیین حقایق است، یا اینکه «تبیین» مربوط به دیدنی‌ها، و «انْباءْ» مربوط به شنیدنی‌هاست.

***

ص: ۲۱۷

در سوّمین آیه مسأله داوری خداوند در اختلافات مردم در قیامت مطرح است، می‌فرماید: «پروردگار تو روز قیامت، میان آنها در آنچه پیوسته اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد» (انَّ رَبَّکَ یَقْضی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیما کانُوا فیه یَخْتَلِفُونَ).

بدیهی است هنگامی که خداوند در آن روز رسماً میان آنها داوری کند، اختلافات برچیده خواهد شد و حقایق آشکار خواهد گشت.

این آیه اشاره به اختلاف‌های بنی‌اسرائیل است، یا اختلافی که بعد از نزول قرآن و ظهور اسلام در میان آنها پیدا شد که گروهی با توجه به نشانه‌هایی که از اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشتند آن را پذیرفتند، و گروهی به خاطر حفظ منافع شخصی از پذیرش آن سرباز زدند.

یا اشاره به اختلافاتی است که در عصر موسی بن عمران علیه السلام بعد از نجات از چنگال فرعونیان و مشاهده این اعجاز بزرگ، یا به هنگام رفتن موسی به کوه طور و ظهور گوساله سامری، در میان آنها حاصل شد.

گرچه بسیاری از مفسّران احتمال اوّل را ترجیح داده‌اند ولی آیات قبل از این آیه احتمال دوّم را ترجیح می‌دهد(۱) جمع میان هر سه تفسیر ممکن است.

به هر حال به گفته بعضی از مفسّران معروف این گونه اختلافات، در دار دنیا قابل زوال نیست، تنها در آخرت است که خداوند داوری می‌کند و حق را از باطل و راستگو را از کافر جدا می‌سازد.(۲)

***

در چهارمین آیه، تعبیر به حکم آمده است و بعد از آنکه اشاره به گوشه‌ای از اختلافات بنی‌اسرائیل می‌کند، می‌فرماید: پروردگار تو، روز قیامت در میان شما در آنچه اختلاف داشتید حکم خواهد کرد. (اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ).

در اینکه اختلاف یهود در چه بود؟ از آغاز آیه استفاده می‌شود که آنها درباره روز شنبه که روز تعطیل آنها بود، اختلاف داشتند (اختلاف در اینکه صید در آن روز حرام است یا حلال؟ با اینکه پیامبرشان بر

۱- فخر رازی و قرطبی و مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان تفسیر اوّل را پذیرفته‌اند، ولی تعبیرات المیزان با تفسیر دوّم سازگارتر است.

۲- تفسیر کبیر، جلد ۱۷، صفحه ۱۵۹.

ص: ۲۱۸

آنها تحریم کرده بودند، و یا اختلاف در ترجیح آن روز بر جمعه و مانند آن).

اصولًا بنی‌اسرائیل به گواهی تاریخشان همیشه کانونی از اختلاف و پراکندگی بودند به عکس امروز که به خاطر حوادثی که اصل موجودیت آنها را تهدید می‌کند دست به دست هم داده و مخصوصاً بر ضد مسلمانان جهان متّحد شده‌اند.

***

در پنجمین و آخرین آیه، آنچه در آیات قبل آمده بوده به صورت کلی‌تر و تحت عنوان دیگر، مطرح شده است، اشاره به اختلافات وسیع و گسترده مؤمنان و اصناف مختلف کفّار کرده، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و یهود و صابئان (ستاره‌پرستان) و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت جدائی می‌افکند (حق را از باطل جدا می‌سازد)، خداوند بر هر چیز گواه است» (و از همه چیز آگاه است) (انَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ الَّذِیْنَ هادُوا وَ الصّابِئِیْنَ وَ النَّصارَی وَ الْمَجُوْسَ وَ الَّذِیْنَ اشْرَکُوا انَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ انَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ شَهیدٌ).

قابل توجه اینکه یکی از نامهای معروف قیامت «یَوْمُ الْفَصْلِ» است، قرآن می‌گوید: إنَّ یَوْمَ الفَصْلِ کانَ مِیْقاتاً: «یوم الفصل وعده‌گاه (همگان) است» (نبأ- ۱۷)، در آیات متعدد دیگری از قرآن نیز همین تعبیر درباره روز قیامت آمده است.

«فصل» در اصل به معنای جدایی دو چیز از یکدیگر است و رزو قیامت از این جهت یوم الفصل نامیده شده که حق از باطل در آن روز جدا می‌گردد، و هرگونه اختلاف به وسیله داوری خداوند بر چیده می‌شود و صفوف نیکان و پاکان از بدان و آلودگان جدا می‌گردد، به گفته مرحوم طبرسی» در «مجمع‌البیان» صورت اهل حق سفید و نورانی و چهره اهل باطل سیاه و ظلمانی خواهد بود.(۱)

آیا با چنین نشانه‌های روشنی بازهم جایی برای اختلاف و نزاع در مسأله حق و باطل باقی می‌ماند.

در این آیه به شش گروه از پیروان ادیان معروف که در عصر نزول قرآن وجود داشته و در واقع مذاهب عمده را تشکیل می‌داده‌اند اشاره شده است می‌فرماید: مؤمنان (مسلمین) یهود، صابئین (پیروان یحیی که بر اثر انحرافاتی بعضی آنها را ستاره‌پرستان نامیده‌اند) نصاری (مسیحیان) و مجوس (زرتشتیان) و

۱- مجمع‌البیان، جلد ۷، صفحه ۷۶.

ص: ۲۱۹

مشرکان و بت پرستان، سپس می‌فرماید خداوند در قیامت میان آنها جدایی خواهد افکند و اهل حق را به روشنی از اهل باطل جدا می‌سازد.

اگر امروز برای جدا ساختن اهل حق از اهل باطل نیاز به دلیل و منطق و استدلال است آن روز مطلقاً نیازی به این امور نیست، بلکه به مصداق آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است حتی احتیاج به توضیح ندارد، و رنگ رخساره‌ها خبر از سرّ درون‌ها می‌دهد!

***

توضیحات:

در آیات پنجگانه بالاـ با ذکر پنج عنوان مختلف: «انْباءْ» «تَبیِیْن»- «حُکْم»- «قَضاءَ» و «فَصْل»، این حقیقت به روشن‌ترین وجهی بیان شده است که روز قیامت روز پایان گرفتن اختلافات، روز روشن شدن حقائق، جدایی حق از باطل، و روز حکم و داوری نهایی است.

چگونه چنین نباشد در حالی که قیامت یوم البروز و یوم الظهور است وَ بَرزُوا للَّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ (ابراهیم- ۴۸) روز برطرف شدن حجاب‌ها و کشف غطاء است.

فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ. (ق- ۲۲)

در واقع طبیعت عالم دنیا که یک عالم ظلمانی یا نیمه ظلمانی است اجازه نمی‌دهد که حقائق به طور کامل آشکار و آفتابی گردد، و درست به شب می‌ماند که انسان هر قدر تلاش و کوشش کند که با چراغ به حقائق دسترسی پیدا نماید باز چهره قسمتی از حقائق نمایان نمی‌گردد، اما قیامت همانند موقع طلوع آفتاب است، که با درخشش آن همه چیز آفتابی و بر ملا می‌شود.

به هنگام شب گروهی ممکن است راه را پیدا کنند ولی گروه دیگری در بیراهه بمانند و نیز ممکن است کسانی که حق را یافته‌اند هر کدام توصیف محدودی از آن بنمایند، مانند مثال معروفی که می‌گوید گروهی در تاریکی شب برای شناسایی فیل به سراغ آن رفتند، هریک عضوی از آن را لمس کردند و بعد که بیرون آمدند توصیف‌های متناقضی از آن داشتند، آن کس که دستش به پای فیل رسیده بود می‌گفت فیل همچون یک ستون است! و دیگری که دستش به خرطوم رسیده بود آن را به لوله بزرگی تشبیه می‌کرد، و سوّمی که سینه فیل را لمس کرده بود آن را همانند سقفی می‌دانست، ولی هنگامی که فیل در روشنایی قرار

ص: ۲۲۰

گرفت اختلافات به کلی برطرف شد، و همه فهمیدند توصیف‌های آنها محدود بوده است!

و همان‌گونه که قبلًا اشاره شد انسان این آمادگی را دارد که از امواج اختلاف درآید و در عالم یقین و وحدت گام بگذارد، و خداوندی که او را برای تکامل آفریده است مسلماً از این فیض محروم نخواهد کرد.

اختلاف یکی از موانع راه تکامل است، اختلاف مزاحم آرامش است، و اختلاف گاه سبب سرایت شک به ریشه اعتقادات انسان است، بنابراین باید در انتظار روزی بود که این موجودات مزاحم برچیده شوند.

البته انبیاء و اوصیاء به کمک کتب آسمانی حقایق را تا آنجا که طبیعت زندگی دنیا اجازه می‌داد روشن ساختند، ولی آنها همچون چراغ‌هایی بودند فرا راه انسان در شب ظلمانی دنیا، لذا چیزی نمی‌گذشت که باز اختلاف جای وحدت را می‌گرفت، چنان‌که قرآن می‌گوید: وَ ما انْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ الا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذى اخْتَلَفُوا فيهِ: «ما قرآن را نازل نکردیم مگر برای اینکه تبیین کنی برای آنها آنچه را آنها در آن اختلاف داشتند» (نحل- ۶۴).

و در جای دیگر می‌گوید: فَمَا اختَلَفُوا الّا مِنْ بَعْدِ ماجائَهُمُ الْعِلْمُ: آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم و آگاهی به سراغشان آمد (جاثیه- ۱۷).

این نشان می‌دهد که با تمام تلاش و کوشش انبیاء و برطرف شدن نسبی اختلافات بازهم اختلاف به طور کامل برطرف نشد.

اصولًا هوا و هوس‌ها، حب و بغض‌ها که در این دنیا بر بسیاری از مردم حاکم است خود بزرگترین حجاب است، و تا آنها کنار نروند گامی به سوی وحدت برداشته نخواهد شد.

اما در قیامت همه این حجاب‌ها می‌سوزد و نابود می‌شود، لذا حقایق بدون حجاب آشکار می‌گردد.

ص: ۲۲۱

۷- برهان بقاءِ رُوح

اشاره

اشاره:

بسیاری از فلاسفه الهی در بحث معاد به سراغ مسأله بقاء روح رفته‌اند، و آن را از دلائل زنده این مسأله می‌دانند.

بـدون شـک اعتقاد به بقاء روح نیمی از راه معاد و زنـدگی پس از مرگ را برای ما هموار می‌سازد، ولی چنان نیست که اگر کسـی اعتقاد به بقای روح نداشـته باشد اثبات مسأله معاد و رسـتاخیز برای او مشـکل شود، بلکه بحث معاد منهای مسأله بقاء روح نیز کاملًا قابل اثبات است.

و شایـد به همین دلیـل قرآن مجیـد در این همه آیاتی که درباره معاد بحث کرده است کمتر روی مسأله بقای روح تکیه نموده، و به تعبیر دیگر قرآن مجیـد پیونـد خاصـی میـان مسـأله معـاد و بقـای روح- چنـانکه خواهیم دیـد- برقرار نسـاخته است، ولی با این حال نمی‌توان انکار کرد که اثبات مسأله معاد در پرتو مسأله بقای روح روشن‌تر و آشکارتر خواهد بود.

و نیز نمی‌توان انکار کرد که قرآن مجید اشارات ظریف و زیبایی به مسأله بقای روح دارد، لذا سـزاوار است که سـیری اجمالی روی مسأله بقای روح داشـته باشـیم، بی‌آنکه در این مسأله غرق شویم، چرا که بحث‌های مربوط به روح آن قدر گسترده و دامنه‌دار است که خود نیازمند به تألیف کتاب یا کتاب‌های جداگانه است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتاً بَلْ احْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.

(آل‌عمران- ۱۶۹)

۲- وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتٌ بَلْ احْیاءُ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ.

(بقره- ۱۵۴)

ص: ۲۲۲

۳- النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوّاً وَ عَشِیّاً وَ یَوْمَ تَقُوْمُ السّاعَةُ ادْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اشَدَّ الْعَذابِ.

(مؤن- ۴۶)

۴- قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وَکِّلَ بِکُمْ ثُمْ الی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ.

(سجده- ۱۱)

۵- اللّه یَتوفَی الْانْفُسَ حینَ مَوْتِها وَالَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْاخْری الی اجَلٍ مُسَمّیً انَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.

(زمر- ۴۲)(۱)

ترجمه:

۱- (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۲- و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگویید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

۳- عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت بر پا می‌شود دستور می‌دهد آل‌فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید.

۴- بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.

۵- خداوند ارواح را به هنگام «مرگ» قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام «خواب» می‌گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر می‌کنند.

۱- آیات متعددی در قرآن مجید است که از مرگ تعبیر به توفی(دریافت داشتن) می‌کند که اشاره لطیفی به مسأله بقاء روح است مانند ۹۷ نساء- ۶۱ انعام- ۲۷ و ۳۲ و ۷۰ نحل- ۴۶ یونس- ۴۰ رعد- ۷۷ و ۶۷ غافر- ۵۰ انفال- ۳۷ اعراف- ۵ حج.

ص: ۲۲۳

***

تفسیر و جمع‌بندی

استقلال ارواح

در نخستین آیه، سخن از شهیدان راه خداست، که گروهی از افراد سست ایمان به حالشان تأسف می‌خوردند که چگونه مردند و از میان رفتند و به خاک سپرده شدند و دستشان از همه‌جا کوتاه گشت؟! در اینجا قرآن روی سخن را به پیامبر کرده (تا دیگران حساب خود را بکنند) می‌فرماید: «هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» (وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیل اللَّهِ امْواتاً بَلْ احْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ).

و به این ترتیب دید مردم را درباره مرگ مخصوصاً «مرگ شهیدان راه خدا» به کلّی دگرگون می‌سازد، و نشان می‌دهد که آنها در جوار رحمت الهی در حالی که شادی در سراسر وجودشان موج می‌زند و برای دیگران پیام می‌فرستند که هیچ غم و اندوهی ندارند، آرمیده‌اند.

این تعبیرات زنده و روشن به خوبی حکایت از بقای روح و زندگی شهیدان در عالمی بسیار برتر و بالاتر از این جهان می‌کند.

اگر زندگی انسان با مرگ به کلی پایان می‌گرفت این تعبیرات حتی درباره شهیدان نامفهوم بود، و جز مشتی مجازگویی چیز دیگری نبود.

ولی آنها که نتوانسته‌اند پیام آیه را درک کنند، گاه به پیروی از همان افراد ضعیف الایمان آغاز اسلام، این گونه تعبیرات را به معنای بقای نام شهیدان و مکتب آنها! و مانند آن، تفسیر کرده‌اند، در حالی که آیه به وضوح این گونه افکار را رد می‌کند، و برای شهیدان حیات جاویدان قائل است، حیاتی که مسلماً جسمانی نیست، چون جسم خونین شهید به خاک سپرده می‌شود، پس حیاتی است روحانی از طریق بقای روح در برزخ.

گرچه بعضی- به گفته تفسیر المیزان- اصرار دارند که این آیه مخصوص شهیدان بدر است (یا به تعبیر بعضی دیگر مربوط به شهدای احد) ولی مسلماً آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و عموم شهیدان را بدون استثناء شامل می‌شود، و غیر شهیدان را نیز نفی نمی‌کند.

ص: ۲۲۴

به هر حال لحن این آیه و آیات بعد از آن همگی حکایت از بقای ارواح آنها، و بهره گیری از ارزاق معنوی در جوار رحمت الهی، و شاد بودن به نعمت و فضل او، دارد و خط بطلان بر توجیهات و تفسیرهای انحرافی می کشد.

***

باز هم شهیدان راه خدا

همین معنا در دوّمین آیه مورد بحث به شکل دیگری آمده است، با این تفاوت که شأن نزول آیه قبل شهدای احد بود، و شأن نزول این آیه شهدای میدان بدر است، ولی محتوای آیه در هر دو جا عمومیت دارد.

و نیز با این تفاوت که روی سخن در آیه قبل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و در اینجا به همه مسلمانان است، می‌فرماید: «به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگویید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید»! (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیْلِ اللَّهِ امْواتٌ بَلْ احْیاءٌ وَلکِنْ لا تَشْعُرُونَ).

درست است که آیه اوّل به ضمیمه آیاتی که بعد از آن است تأکیدهای بیشتری روی مسأله حیات روحانی شهیدان دارد، ولی آیه دوّم نیز کاملًا گویاست، به خصوص اینکه می گوید: «آنها زنده‌اند و شما نمی‌فهمید!»

باز در اینجا به گفته بعضی از کوته‌فکران برخورد می کنیم که برای حیات شهیدان به توجیهات مجازی و انحرافی دست زده‌اند، و حیات را به معنای هدایت یا زنده ماندن نام و مکتب آنها، تفسیر کرده‌اند، در حالی که هیچ گونه شاهدی بر گفتار خود ندارند.

این گروه گویا در تعبیرات این دو آیه به هیچ وجه دقت نکرده‌اند که برای شهیدان علاوه بر حیات، رزق و روزی، شادی و بشارت، بهره گیری از انواع نعمت‌های الهی، و عدم ترس و غم ذکر می کند، و مخصوصاً با صراحت می گوید: شما حیات آنها را درک نمی کنید!

اگر مقصود بیان نام و مکتب یا حیات در قیامت بوده باشد هیچ‌یک از این تعبیرات صحیح به نظر نمی‌رسد.

و به این ترتیب قرآن پایه بحث بقای روح را در اینجا نهاده و آن را از شهیدان آغاز کرده است.

***

ص: ۲۲۵

عذاب آل‌فرعون در برزخ

در سوّمین آیه، سخن از یک جمعیّت ظالم و ستمگر یعنی «آل‌فرعون» در میان است که درست نقطه مقابل شهدا هستند، حال آنها را بعد از مرگ چنین بیان می‌کند: «آنها هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و آن روزی که قیامت برپا می‌گردد دستور داده می‌شود که آل‌فرعون را داخل در اشدّ عذاب کنید»! (النّارُ یُعْرَضُوْنَ عَلَیْها غُدَوّاً وَ عَشِّیّاً وَ یَوْمَ تَقُوْمُ السّاعَةُ ادْخِلُوا آلَ‌فِرْعَوْنَ اشَدَّ الْعَذابِ).

پر واضح است که منظور از آتش که آل‌فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند آتش برزخی است، چرا که آنها از دنیا رفته‌اند، و هنوز هم قیامت برپا نشده، به علاوه مجازات آنها در قیامت صبح و شام نیست، بلکه به طور دائم در اشد عذاب خواهند بود (همان‌گونه که ذیل آیه گواهی می‌دهد).

این تعبیر شاهد زنده دیگری بر بقای روح است، چرا که اگر روح باقی نباشد چه چیزی را صبح و شام بر آتش عرضه می‌کنند؟ آیا تنها جسم بی‌جان و خاک شده؟ این که تأثیری ندارد، پس باید روی آنها باقی بماند و دارای درک و شعور باشد و در عالم برزخ هر صبح و شام گرفتار عذاب الهی گردد.

تعبیر به «غُدُوّ» و «عَشِیّ» (صبح و شام) ممکن به خاطر آن باشد که موقع صبح و شام از مواقع قدرت‌نمایی طاغوتیان و عیش و نوش آنهاست، درست در همین ساعات گرفتار مجازات الهی می‌شوند.

تعبیر «یُعْرَضُونَ» (عرضه می‌شوند) مسلماً با داخل شدن در آتش که در ذیل آیه آمده تفاوت دارد، و ممکن است اشاره به نزدیک شدن آتش به آنها بوده باشد، در برزخ نزدیک آتش دوزخ می‌شوند و در قیامت داخل آن!

بسیاری از مفسّران این آیه را دلیل برعذاب قبر و برزخ گرفته‌اند(۱)، و مسلم است که عذاب قبر (و برزخ) بدون بقای روح معنا و مفهومی نخواهد داشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: هریک از شما از دنیا می‌رود صبح و شام جایگاهش را در قیامت به او عرضه می‌کنند، اگر بهشتی باشد جایش را در بهشت، و اگر دوزخی باشد در جهنم به او نشان می‌دهند و به او گفته می‌شود: این جایگاه تو است در قیامت (و همین امر مایه

۱- « مجمع‌البیان»، جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۲۵،« تفسیر فخررازی»، جلد ۲۷، صفحه ۷۳،« قرطبی» جلد ۸، صفحه ۵۷۶۳،« المیزان»، جلد ۱۷، ص ۳۵۴.

ص: ۲۲۶

نشاط یا شکنجه و عذاب اوست).(۱)

این حدیث نشان می‌دهد که پاداش و کیفر برزخی منحصر به شهیدان یا آل‌فرعون نیست و دیگران را نیز شامل می‌شود.

***

قبض ارواح!

در چهارمین آیه (و آیات مشابه آن) به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم که می‌فرماید: «به آنها بگو فرشته مرگ که مأمور بر شماست، شما را تحویل می‌گیرد (روحتان را قبض می‌کند) سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید» (قُلْ یَتَوَفّا مَلَکُ الْمُوْتِ الَّذِی وَکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ الی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ).

تعبیر تازه و جالب در اینجا تعبیر «یَتَوَفّاکُمْ» از ماده «تَوَفّی (بر وزن ترقی) است.

به گفته «راغب» در «مفردات»، «وافی» در اصل به معنای چیزی است که به حد کمال برسد، بنابراین «توفّی» به معنای گرفتن چیزی است به طور کامل، این تعبیر به وضوح این حقیقت را می‌رساند که مرگ به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه نوع کاملی از قبض و دریافت،، و گرفتن روح آدمی به طور کامل می‌باشد، و این خود دلیل زنده‌ای است که روح آدمی بعد از مرگ باقی می‌ماند. بسیاری از مفسّران بزرگ به این مسأله توجه کرده و بر آن تأکید نموده‌اند، وگرنه فنا و نابودی چیزی نیست که «توفی» (دریافت کامل) در مورد آن صادق باشد.

قابل توجه اینکه این آیه در پاسخ کسانی است که قیامت را انکار می‌کردند، و در آیه قبل از آن، از آنان چنین نقل شده: «آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و در زمین گم شدیم آفرینش تازه‌ای می‌یابیم»؟! (وَقالُوا ءاذا ضَلَلْنا فی الْاَرْضِ ائِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیْدٍ).

آیه در پاسخ آنها می‌گوید: «وجود شما تنها جسم شما نیست که با مرگ به طور کلی گم شوید، بلکه گوهر اصلی که روح است از سوی فرشتگان الهی گرفته می‌شود و در قیامت به سوی خدا باز می‌گردید (و

۱- این حدیث در مجمع‌البیان از صحیح بخاری و مسلم نقل شده است(جلد ۷ و ۸ ص ۵۲۶).

ص: ۲۲۷

جسم شما نیز در کنار روح محشور می‌شود). این تعبیر چنان‌که گفتیم در آیات متعددی از قرآن، تکرار و تأکید شده است.

پیام آیات این است که هرگز به مرگ از دریچه چشم دنیاپرستان مادی نگاه نکنید که آن را به معنای نابودی انسان و نقطه پایان زندگی او می‌شمرند، و فریاد «انْ هِیَ الا حَیاتُنا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا» سر می‌دهند، بلکه مرگ انتقال از «حیات ادنی» و زندگی پست‌تر، به «حیات اعلی» و زندگی بالاتر است، آن هم توسّط فرشتگان الهی که وسیله این نقل و انتقالند.

در بعضی از موارد، این «توفّی» (دریافت) را به خدا نسبت می‌دهد: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْانْفُسَ حینَ مَوْتِها: «خداوند جان‌ها (ارواح) را به هنگام مرگ می‌گیرد و دریافت می‌کند» (زمر- ۴۲)

و در جای دیگر می‌خوانیم: وَلکِنْ اعْبُدُ اللَّهَ الَّذی یَتَوفّاکُمْ: «ولی من خدایی را پرستش می‌کنم که (روح) شما را به هنگام مرگ می‌گیرد» (یونس- ۱۰۴)

البتّه هرگز تضادّی بین این سه تعبیر که در قرآن مجید آمده (خدا جان شما را می‌گیرد، فرشته مرگ می‌گیرد، ملائکه و فرشتگان می‌گیرند) وجود ندارد، چرا که همه فرمانبر خدا هستند، پس فاعل اصلی اوست، و فرشتگان قبض ارواح نیز رئیسی دارند که ملک الموت نامیده می‌شود، و فرشتگان دیگر قبض ارواح مأموران اویند.

***

در پنجمین و آخرین آیه همین معنا با اضافاتی به چشم می‌خورد که وضع انسان را به هنگام خواب، با هنگام مرگ، مقایسه می‌کند، و تعبیر «توفّی» را در هر دو به کار می‌برد، می‌فرماید: «خداوند جان‌ها (ارواح) را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و جان‌هایی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد» (اللَّهُ یَتوفَّی الْانْفُسَ حِیْنَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها).

«سپس آن را که فرمان مرگ درباره آنها صادر شده نگه می‌دارد، و دیگری را (که مشمول فرمان مرگ نیست) باز می‌گرداند، تا سرآمد معیّنی» (فَیُمْسِکُ الَّتی قَضَی عَلَیْها الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الاخْرَی الی اجَلٍ مُسَمّیً).

«در این مسأله آیات و نشانه‌های روشنی است برای آنها که تفکّر می‌کنند (انَّ فی ذلِکَ لآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

«انْفُس» جمع «نَفْس» به معنا جان است، و جان در اینجا همان روح انسانی است، از آیه فوق استفاده می‌شود که در هر دو حال روح از انسان گرفته می‌شود، در حال مرگ و در حال خواب، با این تفاوت که در

ص: ۲۲۸

حال خواب توفی کامل نیست و بار دیگر به بـدن فرسـتاده می‌شود، ولی در حال مرگ بازگشتی وجود نـدارد (البته گروهی هسـتند که از حال خواب به حال مرگ منتقل می‌شوند و هرگز بیدار نمی‌شوند که در آیه فوق به آنها نیز اشاره شده است).

یا به تعبیری که در بعضـی از کلمات مفسّرین آمده است: «روح دارای سه حالت است، گاه شعاع آن بر ظاهر و باطن بدن می‌افتد، و گاه فقط بر ظاهر آن می‌تابد، و گاه پرتو آن به طور کلّی از ظاهر و باطن جمع می‌شود.

اوّلی حال بیداری است، دوّمی حال خواب، و سوّمی حال مرگ است»(۱)

برای توضیح بشتر باید به این حقیقت توجه داشت که حیات انسان بر سه گونه است:

«حیات نباتی» که بر اساس آن سلول‌های بدن دارای تغذیه و رشد و نمو و تولید مثل‌اند (مانند همه گیاهان).

«حیـات حیوانی» که شامل حسّ و حرکت نیز می‌شود، اعم از حرکات غیر اختیاری، ماننـد ضـربان قلب و نبض، یا حرکات اختیاری، مانند راه رفتن یک حیوان و تکان دادن دست و پا.

و «حیـات انسانی» که مربوط به ادراکات عالیه انسان، و تصـمیم و اراده و تحلیل مسائل مختلف، و ابـداع و ابتکار و احساس تعهّـد و مسئولیت است.

مسلم است در حال خواب، نوع اوّل و دوّم از انسان گرفته نمی‌شود، تنها نوع سوّم است که آن را از دست می‌دهد.

ضمناً از این آیه به خوبی اسـتفاده می‌شود که خواب «شکل ضعیفی از مرگ» است، یا به تعبیر دیگر، مرگ «نمونه کاملی از خواب» می‌باشد، و نیز اسـتفاده می‌شود که انسان ترکیبی است از جسم و روح، جسم از جهان مادّه است و روح گوهری است ماورای جهان مادّه عنصری.

و نیز معمّای خواب و رؤیا و حقایق تازه‌ای را که انسان در این حال درک می‌کنـد تا حـدی حلّ می‌شود، زیرا در موقع خواب، روح انسانی جدا می‌گردد و به فعالیت آزادانه‌تری می‌پردازد، و به همین دلیل از عوالمی تازه آگاه می‌شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین می‌خوانیم: انَّ الرُّوْحَ یَخْرُجُ عِنْدَ النَّومِ، وَ یَبْقَی شُعاعُهُ فی

۱- تفسیر کبیر، جلد ۲۶، صفحه ۲۸۴.

ص: ۲۲۹

الْجَسَدِ، فَلِذلِکَ یَرَی الرُّؤْیا، فَاذا انْتَبَهَ عادَ رُوْحُهُ الَی جَسَدِهِ بِاسْرَعَ مِنْ لَحْظَهٍ!: «روح به هنگام خواب از بدن خارج می‌شود و پرتو و شعاع آن در بدن می‌ماند، لذا انسان خواب می‌بیند، و هنگامی که بیدار شد، روح سریع‌تر از یک لحظه به جسد باز می‌گردد».(۱)

به هر حال این آیات هیچ‌گونه تفسیری جز مسأله بقاء روح ندارد، چرا که دریافت چیزی آن هم به صورت کامل به هنگام مرگ، مصداق جسمانی ندارد، حیات گیاهی و حیوانی که با مرگ نابود می‌شود نمی‌تواند مصداقی برای عنوان «توفّی» باشد، بنابراین نتیجه می‌گیریم که منظور دریافت روح انسانی است که عامل حیات انسانی می‌باشد.

***

توضیحات

۱- بقای روح

مسأله بقای روح، رابطه نزدیکی با مسأله استقلال و اصالت روح دارد، زیرا اگر روح مستقل باشد می‌تواند بعد از مرگ باقی بماند، ولی اگر تابع ماده و از خواص آن بوده باشد (درست مانند حرکات یک ساعت که تابع آن است) در این صورت با نابود شدن جسم مادّی، آن هم نابود می‌گردد.

لذا قبل از هرچیز باید به سراغ این اصل برویم که آیا روح آدمی، یک گوهر مستقل است، یا چیزی شبیه خواص فیزیکی و شیمیایی جسم و سلول‌های مغزی که با از میان رفتن مغز، آن هم نابود می‌شود، درست مانند روح حیوانی و نباتی که مجموعه‌ای از نموّ و تغذیه و تولید مثل و حس و حرکت است، بدیهی است با از میان رفتن جسم نه تغذیه‌ای باقی می‌ماند، نه نمو و تولید مثل، و نه حسّ و حرکت (دقت کنید).

ولی ما دلائل فراوانی داریم که نشان می‌دهد روح انسانی شباهتی با روح نباتی و حیوانی ندارد، بلکه حقیقتی است مستقل، که گاهی به این بدن مادّی تعلق می‌گیرد و گاه از آن جدا می‌شود.

نخست به سراغ دلائل عقلی فلاسفه الهی برای اثبات اصالت و استقلال روح می‌رویم.

سپس به ذکر دلائل منکران، یعنی مادیین، پرداخته، و آنها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

گرچه اثبات بقای روح- همان‌گونه که قبلًا اشاره شد- به تنهایی تمام مقصود را در مباحث معاد اثبات

۱- « روح‌البیان» جلد ۸، صفحه ۱۱۵.

ص: ۲۳۰

نمی‌کنـد (زیرا بخش مهمی از معـاد مربوط به جنبه جسـمانیّت معـاد است)، ولی حـدّاقل نیمی از این راه را برای مـا هموار می‌سازد، وصولت منکران را درهم می‌شکند.

***

۲- آیا روح مستقل است؟

تـا آنجـا کـه تاریـخ علم و دانش بشـری نشـان می‌دهـد، مسـأله روح و ساختمـان و ویژگی‌هـای اسـرارآمیزش، همـواره مـورد تـوجه دانشمندان بوده است و هر دانشمندی به سهم خود کوشیده است تا به محیط اسرارآمیز روح گام بگذارد.

درست به همین دلیل نظراتی که درباره روح، از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده بسیار زیاد و متنوع است.

ممکن است علم و دانش امروز ما- و حتّی علم و دانش آینـدگان- برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد، هر چند روح ما از همه چیز این جهـان به ما نزدیک‌تر است. اما چون گوهر آن با آنچه در عالم ماده با آن انس گرفته‌ایم تفاوت کلی دارد. زیاد هم نباید تعجب کرد که به آسانی از اسرار و کنه این اعجوبه آفرینش و مخلوق مافوق ماده سر در نیاوریم.

امّا به هر حال این مانع از آن نخواهـد بود که ما دورنمای روح را با دیـده تیزبین عقل ببینیم، و از اصول و نظامات کلّی حاکم بر آن آگاه شویم.

مهمترین اصـلی که باید در اینجا شـناخته شود مسأله اصالت و اسـتقلال روح است، در برابر مکتب‌های ماده‌گرا که روح را مادی و از خواص ماده مغزی و سلول‌های عصبی می‌دانند و ماورای آن هیچ!

و ما بیشتر در اینجا به همین بحث می‌پردازیم، چرا که بحث «بقای روح» و «مسأله تجرد کامل یا تجرد برزخی» متکی به آن است.

اما قبل از ورود در این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تعلق روح به بدن انسان- آنچنان که بعضی گمان کرده‌اند- تعلقی از قبیـل حلول (فی‌المثـل ماننـد ورود بـاد در مشـک نیست)- بلکه یکنوع ارتباط و پیونـدی بر اساس حاکمیت روح بر تن و تصـرف و تدبیر آن است که بعضی آن را تشبیه به تعلق «معنا» به «لفظ» کرده‌اند.

ص: ۲۳۱

البتّه این مسأله در لابلای بحث استقلال روح روشن خواهد شد.

اکنون به اصل سخن باز می گردیم.

در این که انسان با سنگ و چوب بی‌روح فرق دارد شکی نیست، زیرا ما به خوبی احساس می کنیم که با موجودات بی‌جان و حتّی با گیاهان تفاوت داریم، ما می‌فهمیم، تصور می کنیم، تصمیم می گیریم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم متنفر می‌شویم، و ...

ولی گیاهان و سنگ‌ها هیچ یک از این احساسات را ندارند، بنابراین میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن چیزی است که روح انسانی می‌نامیم.

نه مادی‌ها و نه هیچ دسته‌ای دیگر هرگز منکر اصل وجود «روح» و «روان» نیستند و به همین دلیل همه آنها روانشناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می‌شناسند، این دو علم گرچه تقریباً از جهاتی مراحل طفولیت خود را طی می کنند، ولی به هر حال از علومی هستند که در دانشگاه‌های بزرگ دنیا وسیله استادان و دانش پژوهان تعقیب می‌شود، و همان گونه که خواهیم دید «روان» و «روح» دو حقیقت جدای از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام «روان» بر آن می گذاریم و آنجا که پدیده‌های روحی قطع نظر از جسم مورد بحث قرار می گیرند نام روح را به کار می‌بریم.

خلاصه اینکه هیچ کس انکار نمی کند که حقیقتی به نام روح و روان در ما وجود دارد.

اکنون باید دید جنگ دامنه‌دار میان «ماتریالیست‌ها» از یکسو و «فلاسفه متافیزیک و روحیون» از سوی دیگر در کجاست؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند غیر از موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد.

به عبارت دیگر، روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن از ساختمان و فعالیت جهان ماده جداست، درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط دارند. ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

ص: ۲۳۲

در صف مقابـل، فلاسـفه مادی قرار دارنـد: آنها می گوینـد: ما موجودی مسـتقل از ماده بنام «روح» یا نام دیگر سـراغ نـداریم، هرچه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیائی آن است.

ما دسـتگاهی به نام «مغز و اعصاب» داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می‌دهند، و مانند سایر دسـتگاه‌های بدن مادی هستند و تحت قوانین ماده فعالیت می کنند.

فی‌المثل ما غده‌هایی در زیر زبان داریم بنام «غده‌های بزاق» که هم فعالیت فیزیکی دارند و هم شیمیائی، هنگامی که غذا وارد دهان می‌شود، این چاه‌های آرتزین! بطور خودکار و کاملًا اتوماتیک شـروع به کار می کننـد، و چنان حسابگرند که درست به همان اندازه که آب برای جویـدن و نرم کردن غـذا لازم است روی آن می‌پاشـند؟ غذاهای آبدار، کم آب، خشک، هرکدام به اندازه نیاز خود، سهمیه‌ای از آب دهان دریافت می‌دارند!

مواد اسـیدی خصوصاً هنگامی که زیاد غلیظ باشـند، فعالیت این غده‌ها را افزایش می‌دهند، تا سـهم بیشتری از آب دریافت دارند، و به اندازه کافی رقیق شوند و به دیوارهای معده زیانی نرسانند!

و هنگامی که غـذا را فرو بردیم فعالیت این چاهها خاموش می گردد، خلاصه، نظام عجیبی بر این چشـمه‌ها جوشان حکومت می کند که اگر یـک سـاعت تعـادل و حسـاب آنها بهم بخورد، یا دائماً آب از «لب و لوچه» ما سـرازیر است و یا بانـدازه‌ای زبان و گلوی ما خشک می‌شود که لقمه در گلوی ما گیر می کند!

ایـن کـار «فیزیکی» بزاق است، ولی می‌دانیم کـار مهم‌تر بزاق کـار شـیمیائی آن است، مـواد مختلفی بـا آن آمیخته است که بـا غـذا ترکیب می‌شوند و زحمت معده را کم می کنند.

ماتریالیست‌ها می گوینـد: سلسـله اعصاب و مغز ما شبیه غده‌های بزاقی و مانند آن دارای فعالیت‌های فیزیکی و شـیمیائی است (که به طور مجموع «فیزیکو شـیمیائی» به آن گفته می‌شود) و همین فعالیت‌های «فیزیکو شیمیائی» است که ما نام آن را «پدیده‌های روحی» و یا «روح» می گذاریم.

آنهـا می گوینـد: هنگـامی که مشـغول فکر کردن هستیم یـک سلسـله امواج الکتریکی مخصوص از مغز مـا برمی‌خیزد، این امواج را امروز با دسـتگاه‌هایی می گیرنـد و روی کاغـذ ثبت می کننـد، مخصوصاً در بیمارسـتان‌های روانی با مطالعه روی این امواج، راه‌هایی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا می کنند، این فعالیت فیزیکی مغز ماست.

ص: ۲۳۳

علاوه بر این، سلول‌های مغز به هنگام فکر کردن، یا سایر فعالیت‌های روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیائی هستند.

بنابراین روح و پدیده‌های روحی چیزی خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیایی سلول‌های مغزی و عصبی ما نمی‌باشد.

آنها از این بحث چنین نتیجه می‌گیرند:

۱- همان‌طور که فعالیت غده‌های بزاقی و اثرات مختلف آن قبل از بدن نبوده و بعد از آن نیز نخواهد بود، فعالیت‌های روحی ما نیز با پیدایش مغز و دستگاه اعصاب، موجود می‌شوند، و با مردن آن می‌میرند!

۲- روح از خواص جسم است، پس مادی است و جنبه ماورای طبیعی ندارد.

۳- روح مشمول تمام قوانینی است که بر جسم حکومت می‌کند.

۴- روح بدون بدن وجود مستقلی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

***

۳- دلائل مادی‌ها بر عدم استقلال روح

مادی‌ها برای اثبات مدعای خود و اینکه روح و فکر و سایر پدیده‌های روحی همگی مادی هستند، یعنی از خواص فیزیکی و شیمیائی سلول‌های مغزی و عصبی می‌باشند شواهدی آورده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

۱- «به آسانی می‌توان نشان داد که با از کار افتادن یک قسمت از مغز یا سلسله اعصاب یک دسته از آثار روحی تعطیل می‌شود».(۱)

مثلًا آزمایش شده که اگر قسمت‌های خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی‌میرد، ولی بسیاری از معلومات خود را از دست می‌دهد، اگر غذا به او بدهند می‌خورد و هضم می‌کند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی‌خورد و از گرسنگی می‌میرد؟

همچنین در پاره‌ای از ضربه‌های مغزی که بر انسان وارد می‌شود، و یا به علل بعضی از بیماری‌ها، قسمت‌هایی از مغز از کار می‌افتد، دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می‌دهد.

۱- پیسیکولوژی دکتر ارانی، صفحه ۲۳.

ص: ۲۳۴

در جرائد خواندیم که یک جوان تحصیل کرده بر اثر یک ضربه مغزی در یک جادثه تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد، حتی مادر و خواهر خود را نمی‌شناخت! هنگامی که او را به خانه‌ای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند کاملًا برای او ناآشنا بود!!

اینها و نظایر آن نشان می‌دهد که رابطه نزدیکی در میان «فعالیت سلول‌های مغزی» و «پدیده‌های روحی» وجود دارد.

۲- «هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر می‌شود، مغز بیشتر غذا می‌گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس می‌دهد، موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمی‌دهد کمتر غذا می‌گیرد، این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است».(۱)

۳- مشاهدات نشان می‌دهد که وزن مغز متفکران عموماً بیش از حد متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود ۱۴۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است)، این نشانه، دیگری بر مادی بودن روح است.

۴- اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنا را در حیوانات نیز بپذیریم، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند!

خلاصه آنها می‌گویند ما احساس می‌کنیم که روح ما موجود مستقلی نیست، و پیشرفت‌های علوم مربوط به انسان‌شناسی نیز این واقعیت را تأیید می‌کند.

از مجموع این استدلالات چنین نتیجه می‌گیرند که پیشرفت و توسعه فیزیولژی انسانی و حیوانی روز به روز این حقیقت را واضح‌تر می‌سازد که میان پدیده‌های روحی و سلول‌های مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.

***

نقطه‌های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادی‌ها در اینگونه استدلالات شده این است که «ابزار کار» را با «فاعل کار» اشتباه کرده‌اند.

۱- بشر از نظر مادی- دکتر ارانی، صفحه ۲.

ص: ۲۳۵

برای این‌که بدانیم چگونه آنها ابزار را با کننده کار اشتباه کرده‌اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید).

از زمان «گالیله» باین طرف تحولی در مطالعه وضع آسمان‌ها پیدا شد. گالیله ایتالیائی به کمک یک عینک ساز، موفق به ساختن دوربین کوچولوئی شد ولی البتّه گالیله بسیار خوشحال بود و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه ستارگان آسمان پرداخت، صحنه شگفت‌انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز هیچ انسان دیگری ندیده بود، او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به بعد کلیه مطالعه اسرار جهان بالا به دست انسان افتاد!

تا آن روز انسان شبیه پروانه‌ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را می‌دید، اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت، مقدار قابل ملاحظه‌ای از درختان اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش نیز مشاهده کرد.

این مسأله به تکامل خود ادامه داد تا اینکه دوربین‌های بزرگ نجومی ساخته شد که قطر عدسی آنها چندین متر بود. آنها را بر فراز کوه‌های بلند که در منطقه مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت نصب کردند، این دوربین‌ها که مجموع دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه می‌شد عوالمی از جهان بالا را به انسان نشان داد که چشم عادی حتّی یکهزارم آن را ندیده بود.

حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختمان دوربین‌هایی به قطر یکصد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد، چه عوالمی بر ما کشف خواهد شد؟! اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این دوربین‌ها را از ما بگیرند به طور قطع بخشی یا بخش‌هایی از معلومات و مشاهدات ما درباره آسمان‌ها تعطیل خواهد شد، ولی آیا بیننده اصلی، ما هستیم یا دوربین است؟!

آیا دوربین و تلسکوپ ابزار کار ماست که بوسیله آن می‌بینیم و یا فاعل کار و بیننده واقعی است؟!

در مورد مغز نیز هیچ‌کس انکار نمی‌کند که بدون سلول‌های مغزی انجام تفکر و مانند آن ممکن نیست، ولی آیا مغز ابزار کار روح است؟ یا خود روح است؟!

کوتاه سخن اینکه: تمام دلائلی که مادی‌ها در اینجا آورده‌اند، فقط ثابت می‌کند که میان سلول‌های مغزی و ادراکات ما، ارتباط وجود دارد. ولی هیچکدام از آنها اثبات نمی‌کند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید).

ص: ۲۳۶

و از اینجا روشن می‌شود اگر جسم مرده چیزی نمی‌فهمد، به خاطر این است که ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته، نه اینکه روح، فانی شده است، درست همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی‌سیم آن همه از کار افتاده است، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحل‌نشینان نمی‌توانند با آنها رابطه‌ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

***

دلائل طرفداران استقلال روح

الف- خاصیت واقع نمائی (آگاهی از جهان برون).

نخستین سؤالی را که می‌توان از ماترلیست‌ها کرد این است که اگر افکار و پدیده‌های روحی همان خواص «فیزیکو شیمیائی» مغزند، باید «تفاوت اصولی» میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلًا نبوده باشد، زیرا کار معده «مثلًا» ترکیبی از فعالیت‌های فیزیکی و شیمیائی است، با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهایی غذا را هضم و آماده جذب بدن می‌کند، و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است، در حالی که ما می‌بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است.

اعمال تمام دستگاه‌های بدن کم و بیش شباهت به یکدیگر دارند بجز «مغز» که وضع آن استثنائی است آنها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است در حالی که پدیده‌های روحی جنبه خارجی دارند یعنی ما را از وضع بیرون وجود ما آگاه می‌کنند.

برای توضیح این سخن باید به چند نکته توجه کرد:

نخست اینکه: آیا جهانی بیرون از وجود ما هست یا نه؟ مسلماً چنین جهانی وجود دارد، و ایده‌آلیست‌ها که وجود جهان خارج را انکار می‌کنند و می‌گویند هرچه هست «مائیم» و «تصورات ما»، و جهان خارج درست همانند صحنه‌هایی است که در خواب می‌بینیم، چیزی جز تصورات نیست، سخت در اشتباهند، و بهترین گواه اینکه خودشان به هنگام عمل رئالیست می‌شوند، و آنچه را در محیط کتابخانه خود می‌اندیشند هنگامی که به کوچه و خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می‌گذارند همه را فراموش می‌کنند، و همه چیز را واقعی و حقیقی می‌شمرند!

ص: ۲۳۷

دیگر اینکه آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه؟

قطعاً پاسخ این سئوال نیز مثبت است، زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم، و از موجوداتی که در اطراف ما، یا نقاط دوردست است، اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست.

اکنون این سؤال پیش می‌آید آیا جهان خارج به درون وجود ما می‌آید؟ مسلماً نه، بلکه نقشه آن پیش ماست که با استفاده از خاصیت «واقع نمائی» به جهان بیرون وجود خود راه می‌یابیم.

این واقع نمائی نمی‌تواند تنها خواص فیزیکوشیمیائی مغز باشد، درست است که این خواص زائیده تأثرات ما از جهان بیرون، و به اصطلاح معلول آنها است، ولی درست همانند تأثیری است که غذا روی معده ما می‌گذارد، آیا تأثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی آن سبب می‌شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد؟ پس چطور مغز ما می‌تواند از دنیای بیرون خود با خبر گردد؟!

به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، و این احاطه کار سلول‌های مغزی نیست، سلول‌های مغزی تنها از خارج متأثر می‌شوند، و این تأثر، همانند تأثّر سایر دستگاه‌های بدن، از وضع خارج است، این موضوع را ما به خوبی درک می‌کنیم.

اگر تأثر از خارج دلیلی بر آگاهی ما از خارج باشد لازم است با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی‌که چنین نیست، خلاصه وضع استثنائی ادراکات ما دلیل بر آن است که حقیقت دیگری در آن نهفته است، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیائی کاملًا تفاوت دارد، یعنی باید قبول کنیم که گوهر دیگری که ما نامش را روح می‌گذاریم در ما وجود دارد که سبب درک حقایق می‌شود (دقت کنید).

***

ب- وحدت شخصیت

اشاره

دلیل دیگری که برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد، مسئله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است.

توضیح اینکه ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که «وجود داریم».

«من هستم» و در هستی خود تردید ندارم، و علم من به وجود خودم به اصطلاح «علم حضوری» است، نه علم «حصولی» یعنی من پیش خود حاضرم و از خودم جدا نیستم.

ص: ۲۳۸

بهر حال، آگاهی ما از خود از روشن‌ترین معلومات ماست، و احتیاج به استدلال ندارد، و استدلال معروفی که دکارت فیلسوف معروف فرانسوی برای وجودش کرده که: «من فکر می‌کنم پس هستم» استدلال زاید و نادرستی به نظر می‌رسد، زیرا پیش از آنکه اثبات وجود خود کند، دوبار اعتراف به وجود خودش کرده! یک بار آنجا که می‌گوید «من» و بار دیگر که می‌گوید «می‌کنم» این از یکسو.

از سوی دیگر این «من» از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتری نیست، «من امروز» همان «من دیروز» همان «من بیست سال قبل» می‌باشد. «من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبوده‌ام» من همان شخصی هستم که بوده‌ام و تا آخر عمر نیز همین شخص خواهم بود، نه شخص دیگر، البتّه درس خوانده‌ام، با سواد شده‌ام، تکامل یافته‌ام، و باز هم خواهم یافت، ولی یک آدم دیگر نشده‌ام، و به همین دلیل همه مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می‌شناسند، یک نام دارم، یک شناسنامه دارم و ...

اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده چیست؟ آیا ذرات و سلول‌های بدن ما و یا مجموعه سلول‌های مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً در هفت سال یکبار تمام سلول‌ها تعویض می‌گردند، زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیون‌ها سلول در بدن ما می‌میرد، و میلیون‌ها سلول تازه جانشین آن می‌شود، همانند ساختمانی که تدریجاً آجرهای آن را برون آورند، و آجرهای تازه‌ای جای آن کار بگذارند، این ساختمان بعد از مدتی بکلی عوض می‌شود، اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند، و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف آهسته آهسته آب وارد آن می‌شود، و از طرف دیگر خارج می‌گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می‌شود، اگر چه افراد ظاهربین توجه نداشته باشند و آن را به همان حال ثابت ببینند.

به طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می‌کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجاً «نوسازی» «تعویض» خواهد شد.

بنابراین یک آدم هفتاد ساله تقریباً ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است، روی این حساب اگر همانند مادی‌ها انسان را همان جسم و دستگاه‌های مغزی و عصبی و خواص فیزیکو شیمیائی آن بدانیم باید این «من» در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت.

از اینجا روشن می‌شود که غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود

ص: ۲۳۹

دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود و اساس وجود ما را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیت ما همان است.

* پرهیز از یک اشتباه

بعضـی تصور می‌کنند سلول‌های مغزی عوض نمی‌شوند و می‌گویند: در کتاب‌های فیزیولوژی خوانده‌ایم که تعداد سلول‌های مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است؛ یعنی هرگز کم و زیاد نمی‌گردد، بلکه فقط بزرگ می‌شونـد، اما تولیـد مثل نمی‌کننـد، و به همین جهت اگر ضایعه‌ای برای آنها پیش بیایـد قابل ترمیم نیسـتند، بنابراین ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سـلول‌های مغزی است؟ و این حافظ وحدت شخصیت ماست.

امّا این اشـتباه بزرگی است، زیرا آنها که این سـخن را می‌گوینـد، دو مسأله را با یکـدیگر اشـتباه کرده‌اند، آنچه در علم امروز ثابت شـده این است که سـلول‌های مغزی از آغـاز تـا پایـان عمر از نظر تعـداد ثـابت است، و کم و زیاد نمی‌شود. نه اینکه ذرات تشـکیل دهنده این سلول‌ها تعویض نمی‌گردد، زیرا همان‌طور که گفتیم سلول‌های بدن دائماً غذا دریافت می‌کنند، و نیز تدریجاً ذرات کهنه را از دست می‌دهنـد، هماننـد همـان اسـتخر آبی که از یکسو آب به آن می‌ریزد و از سوی دیگر آب از آن خـارج می‌شود، پس از مـدتی از محتویـات آن بـه کلی تعـویض می‌گردد، اگر چـه مقـدار آب ثـابت مانـده اسـت، بنـابراین سـلول‌های مغزی نیز عـوض می‌شوند.(۱)

***

ج- عدل انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنیم کنار دریای زیبایی نشسته‌ایم چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می‌بینیم که از یکسو غروب می‌کند و ماه را می‌بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است.

مرغ‌های زیبایی دریایی دائماً روی آب می‌نشینند و برمی‌خیزند، و در یک سمت آن کوه عظیمی سر به

۱- در کتاب‌هـای فیزیولـوژی نیز به این مسـئله اشـاره شـده است به عنوان نمونه به کتـاب هورمونهـا صـفحه ۱۱ و کتـاب فیزیولوژی حیوانی تألیف دکتر محمود بهزاد و همکاران صفحه ۳۲ مراجعه شود.

ص: ۲۴۰

آسمان کشیده است.

اکنون، لحظاتی چشم خود را می‌بندیم و آنچه را دیده‌ایم در ذهن خود مجسم می‌نماییم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم بـا همـان بزرگی که دارد در ذهن مـا مجسم می‌شونـد، یعنی هماننـد تـابلوی فوق‌العـاده بزرگی در برابر فکر ما یا در درون روح ما وجود دارند.

حـال این سؤال پیش می‌آیـد که جـای این نقشه بزرگ کجـاست؟ آیـا سـلول‌های فوق‌العـاده کوچـک مغزی می‌تواننـد چنین نقشـه عظیمی را در خود جای دهند؟ مسـلماً نه، بنابراین باید دارای بخش دیگری از وجود باشـیم که مافوق این ماده جسـمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه‌ها را در خود جای می‌دهد.

آیا نقشه یک عمارت ۵۰۰ متری را می‌توان روی یک زمین چند متری پیاده کرد؟!

مسـلماً پاسـخ این سؤال منفی است، چون یک موجود بزرگتر با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی‌شود، لازمه انطباق این است که یا هر دو مساوی آن باشد یا نقشه کوچکتر باشد.

با این حال چگونه می‌توانیم نقشه‌های ذهنی فوق‌العاده بزرگی را در سلول‌های کوچک مغزی خود جای دهیم؟

مـا می‌توانیم کره زمین را بـا همـان کمربنـد چهـل میلیون متـریش در ذهن خود ترسـیم کنیم، مـا می‌توانیم کره خورشـید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ است، و همچنین کهکشان‌هایی را که میلیون‌ها بار از خورشـید ما وسیعترند، همه را در فکر خـود مجسم کنیم، این نقشه‌هـا اگر بخواهنـد در سـلول‌های کوچـک مغزی پیـاده شونـد طبق قـانون «عـدم انطبـاق بزرگ بر کوچک» امکان‌پذیر نیست، پس باید به وجودی مافوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه‌های بزرگ می‌باشد.

* سؤال

ممکن است گفته شود، نقشه‌های ذهنی ما، هماننـد «میکروفیلم‌ها» و یا «نقشه‌های جغرافیائی» است که در کنار آن یک عدد کسـری نوشته شده مانند ۱۱۰۰۰۰۰۰ و یا

۱۱۰۰۰۰۰۰۰ که مقیاس کوچک شـدن آن را نشان می‌دهـد و به ما می‌فهمانـد که بایـد این نقشه را به همان نسـبت بزرگ کنیم تا نقشه واقعی به دست آید، و نیز بسـیار دیده‌ایم عکسی از کشتی غول پیکری گرفته شده که نمی‌تواند به تنهایی عظمت آن کشتی را نشان بدهد، و لذا قبل از گرفتن عکس برای نشان

ص: ۲۴۱

دادن عظمت آن انسانی را در عرشه کشتی قرار می‌دهند و عکس آن دو را با هم می گیرند تا عظمت کشتی از طریق مقایسه روشن شود.

نقشه‌های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاس‌های معینی کوچک شده‌اند، به هنگامی که به همان نسبت آنها را بزرگ کنیم نقشه واقعی به دست می‌آید، و مسلماً این نقشه‌ها کوچك و میکرو فیلم‌ها می‌تواند به نوعی در سلول‌های مغزی ما جای گیرد (دقت کنید).

* پاسخ:

مسأله مهم اینجاست که میلکروفیلم‌ها را معمولًا یا به وسیله پروژکتورها بزرگ می کنند و روی پرده‌ای منعکس می‌نمایند یا در نقشه‌های جغرافیائی عددی که زیر آن نوشته شده است به ما کمك می کند که نقشه را در آن عدد ضرب کنیم و نقشه بزرگ واقعی را در ذهن خود منعکس نمائیم. حال این سئوال پیش می‌آید که آن پرده بزرگی که میکروفیلم‌های ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می گردد کجاست.

آیا این پرده بزرگ همان سلول‌های مغزی هستند؟ قطعاً نه. و آن نقشه جغرافیائی کوچك را که ما در عدد بزرگ ضرب می کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می‌نماییم، مسلماً محلی لازم دارد، آیا می‌تواند سلول‌های کوچک مغزی باشد؟

به عبارت روشن‌تر: در مثال میکروفیلم و نقشه جغرافیایی آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلم‌ها و نقشه‌های کوچک هستند، ولی در نقشه‌های ذهنی ما این نقشه‌ها درست به اندزه وجود خارجی آنها می‌باشند و قطعاً محلی لازم دارند به اندازه خودشان، می‌دانیم سلول‌های مغزی کوچك‌تر از آن است که بتواند آنها را با آن عظمت منعکس سازد.

کوتاه سخن اینکه: ما این نقشه‌های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج دارند تصور می کنیم، و این تصویر عظیم نمی‌تواند در سلول کوچکی منعکس گردد بنابراین نیازمند به محلی است و از اینجا به وجود حقیقتی وراء این سلول‌ها پی می‌بریم که نامش را روح می گذاریم.

د- پدیده‌های روحی با کیفیات مادی هماهنگ نیستند

دلیل دیگری که می‌تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد این است که: در پدیده‌های روحی خواص و کیفیت‌هایی می‌بینیم که با خواص و کیفیت‌های موجودات مادی هیچ گونه

ص: ۲۴۲

شباهت ندارد، زیرا:

اولًا: موجودات «زمان» می‌خواهند و جنبه تدریجی دارند.

ثانیاً: با گذشت زمان فرسوده می‌شوند.

ثالثاً: قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند.

ولی پدیده‌های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، صحنه‌هایی که مثلًا از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می‌شود و نه فرسوده، و همان شکل خود را حفظ کرده است، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه‌ای که نقشه‌ای از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی‌گردد و از یک نوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است برخوردار است.

روح ما نسبت به نقش‌ها و عکس‌ها خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن می‌توانیم بدون هیچ مقدمه‌ای هرگونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم، کرات آسمانی، کهکشان‌ها و یا موجودات زمینی، دریاها و کوه‌ها و مانند آن، این خاصیت یک موجود مادی نیست، بلکه نشانه موجودی وراء مادی است.

به علاوه ما می‌دانیم مثلًا ۲+/ ۲/ ۴ شکی نیست که طرفین این معادله را می‌توانیم تجزیه کنیم یعنی عدد دو را تجزیه نماییم، و یا عدد چهار را، ولی این «برابری» را هرگز نمی‌توانیم تجزیه کنیم و بگوییم برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است، برای یک مفهوم غیرقابل تجزیه است یا وجود دارد و یا وجود ندارد هرگز نمی‌توان آن را دو نیم کرد.

این‌گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل نمی‌توانند مادی باشند زیرا اگر مادی بودند، قابل تجزیه بودند، و باز به همین دلیل روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است نمی‌تواند مادی بوده باشد بنابراین مافوق ماده است (دقت کنید).(۱)

***

۵- آیا روح مجرد است؟

آیا روح انسان، فقط مستقل است، یعنی بعد از مرگ جسم و متلاشی شدن آن می‌تواند به بقاء خود ادامه دهد؟ یا علاوه بر استقلال دارای حالت تجرّد از مادّه نیز می‌باشد، یعنی خواصّ عمومی ماده را که عبارت

۱- این بخش از تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۲۵۴ تا ۲۶۹ گرفته شده است.

ص: ۲۴۳

است از زمان و مکان و اجزاء ندارد.

گروهی از فلاسفه اصرار دارند که روح دارای تجرّد است و هیچ‌گونه کیفیات مادی، برای آن معنا ندارد، و بعضی از دلائل گذشته در مورد استقلال روح نیز به سوی این هدف جهت‌گیری شده است.

در حالی که بعضی دیگر، روح را نوعی مادّه لطیف می‌دانند، و به تعبیر دیگر آن را «نیمه مجرّد» می‌دانند، مجرّد از مادّه کثیف عنصری.

فی‌المثل ما یقین داریم که نور خواه به صورت امواج در اتِر باشد یا به صورت ذرّات و «فتون»، نوعی جسم است، ولی مسلّماً حساب آن از اجسام معمولی جداست و قوانینی که بر اجسام معمولی حاکم است، بر آن حاکم نیست، به همین دلیل از اجسام شفّاف عبور می‌کند و خلاء و ملاء برای آن یکسان است.

آیا راستی روح انسان هم چیزی شبیه به این است؟ یا به کلّی مجرّد است و ماورای ماده اعم از مادّه لطیف و کثیف ولی از آنجا که اثبات تجرّد روح، یا مادّه لطیف بودن در مباحث مربوط به معاد تأثیر چندانی ندارد، آنچه مهم است همان استقلال روح و بقای آن بعد از متلاشی شدن جسم می‌باشد، ما از بحث بیشتر در این زمینه خودداری می‌کنیم، و آن را به مباحث فلسفی موکول می‌کنیم، همین اندازه می‌گوییم: روح مستقل خواه کاملًا مجرّد باشد یا جسم لطیف، می‌تواند بعد از فنای این جسم عنصری باقی و فعّال باشد و این گامی است به سوی جهان پس از مرگ (دقت کنید).

ص: ۲۴۴

معاد جسمانی

اشاره

اشاره:

آیا حیات بعد از مرگ، تنها جنبه «روحانی» دارد؟ یعنی انسان بعد از مردن برای همیشه از این بدن جدا می‌گردد، بدن می‌پوسد و متلاشی می‌شود، و زندگی جاویدان سرای دیگر تنها مربوط به روح است؟

یا اینکه زندگی بعد از مرگ در هر دو جنبه صورت می‌گیرد، هم این جسم مادی باز می‌گردد و هم روح و بار دیگر با یکدیگر متّحد می‌شوند؟ یا اینکه فقط جنبه جسمانی دارد یعنی تنها جسم باز می‌گردد و روح چیزی جز آثار و خواص این جسم نیست؟

یا اینکه: معاد جنبه «روحانی» و «نیمه جسمانی» دارد، یعنی روح و جسم هر دو باز می‌گردند و با هم متحد می‌شوند، اما نه این جسم مادی عنصری، بلکه جسم لطیفی که برتر از این جسم و عصاره آن است؟

هریک از چهار نظریه فوق، طرفدارانی دارد اما آنچه به وضوح از قرآن مجید استفاده می‌شود و صداها آیه دلالت بر آن دارد، معاد روحانی و جسمانی است (با همین جسم مادّی) و از آنجا که بازگشت روح در میان دانشمندان و فلاسفه، مسلّم است، تعبیر به «معاد جسمانی» می‌شود در حالی که منظور «معاد روحانی و جسمانی» است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم، و به آیاتی که با صراحت از معاد جسمانی سخن می‌گوید، گوش جان می‌سپاریم:

از آنجا که این آیات، بسیار فراوان است آنها را در «نه گروه» دسته‌بندی کرده و از هر گروه نمونه‌هایی در اینجا می‌آوریم:

***

گروه اوّل:

اشاره

آیاتی که به منکران معاد که پیوسته از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کردند چگونه وقتی ما خاک

ص: ۲۴۵

شدیم، یا به صورت عظام رمیم (استخوان‌های پوسیده) درآمدیم، به زندگی مجدّد باز می گردیم؟ پاسخ می گوید، و با صراحت این مطلب را بازگو می‌کند که خدا قادر بر این کار است، که همین استخوان‌های پوسیده را از نو حیات و زندگی ببخشد (آری همین جسم مادی عنصری را زنده می کند) مانند:

۱- وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذی انْشأَها اوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ.

(یس- ۷۸ و ۷۹)

۲- ایَحْسَبُ الأَنْسانُ انْ لَنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ- بَلَی قادِرینَ عَلَی انْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ.

(قیامت- ۳ و ۴)

۳- ایَعِدُکُمْ انَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً انَّکُمْ مُخْرَجُوْنَ- هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوْعَدُونَ.

(مؤمنون- ۳۵ و ۳۶)

۴- وَ کانُوا یَقُولُونَ اذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً انّا لَمَبْعُوثُونَ- اوَ آبائُنا الْاوَّلُونَ- قُلْ انَّ الْاوَّلینَ وَ الْاخِرینَ- لَمَجْمُوعُونَ الی مِیْقاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ.

(واقعه- ۴۷ تا ۵۰)

۵- ذلِکَ جَزائُهُمْ بِانَّهُمْ کَفَرُوا بِآیاتِنا وَ قالُواءَ اذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً انّا لَمَبْعُوثُوْنَ خَلْقاً جَدیداً.

(اسراء- ۹۸)(۱)

ترجمه:

۱- و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند، که نخستین بار آفرید، و او به هر مخلوقی آگاه است!

۲- آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد- آری قادریم که

۱- در این زمینه آیات متعدد دیگری نیز در قرآن مجید وجود دارد که از نظر هماهنگی مضمون‌ها به آیات فوق قناعت شد.

ص: ۲۴۶

(حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

۳- آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می‌شوید؟- هیهات، هیهات از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود.

۴- و می‌گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا برانگیخته خواهیم شد؟ با نیاکان نخستین ما؟- بگو اولین و آخرین- همگی در روز معینی جمع می‌شوند.

۵- این کیفر آنهاست به خاطر اینکه به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا هنگامی که ما استخوان‌های پوسیده و خاک‌های پراکنده می‌شویم آیا بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۱- چگونه استخوان‌های پوسیده زنده می‌شود؟

از آنجا که آیات فوق را در مباحث دیگر هم مورد توجه قرار داده‌ایم و تفسیر شده در اینجا فقط روی قسمت‌هایی که در این بحث باید دقیقاً مورد توجه واقع شود انگشت می‌گذاریم:

در آیه اوّل، با صراحت می‌گوید: همان خدایی که نخستین بار آن را آفرید بعد از آنکه به صورت استخوان پوسیده‌ای درآمد، بار دیگر او را زنده می‌کند.

جمله «یُحْیِیها» (آن استخوان پوسیده را زنده می‌کند) به قدری در معاد جسمانی صراحت دارد که اگر در قرآن مجید جز همین تعبیر وجود نداشت برای اثبات این مسأله کافی بود، در حالی که همان‌گونه که اشاره شد صدها آیه از معاد جسمانی خبر می‌دهد.

قابل توجه این‌که آیه فوق بر خصوص همین «جسم مادی عنصری» تکیه می‌کند نه جسم دیگری شبیه آن، یا جسم برزخی و نیمه مادّی.

***

در دومین آیه پندار کسانی را که گمان می‌کنند خداوند استخوان‌های انسان را جمع نخواهد کرد، مردود می‌شمرد، و با صراحت می‌گوید: نه فقط این کار را می‌کنیم بلکه قادریم که ظریفترین خصوصیات

ص: ۲۴۷

آن (مانند خطوط سرانگشتان) را باز گردانیم و تنظیم کنیم.

صراحت این آیه نیز در معاد جسمانی به تمام معنا قابل توجه است.

***

سوّمین آیه سخنی از زبان قوم ثمود،(۱) در برابر پیامبرشان صالح، نقل می‌کند که آنها یکدیگر را مخاطب ساخته، در مذمّت این پیامبر بزرگ چنین می‌گفتند: «آیا او به شما وعده می‌دهد که وقتی از دنیا رفتید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می‌شوید» (و لباس حیات در تن می‌پوشید).

هیهات «چه دور است این وعده‌های (دروغین) که به شما داده می‌شود»! (اَیَعِدُکُمْ اَنَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً اَنَّکُمْ مُخْرَجُوْنَ هَیْهاتَ هَیْهاتُ لِما تُوْعَدُونَ).

این تعبیرها به وضوح می‌رساند که پیامبرشان صالح (یا هود)، به آنها وعده معاد جسمانی می‌داد، و آنها با شدّت با او به مخالفت برخاستند، و سرانجام به خاطر این تکذیب‌ها گرفتار عذاب دردناکی شدند و نابود گشتند (چنان‌که در ذیل همین آیات در سوره حج آمده).

***

در چهارمین آیه، سخن از «اصحاب شمال» است (آنها که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود) قرآن در مذمّت آنها، همین معنا را تکرار کرده، می‌گوید: آنها بر گناهان عظیم اصرار داشتند، و در مقام انکار معاد می‌گفتند: «مگر ممکن است هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، بار دیگر باز گردیم» (وَ کانُوا یَقُولُونَ اذا مِتْناوَکُنّا تُراباً وَ عِظاماً انّا لَمَبْعُوثُونَ) این مذمّت شدید در واقع دفاعی است از این حقیقت که استخوان‌های خاک شده، بار دیگر لباس حیات در تن می‌کند و زنده می‌شود.

***

در آیه پنجم (آخرین آیه) نیز با صراحت درباره گروهی از کفّار می‌گوید: «این آتش دوزخ، جزای آنهاست، به خاطر این‌که کافر شدند و می‌گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان و خاک‌های پراکنده شدیم، بار

۱- در آیه فوق تصریح به نام این قوم و پیامبرشان نشده، بعضی آن را قوم ثمود(قوم صالح) دانسته‌اند و بعضی قوم عاد(قوم‌هود) شمرده‌اند، اما با توجه به مجازات آنها(صیحه آسمانی) که در ذیل آیات آمده تناسب بیشتری با قوم ثمود دارد.

ص: ۲۴۸

دیگر آفرینش جدیدی خواهیم یافت» (ذلِکَ جَزائُهُمْ بِانَّهُمْ کَفَرُوا بِایاتِنا وَ قالُوا اذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاًءَ انّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدیداً).

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که منکران معاد جسمانی اهل دوزخند، و این تعبیر گواه دیگری بر مدّعاست.

از مجموع آیات فوق به خوبی نتیجه گرفته می‌شود که همین جسم مادی بعد از متلاشی شدن بار دیگر به حیات باز می‌گردد.

***

گروه دوّم:

اشاره

آیاتی‌است که می‌گوید انسان‌ها در قیامت از قبرها برمی‌خیزند، ناگفته پیداست که قبرها جایگاه جسم انسان‌هاست، و این تعبیر دلیل روشن دیگری بر معاد جسمانی است.

این آیات نیز در قرآن فراوان است که نمونه‌هایی از آن ذیلًا ملاحظه می‌کنید:

۱- وَ انَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لارَیْبَ فیها وَ انَّ اللَّه یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.(۱)

(حج- ۷)

۲- وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَاذا هُمْ مِنَ الْاجْداثِ الی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ.(۲)

(یس- ۵۱)

۳- قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ.

(یس- ۵۲)

ترجمه:

۱- و اینکه رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند زنده می‌کند.

۲- (بار دیگر) در صور دمیده می‌شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه)

۱- همین مضمون در آیات ۴ انفطار و ۹ عادیات دیده می‌شود.

۲- دو آیه دیگر نیز در قرآن، همین تعبیر را دنبال می‌کند(معارج ۴۳ و قمر- ۷).

ص: ۲۴۹

پروردگارشان می‌روند.

۳- می گوینـد ای وای بر مـا! چـه کسـی مـا را از خوابگاه‌مـان برانگیخـت؟ (آری) این همـان است که خداونـد رحمن وعـده داده و فرستادگان (او) راست گفتند.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۲- چگونه از قبرها بپا می‌خیزند؟

آیات فوق که تحت سه عنوان بیان شده (خارج شدن از قبور، اجداث، و مرقد) و به ضمیمه آیات متشابه مجموعاً هفت آیه می‌شود، به وضوح معاد جسمانی را تعقیب می کند.

در نخستین آیه می‌فرمایـد: «این به خـاطر آن است که قیـامت، می‌آیـد و در آن شـکّی نیست و خداونـد تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند زنده می کند» (وَ انَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لارَیْبَ فیها وَ انَّ اللَّه یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ).

نـاگفته پیـداست، آنچه در قبرها آرمیـده است جسم انسان‌هاست و این تعبیر نشان می‌دهـد که همان جسم مادی، زنـدگی را از سـر می گیرد.

***

در دوّمین آیه، به جـای قبور تعبیر به «اجْداثْ» دیـده می‌شود، «اجـداث» جمع «جـدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است، بعضـی از ارباب لغت گفته‌اند «جدث» لغت «اهل تهامه» است، ولی «اهل نجد» به جای آن «جذف» می گویند.

به هر حال این تعبیر نیز مفهومی جز معاد جسـمانی را ندارد، چرا که در قبرها، جسدها یا استخوان‌های پوسیده و خاک‌های آنها قرار دارد و خروج انسان‌ها در قیامت از این قبرها دلیل بر زنده شدن این بدنهاست.

***

در سوّمین آیه به تعبیر سوّمی برخورد می کنیم و آن مسأله قیام مردگان از «مرقد» های آنهاست، به این

ص: ۲۵۰

ترتیب که گروهی از کافران هنگامی که خود را در سرائی دیگر و حیات نوین می‌بینند فریادشان بلند می‌شود، و «می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت» (قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا). «مرقد» از ماده «رُقُود» و «رُقاد» به معنای خواب در شب یا روز است، و بعضی از اهل لغت آن را مخصوص خواب شبانه دانسته‌اند، و گاه گفته شده که معنای اصلی آن، استقرار و خواب به هنگام گرفتار شدن در مشکلات است (خواب آرامبخش) و لذا در مورد توقّفی که به منظور رفع شدائد و مشکلات باشد نیز به کار می‌رود.

بنابراین «مَرْقَد» به معنای قرارگاه، استراحتگاه، و خوابگاه است، و این‌که در مورد «قبر» به کار رفته به خاطر آن است که میّت از مشکلات و گرفتاری‌های دینا رهایی می‌یابد و گویی در آنجا به خواب آرامبخشی فرو می‌رود.(۱)

به کار بردن این تعبیر در مورد قبرها از این نظر است که مرگ و خواب شباهت زیادی با هم دارند تا آنجا که گفته شده است النَّومُ اخُ الْمَوْتِ: «خواب برادر مرگ است».

بعضی گفته‌اند: هدف منکران معاد از انتخاب این تعبیر، این بوده که تردید خود را در مسأله زنده شدن بعد از مرگ مجدداً ابراز دارند که آیات ما واقعاً خواب بودیم و بیدار شدیم یا مرده بودیم و زنده گشتیم؟!

ولی چیزی نمی گذرد که خودشان به این سؤال خود پاسخ می گویند اعتراف می‌نمایند که «این همان چیزی است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان او راست می گفتند»! (هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

صحنه رستاخیز چنان گویا و دهشت‌انگیز است که هر انسانی لجوجی را به اعتراف صریح به واقعیت‌ها وا می‌دارد.

آنها با توصیف خداوند به «رحمان» گویا می‌خواهند ضمن اعتراف به خطای خود، دست به دامان رحمت الهی بزنند شاید گذشت‌های تاریک خود را از این طریق جبران نمایند.

به هر صورت، این تعبیر دلیل دیگری بر معاد جسمانی است، چرا که اگر معاد روحانی بود، مسأله «مرقد» مفهومی نداشت.

۱- مقاییس اللّغهٔ، صحاح اللغه و التحقیق فی کلمات القرآن(ماده رقد).

ص: ۲۵۱

***

گروه سوّم

اشاره

آیاتی که می گوید: انسان از خاک آفریده شده و باز هم به خاک بر می گردد، و بار دیگر از خاک محشور می‌شود، مانند:

۱- مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اخْری

(طه- ۵۵)

۲- وَ اللَّه انْبَتَکُمْ مِنَ الْارْضِ نَباتاً- ثُمَّ یُعیدُکُمْ فیها وَ یُخْرِجُکُمْ اخْراجاً.

(نوح- ۱۷- ۱۸)

۳- قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ.

(اعراف- ۲۵)

ترجمه:

۱- ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می‌آوریم.

۲- و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید!- سپس شما را به همان زمین باز می گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد.

۳- فرمود: در آن (زمین) زنده می‌شوید، و در آن می‌میرید و از آن (رستاخیز) بیرون خواهید آمد.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۳- بار دیگر از خاک محشور می‌شوید

نخستین آیه در لابلای داستان موسی و فرعون، آمده است، ولی سخن از سوی خداوند متعال است،

ص: ۲۵۲

اشاره به زمین (ارض) که در آیات پیشین آمده می‌فرماید: «ما شما را از آن آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و بار دیگر نیز شما را از آن خارج می‌سازیم» (مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فيها نُعيدُكُم وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرَى .

آغاز وجود همه ما از خاک بود، یا به دلیل اینکه همه از آدم هستیم و آدم از خاک است، یا به خاطر اینکه تمام موادّ غذایی که گوشت و پوست و استخوان ما از آن تشکیل شده از خاک گرفته می‌شود (از گیاهان یا حیواناتی که از گیاهان تغذیه می کنند).

و بازگشت همه ما نیز مسلّماً به خاک خواهد بود، و رستاخیز ما نیز از خاک صورت می گیرد، و این دلیل روشنی است بر مسأله معاد جسمانی.

این تعبیر ضمن این‌که پاسخی است به گفته کسانی که معاد را غیر ممکن می‌شمردند که چگونه اجساد خاک شده زنده می‌شود، غافل از این‌که همه ما در آغاز نیز از خاک بودیم، هشداری است به همه طاغیان و گردنکشان و متکبّران و افرادی همچون فرعون و اطرافیان او که بدانند همه در آغاز خاک بودند، و بازهم به خاک باز می گردند؛ و دگر بار از خاک برمی‌خیزند و در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند، اندکی اندیشه در این خطر سیر وجودی انسان کافی است که غرور او را درهم بشکند و روح تواضع و تسلیم در مقابل حق را در او زنده کند.

***

دوّمین آیه از زبان نوح علیه السلام پیامبر بزرگ خداست که انسان‌ها را تشبیه به گیاهانی کرده که از زمین می‌رویند، می‌فرماید:

«خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید» (وَ اللَّه انْبَتَكُمْ مِنَ الْارْضِ نَباتاً).

«سپس همه شما را به زمین باز می گرداند» (ثُمَّ يُعيدُكُمْ فيها).

«و بار دیگر شما را از همان زمین خارج می‌سازد» (وَ يُخْرِجُكُمْ اخْراجاً)(۱)

تعبیر به «انبات» (رویانیدن) در مورد انسان‌ها تعبیر بسیار ظریفی است که نشان می‌دهد، قوانین حاکم بر حیات گیاهی و حیات انسانی شباهت زیادی با هم دارند، به علاوه کار خداوند در مورد انسان‌ها تنها کار یک معلّم و استاد نیست، بلکه شباهت زیادی به کار باغبان دارد که بذرها را در محیط مساعد

۱- در این آیات قاعدتاً باید« انْباتاً» گفته شود که مصدر فعل« انْبَتَكُمْ» می‌باشد، ولی به عقیده جمعی از مفسّران، آیه تقدیری دارد و آن چنین است:« انْبَتَكُمْ مِنَ الْارْضِ فَنَبَتُّمْ نَباتاً- یا- انْبَتَكُمْ مِنْ الْارْضِ اِنْباتَ النَّباتِ(تفسیر فخررازی و ابوالفتوح و المیزان).

ص: ۲۵۳

می‌پاشد، و آنها را آبیاری می‌کند، تا استعدادهای نهفته آنها شکوفا شود!

می‌دانیم گیاهانی حق حیات دارند که رو به رشد و نموّ باشند، گل یا میوه یا سایه و طراوتی داشته باشند، وگرنه چوب خشکی خواهند بود که تنها به درد سوزانیدن می‌خورند و این گونه است حال انسان.

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مربی بری را!

به هر حال این آیه نیز دلالت روشنی بر معاد جسمانی دارد، چرا که می‌گوید به زمین باز می‌گردید و بار دیگر از زمین خارج می‌شوید، در آغاز خاک بودید و باز هم از خاک بر می‌خیزید. در سوّمین آیه که سخن از آدم و همسرش حوّا و نسل آنهاست، می‌فرماید: «خداوند به آنها گفت شما در زمین زنده می‌شوید و در آن می‌میرید و از آن (در قیامت) خارج خواهید شد» (قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ .

جمله «وَ مِنْها تُخْرَجُونَ» (از آن یعنی زمین خارج می‌شوید) دلیل روشنی بر معاد جسمانی از دیدگاه قرآن مجید است، و با هیچ توجیهی نمی‌توان آن را بر معاد روحانی یا نیمه جسمانی منطبق ساخت.

این تعبیر نشان می‌دهد که مسأله معاد جسمانی از آغاز خلقت آدم علیه السلام مطرح بوده است و مخصوص زمانی نیست که اسلام ظاهر گشت و قرآن مجید نازل شد.

***

گروه چهارم:

اشاره

آیاتی است که بازگشت انسان را به حیات مجدّد، تشبیه به حیات زمین بعد از مرگ می‌کند، مانند:

۱- وَ اللَّهُ الَّذی ارْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سُحاباً فَسُقْناهُ الی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَاحْیَیْنا بِهِ الْارْضَ بَعْدَ مَوتِها کَذلِکَ النُّشُوْرُ.

(فاطر- ۹)

۲- وَ احْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلکَ الْخُرُوجُ.(۱)

(ق- ۱۱)

۱- آیات متعدد دیگری نیز در این زمینه داریم که در بحث‌های پیشین به آنها اشاره شد مانند آیه ۱۹ روم و ۱۱ زخرف و ۵ حج.

ص: ۲۵۴

ترجمه:

۱- خداوند آن کس که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است!

۲- و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۴- معاد همچون زنده شدن زمین‌های مرده است

تفسیر این آیات در مباحث پیشین به مناسبات دیگری گذشت، اکنون از این دیدگاه به آنها نگاه می‌کنیم که قرآن مجید، رستاخیز انسان‌ها را تشبیه به حیات زمین به وسیله نزول باران می‌کند، و با صراحت می‌گوید: (كَذٰلِكَ النُّشُورُ) «رستاخیز انسان‌ها نیز همین‌گونه است».

و در مورد دیگری می‌گوید: (كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ) «بیرون آمدن انسان‌ها (از قبرها) نیز همین‌گونه است».

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن به خوبی حکایت از معاد جسمانی دارد، چرا که اگر این جسم عنصری بار دیگر، لباس حیات نمی‌پوشید تشبیه آن به حیات زمین بعد از مرگش کاملًا بی‌تناسب بود، زیرا معاد روحانی چیزی جز بقاء روح بعد از مرگ تن نیست، بقای روح چه شباهتی به حیات زمین بعد از مرگ دارد؟!

همان‌گونه که اشاره کردیم، در قرآن آیات دیگری نیز به همین مضمون با عبارات و در لباس‌های مختلف دیده می‌شود که همه، دلائل معاد جسمانی است.

***

گروه پنجم:

اشاره

آیاتی است که نشان می‌دهد مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یا سایر پیامبران در برابر مسأله معاد،

ص: ۲۵۵

موضع‌گیری سختی داشتند، و ادعای زنده شدن بعد از مرگ را (نعوذ باللّه) ادعایی جنون‌آمیز و عجیب و غریب می‌شمردند.

مسلماً اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت به سوی معاد روحانی می‌کرد، مطلب عجیبی نبود چرا که اقوام جاهلی نیز خود عقیده به بقای روح داشتند، و اصولًا بقای روح چیز عجیبی نبود.

به علاوه، خود این آیات نشان می‌دهد که تعجّب آنها از گرد آمدن اجزاء پراکنده انسان در درون خاک‌ها بود، به این آیات گوش کنید:

۱- وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ انَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ- افْتَرَی عَلَی اللَّه کَذِباً امْ بِهِ جِنَّةٌ.

(سباء- ۷ و ۸)

۲- انْ هُوَ الّا رَجُلٌ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً وَ ما نحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنینَ.

مؤمنون- ۳۸)

ترجمه:

۱- کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت!- آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا به نوعی جنون گرفتار است؟!

۲- او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۵- آیا ممکن است بار دیگر از خاک برخیزیم؟

این آیات نیز سابقاً تفسیر شده است، ولی در اینجا نگاه تازه‌ای به آنها از زاویه دیگری می‌کنیم، و آن اینکه مطابق آیه اوّل، مشرکان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به مخالفت با او برخاسته بودند از روی تعجّب

ص: ۲۵۶

می گفتند: مردی پیدا شده که می گوید: وقتی شما خاک و پراکنده شدید بار دیگر آفرینش جدیدی پیدا می کنید، سپس این سخن را نشانه جنون یا دورغ بستن بر خدا معرفی می کردند: یعنی اگر او عاقل است برای اغفال مردم به خدا بسته، و اگر عاقل نیست، این سخنان از جنون او سرچشمه گرفته است!

و در آیه دوّم که از قول کفّار قوم ثمود در برابر پیامبرشان صالح علیه السلام است نیز همین معنا دیده می‌شود که آنها از مسأله معاد که از سوی حضرت صالح علیه السلام عنوان شده بود، سخت در شگفتی فرو رفته، و آن را یک نوع دروغ‌پردازی و افتری بر خدا می‌شمردند!

همه اینها نشان می‌دهد که دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یا صالح علیه السلام و سایر انبیاء، دعوت به سوی معاد جسمانی بوده است، وگرنه چنین برخوردهایی نسبت به آن بی‌معنا بود. اینها دلائل دیگری از قرآن مجید بر مسأله معاد جسمانی است.

***

گروه ششم:

اشاره

آیاتی است که از انواع نعمت‌های مادّی بهشت، میوه‌ها، نهرها، ارائک (تخت‌ها)، انواع شراب‌های طهور (نوشابه‌های حلال)، انواع لباس‌ها، سایه‌ها، درختان مختلف و انواع لذائذ جسمانی دیگر که آیات آن از شماره بیرون است، سخن می گوید.

مسلّماً همه این آیات را نمی‌توانیم بر معانی مجازی حمل کنیم، و الفاظ را بدون هیچ قرینه روشنی از معنای حقیقی آن منصرف سازیم، درست است که میوه‌ها و شراب‌ها و لباس‌ها و ظروف و غذاهای بهشتی با آنچه در این دنیاست فرق بسیار دارد، و ما زندانیان این دنیای محدود نمی‌توانیم افق‌های وسیع عالم آخرت را به خوبی درک کنیم، ولی هرچه هست این نعمت‌ها، نعمت‌هایی است مادی که فقط تناسب با معاد جسمانی دارد.

البته نعمت‌های بهشتی منحصر به نعمت‌های مادی نیست و در کنار نعمت‌های مادی مواهب بی‌نظیر و غیر قابل توصیف معنوی و روحانی نیز وجود دارد، ولی اینها مانع وجود نعمت‌های مادی نیست.

به تعبیر دیگر چون معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی، نعمت‌های بهشت نیز جنبه

ص: ۲۵۷

روحانی و جسمانی هر دو دارد، بنابراین نمی‌توان آن را در بُعد روحانی خلاصه کرد و این همه آیات روشن را نادیده گرفت. تعداد این آیات شاید به صدها آیه بالغ می گردد، نمونه‌هایی را که ذیلًا از نظر شما می گذرانیم تنها از یک سوره قرآن مجید- سوره الرّحمان- انتخاب شده است، شما خود حدیث مفصّل را از این مجمل بخوانید:

۱- وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ.

۲- ذَواتاً افْنانٍ.

۳- فیهِما عَیْنانِ تَجْرِیانِ.

۴- فیهِما مِنْ کُلِّ فاکِهَةٍ زَوْجانِ.

۵- مُتَّکِئِیْنَ عَلَی فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اسْتَبْرَقٍ.

۶- وَ جَنَی الجَنَّتَیْنِ دانٍ

۷- و مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ.

۸- فیهِما عَیْنانِ نَضّاخَتانِ.

۹- فیهِما فَاکِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّانٌ.

۱۰- فیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ.

۱۱- حُوْرٌ مَقتصُوراتٌ فی الْخِیامِ.

۱۲- لَمْ یَطْمِثْهُنَّ انْسٌ قَبْلَهُمْ و لاَ جانٌّ.

۱۳- مَتَّکِئِیْنَ عَلَی رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِیٍّ حِسانٍ.

(سوره رحمان، آیات ۴۶ تا ۷۶)

ترجمه:

۱- و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است.

۲- آن دو باغ بهشت دارای انواع نعمت‌ها و درختان پرطراوت است.

۳- در آنها دو چشمه دائماً در جریان است.

ص: ۲۵۸

۴- در آن دو از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد.

۵- این در حالی است که آنها برفرش‌هایی تکیه کرده‌اند که آستر آنها از پارچه‌های ابریشمین است- و میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است.

۶- و پایین‌تر از آنها دو بهشت دیگر است.

۷- در آنها دو چشمه در حال فوران است.

۸- در آنها میوه‌های فراوان و درخت و نخل و انار است.

۹- و در آن باغ‌های بهشتی زنانی هستند نیکو خلق و زیبا.

۱۰- حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند.

۱۱- زنانی که هیچ انس و جن قبلًا به آنها تماس نگرفته (و دوشیزه‌اند).

۱۲- این در حالی است که این بهشتیان بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبز رنگ پوشانده شده.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۶- نعمت‌های مادی بهشت دلیل بر معاد جسمانی است.

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید تنها در سوره الرّحمن که یکی از سوره‌های نسبتاً کوتاه قرآن مجید است حدّاقل به دوازده قسمت از نعمت‌های مادی بهشت اشاره شده است: باغ‌های بهشتی، درختان متنوّع و پرطروات، میوه‌های مختلف و رنگارنگ آنها، حتّی طرز قرار گرفتن میوه‌ها و در دسترس بودن برای همه بهشتیان، فرش‌های بهشتی، و حتی پارچه‌های زیبا و جالب آنها، همسران بهشتی، همسرانی بکر از هر جهت که همچون یاقوت و مرجانند، چشمه‌های آب جاری و در حال فوران، حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند، تخت‌هایی که با پارچه‌های زیبا تزیین شده و بر آن تکیه می‌زنند و مانند اینها.

در سوره‌های دیگر قرآن‌مجید نیز نمونه‌های بسیار زیادی از نهرهای بهشتی با نام‌ها و محتواهای مختلف، و شراب‌های طهور، انواع ظروف مختلف که غذاها یا نوشابه‌های بهشتیان در آن خواهد بود، غرفه‌های بهشتی، تخت‌هایی که در مقابل یکدیگر قرار گرفته و بهشتیان بر آنها تکیه کرده و مجالس انس

ص: ۲۵۹

تشکیل می‌دهند.

گاه این نعمت‌های مادّی بهشت چنان در آیات، پشت سر هم ذکر شده که جای هیچ شک و تردید باقی نمی‌گذارد، به این چند آیه کوتاه و زیبا و پرمحتوی از سوره «غاشیه» نیز گوش فرا دهید:

وُجُوهٌ یَوْمِئِذٍ ناعِمَةٌ.

فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ.

فیها عَیْنٌ جارِیَةٌ.

فیها سُرُرٌ مَرْفُوْعَةٌ.

وَ اکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ.

وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ.

وَ زَرابِیُّ مَبْثُوثَةٌ (غاشیه آیات ۸ تا ۱۶).

صورت‌هایی در آن روز، شاداب و پرطراوت است.

در باغی از باغ‌های عالی بهشت.

در آن (باغ بهشتی) چشمه‌ای جاری است.

در آن تخت‌های زیبای بلندی است.

و قدح‌هایی که در کنار آن چشمه‌ها نهاده شده.

و بالش‌ها و پشتی‌های صف کشیده.

و فرش‌های فاخر گسترده.

در حقیقت هفت آیه از بیست و شش آیه این سوره، اشاره به همین معاد جسمانی و نعمت‌های مختلف جسمانی بهشت دارد و اگر به این ترتیب بخواهیم تمام آیات قرآن را در این زمینه جمع آوری کنیم عدد بزرگی را تشکیل می‌دهد.

در اینجا باز لازم می‌دانیم: دو نکته را یادآور شویم:

۱- مسلّماً نعمت‌های بهشتی منحصر به نعمت‌های مادّی نیست، بهشت نعمت‌های روحانی و معنوی فراوانی نیز دارد که به خواست خدا در بحث ویژه خود خواهد آمد، اصولًا چگونه ممکن است خداوند این همه نعمت‌های متنوع مادی برای ارضای جسم انسان فراهم سازد، ولی برای روح او که

ص: ۲۶۰

قسمت مهم وجود او را تشکیل می‌دهد و از هر نظر برتر و بالاتر است، نعمت‌ها و مواهب شایسته و مناسبی فراهم نسازد؟ منتهی نعمت‌های روحانی چون شرح و بیان ندارد و جز با رسیدن به درک کردن، احساس نمی‌شود، شرح زیادی در آیات قرآن برای آن به چشم نمی‌خورد، در عین حال تعبیرات سربسته و فشرده و جالبی در این زمینه دیده می‌شود که گویای عمق و عظمت این نعمت‌هاست که مشروحاً در بحث مستقل خود خواهد آمد.

۲- بعضی با جرأت و جسارت، تمام این آیات را تأویل و توجیه می‌کنند و بر مفاهیمی غیر ظاهر آن حمل می‌کنند، و همه را کنایه از نعمت‌های معنوی می‌پندارند، در حالی که ضوابط شناخته شده باب الفاظ هرگز چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد و اگر بنا باشد ما به خود اجازه این همه توجیه‌ها و تأویلها بدهیم دیگر حجیّت ظواهر الفاظ مفهومی نخواهد داشت، و الفاظ وسیله انتقال مفاهیم نخواهد بود، و ارزش و اصالت خود را به کلی از دست می‌دهد، و این کار جرأتی است بر خدا و قرآن مجید.

***

گروه هفتم:

اشاره

آیاتی است که از کیفرها و مجازات‌ها مختلف مجرمان در قیامت سخن می‌گوید و بسیاری از این مجازات‌ها جنبه جسمانی دارد، اگر معاد تنها جنبه روحانی داشته باشد باید تمام این تعبیرات را به معانی مجازی حمل کرد، در حالی که هیچ مجوّزی برای این کار وجود ندارد.

در اینجا نیز تأکید می‌کنیم که مجازات‌های قیامت بر دو گونه است: عذاب‌های روحانی عذاب‌های جسمانی، و به هر دو قسمت در آیات قرآن اشاره شده است، هرچند عذاب‌های جسمانی به خاطر نکته‌ای که در بحث سابق اشاره شد در آیات قرآن بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

این آیات، بسیار فراوان است، به عنوان نمونه به آیات زیر گوش فرا می‌دهیم:

۱- وَ اصْحابُ الشِّمالِ ما اصْحابُ الشِّمالِ- فَی سَمُومٍ وَ حَمیمٍ- وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ- لا بارِدٍ وَ لا کَریمٍ.

(واقعه- ۴۱ تا ۴۴)

۲- یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوْبُهُم وَ ظُهُورُهُم.

ص: ۲۶۱

(توبه- ۳۵)

۳- ... وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فی الْحَرِّقُلْ نارُ جَهَنَّمَ اشَدُّ حرّاً لَوْکانُوا یَفْقَهُونَ.

(توبه- ۸۱)

۴- ... کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فی النّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ امْعائَهُمْ.

(محمد- ۱۵)

۵- یَوْمَ یُسْحَبُوْنَ فی النّارِ عَلَی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ.

(قمر- ۴۸)

۶- تَصْلَی ناراً حامِیَةً- تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ- لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ الّا منْ ضَریعٍ- لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنی مِنْ جُوعٍ.

(غاشیه- ۴ تا ۷)

۷- انَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ- طَعامُ الْاثیمِ- کَالْمهلِ یَغْلی فی البُطُونِ- کَغَلْیِ الْحَمیمِ.

(دخان- ۴۳ تا ۴۶)

ترجمه:

۱- و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود)- آنها در میان بادهای کشیده و آب سوزان قرار دارند- و در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا! سایه‌ای که نه خنک است و نه مفید.

۲- در آن روز آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند.

۳- ... و گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند.

۴- همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند.

ص: ۲۶۲

۵- در آن روز که در آتش دوزخ، به صورتشان کشیده می‌شوند (و به آنها گفته می‌شود) بچشید آتش دوزخ را.

۶- و در آتش سوزان وارد می‌گردند- از چشمه‌ای فوق‌العاده داغ به آنها می‌نوشانند- طعامی جز الضَّریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند- غذایی که نه آنها را فربه می‌کند و نه گرسنگی را فرو می‌نشاند.

۷- درخت زقوم- غذای گنه‌کاران است- همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد- جوششی همچون آب سوزان

***

تفسیر و جمع‌بندی

۷- کیفرهای مادی دوزخ دلیل دیگری است.

تفسیر این آیات از آن نظر که مورد توجه ما در این بحث است کاملًا روشن می‌باشد و نیاز به بحث زیادی ندارد، چرا که در این آیات سخن از آتش دوزخ به میان آمده، آتشی که مجرمان را در آن به صورت می‌کشانند، آتشی که درهم و دینارهایی که به صورت کنز و گنج درآمده و حقوق الهی آن پرداخته نشده است در آن گداخته می‌شود، و به وسیله آن، صورت پهلو و پشت صاحبان آنها را داغ می‌کنند!

سخن از بادهای کشنده سموم و آب‌سوزان و سایه‌های آتش‌زایی در میان است که در انتظار مجرمان می‌باشد.

سخن از صورت‌هایی است که در آن روز وارد آتش جهنم می‌گردد، و از چشمه‌های داغ و سوزانی است که به آنها می‌نوشانند و طعامی جز از ضریع (غذائی ناگوار) ندارند.

سخن از درخت زقوم است که غذای گنهکاران می‌باشد، سخن از نوشابه‌های سوزان است که به گنهکاران داده می‌شود.

همه اینها و موارد دیگر تشبیه آن، نشانه روشنی برای معاد جسمانی است، چرا که اگر معاد تنها جنبه روحانی داشت این گونه عذاب‌های جسمانی بی‌معنا به نظر می‌رسید.

***

ص: ۲۶۳

گروه هشتم:

اشاره

آیاتی است که از اعضای بدن انسان در قیامت سخن می گوید، از دست و پا، چشم و گوش و زبان و دهان و صورت پوست تن که همگی دلیل بر معاد جسمانی است.

این آیات نیز در قرآن مجید فراوان است که نمونه‌های آن ذیلًا از نظر می گذرد:

۱- الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی افْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا ایْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ ارْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.

(یس- ۶۵)

۲- حَتّی اذا ما جائُوها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ ابْصارُهُمْ وَ جُلُوْدُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.

(فصلت- ۲۰)

۳- وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا انْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی انْطَقَ کُلَّ شَییءٍ.

(فصلت- ۲۱)

۴- فَامّا اوْتِیَ کِتابُهُ بَیمینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَءُوا کِتابِیَه ... وَ امَّا مَنْ اوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُوْلُ یا لَیْتَنی لَمْ اوْتَ کِتابِیَه.

(حاقّه- ۱۹ و ۲۵)

۵- وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرةٌ- ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ- وَ وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَهٌ.

(عبس- ۳۸ تا ۴۱)

ترجمه:

۱- امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می‌دادند شهادت می‌دهند.

۲- وقتی به آن می‌رسند گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به اعمال آنها گواهی می‌دهند.

ص: ۲۶۴

۳- آنها به پوست‌های تن خود می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آنها جواب می‌دهند همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ما را گویا ساخته.

۴- اما کسی که نامه اعمالش به دست راست اوست (از فرط خوشحالی و مباهات) فریاد می‌زند که (ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید ... اما کسی که نامه اعمال او به دست چپش داده شود می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد.

۵- صورت‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است- خندان و مسرور است- و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است- و دود تاریکی آنها را پوشانده.

***

تفسیر و جمع‌بندی

۸- سخن گفتن اعضای بدن دلیل زنده دیگری است

از آنجا که این آیات در مباحث دیگر مانند بحث شاهدان روز قیامت و مبحث نامه اعمال مورد تفسیر قرار می گیرد، در اینجا تنها به یک اشاره اجمالی به تفسیر آنها پرداخته و از آن بعد که مورد توجه است (چگونگی دلالت آنها بر معاد جسمانی) بحث می کنیم.

در نخستین آیه گفتگو از مهر نهادن بر دهان‌ها و از کار افتادن موقّت زبان، و به سخن درآمدن دست‌ها و پاها و شهادت آنها بر اعمالی است که انسان انجام می‌داده است.

مسلماً این مسأله تنها با معاد جسمانی سازگار است، وگرنه در معاد روحانی نه دست و پائی در کار است و نه زبان و دهان، و نه سخن گفتن.

در آیه دوّم و سوّم، سخن از گواهی دادن گوش و چشم، و حتی پوست تن در آن دادگاه عظیم است، شاهد بر اعمالی که انجام می‌دادند.

البته این شهادت و گواهی ممکن است از این طریق باشد که خداوند قدرت تکلّم به آنها می‌دهد، و یا از طریق زبان حال، چرا که گوش و چشم و دست و پا و پوست بدن، آثار اعمال را، در خود ضبط و حفظ می کنند، و آن روز که «یوم البروز» است این آثار آشکار می گردد (شرح این سخن در بحث گواهان روز

ص: ۲۶۵

قیامت به خواست خدا خواهد آمد).

در چهارمین آیه، سخن از کسانی است که نامه اعمالشان (به نشانه موفقیت و پیروزی و پاکی) به دست راستشان داده می‌شود، و با سر بلندی اهل محشر را دعوت به مطالعه آن می‌کنند!، و کسانی که به نشانه سوء اعمال نامه اعمالشان به دست چپ آنها داده می‌شود، و فریاد از آنها برمی‌خیزد که‌ای کاش نامه اعمال ما را به ما نمی‌دادند!

در این‌جا نه تنها روی اعضای مختلف بدن تکیه شده، بلکه به دست چپ و راست نیز اشاره گردیده است.

در پنجمین آیه، سخن از صورت‌های درخشنده صالحان، و صورت‌های سیاه و تاریک و غبار آلود طالحان و بدکاران است که آن تأکیدی است بر جسمانی بودن معاد.

علاوه بر آنچه در بالا- به عنوان نمونه- گفته شد آیات فراوان دیگری نیز در قرآن وجود دارد که سخن از غل و زنجیرهایی می‌گوید که در گردن یا دست و پای آنهاست (ابراهیم- ۴۳ و انسان- ۴).

و آیاتی که حتی از بعضی از عوارض جسمانی سخن می‌گوید، مانند خندیدن مؤمنان از وضع کفار در قیامت فَالْیَوْمَ الَّذینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفّارِ یَضْحَکُونَ. (مطففین- ۳۴).

آیاتی که روز قیامت را روزی می‌شمرد که از شدت ترس و وحشت، چشم‌ها از حرکت باز می‌ایستد، گردن‌ها برافراشته، سرها به آسمان بلند کرده، و حتی پلک چشم‌ها از شدت رعب و ترس باز و بسته نمی‌شود: انَّما یُؤَخِّرِهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فیهِ الْاَبْصارُ- مُهْطِعینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لا یَرتَدُّ الَیْهِمْ طَرْفُهُمْ. (ابراهیم- ۴۲ و ۴۳).

سخن از روزی است که ظالمان دست‌های خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزند: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ: فرقان- ۲۷).

و امثال اینها.

آیا می‌توان این همه آیات را بدون هیچ‌گونه دلیل روشنی حمل بر کنایه و مجاز کنیم و قواعد مسلّم، باب الفاظ را نادیده بگیریم؟!

***

ص: ۲۶۶

گروه نهم:

آیـاتی است که نمونه‌های معاد را در این جهان در طول تاریـخ انبیاء و غیر آنان مشـخّص می‌کنـد، ماننـد داسـتان ابراهیم و مرغ‌های چهارگانه، سرگذشت عزیر یا ارمیای پیامبر، و همچنین داسـتان اصـحاب کهف، و ماجرای کشـته بنی‌اسـرائیل که شرح مبسوط همه آنها را قبلًا تحت عنوان «نمونه‌های عینی و تاریخی معاد» آوردیم.(۱)

تمـام این نمونه‌هـا به وضـوح روشن می‌سـازد که معـاد، تنهـا جنبه روحـانی نـدارد، بلکه جنبه جسـمانی نیز در آن هست، و سـؤال و جواب‌های انبیاء با مردم بر محور آن دور می‌زده است، و ارائه این نمونه‌ها برای اثبات معاد جسمانی بوده است.

و از آنجا که این آیات را مبسوطاً در گذشته نزدیک شرح داده‌ایم نیازی به تکرار و بحث در آن نمی‌بینیم.

***

نتیجه بحث

بـا توجه به گروه‌هـای نه گـانه از آیـات قرآن مجیـد که معاد جسـمانی را به وضوح و از طرق مختلف و با بیانات کاملًا متنوّع بازگو می‌کند (۱- آیاتی که می‌گوید خداوند بار دیگر استخوان‌های پوسیده و خاک شده را به حیات مجدد باز می‌گرداند، ۲- آیاتی که می‌گویـد انسان‌هـا در قیـامت از قبرها برانگیخته می‌شود، ۳- آیـاتی که می‌گویـد: انسان از خاک آفریـده شـده، باز هم به خاک بر می‌گردد، و بار دیگر از خاک زنده می‌شود، ۴- آیاتی که رستاخیز انسان‌ها را به زنده شدن زمین‌های مرده تشبیه می‌کند، ۵- آیاتی که از موضع‌گیری‌های سـخت دشـمنان اسلام در برابر مسأله معاد سخن می‌گویـد- (با توجه به اینکه بسیاری از آنها معاد روحانی را قبول داشـتند، و از معاد جسـمانی وحشت و تعجب می‌کردنـد)، ۶- آیـاتی که از انواع نعمت‌های مادی بهشت صـحبت می‌کنـد، ۷- آیاتی که از انواع عذاب‌های جسمانی جهنم سخن می‌گوید، ۸- و بالأخره آیاتی که اعضای جسمانی انسان در قیامت مانند چشم و گوش و دست و پا و صورت و گردن، بحث می‌نماید. کمترین تردیدی باقی نمی‌ماند که از دیدگاه قرآن مجید مسأله معاد جسمانی (در کنار معاد

۱- به صفحه ۲۰۱ همین کتاب مراجعه فرمایید.

ص: ۲۶۷

روحانی) از امور قطعی و مسلّم است و با توجه به صراحت و گستردگی آیات باید گفت: معاد جسمانی از ضروریات قرآن مجید است و آنها که راه دیگری را می‌پویند از قرآن و تعلیمات آن بیگانه اند اکنون به توضیحات باز می گردیم، و دلائل معاد جسمانی و ایرادات مخالفان را به شکل منطقی طرح کرده به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

***

توضیحات

معاد جسمانی در ترازوی عقل

آیا معاد با همین جسم مادّی عنصری، از طریق دلائل عقلی قابل اثبات است یا نه؟

بعضی معتقدند دلیل خاصی از طریق عقل بر این مسأله نداریم، همان‌گونه که دلیلی هم بر نفی آن نمی‌توان اقامه کرد، بنابراین چون دلیلی بر محال بودن آن در دست نیست، شهادت کتاب اللّه و سنّت در این زمینه کافی است، بی‌آنکه احتیاج به توجیه و تأویلی باشد.(۱) و به تعبیر دیگر دلیل عقل از رسیدن به این مسأله، ناتوان است، و هنگامی که می‌بینیم دلیل نقل روی آن تأکید دارد، راهی جز پذیرش آن نیست.

این در حالی است که بعضی معاد جسمانی را مطابق دلیل عقل می‌دانند. و می گویند روح انسان همراه بدن، پرورش می‌یابد، مدارج کمال را می‌پیماید، و با آن شکل می گیرد.

به همین دلیل رابطه تنگاتنگی میان «روح» و «بدن» وجود دارد، و حالات هریک در دیگری منعکس می‌شود، ناراحتی‌های جسمی در روح اثر می گذارد، و ناراحتی‌های روحی در جسم، همچنین آرامش هریک در دیگری کاملًا مؤثر است.

به این ترتیب روح و جسم دو دوست دیرین هستند و با هم نشو و نما می‌یابند.

بدون شک مرگ، این رابطه را موقتاً قطع می کند، ولی برای اجرای عدالت الهی و رسیدن به پاداش یا کیفر کامل، باید این رابطه بار دیگر در سطحی عالی‌تر برقرار گردد، تا روح مرکب اصلی خود را بازیابد، و با آن بتواند جولان کند، از مواهب معنوی و مادّی جهان دیگر بهره گیرد، و یا از کیفرهای آن متألّم شود.

۱- مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار می گوید: معاد جسمانی از اموری است که همه صاحبان ادیان در آن اتفاق نظردارند و از ضروریات دین محسوب می‌شود و منکران آن از زمره مسلمین خارجند آیات کریمه قرآن در این زمینه صراحت دارد و قابل تأویل نیست و اخبار در این زمینه متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد(بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۴۷).

ص: ۲۶۸

کوتاه سخن اینکه: هریک از این دو بدون دیگری ناقص است و معاد کامل جز از طریق بازگشت هر دو امکان‌پذیر نیست.

درست است که کانون پاداش و کیفر، و لذّت و الم، روح است، ولی می‌دانیم که روح بسیاری از این لذّات و آلام را از طریق جسم دریافت می‌دارد و به وسیله آن پذیرا می‌شود، اگر پای جسم در میان نباشد این بخش از لذات و آلام به کلّی از میان می‌رود.

بنابراین عقل می‌گوید: این دو همان‌گونه که در این جهان با هم بودند در عالم دیگر نیز باید در کنار هم قرار داشته باشند، چرا که هر کدام بدون دیگری ناقص است (دقت کنید).

ص: ۲۶۹

شبهات منکران معاد جسمانی

اشاره

حال ببینیم چرا گروهی از فلاسفه یا غیر آنها به سوی انکار این مسأله گام برداشته‌اند؟ و چه تنگناهایی سبب پذیرش این اعتقاد شده است؟

از مجموع بررسی‌های کلمات آنها چنین به نظر می‌رسد که «هشت عامل» زیر در این امر مؤثّر بوده است:

۱- محال بودن اعاده معدوم.

۲- شبهه آکل و مأکول.

۳- مشکل عوض شدن موادّ جسمانی در طول عمر.

۴- کمبود موادّ خاکی روی زمین.

۵- اگر معاد جسمانی در کره زمین روی دهد کمبود محل نیز مشکل دیگری است.

۶- چگونه جسم فانی می‌تواند حیات باقی داشته باشد؟

۷- جمع میان معاد روحانی و جسمانی، امکان ندارد.

۸- می‌دانیم جسم انسان در طول عمر بارها عوض می‌شود، آیا به هنگام معاد همه آنها برمی گردد یا بعضی؟ در اینجا به بررسی هریک از اشکالات فوق می‌پردازیم:

***

۱- مشکل «اعاده معدوم»

جمعی از علمای عقائد مسأله معاد جسمانی را به سوی بحث اعاده معدوم کشانده، و گفته‌اند چون جسم انسان به کلّی نابود می‌شود، بازگشت آن در قیامت از قبیل اعاده معدوم است، و می‌دانیم اعاده معدوم، محال است، و از اینجا مسأله معاد جسمانی مواجه با اشکال می گردد.

ولی با کمی دقّت روشن می‌شود، نه اعاده معدوم به آن صورت که در معاد است محال می‌باشد، و نه معاد از قبیل اعاده معدوم است.

ص: ۲۷۰

توضیح اینکه: فلاسفه دلائل متعددی بر محال بودن اعاده معدوم آورده‌اند، حتی معتقدند بازگشت چیزی که معدوم شده به عالم وجود، از اموری است که محال بودنش جزء بدیهیات است، زیرا بازگشت یک شیء باید با تمام مشخصاتش باشد، و مسلّماً چیزی که دیروز وجود داشته محال است امروز با تمام خصوصیات باز گردد، چرا که یکی از خصوصیاتش «وجود آن در روز گذشته» است، چطور ممکن است «دیروز» و «امروز» یکجا جمع شود؟ این تناقض است.

ولی اگر از این خصوصیت صرف‌نظر کنیم هیچ مانعی ندارد وجودی که در تمام جهات عین وجود اوّل است، فقط در زمان با آن متفاوت می‌باشد، ایجاد گردد. بدیهی است این موجود دقیقاً همان نیست، بلکه مثل آن است و به این ترتیب نزاع معروف محال بودن یا نبودن اعاده معدوم بازگشت به یک نزاع لفظی می‌کند، منکران می‌گویند: با تمام خصوصیات باز نمی‌گردد، و طرفداران می‌گویند: با تمام خصوصیات «منهای زمان» باز می‌گردد.

و بدون شک هیچ یک از معتقدان معاد جسمانی نمی‌گوید: جسمی که در دنیا بود با همان قید زمان گذشته در قیامت باز می‌گردد، بلکه منظور بازگشت آن در زمان دیگر است که از جهتی عین وجود گذشته است و از جهتی مثل آن است (دقت کنید).

از این گذشته، معاد به هیچ وجه اعاده معدوم نیست، زیرا روح که معدوم نمی‌شود، و عیناً باقی است، جسم نیز متلاشی و پراکنده و مبدّل به خاک می‌گردد، ولی هرگز نابود نمی‌شود، تنها چیزی که از دست می‌رود صورت ظاهری اوست، و در قیامت ذرّات خاک بار دیگر به صورت قبلی درمی‌آید، اگر سخن از اعاده معدوم باشد تنها در مورد صورت است که مثل آن در قیامت باز می‌گردد، ولی وجود روح از یک طرف و وحدت مادّه جسمانی از طرف دیگر، سبب حفظ شخصیّت آن انسان است، لذا می‌گوییم این همان فرد از انسان می‌باشد، چرا که روحش همان روح، و مادّه جسمانی همان، و صورت جسمانی شبیه به آن است، شاید تعبیر به «مثل» در آیه ۸۱ سوره یس اوَلَیْسَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْارْضِ بِقادِرٍ عَلَی انْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید قادر نیست مثل آن انسان‌ها را بیافریند»؟! نیز ناظر به همین معنا می‌باشد.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه کَلَّما نَضِجَتْ جُلودُهُمْ بَدَّلْنا هُمْ جُلُوْداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ: «هر زمان پوست‌های تن آنها (دوزخیان) بسوزد، پوست‌های دیگری به جای آن قرار

ص: ۲۷۱

می‌دهیم تا عذاب را بچشند». (نساء- ۵۶) در پاسخ سؤال «ابن ابی العوجاء» که سؤآل کرد: ما ذَنْبُ الغَیر؟: گناه آن پوست‌های دیگر چیست که ... باید بسوزند؟!

امام در پاسخ فرمود: هِیَ هِیَ وَ هِیَ غَیْرُها: «پوست‌های نو همان پوست‌های سابق است و در عین حال غیر آن است».

ابن ابی العوجاء تقاضای توضیح بیشتر کرد و عرض نمود: مثالی از امور دنیا در این زمینه برای من بزنید! امام فرمود: اَرَأَیْتَ لَو انَّ رَجُلًا اخَذَ لَبِنَةً فَکَسَّرَها ثَمَّ رَدَّها فی مَلْبَنِها، فَهِیَ هِیَ وَ هِیَ غَیْرُها!: «این همانند آن است که کسی خشتی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای درآورد، این خشت همان خشت اوّل است، و در عین حال غیر آن است»! (ماده اصلی آن همان است ولی صورت آن شبیه صورت سابق است).(۱)

***

۲- شبهه آکل و مأکول

سؤال دیگری که در این بحث مطرح شده همان شبهه «آکل و مأکول» است که در حقیقت یکی از پیچیده‌ترین مباحث معاد جسمانی است.

توضیح اینکه: گاه اتفاق می‌افتد که اجزای بدن انسانی، جزو بدن انسان دیگری می‌شود، خواه به صورت مستقیم باشد، مثل اینکه در زمان قحطی کسی از گوشت انسان دیگری تغذیه کند، یا به صورت غیر مستقیم مثل اینکه بدن انسانی خاک شود و مواد غذایی، و میوه‌ها) تغذیه کند، و یا حیوانی آن گیاه را بخورد، و انسانی از آن حیوان تغذیه نماید، حتّی امکان دارد که بعضی از اجزاء بدن انسان تجزیه و تبدیل به بخار و گاز شود و انسان دیگری از طریق استنشاق آن را وارد بدن خود سازد.

این نیز ممکن است که تمام بدن یک انسان تدریجاً جزء بدن انسان دیگری شود.

حال این سؤال پیش می‌آید که به هنگام بازگشت روح به بدن این اجزاء، جزء کدامین بدن خواهد بود؟

اگر جزء بدن اوّل شود، بدن‌های دیگر ناقص می‌گردد، و اگر جزء بدن‌های بعد شود، چیزی برای بدن اوّل باقی نمی‌ماند، به علاوه ممکن است یکی از این دو نفر انسان خوب و دیگری انسان بدکاری باشد تکلیف

۱- بحارالانوار، جلد ۷، صفه ۳۸، حدیث ۶- همین معنا در حدیث دیگری با مختصر تفاوتی آمده است(همان مدرک، صفحه ۳۹، حدیث ۷) در نورالثقلین نیز حدیث فوق ذیل آیه ۵۶ نساء(جلد اوّل صفحه ۴۹۴ آمده است).

ص: ۲۷۲

این اجزاء چه خواهد شد؟

از شأن نزول سرگذشت ابراهیم و داستان مرغ‌های چهارگانه (بقره- ۲۶۰) نیز استفاده می‌شود که سؤال ابراهیم درباره معاد جسمانی و شبهه آکل و مأکول بوده، چرا که مرداری را در کنار دریا مشاهده کرد که بخشی از آن در دریا بود و حیوانات دریا آن را می‌خوردند، و بخشی از آن در خشکی و حیوانات خشکی از آن تغذیه می‌کردند، و همین مسأله ابراهیم علیه السلام را در فکر فرو برد، و تقاضای خود را مبنی بر ارائه معاد به پیشگاه خداوند عرضه نمود.

***

پاسخ:

در جواب این ایراد قدیمی پاسخ‌های مختلفی گفته شده است که معروفترین آنها اعتقاد به «اجزاء اصلیّه» است، طرفداران این عقیده می‌گویند: بدن انسان مرکّب از دو گونه اجزاء است: اجزاء اصلیّه، واجزاء غیر اصلیّه، اجزاء اصلیه همان است که هرگز در آن زیاده و نقصان، روی نمی‌دهد، و اجزاء غیر اصلیّه آنهاست که دائماً در معرض زیاده و نقصان است.

اجزاء اصلیه بعد از مرگ انسان همواره باقی می‌ماند و اگر هم خاک شود، آن خاک جزء بدن موجود دیگری نمی‌گردد، و در قیامت همین اجزاء، پرورش می‌یابد و بدن انسان را می‌سازد و روح به آن ملحق می‌شود.

گاه این نظر را با پاره‌ای از روایات نیز تأیید کرده‌اند از جمله: روایتی است که «مصدق بن صدقه» از «عمار بن موسی» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم که آیا میّت تمام بدنش می‌پوسد؟ فرمود: آری، تا جایی که گوشت و استخوانی برای او باقی نمی‌ماند، مگر همان طینت (خاکی) که در آغاز از آن آفریده شده: فَانَّها لا تُبْلَى وَ تَبْقَى فِى الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً، حَتّى يُخْلَقَ مِنْها كَما خُلِقَ مِنْها اوَّلَ مَرَّةٍ: «آن جزء نمی‌پوسد و در قبر به صورت مدوّر باقی می‌ماند، تا بار دیگر از آن آفریده شود همان‌گونه که در آغاز آفریده شد».(۱)

در روایت مرسله دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که در داستان ذبح گاو بنی‌اسرائیل فرمود:

۱- بحار، جلد ۷، صفحه ۴۳، حدیث ۲۱.

ص: ۲۷۳

فَاخَذُوا قِطْعَهً وَ هِی عَجْبُ الذَنَبِ الَّذی مِنْهُ خُلِقَ ابْنُ آدَمَ، وَ عَلَیْهِ یُرَکَّبُ اذا اریدَ خَلْقاً جَدیداً فَضَرَبُوهُ بِها: «پس قطعه‌ای از آن (گاو ذبح شده) را گرفتند که همان آخرین مهره ستون فقرات می‌باشد، همان چیزی که فرزندان آدم نیز از آن آفریده می‌شوند، و به هنگام آفرینش جدید بر آن ترکیب می‌یابند، و آن را بر آن مقتول زدند.(۱)

قابل توجه اینکه حدیث دوّم به خاطر مرسله بودن ضعیف است و حدیث اوّل نیز به خاطر اختلافی که در «عمرو بن سعید» است قابل گفتگوست، بعلاوه چنانکه خواهیم دید این روایات با ظاهر قرآن مجید سازگار نیست و لذا نمی‌توان روی آن تکیه کرد.

به هر حال مطالعات امروز علمای علوم تجربی این مسأله را نفی می‌کند و فرقی میان جزء بدن‌های انسان‌های دیگر گردد، و اینکه طرفداران اجزاء اصلیه معتقدند آخرین مهره ستون فقرات که در عربی آن را «عَجْبُ الذَّنَبْ» می‌نامند جزء اصلی است و با گذشت زمان از بین نمی‌رود مطلبی است که مشاهدات حسی آن را تأیید نمی‌کند، و بسیار شده است که در یک حادثه آتش سوزی تمام بدن تبدیل به خاکستر شده و در میان خاکسترها نیز تفاوتی دیده نمی‌شود.

از این گذشته نظریه فوق با ظاهر آیات قرآن نیز سازگار نیست چرا که قرآن مجید در پاسخ مرد عربی که استخوان پوسیده‌ای را همراه آورده بود و می‌گفت: چه کسی آن را زنده می‌کند، می‌فرماید: «همان کسی که در آغاز آن را آفرید، بار دیگر لباس حیات در تنش می‌پوشاند». و بسیار بعید به نظر می‌رسد که آن مرد عرب فقط، مهره آخر ستون فقرات را به دست گرفته بود و از آن سؤال می‌کرده است.

ظاهر داستان مرغ‌های چهارگانه ابراهیم نیز این است که تمام اجزاء از هم جدا شده باز می‌گردد.

به هر حال این پاسخ چیزی نیست که در شرایط فعلی و با توجه به متون قرآنی بتوان روی آن تکیه کرد.

و برای اثبات آن نمی‌توان به خبر واحد قناعت نمود.

***

بعضی دیگر در پاسخ «شبهه آکل و مأکول» راه دیگری را پیموده‌اند و گفته‌اند لزومی ندارد همان اجزاء سابق بدن باز گردد، زیرا شخصیّت انسان به روح اوست، و روح به هر جسمی تعلق گیرد، همان انسان اوّل

۱- همان مدرک، حدیث ۱۹.

ص: ۲۷۴

خواهد بود، لذا دگرگونی‌های جسم در طول عمر انسان و عوض شدن اجزاء و جانشین شدن اجزای دیگر، هرگز به وحدت شخصیت انسان زیانی نمی‌رساند.

بنابراین مانعی ندارد خداوند جسم دیگری بیافریند و روح به آن تعلق گیرد، و روح با این جسم در میان نعمت‌های بهشتی متنعم، و یا در دوزخ معذب گردد، و می‌دانیم که لذت و عذاب مربوط به روح است و جسم واسطه‌ای بیش نیست!

این پاسخ نیز صیح نیست، چرا که با بسیاری از آیات قرآن تعارض دارد، و همان‌گونه که در بحث‌های گذشته خواندیم قرآن مجید می‌گوید: همان استخوان‌های پوسیده از همان قبرها در قیامت بپا می‌خیزد، نه اینکه خداوند جسم دیگری می‌آفریند تا روح به آن تعلق گیرد، بنابراین پاسخ مزبور نیز از درجه اعتبار ساقط است.

***

پاسخ نهایی شبهه آکل و مأکول

بهترین پاسخی که می‌توان به این سؤال داد نیاز به ذکر چند مقدمه دارد:

۱- می‌دانیم که اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می‌شود حتی سلول‌های مغزی با اینکه از نظر تعداد کم و زیاد نمی‌شود، از نظر اجزاء عوض می‌گردد، زیرا از یک طرف «تغذیه» می‌کنند و از سوی دیگر «تحلیل» می‌رود، و این خود باعث تبدیل کامل آنها با گذشت زمان است، خلاصه اینکه در مدتی در حدود هفت سال تقریباً هیچ‌یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی‌ماند.

ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که آستانه مرگ قرار می‌گیرد همه خواص و آثار خود را به سلول‌های نو و تازه می‌سپارد، به همین دلیل خصوصیات جسمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته، تا بقیه کیفیات جسمانی، با گذشت زمان ثابت هستند، این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلول‌های تازه (دقت کنید).

بنابراین آخرین اجزاء بدن هر انسانی که پس از مرگ مبدل به خاک می‌شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی است از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر!

۲- درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می‌دهد ولی باید توجه داشت که

ص: ۲۷۵

روح همراه جسم پرورش و تکامل می‌یابد، و هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، و لذا همان‌طور که دو جسم از تمام جهات با هم شبیه نیستند دو روح از تمام جهات نیز با هم شباهت نخواهند داشت، به همین دلیل هیچ روح بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی‌تواند فعالیت کامل وسیع داشته باشد و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالی‌تر از سر گیرد و از نتائج اعمالی که انجام داده بهره‌مند شود.

۳- هریک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بردارد، یعنی اگر هریک از سلول‌های بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان کامل درآید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء، از آن گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید).

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه تمام صفات او را در برداشت و تدریجاً از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول، و به همین ترتیب تمام سلول‌های بدن انسان به وجود آمد، بنابراین هریک از سلول‌های بدن انسان شاخه‌ای از سلول نخستین است، که اگر همانند او پرورش یابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که همان صفات او را دارا باشد.

۴- آنچه از آیات قرآن در زمینه معاد جسمانی استفاده می‌شود، این است که آخرین بدن انسان که مبدل به خاک شده و در قبر قرار دارد به فرمان خدا زنده و آماده حساب و جزا می‌شود، آیات فراوانی که قبلًا درباره معاد جسمانی از دیدگاه قرآن گفته شد گواه بر این معناست.

۵- یک بدن ممکن نیست به تمام معنا متحد با بدن دیگری شود و به تعبیر دیگر تمام بدن اوّل تمام بدن دوّم گردد، بلکه بدن او اوّل تنها می‌تواند جزئی از بدن دوّم را تشکیل دهد زیرا بدن دوّم باید قبلًا وجود داشته باشد تا همه یا قسمتی از بدن اوّل را از طریق تجزیه جزء خود سازد.

بنابراین مانعی ندارد که تمام بدنی «جزء» بدن دیگر گردد، اما ممکن نیست «کلّ» آن گردد، همان‌گونه که ممکن است بدن‌های متعددی جزء بدن دیگری شود ولی کلّ آن را تشکیل نمی‌دهد. (دقت کنید)

***

حال با توجه به مقدمات چهارگانه فوق به سراغ پاسخ اصلی شبهه آکل و مأکول می‌رویم:

قرآن صریحاً می‌گوید: آخرین ذرّاتی که در بدن انسان هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت باز می‌گردد،

ص: ۲۷۶

بنابراین اگر این ذرّات خاک شده جزء بدن انسان دیگری شود در قیامت به بدن صاحب اصلی یعنی بدن شخص اوّل باز می گردد، منتها خواهید گفت بدن دوّم ناقص می‌شود چرا که اجزائی را از دست می‌دهد، ولی بهتر آن است که گفته شود بدن دوّم کوچک و لاغر می‌شود (نه ناقص) زیرا اجزای بدن اوّل در تمام بدن دوّم پراکنده است نه در یک گوشه آن (چون هر غذایی که انسان می‌خورد به تمام بدن تقسیم می‌شود) بنابراین ممکن است یک انسانی که هفتاد کیلو وزن داشته نیمی از وزن خود و یا حتی تمام وزن خود به استثنای یک کیلوگرم یا کمتر از دست بدهد و بدن کوچکی از او بماند به اندازه دوران کودکی یا حالت جنینی!

ولی این موضوع مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که این بدن کوچک تمام ویژگی‌های آن بدن بزرگ را دارد، و اگر نمو کند به صورت همان بدن بزرگ درمی‌آید.

مگر روز اوّل طفل نوزاد بدن کوچکی نداشت، و قبل از آن در دوران جنینی، موجود کوچکتری نبود؟

سپس رشد و نمو کرد به صورت انسان کاملی درآمد، بی‌آنکه شخصیت او عوض شود و شخص تازه‌ای گردد.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که آن اجزاء خاصی که عضو دو بدن یا چند بدن گردیده، و یکی از آن بدن‌ها مربوط به انسان مطیع و دیگر گنهکاری بوده، چه سرنوشتی خواهد داشت؟

پاسخ این سؤال نیز مشکل نیست، زیرا همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد پاداش و کیفر در حقیقت برای روح است، لذا هنگامی که این رابطه موقتاً به وسیله بی‌هوشی قطع می‌شود بدن را با چاقوی جراحی پاره پاره می کنند بی‌آنکه روح متألم شود.

به تعبیر دیگر بدن به تنهایی پاداش و کیفر و لذت والمی ندارد بلکه ابزاری است برای پاداش و کیفر و لذّت و الم روح انسان.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که معاد جسمانی طبق ظاهر آیات قرآن با همین بدن مادی عنصری صورت می گیرد، و در فرض آکل و مأکول بودن نیز مشکلی به وجود نمی‌آید.

ذکر این نکته نیز مؤکداً لازم است که بعضی از منکران معاد جسمانی برای آنکه سرپوشی بر گفتار خود در مجامع اسلامی، و در برابر آیات واضح قرآن بگذارند، تعبیراتی در زمینه معاد جسمانی دارند که در واقع بازگشت به معاد روحانی می کند، و یا معاد جسمانی بدون این جسم مادی است.

ص: ۲۷۷

گاه به سراغ جسم نوعی می‌روند و می گویند چون شخصیت انسان با روح اوست، این روح به هر جسمی تعلق گیرد همان شخص را تشکیل می‌دهد.

و گاه به سراغ جسم برزخی می‌روند و معاد را با آن اجسام لطیف نورانی می‌دانند.

و گاه می گویند شیئیت و هستی هرچیزی با صورت آن است، نه ماده آن، و آنجا که صورت وجود دارد، هستی آن شیء موجود است، و اقوام این صورت با روح انسان است، بنابراین هرجا روح باشد تمام شیئیت و هستی انسان موجود است.

هیچ یک از این تعبیرات با معاد جسمانی قرآنی که در آیات فراوان گذشته آمده هماهنگ نیست، و در واقع دلبستگی به کلمات جمعی از فلاسفه، و عدم توانایی بر حل مشکل آکل و مأکول سبب تمایل به اینگونه بحث‌ها شده است که از شأن یک عالم مسلمان و پای بند به قرآن دور است.

***

کمبود مواد خاکی زمین

مطلب دیگری که ذهن بعضی را به خود مشغول داشته، و به صورت مشکلی در مبحث معاد جسمانی درآمده، مسأله کمبود موادّ خاکی روی زمین است.

توضیح اینکه: اگر انسان‌هایی که در طول تاریخ بر این کره خاکی قدم نهاده‌اند، و انسان‌هایی را که در آینده تا پایان دنیا قدم می‌نهند در نظر بگیریم، و فکر کنیم همه آنها تبدیل به خاک می‌شوند، مقادیر عظیمی از خاک را تشکیل خواهد داد که مجموع خاک‌های موجود روی زمین مشکل بتواند پاسخگوی این عدد عظیم باشد، مگر اینکه بگوییم انسان‌ها در آن روز به صورت آدمک‌های بسیار کوچکی محشور می‌شوند، و آن هم عجیب به نظر می‌رسد، به هر حال پیدایش مجدّد این همه انسان از خاک‌های موجود به این می‌ماند که بخواهند مثلًا با هزارتن آهن میلیون‌ها اتومبیل بسازند.

پاسخ:

چه خوب بود کسانی که این گونه ایرادها را مطرح می کنند کمی به خود زحمت می‌دادند که قلم و کاغذی به دست بگیرند و یک محاسبه اجمالی کنند، تا معلوم شود چه اندازه این گونه ایرادها از حقیقت

ص: ۲۷۸

دور است؟

با توجّه به اینکه حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد بدن هر انسانی آب است، مواد خاکی برای ساختمان بدن یک انسان به سی درصد وزن او تنزل می کند، ولی ما فرض می کنیم تمام وزن بدن را همان مواد خاکی تشکیل می‌دهد.

شما فکر می کنید یک متر مکعب خاک چقدر وزن داشته باشد؟

حدود دو الی سه تن!، و اگر هر انسانی را به طور متوسط شصت کیلوگرم حساب کنیم یک متر مکعب خاک جوابگوی ساختمان بدن چهل نفر انسان متوسّط است.

روی این حساب یک کیلومتر مکعب که در واقع یک «میلیارد متر مکعب» خاک است. می‌تواند جوابگوی جمعیتی در حدود هشت برابر جمعیت موجود امروز کره زمین باشد، و با توجه به اینکه جمعیت کره زمین در گذشته نسبت به امروز بسیار کم بوده، معلوم نیست که در تمام طول تاریخ زندگی بشر، چهل میلیارد نفر بر کره خاک آمده باشند.

تازه این حساب مربوط به یک کیلومتر مکعب خاک است که در برابر حجم کره زمین یکذرّه بسیار ناچیز است، که در حساب نیاید، حال فکر کنید اگر بجای یک کیلومتر مکعب، صد یا هزار یا یک میلیون کیلومتر مکعب را در نظر بگیریم که آن هم در مقابل حجم کره زمین چیز زیادی نیست، در این صورت با اعداد و ارقامی سر و کار خواهیم داشت که مطلب را بسیار روشن می‌سازد.

حالا که زحمت این محاسبه را کشیدید، بیایید در افق زمان نیز به سیر و حرکت بپردازیم.

فکر می کنید حد متوسط عمر یک انسان چند سال است؟ یا به تعبیر دیگر چند سال طول می کشد که یک نسل به کلی از میان برود و نسل دیگری جانشین آن گردد؟

شاید حد متوسط آن پنجاه سال باشد، یا کمی کمتر و بیشتر.

بنابراین یک کیلومتر مکعب خاک حداقل می‌تواند هشت نسل یعنی چهارصد سال را در بر بگیرد (البته اگر فرض کنیم جمعیت نسل‌های گذشته نیز به مقدار امروز بوده که قطعاً نبوده است).

بنابراین برای یک میلیون سال عمر بشر تنها دو هزار و پانصد کیلومتر مکعب خاک کافی است، و برای چهار میلیون سال فقط ده هزار کیلومتر مکعب خاک لازم است.

و می‌دانیم عمر بشر روی کره زمین مطابق هیچ نظریه‌ای به چهار میلیون سال نمی‌رسد، و نمی‌دانیم تا

ص: ۲۷۹

پایان دنیا چقدر فاصله باشد؟

به این ترتیب به هر حسابی که باشد مواد خاکی بدن انسان‌ها در تمام طول تاریخ تنها در یک گوشه کوچکی از زمین جای می گیرد، در یک مملکت کوچک ده هزار کیلومتر مربعی با عمق هزار متر.

تازه تمام این محاسبات را ما بسیار سخاوتمندانه انجام داده‌ایم، چرا که دستمان باز بود، نه آب‌های موجود در بدن انسان‌ها را به حساب آوردیم، نه نسل‌های گذشته را که عددشان نسبت به امروز بسیار کم بوده دست کم گرفتیم، و برای آینده دنیا نیز زمان طولانی در نظر گرفتیم.

کوتاه سخن اینکه: ادعای عدم کفایت خاک‌های کره زمین برای پاسخگویی به معاد جسمانی تنها از سوی کسی ممکن است گفته شود که آشنا با حساب‌های ساده چهار عمل اصلی نباشد! و یا کسی که به اصطلاح «چوب انداز صحبت می کند» و «گز نکرده پاره می نماید»!

***

۴- آیا کره زمین برای معاد همگان کافی است؟

این مشکل نیز ذهن جمعی را به خود مشغول ساخته که اگر معاد جسمانی باشد و همه مردم جهان در سراسر تاریخ همزمان رستاخیز داشته باشند کره زمین گنجایش همه آنها را نخواهد داشت، خلاصه اینکه اگر تمام مشکلات در مورد معاد جسمانی حل شود، تازه برای بازگشت این همه انسان جائز نخواهد بود، زیرا هم اکنون وسعت کره زمین در پاره‌ای از نقاط برای نسل موجود کم است و کارشناسان جمعیتی هشدار می‌دهند که اگر آهنگ رشد جمعیت با همین شتاب پیش رود چیزی نمی گذرد که محیط کره زمین برای یک نسل تنگ خواهد بود، حال فکر کنید اگر همه نسل‌های گذشته و آینده یکجا جمع شوند چه خواهد شد؟!

اما اگر معاد روحانی باشد، مشکلی از این نظر نخواهیم داشت، چرا که در جهان ارواح مزاحمتی نیست.

***

ص: ۲۸۰

پاسخ:

طرح کنندگان این اشکال ازیک نکته غفلت کرده‌اند که طبق صریح آیات قرآن معاد در کره زمین به شکل کنونیش به انجام نمی‌گیرد، بلکه این زمین دگرگون می‌شود: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْارْضُ غَیْرَ الْارْضِ وَ السَّمواتُ: «آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگری مبدل می‌شوند» (ابراهیم- ۴۸)

و نیز قرآن مجید می‌گوید: وسعت بهشت به اندازه پهنه زمین و آسمان‌هاست: سابِقُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السّماءِ وَ الْاْرْضِ: «سبقت گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن همانند پهنه آسمان و زمین است» (حدید- ۲۱).

از این آیات و پاره‌ای دیگر از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که یا کره زمین آنقدر وسعت و گسترش پیدا می‌کند تا به اندازه وسعت آسمان‌ها و زمین گردد، که بهشت و دوزخ و همه انسان‌ها را در خود جای دهد، و یا انسان‌ها بعد از رستاخیز از کره زمین به جای دیگری منتقل می‌شوند و در هر صورت مشکلی از نظر کمبود جا برای معاد جسمانی همه انسان‌ها باقی نخواهد ماند و مشکل مسکن که فکر این «ایراد کنندگان» را به خود مشغول داشته برای بهشتیان و دوزخیان حل شده است!

***

۵- چگونه جسم فانی با حیات باقی سازگار است؟

سؤال دیگری که در زمینه معاد جسمانی مطرح شده این است که آخرت سرای جاویدان است، و آیات خلود دلیل روشنی بر این جاودانگی می‌باشد، در حالی که جسم مادی هرچه باشد کهنه و فرسوده می‌شود، و سرانجام می‌پوسد و از بین می‌رود.

اگر معاد جسمانی باشد این تضاد به وجود می‌آید که «فناء» در عالم «بقاء» راه یابد، و جسمی که در طبیعتش فانی شدن است همیشه باقی بماند.

مرحوم علّامه در شرح تجرید العقائد در طرح این اشکال چنین می‌گوید: قوای جسمانی متناهی و محدود است و اما اعتقاد به جاودانگی نعمت‌های اهل بهشت مستلزم نامحدود بودن و عدم تناهی

ص: ۲۸۱

است.(۱)

***

پاسخ:

جواب این سؤال نیز چندان پیچیده نیست، زیرا در اینکه طبیعت جسم فنا و فرسودگی و پوسیدگی است سخنی نیست، ولی این در صورتی است که از بیرون وجودش مرتباً امدادی به آن نرسد، اما اگر امدادهای الهی از برون شامل حال جسم گردد می‌تواند آن را برای همیشه تازه و نو کند.

این درست به درختی می‌ماند که بر اثر استفاده از غذای مخصوص که همه روز به آن می‌رسد بتواند تمام سلول‌های فرسوده خود را از نو بسازد و همیشه تازه و شاداب و جوان بماند، و چنین چیزی هرگز محال نیست.

به تعبیر دیگر اقتضای ذات چیزی است، و اقتضای عوامل برون ذاتی چیز دیگر، سخن در این است که سلول‌های بدن انسان که در طبیعت ذاتش عمر معینی نهفته شده با نوسازی‌هایی که از خارج، و از طریق عواملی که خدا می‌آفریند، به آن می‌رسد، عمر نامحدود پیدا می‌کند، و به این ترتیب جاودانه می‌ماند و خلود پیدا می‌کند.

مرحوم علّامه حلّی بعد از طرح این اشکال، به صورتی که در بالا آمد با بی‌اعتنایی خاصّی می‌گوید:

اینها دلیل نیست بلکه تنها یک استبعاد است!(۲) یعنی پایه منطقی ندارد و پنداری بیش نیست.

***

۶- جمع میان معاد روحانی و جسمانی چگونه ممکن است؟

گاه تصوّر می‌شود که جمع میان معاد روحانی و جسمانی که مدعای واقعی قائلین به معاد جسمانی

۱- شرح تجرید، صفحه ۳۲۲.

۲- شرح تجرید، صفحه ۳۲۲.

ص: ۲۸۲

است مشکل به نظر می‌رسد، زیرا باید به موازات این دو پاداش‌های معنوی و مادّی و لذّاتی از هر دو گونه در آن جهان وجود داشته باشد، در حالی که انسان اگر بخواهد مستغرق در تجلّی انوار عالم قدس شود، امکان ندارد که توجه به لذّات جسمانی کند، و اگر مستغرق در لذّات جسمانی شود، نمی‌تواند به لذّات روحانی توجه کند، خلاصه اینکه مقتضای این دو گونه معاد با هم تضاد دارد و جمع میان آن دو ممکن نیست!

***

پاسخ:

این ایراد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا اگر روح قدرت کافی داشته باشد می‌تواند در عین توجه جسم به لذّات مادی مستغرق در انوار الهی باشد، همان‌گونه که نمونه آن در انبیاء و اولیاء بزرگ وجود داشته است.

مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار در این زمینه نقل می‌کند: اگر در این دنیا توجّه به مقامات معنوی و روحانی، انسان را از لذّات جسمانی باز می‌دارد، و عکس آن نیز صادق است، به خاطر آن است که روح انسان در این جهان ضعیف است، اما بعد از مرگ که استمداد از عالم قدس و طهارت می‌کند قوت می‌یابد و قادر به جمع میان این دو است.(۱)

به هر حال این نیز شبیه دلیل است نه دلیل، و مجرد استبعاد است نه چیز دیگر.

***

۷- کدام جسم باز می‌گردد؟

و بالأخره آخرین ایرادی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که این مطلب همان‌گونه که قبلًا اشاره شد امروز ثابت گردیده که جسم انسان دائماً در تغییر و تبدیل است، تدریجاً ذراتی از میان می‌روند و ذرات دیگری جانشین آن می‌شوند، و بعد از حدود هفت سال تمام اجزای بدن اوّل عوض شده و جای خود را به اجزای جدیدی می‌سپارند، درست مانند استخری که ازیکسو به آهستگی آب در آن وارد شود، و از سوی دیگر خارج می‌گردد، بعد از مدتی مسلماً تمام آب این استخر عوض خواهد شد.

بنابراین در طول عمر هفتاد سال این بدن ده بار عوض شده، آیا به هنگام بازگشت، تمام این ده بدن بر می‌گردد، و انسان به صورت غول پیکری قدم در عرصه محشر می‌گذارد؟! یا یکی از آنها باز می‌گردد؟

۱- «بحارلانوار»، جلد ۷، صفحه ۵۰.

ص: ۲۸۳

و اگر گفته شود یکی از این بدن‌ها باز می گردد کدامیک از آنها خواهد بود؟ و چه ترجیحی در میان آنهاست؟

***

پاسخ:

این سؤال نیز در حقیقت استبعادی بیش نیست چه مانعی دارد تمام این بـدن‌ها باز گردد، ولی حق آن است که آخرین بـدن در آن روز زنده می‌شود، زیرا قرآن می گوید: «مردگان از قبرها برمی‌خیزند» و استخوان‌های پوسیده و خاک‌ها بار دیگر جان می گیرند، و این به معنای بازگشت آخرین بدن است.

ترجیحی که این بدن بر سایر بدن‌ها دارد این است که تمام صفات ویژه آنها را در خود حفظ کرده، زیرا اجزایی که جای خود را به اجزای آینده می‌دهند صـفات خویش را نیز به آنها منتقل می‌سازند، به این ترتیب آخرین بدن عصاره تمام اعمال و اوصاف گذشـته را در خود جای داده است، و اگر چشم واقع بینی باشد می‌تواند تمام گذشته‌ها را در پیشانی آخرین بدن بخواند.

البته این هیـچ منافاتی با آن ندارد که بهشت و مؤمنان صالح به صورت جوان شادابی محشور شوند، این بدان می‌ماند که خاک‌های فرسوده یک خشت کهنه را گل کنند و در قالب نوی بریزند و به صورت خشت نوی درآید.

***

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در این مباحث آمد نتیجه می گیریم که در بحث معاد جسمانی مشکل مهمی نداریم، و مشکلاتی که تصور کرده‌اند غالباً مولود عـدم دقت کافی در خصوصـیات این مسأله بوده است، و از میان ایرادهای هشـتگانه‌ای که در بالا ذکر شد عمدتاً اشـکل آکل و مأکول قابل طرح است و بقیه مسائل جزئی است که پاسخ آن با کمی دقت روشن می‌شود.

ص: ۲۸۴

معاد در فرهنگ اقوام پیشین

اشاره

اشاره:

مسأله معاد بازتاب بسیار گسترده‌ای در میان اقوام پیشین داشته است. از دورترین زمان‌ها یعنی قرون قبل از تاریخ، آثار اعتقاد به حیات بعد از مرگ در میان اقوام مختلف به خوبی دیده می‌شود، به گونه‌ای که شک و تردیدی در این امر باقی نمی‌ماند که آنها اعتقاد راسخی به جهان دیگر داشته‌اند.

در مرحله تاریخ که وارد می‌شویم نیز می‌بینیم تقریباً همه اقوام و ملل با تمام اختلافاتی که در فرهنگ خود داشته‌اند به مسأله معاد مؤمن بوده‌اند.

ولی پیش از آنکه شرح این ماجرا را با اسناد و مدارک از زبان مورخان بشنویم به قرآن باز می گردیم تا ببینیم قرآن در این زمینه چه می گوید:

قرآن مجید نیز این حقیقت را با صراحت بیان کرده که از زمان آفرینش آدم مسأله معاد و حیات بعد از مرگ مطرح بوده، وحتی ابلیس نیز به این امر اعتراف داشته و بعد از آدم نیز پیامبران الهی که مأمور هدایت اقوام مختلف بودند آنها را به مسأله «حیات بعد از مرگ و زندگی آخرت» توجه می‌دادند، به گونه‌ای که این زندگی برای همه اقوامی که انبیاء به سوی آنها مبعوث شدند مطلبی آشنا محسوب می‌شده است.

البته نمی‌توان انکار کرد که این مسأله در لسان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و معارفی که از طریق وحی بر او نازل شده بسیار گسترده‌تر است، به گونه‌ای که قسمت مهمی از آیات قرآن مجید با شرح مسأله معاد در شاخ و برگ‌های آن تشکیل می‌دهد.

با این اشاره به سوی قرآن باز می گردیم و به نمونه‌هایی از آیات گوش جان می‌سپاریم:

۱- قالَ انْظِرْنی الی یَوْمِ یُبْعَثُونَ. (اعراف- ۱۴)

۲- قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ.

ص: ۲۸۵

(اعراف- ۲۵)

۳- انّی اریدُ انْ تَبُوأَ بِاثْمی وَ اثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اصْحابِ النّارِ.

(مائده- ۲۹)

۴- ایَعِدُکُمْ انَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً انَّکُمْ مُخْرَجُونَ.

(مؤمنون- ۳۵)

۵- وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ- یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ.

(شعراء- ۸۷ و ۸۸)

۶- وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّا مَنْ کانَ هُوداً اوْنَصاری

(بقره- ۱۱۱)

۷- وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ امُوتُ وَ یَوْمَ ابْعَثُ حَیّاً.

(مریم- ۳۳)

۸- وَ الی مَدْیَنَ اخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یا قَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الآخِرَ.

(عنکبوت- ۳۶)

۹- ... انِّی تَرَکَتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ- وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی ابْراهیمَ وَ اسْحقَ وَ یَعْقُوبَ.

(یوسف- ۳۷ و ۳۸)

۱۰- لَقَدْ وُعْدِنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ انْ هذا الَّا اساطِیْرُ الْاوَّلینَ.

(نمل- ۶۸)

ترجمه:

۱- (شیطان) گفت: مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).

۲- فرمود: در آن (زمین) زنده می‌شوید و در آن می‌میرید و از آن (در رستاخیز بیرون خواهید آمد).

۳- من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) باز گردی (و بار هر دو را به

ص: ۲۸۶

دوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران.

۴- آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می‌شوید؟

۵- و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند شرمنده و رسوا مکن- در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشند.

۶- آنها گفتند هیچکس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد ...

۷- وسلام (خدا) بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم.

۸- ما به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز باز پسین امیدوار باشید.

۹- من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم- من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم.

۱۰- این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است.

***

تفسیر و جمع‌بندی

عقیده به معاد در دوران‌های مختلف

آیاتی را که در بالا آوردیم هر کدام مربوط به یکی از دورانهاست.

نخستین آیه ناظر به داستان «ابلیس» بعد از رانده شدن از درگاه خداست، او که از باده غرور و خودخواهی سرمست بود به جای اینکه به سوی خدا باز گردد و از در توبه درآید در مقام افزایش لجاج برآمد و از خدا چنین تقاضا کرد: «مرا تا روز رستاخیز مهلت ده و زنده نگهدار»! (قالَ انْظِرْنی الی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

نه به این منظور که بر لوح معاصی از طریق توبه به درگاه خدا قلم عفوی بکشد، یا در کنار سیئات

ص: ۲۸۷

حسناتی بنویسد، بلکه به این منظور که بر سر راه آدم و فرزندانش کمین کند و آنها را گمراه می‌سازد، و از این طریق عطش جهنمی خشم و حسد خویش را فرو بنشاند!

از این آیه به خوبی روشن می‌شود که مسأله رستاخیز از همان آغاز مطرح بوده، و حتی شیطان به آن یقین داشته است که چنین روزی در پیش است.

ولی این تقاضای شیطان به این صورت اجابت نشد، و چنانکه آیه ۳۸ سوره حجر می‌گوید: به او گفته شد: انَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ الی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم: «تا روز معین و معلومی به تو مهلت داده خواهد شد» که بعضی آن را به پایان جهان و برچیده شدن دوران تکلیف تفسیر کرده‌اند و بعضی به روز قیام مهدی موعود علیه السلام.

البته احتمال بعیدی نیز در بعضی از کلمات مفسّرین آمده است که یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم اشاره به روز قیامت است، اما این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، چرا که نه با ظاهر آیات موافق است و نه با روایاتی که در تفسیر آیه نقل شده است.(۱)

در اینجا سؤالاتی مطرح است از جمله:

۱- چگونه خداوند به او مهلت داد تا نیت شوم خود را عملی سازد و به اغوای انسان‌ها بپردازد؟!

پاسخ: بقای ابلیس، همچون اصل وجود او، گوشه‌ای از امتحان الهی نسبت به انسان‌هاست، که در سایه آن اولیاء اللَّه و افراد با ایمان راه تکامل را می‌پویند و ناخالصان از صف آنها خارج می‌گردند.

۲- آیا اطمینان دادن به ادامه حیات تا پایان جهان سبب آن نمی‌شود که ابلیس به کار خود ادامه دهد و هنگامی که احساس نزدیک شدن پایان عمر خویش کند توبه نموده، به سوی خدا باز گردد؟

پاسخ- راهی را که ابلیس پیموده بود چنان بود که بازگشتی در آن وجود نداشت و بر اثر تشدید حالت طغیان با مرور زمان این صفت طبیعت ثانوی او می‌شد، و در برابر چنین طبیعتی راه بازگشتی وجود ندارد.

۳- چگونه شیطان تقاضای حیات تا روز قیامت می‌کند در حالی که تا پایان دنیا برای هدف او کافی بود؟

پاسخ- در تفسیرالمیزان آمده است که او تمنا داشت در عالم برزخ و فاصله میان این جهان و جهان دیگر نیز به اغوای انسان‌ها بپردازد!(۲)

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۳.

۲- « المیزا»، جلد ۸ صفه ۲۸.

ص: ۲۸۸

۴- با اینکه ابلیس می‌دانست مطرود درگاه خداست چگونه انتظار داشت تقاضای او پذیرفته شود؟

پاسـخ- به گفته مرحوم طبرسـی در مجمع‌البیان او یقین داشت فضل و کرم الهی به حـدی است که حتی گنهکاران مطرود می‌توانند در آن طمع کنند.(۱)

در روایتی نیز آمده است که اجابت دعای او به خاطر عباداتی بود که قبل از آن انجام داده بود.

***

در دوّمین آیه که مربوط به داسـتان هبوط آدم و همسـرش حوا از بهشت به زمین، رانـده شـدن ابلیس از آن مکـان قرب الهی است، می‌فرمایـد: خداونـد به آنها خطاب کرد و گفت: «شـما در زمین زنده می‌شوید و در آن می‌میرید و از آن (در قیامت) بیرون خواهید آمد» (قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که نه تنها رسـتاخیز انسان‌ها که رستاخیز جن که شیطان از آنها بود نیز از همان روز نخست مسلم بوده است، و این احتمال که در بعضی از تفاسیر آمده که مخاطب در این آیه تنها آدم و حوّا و فرزندان آینده آنهاست، دلیل روشنی ندارد.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که هم مبدأ حیات انسان زمین است و هم محل مرگ او و هم محل رستاخیز او.(۲)

سوّمین آیه درباره فرزنـدان آدم، «هابیل» و «قابیل» است هنگامی که قربانی هابیل به خاطر اخلاصـش در پیشـگاه خدا پذیرفته شد، و قربانی قابیل به خاطر عدم خلوصـش رد شد، آتش حسد در درون قابیل شعله‌ور گشت و برادرش را تهدید به قتل کرد، هابیل گفت اگر تو قصـد مرا کنی من قصد قتل تو را نخواهم کرد، من از خدا می‌ترسم، سـپس افزود: «من می‌خواهم بار گناه من و خودت را بر دوش کشی، و از دوزخیان باشی، و همین است سزای ستمکاران»! (انّی اریدُ انْ تَبُوْءَ بِاثْمی وَ اثْمِکَ فَتَکُوْنَ مِنْ اصْحابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمینَ).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که مسأله معاد از همان زمان در میان فرزندان آدم یک امر مسلّم بوده

۱- « مجمع‌البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۰۳.

۲- شبیه همین معنا در مورد هبوط آدم و اشاره به روز رستاخیز، از سوی خداوند در سوره طه آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ آمده است.

ص: ۲۸۹

است، لذا هابیل برادرش قابیل را به عذاب الهی در سرائی دیگر تهدید می‌کند.

«تَبُوأَ» از ماده «بَواءْ» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای مسطّح بودن مکان است، در مقابل «نَبْوَهْ» که به معنای تفاوت سطوح می‌باشد، لذا هنگامی که گفته شود بَوَّأْتُ لَهُ مَکاناً، مفهومش این است که محلی را برای وی صاف و مسطّح کرده است.

این واژه‌گاه به معنای اقامت و ملازمت نیز می‌آید، زیرا هنگامی که انسان بخواهد در محلّی اقامت کند، آن را صاف و منظم می‌کند، آیه فوق را نیز به همین معنای ذکر کرده‌اند.

ولی «مصباح المنیر» این واژه را به معنای اعتراف کردن، و بار سنگین بر دوش کشیدن، تفسیر کرده است، در حالی که در مقاییس برای آن دو معنای ذکر شده: بازگشت دو چیز، و تساوی دو چیز.

و در کتاب «التّحقیق» معنای اصلی آن را بازگشت به طرف پایین و انحطاط ذکر کرده، و سایر معانی را معانی مجازی می‌شمرد که از لوازم معنای اصلی است، طبق این معنای، مفهوم آیه مورد بحث این است که من می‌خواهم با گناه خودت و گناه من، در درگاه خدا سقوط کنی.

ملاحظه موارد استعمال این واژه در قرآن مجید و تعبیرات دیگر، مطلبی را که در مقاییس آمده و برای آن دو مفهوم ذکر کرده تقویت می‌کند، و در آیه مورد بحث هر دو معنا مناسب است، طبق معنای اوّل هابیل می‌گوید: «من می‌خواهم (به سوی خدا) باز گردی با گناه من و گناه خودت» و طبق معنای دوّم می‌گوید:

«جایگاهی را برای خود فراهم می‌سازی که با گناه من و گناه تو مهیّا و آماده شده است».

در اینجا سئوال مهمّی مطرح است و آن اینکه منظور از گناه هابیل که به دست برادرش کشته شد چه گناهی بوده که بر دوش برادر قرار می‌گرفت؟ و اصولًا این سخن با توجه به آیه الَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اخْرَی «هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». (نجم- ۳۸) چگونه می‌تواند قابل قبول باشد؟!

مفسّران معروف هرکدام راهی را در اینجا برگزیده‌اند که غالباً نیاز به تقدیری در آیه دارد و منظور از اثْمی (گناهان من) اثْمَ قَتْلی (گناه قتل من) می‌باشد.

ولی مناسب‌ترین معنا این است که آیه تقدیری ندارد و منظور این است اگر تهدید خود را عملی کنی و مرا به قتل برسانی بار گناهان گذشته من بر دوش تو خواهد افتاد، چرا که در قیامت باید غرامت قتل مرا بدهی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بپذیری!

حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه نقل شده که همین معنا را تأیید می‌کند، می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً اثْبَتَ اللَّه عَلی قاتِلِهِ جَمیعَ الذُّنُوبِ وَ بَرِیءَ الْمَقْتُولُ مِنها، وَ ذلِکَ قَوْلُ اللَّه عَزَّوَجَلَّ: انّی اریدُ انْ تَبُوأَ بِاثْمی وَ ارثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اصْحابِ النّارِ: «کسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند خداوند تمام گناهان

ص: ۲۹۰

(مظلوم) را بر قاتلش می‌نویسد، و مقتول از تمام گناهان پاك می‌شود، و این است معنای سخن خداوند متعال انِّی اریدُ ...(۱)

در روایت دیگری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده (هرچند ناظر به خصوص تفسیر آیه نیست) این معنا نیز منعکس است، در این روایت می‌خوانیم: «یَؤْتی یَوْمُ الْقِیامَةِ بِالظّالِمِ وَ الْمَظْلُوم، فَیُوْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِ الظّالِمِ فَتُزادُ فِی حَسَناتِ الْمَظْلُوم، حَتّی یُنْتَصَف، فَانْ لَمْ تَکُنْ لَهُ حَسَناتٌ اخِذَ مِنْ سَیِّئاتِ الْمَظْلُوم فَتُطْرَحُ عَلَیْهِ: «روز قیامت ظالم و مظلوم را حاضر می‌کنند و از حسنات ظالم می‌گیرند و بر حسنات مظلوم اضافه می‌کنند، تا حقّ او گرفته شود، و اگر ظالم حسناتی نداشته باشد، از سیّئات مظلوم میگرند و بر ظالم می‌افکنند».(۲)

***

چهارمین آیه که ناظر به عصر نوح علیه السلام است، از زبان کافرین و منکران دعوت او چنین نقل می‌کند:

«آیا او (نوح) به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاك و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می‌شوید»؟! ایَعِدُکُمْ انَّکُمْ اذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وِ عِظاماً انَّکُمْ مُخْرَجُونَ.

این تعبیر به خوبی می‌رساند که نوح علیه السلام بارها مسأله معاد- آنهم معاد جسمانی- را مطرح کرده بوده، به گونه‌ای که به گوش همه مخالفان نیز رسیده بود، لذا آنها با ناباوری عجیبی که از افکار منحطّ آنها سرچشمه می‌گرفت، به یکدیگر می‌گفتند: «هیهات هیهات از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود» (هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوعَدُونَ).

از آیات سوره نوح نیز به خوبی استفاده می‌شود که او برای رفع شبهه و از بین بردن استبعاد و وحشت آنها از مسأله معاد، از طریق تشبیه و تمثیل زندگی انسان‌ها به زندگی گیاهان وارد شده، آنجا که می‌گوید:

«خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید، سپس شما را به همان زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر از آن خارج می‌سازد»: (وَاللَّه انْبَتَکُمْ مِنَ الْارْضِ نَباتاً- ثُمَّ یُعیدُکُمْ فیها وَ یُخْرِجُکُمْ اخْراجاً). (نوح- ۱۷ و ۱۸)

به این ترتیب سابقه عرفان معاد حتی با استدلالاتی شبیه آنچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای مشرکان مکّه مطرح می‌فرموده در میاقن قوم نوح که اوّلین پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت است، روشن

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۳، حدیث ۱۳۳.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۲۱۳۴.

ص: ۲۹۱

می‌شود.

***

در پنجمین آیه سخن از «ابراهیم» و ایمان او به مسأله رستاخیز است، در این آیه که گوشه‌ای از دعاهای ابراهیم را به هنگامی که در برابر مخالفت شدید کفّار عصر خود واقع شده بود بیان می کند، چنین می‌خوانیم: به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «مرا در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند شرمنده و رسوا مفرما» (وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُوْنَ).

«همان روز که مال و فرزندان مفید نخواهد بود» (یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُوْنَ).

و در دو آیه قبل از آن عرضه می‌دارد: «مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار ده» «وَ اجْعَلْنی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعیم).

دعاهای فوق به خوبی نشان می‌دهد که ابراهیم با آن مقام عظمت که از بزرگترین انبیاء اولوالعزم است از رسوائی روز قیامت بیم داشته است.

ممکن است است کسانی این تعبیر را برای سرمشق دیگران بدانند، و تعلیمی برای غیر معصومین، چرا که برای معصومین رسوائی قیامت غیرممکن است، ولی بعضی در اینجا تعبیر لطیفی دارند و آن اینکه همان‌گونه که «حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبینَ» است و کارهای نیک معمولی دون شأن پیامبران معصوم می‌باشد، همچنین اگر آنها که از مقربانند در مقامات پایین بهشت که مخصوص «ابرار» است جای گیرند، مایه رسوایی آنها محسوب می‌شود، چرا که از هرکس عملی انتظار می‌رود، و برای هرکس مقامی!

***

ششمین آیه از عقیده «یهود و نصاری» نسبت به معاد سخن می گوید، می‌فرماید: آنها گفتند: هیچکس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد (وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّا مَنْ کانَ هُوْداً اوْ نَصارَی .

آری آنها آنقدر خود برتر بین بودند که بهشت را دربست مخصوص خود می‌دانستند، و حتّی اعتنایی به مؤمنان دیگر نداشتند.

قرآن در پاسخ آنها سخن می گوید این آرزوی آنهاست (تِلْکَ امانِیُّهُمْ).

ص: ۲۹۲

آرزویی بی‌دلیل و بی‌مأخذ و دور از واقعیت که هرگز به آن نخواهند رسید.

سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده می‌گوید: «به آنها بگو دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گوئید»! (قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ انْ كُنْتُمْ صادِقِينَ).

این انحصارطلبی بر چه معیار عقلی استوار است و کدام دلیل می‌گوید که لطف خدا مخصوص شماست و شامل حال دیگران نخواهد شد؟ اصولًا چگونه ممکن است این تبعیض با عدالت خداوند سازگار باشد، و مؤمنان نیکوکار را به زعم شما از بهشت محروم سازد؟

به فرض که آنها مدعی ابدیت دین خود بودند، چرا درباره امت‌های پیشین که تابع انبیاء سلف بودند و به وظائف خود عمل کرده بودند، چنین قضاوتی داشتند، اینها همه نشان می‌دهد که آنها در انحصارطلبی بهشت تنها تابع اوهام خویش که از خودخواهی‌ها سرچشمه می‌گرفت بودند.

قابل توجه اینکه «امانیّ» جمع «امنیه» به معنای آرزوست (جمعی از مفسّران تصریح کرده‌اند که به معنای آرزوهایی است که انسان به آن نمی‌رسد).

بنابراین «امانی» به معنای آرزوهاست و معنای جمع را می‌بخشد، در حالی که انحصارطلبی بهشت فقط «یک آرزو» بود، بعضی گفته‌اند این به خاطر آن است که این یک آرزو، آرزوهای دیگری را نیز به دنبال داشت، و آن نجات از عذاب الهی، هول و ترس محشر، و آسان بودن حساب، و مسائل دیگری از این قبیل است.

بعضی دیگر گفته‌اند آرزو وقتی بسیار بزرگ باشد در حکم «آرزوها» است، و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد تا چه حد آنها دور از واقعیت فکر می‌کردند؟

این احتمال نیز وجود دارد که چون هریک از آنها چنین آرزویی را داشتند، و یا حتّی یک نفر از آنها بارها این آرزو را در سر می‌پروراند، لذا به صورت جمع مطرح شده تا معلوم شود این پندار منحصر به فرد خاصّی، یا مقطع خاصی نبوده، بلکه جنبه عمومی و مستمر داشته است.

به هر حال این آیه دلیل روشنی است بر وجود عقیده معاد در میان قوم یهود و نصاری.

***

در هفتمین آیه کلام «مسیح» علیه السلام را در آن هنگام که در گاهواره بود و به فرمان خدا به سخن درآمد

ص: ۲۹۳

می‌خوانیم که با صراحت از مسأله معاد خبر می‌دهد، و ضمن سخنانش می گوید: «سلام (خدا) بر من در آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شوم» (وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ امُوْتُ وَ یَوْمَ ابْعَثُ حَیّاً).

انتخاب این سه روز (روز تولـد، روز مرگ، و روز حیات مجدد در قیامت) به خاطر آن است که سه روز خطرناک و سرنوشت ساز در زندگی انسان‌هاست، و به تعبیر دیگر هر سه روز سرآغاز فصل نوینی برای انسان می‌باشد که سلامت در آنها بسیار مهم است، و جز به لطف خدا میسّر نمی‌شود، و در حقیقت حضرت مسیح علیه السلام با این سخنش تقاضای لطف الهی را در این سه روز می کند.

ضمناً از همان گاهواره، پیامی در زمینه نفی الوهیت خویش، و اینکه بنده‌ای همچون سایر بندگان خداست، به همه انسان‌ها می‌فرستد.

در آیه ۱۵ همین سوره این موضوع درباره حضرت یحیی علیه السلام نیز آمده است، با این تفاوت که در آنجا سخن از سوی خداست، و در اینجا سخن از مسیح علیه السلام است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام می‌خوانیم: انّ اوْحَشَ ما یَکُوْنُ هذَا الْخَلْقُ فی ثَلاثَةِ مَواطِنِ:

یَوْمَ وُلِدَ مِنْ بَطْنِ امِّهِ، فَیَرَی الدُّنْیا، وَ یَوْمَ یَمُوْتُ، فَیُعایِنُ الْاخِرَةَ وَ اهْلَها، وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً، فَیَرَی احْکاماً لَمْ یَرَها فی دارِ الدُّنْیا:

«وحشتناکترین چیزی که در مورد انسان است در سه موطن است: روزی که متولد می‌شود و از شکم مادر خارج می گردد و چشمش به این دنیا می‌افتد، و روزی که می‌میرد و عالم پس از مرگ و اهل آن عالم را مشاهده می کند، و روزی که بار دیگر زنده می‌شود و احکام را می‌بیند که در دار دنیا ندیده بود».

سپس امام به آیات مربوط به یحیی و مسیح علیهم السلام در این زمینه اشاره فرمود(۱)

به هر حال آیه فوق به خوبی نشان می‌دهد که مسأله رستاخیز در امت‌های پیشین آنچنان مسلم بوده که حتی مسیح در گاهواره از آن سخن می گوید.

***

تاکنون موضوع معاد را در آیین چهار پیامبر از پیامبران «اولوالعزم» اجمالًا بررسی کردیم، و به ضمیمه

۱- نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۵، حدیث ۷۵.

ص: ۲۹۴

آیات زیادی که از آیین پیغمبراسلام صلی الله علیه و آله و سلم در زمینه معاد سخن می‌گوید این موضوع در مورد پنج پیامبر اولوالعزم تکمیل می‌شود.

از میان پیامبران «غیر اولوالعزم» نیز ماجرای حضرت آدم و مسائل پیرامون آن مانند داستان فرزندان آدم و داستان شیطان را ملاحظه کردیم.

اکنون بد نیست این معنا را از زبان سایر پیامبران بشنویم:

شعیب که همزمان حضرت موسی بود هنگامی که مبعوث به رسالت شد و به سوی «مدین» (شهری در جنوب غربی اردن که امروز بنام «معان» نامیده می‌شود و در شرق خلیج عقبه قرار دارد) آمد، به قوم خود گفت: «ای قوم من خدا را بپرستید، و به روز باز پسین امیدوار باشید، و در زمین فساد نکنید». (فَقَالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّه وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْاخِرَ وَ لا تَعْثَوا فی الْارْضِ مُفْسِدینَ).

در اینجا حضرت شعیب در آغاز دعوتش بر دو اصل اساسی همه ادیان یعنی «مبدأ» و «معاد» تکیه می‌کند، و مردم را به سوی این دو اصل فرا می‌خواند.

منظور از امید داشتن به روز قیامت امید به ثواب الهی در آن روز است، یا اینکه امید در اینجا به معنای ایمان و اعتقاد نسبت به آن روز می‌باشد.

***

نهمین آیه از زبان «یوسف» در زندان به هنگام گفتگو درباره تعبیر خواب با دوستان زندانی است، می‌گوید: یوسف به آنها چنین گفت: من آیین قومی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای دیگر کافرند ترک گفتم. (و به خاطر این فداکاری خداوند مرا شایسته تعلیم علم تعبیر خواب دانست) (انّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْاخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ).

این تعبیر به خاطر آن است که مشرکان بت‌پرست عقیده به خدا داشتند، ولی معاد و یوم الجزاء را به صورت تناسخ می‌پذیرفتند، و معتقد بودند که روح هر انسانی بعد از مرگ به کالبد دیگری در همین دنیا باز می‌گردد، و پاداش و کیفر خود را در این زندگی مجدّد می‌بیند، در حالی که آیین توحیدی نه شرک را می‌پذیرد، و نه تناسخ و بازگشت ارواح را به این دنیا، لذا یوسف آنها را هم منکر خدا شمرد و هم منکر

ص: ۲۹۵

معاد.(۱)

«ملّة» در اصل به معنای «دین» است، و تفاوت آن با دین در این است که دین را اضافه به خداونـد و افراد هر دو می‌کنند، می‌گویند دین اللَّه، یا دین محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم، ولی ملّت معمولًا به انبیاء (یا اقوامی که در میان آنها انبیاء یا مدعیان نبوت بوده) اضافه می‌شود و می‌گویند ملّة ابراهیم و مانند آن (۲) و «ملّة اللَّه» گفته نمی‌شود.

در اینجا منظور یوسف علیه السلام عزیز مصر و همسرش زلیخا و اطرافیان آنها و به طور کلی مردم مصر در آن زمان است که عقیده صحیحی نه درباره مبدء داشتند و نه درباره معاد.

و به هر حـال نشـان می‌دهـد که اعتقاد به معاد به عنوان یکی از دو رکن اساسـی دین در آیین یوسف علیه السـلام نیز بوده است که حتّی در زندان در برابر همبندهای خود، این دو رکن را در کنار هم بیان می‌کند.

قابـل توجّه اینکه یوسف به دنبال این سـخن می‌گویـد: «من از آیین پـدرانم ابراهیم و اسـماعیل و یعقوب پیروی کردم». (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبـائی ابْراهیمَ وَ اسْحاقَ وَ یَعْقُوْبَ) اشـاره به اینکه ایمـان به مبـدء و معـاد دو اصـل ثابت در همه ادیان الهی و آیین‌های پیشـین بوده است.

***

دهمین و آخرین آیه مورد بحث که از زبان «مشرکان مکّه» در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است می‌گوید:

آنهـا در برابر دعوت رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله و سـلم به سوی ایمـان به معـاد ضـمن ابراز تعجّب از اینکه چگونه انسان بعـد از آنکه خاک شـد بار دیگر لباس حیات در تن می‌پوشد؟ گفتند: «این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده است، اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است»! (لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آبائُنا مِنْ قَبْلُ انْ هذا الّا اساطِیْرُ الْاوَّلینَ).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهـد که دعوت به سوی معاد از قدیمترین ایام از سوی پیامبران الهی انجام یافته، به گونه‌ای که مشـرکان آن را در زمره (اساطِیرُ الْاوَّلینَ» (افسانه‌های پیشینیان) می‌شمردند!

۱- المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۹.

۲- مفردات راغب ماده ملّت.

ص: ۲۹۶

(اساطیرْ) جمع «اسطار» و «اسطار» نیز به نوبه خود جمع «سَطْر» است که به معنای صفّ درختان یا کلمات و مانند آن است، و به این ترتیب «اساطیر» جمع جمع می‌باشد، و اشاره به روایاتی است که از پیشینیان باقیمانده و از آنجا که داستان‌های پیشینیان غالباً آمیخته با افسانه‌ها و خرافاتی بوده این تعبیر معمولًا در مورد «خرافات» به کار می‌رود.

بعضی نیز گفته‌اند که «اساطیرْ» جمع «اسْطُورَه» و «اسْطاره» و «اسْطیر» است و از آنجا که اضافاتی بر ماده ثلاثی دارد اشاره به اضافاتی در معنا است، معنای اصلی آن سطر طبیعی است، و معنای اضافی آن سطور مجعول و دروغین است.(۱)

***

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات فوق گفته شد، و همچنین آیات مشابه آن که در قرآن مجید فراوان است، به خوبی استفاده می‌شود برخلاف زعم ناآگاهانی که گمان می‌کنند سخن از ایمان به روز قیامت مطلبی است که در این اواخر در میان اقوام مؤمن مطرح شده، از نخستین ایامی که آدم گام به روی زمین نهاد، این مسأله مطرح بوده، و همه پیامبران الهی به سوی آن دعوت کردند.

حتّی از آیات متعددی در قرآن استفاده می‌شود که در قیامت نیز خداوند به این مسأله در برابر مجرمان احتجاج می‌کند، و می‌فرماید: «ای گروه جن و انس! آیا رسولانی از خود شما به سویتان نیامدند که آیات مرا برای شما بازگو کنند و از لقای چنین روزی (روز قیامت) شمارا بیم دهند»؟! (یا مَعْشَرَ الجِنِّ وَ الْانْسِ الَمْ یَأْتِکُم رَسُلٌ مِنْکُم یَقُصُّوْنَ عَلَیْکُمْ ایاتی وَ یُنذِرُونَکُمْ لِقاءَ یُوْمِکُمْ هذا) (انعام- ۱۳۰)

این آیه به خوبی می‌رساند که رسولان الهی در تمام طول تاریخ همه جن و انس را به ایمان به معاد دعوت کردند. همین معنا در آیه دیگری از زبان خازنان دوزخ در برابر دوزخیان آمده (وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا) (زمر- ۷۱).

جالب اینکه دوزخیان نیز عموماً به این معنا اعتراف می‌کنند، چنان‌که در ادامه همین آیه آمده است:

(قالُوا بَلَی : «می گویند آری».

بنابراین از دیدگاه قرآن، مسأله معاد از مسائلی است که همیشه در متن دعوت انبیاء قرار داشته، و از زمان خلقت آدم علیه السلام مطرح بوده و در هر عصر و زمانی از سوی رسولان الهی تأکید شده، و همه اقوام با آن آشنایی داشته‌اند، اکنون به سراغ تواریخ و گواهی دانشمندان در این زمینه می‌رویم.

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

ص: ۲۹۷

***

توضیحات:

۱- معاد در میان اقوام قبل از تاریخ

می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دورانی که خط اختراع شده بود و انسان توانست نوشته‌هایی از خود به یادگار بگذارد، و آن را دوران تاریخ می‌نامند، و دوران قبل از اختراع خط که طبعاً نتوانست شرح زندگی خود را به صورت تاریخ مدوّن درآورد، و آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند.

ولی عدم اختراع خط در آن زمان هرگز دلیل بر این نیست که ما دسترسی به حالات آنها نداشته باشیم، چرا که آن قدر آثار از آن اقوام در زیر زمین، در غارها، و مانند آن، به یادگار مانده که می‌تواند تا حدّ زیادی پرده از روی اسرار زندگی آنان بردارد.

هنوز دانشمندان با حفاری در نقاط مختلف جهان، خانه‌ها و شهرها و ابزارهای مختلف زندگی اقوام قبل از تاریخ را جستجو می‌کنند، و بعد از پیدا کردن دقیقاً روی آنها مطالعه کرده و تاریخ زندگی و تمدن آنان را بازنویسی می‌کنند و از این طریق، به عقائد مذهبی آنان نیز پی می‌برند.

«ساموئیل کینگ» جامعه‌شناس معروف در کتاب خود می‌نویسد:

«اسلاف انسان امروزی (که آثار آنان در حفریات پیدا شده) یعنی «نئاندرتالها» دارای مذهب بودند، به دلیل اینکه مرده‌های خود را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند، و ابزار کارشان را که کنارشان می‌نهادند و به این طریق، عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند».(۱)

می‌دانیم انسان‌های نئاندرتال مربوط به ده‌ها هزار سال قبل می‌باشند، در زمانی که هنوز نه خط اختراع شده بوده و نه تاریخ بشر آغاز گشته بود.

یقیناً کیفیت عمل آنها یک کار خرافی بوده، زیرا می‌دانیم ابزار کار دنیا چیزی نیست که در زندگی دیگر به کار آید ولی انگیزه و ریشه این عمل که ایمان به زندگی بعد از مرگ است، واقعیتی است که در میان آنها وجود داشت.

۱- « جامعه‌شناسی» ساموئیل کنیگ، جلد اوّل، صفحه ۲۹۱.

ص: ۲۹۸

در دائرهٔ المعارف قرن بیستم از «هربرت اسپنسر» در کتاب «اصول علم الاجتماع» نقل شده، که انسان‌های نخستین چون قادر به تفکّر (عمیق) نبودنـد جهان پس از مرگ را به مقـدار توانایی عقل خویش درک می‌کردنـد، و لـذا در مورد جزئیات این زنـدگی سـخنان عجیب و غریب و احیاناً آمیخته با خرافات داشـتند، بسـیاری از آنها در عین اعتراف به عالم پس از مرگ، این زنـدگی را مخصوص کسانی می‌دانسـتند که به مرگ طبیعی از دنیا برونـد، و بعضـی آن را مخصوص قهرمانان و نیرومنـدان می‌پنداشـتند. گروهی از اقوام پیشـین، اسـلحه میّت را با او دفن می‌کردند و وسائل منزل را با زنان، و اسباب بازی را با کودکان (تا در زندگی پس از مرگ از آن بهره گیرند!).

گاه تمام حیوانات او را با خود به خاک می‌سپردند، گاهی مقداری ذرّت و دانه‌های غذایی تا در آخرت با آن زراعت کنند!

گـاه از این مرحله قـدم فراتر می‌نهادنـد، همراه میّت زنـان و غلامـان و بعضـی از خواص یـاران او را با او به خاک می‌سپردنـد، تا در آخرت با آنها مأنوس شود!

حتی در بعضـی از نقـاط مکزیک و آمریکا کاهنی را همراه بزرگانی که از دنیا می‌رفتنـد سـر می‌بریدنـد (و با او دفن می‌کردنـد) تا مشاور مذهبی و روحانی او در جهان دیگر باشد!!

و گاه دلقک او را می‌کشتند تا در جهان دیگر با سخنان و حرکات خویش، آن بزرگ را سرگرم سازد!

تعـداد کسـانی را کـه همراه این افراد می‌کشـتند و به خـاک می‌سپردنـد بسـتگی به شخصـیت آن فرد داشت، تـا آنجـا که بعضـی از مورّخان نوشته‌اند: تعداد قربانیان بعضی از این مردگان به دویست نفر می‌رسید!

گـاه هنگامی که فرزنـد عزیزی از دست می‌رفت، مادر، عمه، و مادر بزرگ، او را سـر می‌بریدنـد و با او دفن می‌کردنـد، تا در عالم دیگر در کنار او باشند».(۱)

شکی نیست این خرافات وحشـتناک زائیده افکار منحط این اقوام بوده، ولی همگی بیانگر یک نکته است و آن اینکه اعتقاد به عالم پس از مرگ، عقیده ریشه‌دار در میان اقوام نخستین بوده است.

در کتاب «تاریخ عمومی تمدن‌ها» نیز آمده است که از دوران‌های قبل از تاریخ تا آخر تاریخ قدیم پیکرهای مردگان با توجه خاص و با مراسم ویژه‌ای به خاک سپرده می‌شد، و بسیاری از وسائل خانه یا

۱- دائرهٔ المعارف قرن بیستم، جلد اوّل، صفحه ۹۰ تا ۹۴(با تلخیص).

ص: ۲۹۹

اشکال مرموزی با آنها دفن می‌شد، و بازماندگان هدایائی برای آنها می‌فرستادند، و این رسوم و عادات نشان می‌دهد که آنها به حیات دیگری ایمان داشتند.(۱)

***

۲- ایمان به معاد در میان اقوام بعد از تاریخ

مدارک تاریخی نشان می‌دهد اقوامی که در نقاط مختلف جهان می‌زیستند در این اعتقاد مشترک بودند و غالباً عقیده محکمی به زندگی پس از مرگ داشتند، و برای آن تشریفاتی قائل بودند، هرچند معمولًا آن را با خرافاتی نیز آمیخته بودند:

الف- معاد در میان مصریان قدیم

«آلبرماله» در تاریخ خود در این زمینه چنین آورده است:

«مردم مصر بر این عقیده بودند که روح مرده از قبر جدا شده و در محضر خداوند بزرگ «آزیریس» حاضر می‌شود:

هنگامی که او را به محضر احکم الحاکمین «آزیریس» رهبری می‌کنند قلب او را در میزان حقیقت می‌سنجد، روحی که از حساب پاک بیرون آید رهسپار باغی می‌شود که حد برکتش در تصور نگنجد ...

در کنار اموات، نامه‌ای می‌گذاشتند که در سفر به آن دنیا راهنمای آنها باشد، این نامه عجیب و جالب جمله‌هایی را در برداشت که مرده باید در محضر خداوند بزرگ «آزیریس» بگوید: تا ذمه‌اش پاک شود و جمله‌ها این بود:

بزرگی به تو می‌برازد ای خداوند عالی‌مقام! و ای خداوند راستی و عدالت!

من درباره مردم، پیرامون تقلب نگشته‌ام، هیچ پیر زنی را نیازرده‌ام، در انجام وظیفه تکامل نور زیده‌ام، و گرد تنبلی نگشته‌ام. هتک احترام مقدسات را روا نداشته‌ام، از بنده‌ای نزد آقایش سعایت نکرده‌ام، نان کسی را به گربه نینداخته‌ام! آدمی نکشته‌ام، و نوارها و آذوقه اموات را ندزدیده‌ام.(۲)

۱- تاریخ الحضارات العام، جلد ۱، صفحه ۹۹.

۲- منظور از نوارهای مردگان ظاهراً همان نوارهای مومیائی است که بر اندام مردگان می‌پیچیدند، و دارای ارزش و قیمتی بوده، و منظور از مواد غذائی، غذاهایی بوده که همراه آنها دفن می‌کرده‌اند، به گمان اینکه در زندگی بعد از مرگ مورد نیاز آنها است.

ص: ۳۰۰

زمین کسی را غصب نکرده‌ام، شیر از دهان اطفال شیرخوار نگرفته‌ام، هیچ نهری را قطع نکرده‌ام، من پاکم پاک! ...

ای داوران! امروز که روز حساب است این مرحوم را راه دهید که گرد گناه نگشته، دروغ نگفته، بدی نمی‌داند چیست، در زندگی و معاش جانب حقّ و انصاف را فرو نگذارده، اعمال او مورد توجه مردم، و موجب خشنودی خدایان بوده، او گرسنگان را پوشانیده، در راه خدا قربان کرده، به اموات غذا رسانیده، دهانش پاک است، و هر دو دستش نیز پاک.

مورخ مزبور (آلبرماله) پس از نقد این سخن می گوید: از این عبارات به خوبی روشن می‌شود که مردم مصر گناهان کبیره و حسنات و مستحبات را چگونه تشخیص می‌داده‌اند.(۱)

باید به این سخن بیفزاییم که از این عبارات نیز ضمناً معلوم می‌شود که آنها هم عقیده به حساب الهی داشتند، و هم میزان سنجش اعمال، و هم باغ‌های بهشت، ضمناً این عبارات شبیه نوعی تلقین بوده است که امروز برای اموات معمول است، و اشارات پرمعنایی است، به پاکسازی زندگان از هرگونه آلودگی به گناه، و نیز اهمیّت گناهان را نسبت به یکدیگر روشن می‌سازد.

خلاصه اینکه مصریان بنا به گواهی تاریخشان اعتقاد عمیقی به مسأله حیات بعد از مرگ داشتند، هرچند آن را با خرافات زیادی آمیخته بودند، از جمله اینکه آنها بجای گذاشتن ابزار و لوازم زندگی و مواد غذائی در قبرها، تصاویر و مجسّمه‌ها و نقّاشی‌هایی از آنها را در گورها می گذاشتند، و معتقد بودند این تصاویر و نقّاشی‌ها می‌تواند جای اصلی آن را بگیرد.

در بعضی از مقابر تصویر مزرعه، و در بعضی صحنه پختن نان، و در بعضی منظره کشتن گاو، یا گوشت پخته‌ای که در ظرف نزد مهمانان گذاشته می‌شود، به نظر می‌رسد(۲) مسأله مومیائی کردن اجساد مردگان، و ساختن قبرهای بسیار محکم همچون اهرام مصر، نیز در همین رابطه بوده است.

هدف این بوده است که اجساد خود را پس از مرگ تا موقع حشر، سالم نگاه دارند و در موقعی که روح به بدن عودت می کند وسائل تعیشی داشته باشند (و لذا) انواع خوراکی‌ها و مجسمه‌هایی از نانواها و آشپزها، و انواع وسائل دفاع و جواهرات، در درون قبر و کنار جسد می گذاشتند، و چون این قبور

۱- « آلبرماله» تاریخ ملل شرق و یونان، جلد ۱، صفحه ۷۴.

۲- « تاریخ تمدن ویل دورانت»، جلد اوّل، صفحه ۱۸۰.

ص: ۳۰۱

معمولًا مورد تجاوز حیوانات وحشـی، و یا به منظور دستبرد به جواهرات مورد تجاوز انسان‌ها واقع می‌شد، لذا متمکّنین و متنفذین به ساختن اهرام یا ساختمان‌های رفیع به روی قبرها مبادرت نموده که آن را «پیرموس» یعنی «بلند» نامیدند.(۱)

***

ب- «بابلی ها»

یکی دیگر از اقوام متمدن پیشـین بودند، آثاری که از آنها باقیمانده نشان می‌دهد که اعتقاد به زندگی پس از مرگ و معاد در میان آنهـا راسـخ بوده، به همین دلیل به گفته بعضـی از مورخان اجساد مردگان خود را در زیر زمین‌های سـقف‌دار به خاک می‌سپردنـد، گرچه مرده‌هـا را مومیـائی نمی‌کردنـد، ولی بعـد از شسـتن، لباس خوب بر آنها می‌پوشاندنـد، و گونه‌هایش را رنگین و مژگانش را سیاه می‌کردند! و انگشترهایی برانگشـتان او می‌نهادند، و اگر مرده، زن بود شیشه‌های عطر و شانه و گردها و روغن‌های آرایش، در گور او می‌گذاشتند، تا بوی خویش و زیبائی چهره خود را در جهان دیگر حفظ کند!(۲)

***

ج- «سومریها» که از اقوام متمدن باستانی ساکن جنوب عراق محسوب می‌شوند، به گفته «ویل دورانت» با مردگان خود مواد غذایی و ابزار و آلاتی را دفن می‌کردند.

بـاز «ویـل دورانت» در این زمینه می‌نویسـد: چون سومری‌هـا بـا مردگـان خود خوراکی‌هـا و افزارهای زنـدگی را در گور می‌نهادند می‌توان چنین فرض کرد که به زندگی در سرای دیگر عقیده داشتند.(۳)

***

د- «زردشتیـان» در فـارس نیز همچـون اقـوام دیگر بـه زنـدگی بعـد از مرگ اعتقـاد داشــتند، بلکـه جزئیـات دقیقـتری برای آن ذکر می‌کردند، آنها تعبیراتی درباره بهشت و دوزخ و پل صراط و حتی تفاوت

۱- « تاریخ ویل دورانت»، جلد اوّل، صفحه ۴۹.

۲- « تاریخ ویل دورانت» جلد اوّل، صفحه ۲۸۳(با تلخیص).

۳- « تاریخ ویل دورانت»، جلد اول، صفه ۱۵۵.

ص: ۳۰۲

درجه دوزخیان داشتند که با اعتقادات امروز شباهت زیادی دارد.

به گفته «ویل دورانت» آنها معتقد بودند که در ماورای مرگ، «دوزخ» و «تطهیر گاه» (اعراف) و بهشتی وجود دارد، و همه ارواح ناچارند پس از مرگ از پلی بگذرند که پلید و پاکیزه را از یکدیگر جدا می‌سازد، ارواح پاکیزه در آن طرف پل به سرزمین «سرور» فرود می‌آیند ... و در آن جایگاه جاودانه با «اهورامزدا» در نعمت و خوشبختی به سر می‌برند، ولی ارواح پلید نمی‌توانند از این پل بگذرند و در گودال‌های دوزخ سرازیر می‌شوند، آنها هرچه بیشتر گناه کرده باشند، گودال دوزخی آنان عمیق‌تر است!(۱)

همان گونه که ملاحظه می‌کنید آنها جزئیات بیشتر و دقیق‌تری درباره زندگی پس از مرگ ارائه می‌دادند.

ه- «چینیها» نیز ایمان به زندگی پس از مرگ را در لابه‌لای عقاید خود اظهار می‌داشتند: «ویل دورانت» می‌گوید: مذهب آنها امید بخش از امداد خدایان و وصال بهشت بود، و خدای «آمیتابا» فرمانروای بهشت می‌شد (خدا در اینجا ممکن است اشاره به فرشته باشد).(۲)

در جای دیگر می‌خوانیم: آنها معتقد بودند ارواح کسانی که به مرگ طبیعی مرده‌اند خاصه اگر صالح نیز باشند کم کم با تقدیم هدایا و قربانیها و تشریفات دیگر به ارواح بسیار عالی و آلهه (فرشتگان) تبدیل می‌شود.(۳)

***

و «ژاپنی‌ها» نیز در این عقیده با دیگران همصدا بودند: «آیین بودا وقتی به ژاپن رسید از ابر بدبینی پوشیده بود ... اما به زودی در زیر آسمان ژاپن دگرگونی پذیرفت، و دارای خدایان نگهبان (فرشتگان نگهبان) و مراسم خوشایند ... و بهشت آرامبخش شد، البته از دوزخ و دیور نیز محروم نماند».(۴)

باز در این زمینه می‌خوانیم: آیین «ماهایانا» در حالتی به ژاپن رسید که از آیین بودائی فاصله بسیار زیادی پیدا کرد، عقائد تسلّی بخش و بهشت و دوزخها ... با خود به همراه آورد.(۵)

۱- « تاریخ ویل دورانت»، جلد اول، صفحه ۴۲۹.

۲- تاریخ ویل دورانت، جلد اوّل، صفحه ۸۵۱.

۳- اسلام وعقاید و آراء بشری، صفحه ۱۵۸.

۴- « تاریخ تمدن ویل دورانت»، جلد اوّل، صفحه ۹۲۵.

۵- اسلام و عقائد و آراء بشری، صفحه ۱۸۴.

ص: ۳۰۳

***

ز- «یونانیان» نیز با انحاء مختلفی اعتقاد خود را به عالم پس از مرگ ابراز می‌داشتند، از جمله اینکه گروهی از آنها «برای آنکه مردگان در زیر زمین خشنود باشند مقادیری از مواد خوردنی و وسائل نظافت، همچنین مجسمه‌های گلین کوچکی از زنان را با ایشان دفن می‌کردند. تا در سرای ابدیت از مراقبت و تسلّی آنان محروم نمانند.(۱)

***

ح- «رومیان» نیز سخنان گوناگونی در این زمینه داشتند: «اتروسکها» که گروهی از فرمانروایان روم باستان بودند، یکی از اساسی‌ترین اعتقاداتشان این بود که روح مرده آن گونه در تصاویر گورها نشان داده می‌شود، به دادگاه جهان زیرزمینی می‌رفت، و در آخرین لحظات داوری فرصتی برای دفاع از رفتار خویش در زندگی می‌یافت، اگر از این عهده این دفاع و پاسخگویی برنمی‌آید، به عذاب‌های گوناگونی گرفتار می‌شد ... آنها نیز احیاناً گور مردگان را به صورت یک خانه در درون صخره‌ای می‌ساختند و همه وسائل زندگی حتّی لباس و گلدان و اسلحه و جواهرات و آینه و لوازم آرایش را در آن آماده می‌کردند.(۲)

«پلوتارک» مورّخ یونانی که بین ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی می‌زیست و کتاب‌های او از عقائد و شخصیّت‌های یونانی و رومی سخن می‌گوید عقیده داشت که ما باید به جاودانی بودن انسان و بهشت پاداش بخش و برزخ پاک کننده و دوزخ کیفر دهنده معتقد باشیم.(۳)

***

۳- عقیده به معاد در کتب یهود

۳- عقیده به معاد در کتب یهود(۴)

۱- یونان باستان(ویل دورانت)، جلد دوّم، صفحه ۱۸.

۲- تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۳(قیصر و مسیح) صفحه ۹.

۳- « تاریخ ویل دورانت»، جلد سوّم، صفحه ۵۷۱.

۴- کتب مقدس یهودیان که عهد عتیق نام دارد و شامل ۳۹ کتاب است که ۵ کتاب آن اسفار پنجگانه تورات است و ۱۷ کتاب آن به نام مکتوبات مورخان نامیده شده و چنان‌که از نامش پیداست نوشته‌هایی است از مورخان درباره ملوک و پادشاهان و مانند آنان و ۱۷ کتاب دیگر که مکتوبات انبیاء نامیده می‌شود شرح حال و بیان کلمات قصار و اندز گونه و مناجات‌های پیامبران است- اما کتب مقدس مسیحیان(عهد جدید) مجموعاً ۲۷ کتاب بیشتر نیست که ۴ کتاب آن انجیل‌های اربعه است که به وسیله شاگردان مسیح یا شاگرد شاگردان او نوشته شده و ۲۲ کتاب نامه‌های پولس و سایر رجال برجسته مسیحیت است که برای مناطق مختلف

فرستادند و آخرین کتاب مکاشفات یوحنا است که شرح مکاشفات او را می‌دهد.

ص: ۳۰۴

شکی نیست که یهود و نصاری به عالم پس از مرگ اعتقاد داشتند و این مسأله در کتب «عهد جدید» و اناجیل فراوان دیده می‌شود، هرچند در کتب «عهد عتیق» یعنی کتب یهود کمتر به چشم می‌خورد.

این تفاوت «شاید» به خاطر آن است که یهود به جهت دنیاپرستی شدید و علاقه افراطی به حیات مادی که از سراسر تاریخشان نمایان است اعتقاد به معاد را مزاحم برنامه‌های خود می‌دیدند، لذا هنگامی که دست به تحریف آثار پیامبران خویش زدند آنچه سخن از زندگی مادی می‌گفت به خوبی ثبت کرده‌اند، ولی آنچه از رستاخیز و کیفر دنیا پرستان و ستمکاران بحث می‌کرد حذف نمودند!

قرآن مجید نیز آنها را چنین معرفی می‌کند: وَ لَتَجِدَنَّهُمْ احْرَصَ النّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذینَ اشْرَکُوا یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْیُعَمَّرُ الْفَ سَنَةٍ: «آنها را حریص‌ترین مردم بر زندگی (دنیا) خواهی یافت، حتی حریص‌ترین از مشرکان به گونه‌ای که هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند»! (بقره ۹۶)

ولی با تمام این بی‌اعتنائی‌ها که در کتب عهد قدیم نسبت به مسأله عالم پس از مرگ دیده می‌شود، باز تعبیرات روشنی که حاکی از اعتقاد به چنین عالمی است در آنها به چشم می‌خورد از جمله:

۱- در کتاب «اشِعْیایِ نَبی» می‌خوانیم: مردگان تو زنده خواهند شد، و جسدهای من خواهند برخاست.(۱)

۲- در کتاب اوّل «سموئیل» چنین آمده: «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند و به قبر فرود می‌آورد و بر می‌خیزاند».(۲)

۳- در مزامیر «داود» آمده است چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی، هر آینه نیکوئی و رحمت تمام عمرم در پی من خواهد آمد، و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابد الآ باد.(۳)

به این ترتیب پیامبرانی همچون «سموئیل» و «اشعیا» و «داود» با اشارات قابل ملاحظه‌ای از رستاخیز خبر داده‌اند، هرچند این سخنان و مانند آنها برای قوم یهود چندان خوشایند نبود، و شاید به همین دلیل تعبیرات فراوان دیگر را در این زمینه از میان بردند.

۱- کتاب اشعیا باب ۲۶، جمله ۱۹.

۲- کتاب اوّل سموئیل، باب ۲، جلد ۶.

۳- مزامیر داود مزبور ۲۳، جمله ۴ تا ۶.

ص: ۳۰۵

بعضی از مورّخان ضمن برشمردن پاره‌ای از عقائد یهود چنین آورده‌اند: آنها معتقد بودند که سرانجام در یوم اللّه (روز خدا) مردگان برمی‌خیزند، (و زندگی را از سر می‌گیرند) ... به زودی نجات دهنده‌ای می‌آید، و با پیروزی از همه درستکاران «حتی» از گوربپا می‌خیزند و به سوی بهشتی که جایگاه ابدی او است می‌روند».(۱)

این نویسنده در جایی دیگر با اشاره به عقیده زردشتیان چنین نقل می‌کند: «مردگان برانگیخته می‌شوند، و جان به تن‌های مرده می‌آید، و نفس به سینه‌ها باز می‌گردد، سراسر عالم مادی از پیری و مرگ و تباهی و انقراض رهایی می‌یابد، و برای همیشه چنین می‌ماند».

***

۴- رستاخیز در اناجیل

همان‌گونه که قبلًا اشاره شد مسأله زندگی پس از مرگ در اناجیل مسیحیان با صراحت بیشتری آمده است از جمله:

در انجیل «مَتّی که نخستین اناجیل است می‌خوانیم: «زان رو که فرزند انسان در جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد و آنگاه هرکس را بر وفق عمل او جزاء خواهند داد».(۲)

و در انجیل «یُوحَنّا» چنین آمده است:

«... آن ساعت می‌آید که همه آنها که در قبرها هستند آوازش را بشنوند، و بیرون خواهند آمد، آنانی که نیکوئی کرده باشند از برای قیامت حیات، و آن کسانی که بد کرده باشند برای قیامت جزا» (منظور از قیامت حیات، ظاهراً همان حیات ابدی در نعمت خداست که پاداش و صالحان است و منظور از قیامت جزا کیفر بدکاران مطابق داوری عادلانه خداوند است).(۳)

***

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در بحث‌های فوق آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که از نظر مورخان مذهبی و

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۳، صفحه ۶۳۷(با تلخیص).

۲- انجیل متی باب ۱۶، جمله ۲۷.

۳- انجیل یوحنّا باب ۵، جمله ۲۸ و ۲۹(طبق ترجمه« ویلیام گلن» از انتشارات مجمع بریتانیائی ترجمه خارجی کتاب‌های مقدس سال ۱۸۷۸).

ص: ۳۰۶

غیرمـذهبی اعتقـاد به زنـدگی بعـد از مرگ از قـدیم‌ترین ایّام، حتّی قبل از اختراع خط و پیـدایش تاریـخ در میان اقوام مختلف بشـر وجود داشـته، و هر قوم و ملّتی به نوعی باور خود را نسبت به این مسأله نشان داده، به گونه‌ای که روشن می‌شود این اعتقاد نه رنگ قومیت داشته، و نه نژاد و زبان و منطقه خاص، بلکه یک اعتقاد عمومی، در سراسر تاریخ، و قبل از آن، بوده است.

همـان‌گونه که در بحث فطری بودن معـاد مشـروحاً آمـد، این اعتقـاد عمومی از آنجـا سرچشـمه می‌گیرد که اعتقـاد به این مسأله در سرشت و درون فطرت انسان‌ها وجود دارد، و یک امر القائی از خارج نیست که با گـذشت زمان یا دگرگون شدن اقوام، دگرگونی پذیرد.

ص: ۳۰۷

ایمان به معاد و تربیت

اشاره

اشاره:

بدون شک ایمان به معاد تأثیر بسیار عمیق و گسترده‌ای در اعمال انسان‌ها دارد، اصولًا اعمال انسان بازتاب اعتقادات اوست، یا به تعبیر دیگر رفتار هر کس با جهان‌بینی او ارتباط، و پیوند مستقیم و تنگاتنگ دارد.

کسی که می‌داند تمام اعمالش بی‌کم و کاست به زودی در دادگاهی مورد بررسی قرار می‌گیرد که قضاتش از همه چیز آگاهند، نه توصیه‌ای در آن مؤثّر است و نه رشوه‌ای، و نه حکم دادگاهش تجدید نظر دارد، سپس بر طبق آن پاداش و کیفر می‌بیند، بلکه از دیدگاه دیگر، اعمال او همگی محفوظ است و رنگ ابدیت به خود می‌گیرد، و در زندگی دیگر با اوست و مایه آبرویا سرشکستگی، آرامش یا شکنجه اوست، و به دنبال آن سعادت جاودان یا عذاب همیشگی است.

مسلّماً چنین کسی نه فقط در اصلاح خود می‌کوشد بلکه در انجام اعمال گوناگونش فوق‌العاده سختگیر و موشکاف است، و همان‌طور که یک دانشمند آگاه از خواص داروهای شفابخش، و سموم کشنده، نسبت به آنها حساسیت دارد، با تمام وجودش اوّلی را می‌طلبد، و با تمام وجودش از دوّمی می‌گریزد، همین مسأله در مورد عقیده به زندگی پس از مرگ و دادگاه قیامت صادق است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر که بازگو کننده این حقیقت است گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- فَمَنْ کَانَ یَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ احَداً.

(کهف ۱۱۰)

۲- وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اسیراً- انَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّه لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءاً وَ لا شُکُوراً- انّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً.

ص: ۳۰۸

(دهر- ۸ تا ۱۰)

۳- وَ مالِیَ لا اعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَ الَیْهِ تُرْجَعُونَ.

یس- ۲۲)

۴- قالَ الَّذینَ یَظنُّونَ انَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرةً بِاذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصّابِرینَ.

(بقره- ۲۴۹)

۵- قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلَی ما جائَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ انَّما تَقْضی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا انّا آمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا.

(طه- ۷۲ و ۷۳)

۶- ... یَتَسائَلُونَ- عَنِ الْمُجْرِمینَ- ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرٍ- قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ ... وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ.

(مدثر- ۴۰ تا ۴۶)

۷- وَیَلٌ لِلْمُطَفِّفینَ ... الا یَظُنُّ اولئِکَ انَّهُمْ مَبْعُوثُوْنَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ.

(مطففین- ۱ و ۴)

۸- انَّما یَستاذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ.

(توبه- ۴۵)

۹- أَرَأَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ فَذلِکَ الَّذی یَدُعُّ الْیَتیمَ.

(ماعون ۱ و ۲)

۱۰- بَلْ یُرِیْدُ الْانْسانُ لِیَفْجُرَ امامَهُ یَسْئَلُ ایّانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ.

(قیامت- ۵ و ۶)

۱۱- انَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ زَیَّنالَهُمْ اعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ.

(نمل- ۴)

۱۲- وَ اذا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً- وَ جَعَلْنا عَلَی قُلُوبِهِمْ اکِنَّةً انْ یَفْقَهُوْهُ وَ فی آذانِهِمْ وَ قْراً.

ص: ۳۰۹

(اسراء ۴۵ و ۴۶)

ترجمه:

۱- پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۲- و غـذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارنـد به مسـکین و یتیم و اسـیر می‌دهنـد- (و می گویند): ما شـما را برای خدا اطعام می کنیم و هیـچ پاداش و تشـکری از شـما نمی‌خواهیم- ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی (که آن روز) عبوس و شدید است.

۳- من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟ و همگی به سوی او بازگشت می کنیم.

۴- امّا آنها که می‌دانسـتند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رسـتاخیز ایمان داشتند) گفتند چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است.

۵- گفتنـد به خدائی که ما را آفریده ما ترا هرگز بر دلائل روشـنی که به ما رسـیده مقدم نخواهیم داشت هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها می‌توانی در این زندگی دنیا داوری کنی- ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد.

۶- آنها در باغ‌های بهشتند و سئوال می کنند از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟ می گویند ما از نمازگزاران نبودیم و اطعام مستمند نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم و همواره روز جزا را انکار می کردیم.

۷- وای بر کم‌فروشان ... آیا آنها باور ندارند که برانگیخته می‌شوند در روزی بزرگ.

۸- تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند.

۹- آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند مشاهده کردی؟- او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند.

۱۰- (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد (آزاد باشد و) مادام‌العمر گناه کند

ص: ۳۱۰

(لذا) می‌پرسد قیامت کی خواهد بود!

۱۱- کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت می‌دهیم به طوری که آنها سرگردان می‌شوند.

۱۲- و هنگامی که قرآن می‌خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدائی قرار می‌دهیم و بر دل‌های آنها پوشش‌هایی، تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی، و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند.

***

تفسیر و جمع‌بندی

ایمان به معاد انگیزه اعمال صالح

در نخستین آیه، رابطه نزدیکی در میان ایمان به آخرت و عمل صالح، منعکس شده است، می‌فرماید:

«هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد، و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند» (فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ احَداً).

در واقع ایمان به آخرت طبق این آیه دو بازتاب در انسان می‌تواند داشته باشد، یکی عمل صالح و دیگر اخلاص در عبودیّت. جالب اینکه در این آیه از روز قیامت به عنوان روز «لقاء اللَّه» (دیدار خدا) یاد شده و می‌دانیم این دیار معنوی و شهود باطنی اوج تکامل انسانهاست که یادآوری آن می‌تواند انگیزه‌ای برای اخلاص کامل و عمل صالح باشد. (به اصطلاح تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است).

این نکته نیز قابل توجه است که به جای یقین به معاد، امید و رجاء آن، ذکر شده است اشاره به اینکه مسأله معاد چنان است که حتّی امید و رجاء آن می‌تواند، منبع چنین آثاری باشد.(۱)

ضمناً تعبیر به فعل مضارع که برای استمرار است (یَرْجُو) و به دنبال آن امر به عمل صالح و اخلاص به صورت امر مطلق، همه اشاره به این است که آن امید، و این عمل، به صورت مستمر و دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند.

۱- المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۶.

ص: ۳۱۱

این نکته ظریف را نیز می‌توان از آیه استفاده کرد که قرآن در حقیقت بندگان را به مسافرانی تشبیه می‌کند که بعد از مدّتی جدایی و دوری به لقای محبوب می‌رسند، و مسلّماً باید از این سفر ره‌آوردی داشته باشند و کاری کنند که لایق این دیدار گردند، و از دیدار یار شرمنده نشوند.

در بعضی از تفاسیر در شأن نزول این آیه می‌خوانیم: شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که من جهاد در راه خدا را دوست دارم، ولی در عین حال میل دارم موقعیت من در میدان نبرد دانسته شود، آیه فوق نازل شد (و تأکید بر اخلاص کرد).

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت: «ای رسول خدا! من صدقه می‌دهم، و صله رحم بجا می‌آورم، و این کار را جز برای خدا نمی‌کنم، ولی هنگامی که مردم از عمل من سخن می‌گویند و ستایش می‌کنند شادمان می‌شوم». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت شد و سخنی نگفت تا اینکه آیه فوق نازل شد.(۱)

این شأن نزول‌ها به خوبی نشان می‌دهد که اساس عبادت و عمل صالح را اخلاص کامل تشکیل می‌دهد.

اخلاصی که هیچ‌گونه شائبه ریا و خودنمایی و شرک در آن نباشد.

***

دومین آیه که اشاره به داستان معروف سه روز روزه نذر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بخشیدن غذای افطار خود به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌کند، این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد که این ایثار و گذشت بی‌نظیر از ایمان به معاد سرچشمه گرفته است، می‌فرماید: (آنها می‌گویند) «ما شما را فقط برای خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم- ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و شدید است» (و به همین دلیل برای جلب رضای او تا آنجا که در توان داریم ایثار می‌کنیم) (انَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّه لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً- انّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً).(۲)

آری کسی که از خدا و روز جزا می‌ترسد نه تنها از اضافات زندگی خود در راه او انفاق می‌کند، بلکه آنچه را شدیداً به آن نیازمند است در راه آن محبوب بی‌مانند می‌دهد، آن هم با اخلاص کامل، نه انتظار

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۹.

۲- « عَبُوسَ» به معنای چهره درهم کشیده و« قمْطَریرْ» به معنای سخت و شدید است. و تشبیه روز قیامت به انسانی که چهره درهم کشیده تعبیر لطیفی است که از هول و وحشت آن روز خبر می‌دهد،« قَمْطَریر» به عقیده بعضی از ماده« قَمْطَر» و به عقیده بعضی دیگر از ماده« قُطْر»(بر وزن قفل) آمده است، ولی مشهور همان اوّل است.

ص: ۳۱۲

پاداشی دارد، و نه حتی اظهار تشکری با زبان، و این نشان می‌دهد که ایمان به آن روز بزرگ چه انگیزه نیرومندی برای توجه به نیکی‌ها و خلوص نیت است.

قابل توجه اینکه در آیه گذشته سخن از تأثیر رجاء و امید قیامت در اخلاص و عمل صالح بود، و در اینجا سخن از تأثیر خوف و بیم از آن روز است که جمعاً دو رکن اصلی انگیزه حرکت‌ها را تشکیل می‌دهد (رجاء و خوف).

***

در سوّمین آیه، از زبان مرد مؤمنی که به حمایت از رسولان مسیح علیه السلام در انطاکیه برخاسته بود(۱) و مردم آن سامان را به پیروی از آن رسولان دعوت می‌کرد چنین نقل می‌کند: او ضمن دعوت مردم به پیروی از این رسولان چنین گفت: «چرا من کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و همه به سوی او بازگشت می‌کنید» (وَ مالِیَ لا اعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَ الَیْهِ تُرْجَعُوْنَ).

در حقیقت در کلام خود و دلیل برای لزوم عبودیّت پروردگار ذکر کرده: نخست اینکه او خالق ماست و تمام هستی ما و علم و دانش و قدرت ما همه از اوست، و دیگر اینکه جهان دیگری در پیش است که همه به آن می‌پیوندند و به سوی خدا و دادگاه عدلش باز می‌گردند.

قابل توجّه اینکه در مورد خالقیت و بخشندگی مواهب، مطلب را به خودش نسبت می‌دهد و در مورد معاد و بازگشت قیامت به آنها که در مورد اوّل شکل شکر نعمت دارد، و در مورد دوم تهدید مخالفان به عذاب الهی در قیامت.

***

ایمان به معاد و استقامت

در چهارمین آیه سخن از تأثیر ایمان به معاد در استقامت و پایمردی و مقاومت در مقابل دشمن در میدان جهاد است، سخن از زبان گروهی از مؤمنان بنی‌اسرائیل است که همراه «طالوت» (فرمانده الهی لشکرشان) به مبارزه با «جالوت» پادشاه ستمگر برخاستند، و پس از یک امتحان سخت، گروهی عقب

۱- مفسّران نام این مرد مؤمن را« حبیب نجّار»، و در بعضی روایات« مؤمن آل یاسین»، و نام رسولان مسیح علیه السلام را« شمعون» و« یوحنا» و« پولس» ذکر کرده‌اند.

ص: ۳۱۳

ماندند و تنها اقلیتی پا به میدان جهاد گذاشتند، این اقلیت به دو دسته تقسیم شدند، بعضی گرفتار وحشت و ترس گشتند و گفتند: «ما امروز قدرتی برای مبارزه با جالوت و لشکریانش نداریم. (قالُوا لا طاقَةَ لَنا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ).

در مقابل این گروه «کسانی که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز قیامت ایمان داشتند) گفتند: چه بسا گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه عظیمی غلبه کردند، و خدا با صابران است» (و قالَ الَّذینَ یَظُنُّونَ انَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهَ کُمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِاذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصّابِرینَ).

تعبیر به «یظنون»- به گفته بسیاری از مفسّران- در اینجا به معنای «یقین به روز قیامت» است و باید هم چنین باشد، چون این سخن از سوی کسانی اظهار می‌شد که از کوره امتحانات مختلف درآمده، و با ایمان راسخ قدم به میدان جهاد گذارده بودند.

البته نباید فراموش کرد که «ظن» معنای وسیعی دارد که شامل یقین نیز می‌شود، به گفته «راغب» در «مفردات»: «ظن» به معنای اعتقادی است که از دلائل و نشانه‌ها حاصل می‌شود، و هرگاه قوی باشد به علم منتهی می‌شود و هرگاه ضعیف باشد از حد وهم تجاوز نمی‌کند.

بعضی از مفسّران نیز گفته‌اند که ظن در اینجا به همان معنا «گمان» است، ولی «لقاء اللَّه» در اینجا به معنای قیامت نیست بلکه به معنای شهادت در راه خداست، یعنی این سخن کسانی بود که گمان به شهادت پرافتخار داشتند.

ولی این معنا بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که تناسبی با مسأله «غلبه گروه اندك بر گروه کثیر ندارد» و از این گذشته «لقاء اللَّه» در آیات قرآن معمولًا به معنای قیامت است، نه مرگ و نه شهادت.

به هر حال مسلم است کسانی که به قیامت ایمان دارند هرگز مرگ را پایان زندگی نمی‌دانند، بلکه سرآغاز زندگی برتر می‌شمارند، چنین اشخاصی نه تنها از مرگ نمی‌ترسند بلکه با شجاعت و شهامت به استقبال آن می‌روند.

***

در پنجمین آیه که از زبان ساحران فرعونی به هنگام ایمان آوردن به موسی علیه السلام، و به دنبال تهدید شدید فرعون به کشتار بیرحمانه آنان، بیان شده، چنین می‌خوانیم: «آنها با صراحت به فرعون گفتند: هر

ص: ۳۱۴

حکمی می‌خواهی بکن تو تنها در این زندگی دنیا می‌توانی فرمان دهی- ولی ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشد، و خدا بهتر و باقی‌تر است» (فَاقْضِ ما انْتَ قاضٍ انَّما تَقْضی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا انّا آمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا وَ ما اکْرَهْتَنا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَیْرٌ وَ ابْقَی .

در اینجا ایمان به قیامت و ناچیز شمردن زندگی دنیا سبب شد که ساحران فرعونی بزرگترین ایثار و فداکاری و گذشت را از خود نشان دهند، تمام جوائز فرعونی و منافع مادی را زیر پا بگذارند و به استقبال مرگی فوق‌العاده دردناك و آمیخته با انواع شکنجه‌ها بروند، و با صراحت و شهامت و در برابر تهدیدهای آن طاغوت جبّار بایستند، و شهد شهادت با شجاعت بنوشند.

آری هنگامی که جرقّه‌های ایمان به معاد به اعماق جان می‌رسد، آن را چنان شعله‌ور می‌سازد که دیگر هیچ تهدیدی در برابر آن کارگر نیست، و هر چیز جز خدا و لقای آخرت و نعیم جاودانش در نظر انسان بی‌ارزش و ناچیز است.

همین ایمان نیرومند و شعله‌ور سبب شد که ساحران مادّی زبون و چاپلوس دیروز، به انسان‌های قوی و شجاع و پر استقامت امروز مبدل شوند.(۱)

تعبیر به «الْحَیاةَ الدُّنْیا» (زندگی پست این جهان) اشاره جالبی است به ایمان آنها به زندگی جاویدان و والای سرای دیگر. آیات بعد از این آیه نیز با صراحت بیشتری ایمان آنها را به سرای آخرت و دادگاه عدل الهی و بهشت و دوزخ و درجات مختلف بهشتیان و انواع نعمت‌های بهشتی و جاودانگی آن روشن می‌سازد.

***

انکار معاد سبب انواع آلودگی‌هاست

در پنج آیه گذشته آثار مثبت ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ در جهات مختلف، و در جنبه‌های گوناگون، بیان شد، از آیه ششم به بعد آثار منفی عدم ایمان به معاد مشخص شده است.

۱- در تفسیر جمله« وَ الَّذی فَطَرَنا» دو احتمال ذکر شده: نخست اینکه جمله به معنای قسم است. همان گونه که در تفسیر بالا ذکر کرده‌ایم، دوّم اینکه جلمه به صورت عطف بر جمله قبل است، در این صورت معنا چنین می‌شود:« ما تو را هرگز بر دلائل روشنی که به ما رسیده و بر خداوندی که ما را آفریده مقدم نخواهیم داشت» ولی معنای اوّل لطیفه به نظر می‌رسد به خصوص اینکه آنها در چند آیه قبل قسم به عزّت فرعون می‌خورند، و در اینجا سوگند به آفریدگار همه انسان‌ها!

ص: ۳۱۵

در ششمین آیه می‌فرماید: «هنگامی که بهشتیان نگاهی به دوزخ می‌افکنند، و مجرمان را غرق در عذاب‌ها و شکنجه‌ها می‌بینند، سؤال پرمعنایی از آنها می‌کنند، می‌گویند: چه چیزی شما را به دوزخ فرستاد؟ (یَتَسائَلُونَ- عَنِ الْمُجْرِمینَ ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرٍ).(۱)
دوزخیان فریادشان بلند می‌شود و عوامل دوزخ شدن خود را در چهار چیز خلاصه می‌کنند: ترک نماز، ترک اطعام مستمندان، همسوئی با اهل باطل، و سرانجام تکذیب مستمر روز جزا! (قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکینَ وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائضین وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ).
این آیات به خوبی نشان می‌دهد که یکی از عوامل آلوده شدن به اعمال دوزخی، بکله ام الفساد و عامل اصلی همان انکار روز جزاست که انسان را به یک موجود بی‌بند و بار فاقد تعهد و مسئولیت و تقوا مبدل می‌سازد.
قابل توجه اینکه: سؤال نمی‌کنند: چرا خداوند شما را به دوزخ فرستاد؟ بلکه می‌گویند چه عاملی شما را به دوزخ فرستاد؟ تا رابطه طبیعی میان «اعمال و عقائد سوء» را با «سلوک و دخول در دوزخ» روشن کنند.
و نیز قابل توجّه است که اولین موضوع از این چهار عامل ترک پیوند با خدا (نماز) و دوّمی ترک ارتباط با خلق مستضعف (اطعام مسکین) و سوّمی همسویی با اهل باطل (خوض با خائضین) و چهارمی عدم ایمان به قیامت.
تکیه بر «یوم الدّین» (روز جزا) از میان نام‌های قیامت اشاره به این حقیقت است که عامل اصلی حرکت به سوی ایمان و عمل صالح توجه به روز جزا بودن روز قیامت است.

***

در هفتمین آیه که از «مُطَفِّفین» (کم‌فروشان) سخن می‌گوید، می‌فرماید: وای بر آنها ... آیا آنها باور ندارند که برای روز بزرگی مبعوث می‌شوند؟ آن روزی که مردم در پیشگاه ربّ العالمین قیام می‌کنند (وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ ... الا یَظُنَّ اولئِکَ انَّهُمْ مَبْعُوثُونَ- لِیَوْمٍ عَظیمٍ- یَوْمَ یَقُوْمُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ) در اینجا نیز ظن

۱- « سقَر»(بر وزن سقر) در اصل از ماده سَقْر(بر وزن فقر) گرفته شده، و به معنای دگرگون شدن و ذوب گشتن بر اثر تابش و حرارت آفتاب است، بعضی(مانند مقاییس اللغهٔ) سوزاندن و سوختن را نیز جزء معنای آن شمرده‌اند، در« صحاح اللغه» آن را یکی از نام‌های آتش ذکر کرده، به هر حال انتخاب این نام برای دوزخ به خاطر آن است که همه این معانی در آن جمع است. در کتاب« التحقیق» آمده که سقر نام خود آتش است نه محل آن آتش، همچون جهنم.

ص: ۳۱۶

ممکن است به معنای یقین باشد یا به معنای گمان، مطابق معنای دوم هدف تأکید بر این واقعیت است که روز جزا چنان پراهمیت و بزرگ است که حتّی اگر کسی گمان به آن داشته باشد و احتمال آن را بدهد باید از انجام کارهای خلاف خودداری کند، تا چه رسد به اینکه یقین داشته باشد.

ولی بسیاری از مفسّران معنای اوّل را برگزیده‌اند، همان‌گونه که در بعضی از آیات گذشته (آیه ۲۴۹ بقره) نیز گفته شد، و در روایات اسلامی نیز بر همین معنا تأکید شده است.(۱) به هر حال خواه ظن را به معنای یقین، تفسیر کنیم یا به معنای گمان، در هر صورت آیه دلیل بر این است که ایمان به قیامت اثر بازدارنده مهمّی در ترک ظلم و غصب حقوق مردم و امثال آن دارد.

هرگاه کسی به طور قطع بداند و یا حتّی احتمال دهد که دادگاه عظیمی در پیش دارد که «مثقال ذرّةٍ» کار نیک و بد در آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد و به آن پاداش مناسب داده می‌شود، و هیچ راه بازگشت و جبرانی در کار نیست، مسلّماً مراقب اعمال خویش در این جهان خواهد بود، و همین ایمان و باور او را تربیت خواهد کرد.

البته هدف این نیست کسانی که کم فروشی می‌کنند یا مرتکب گناه دیگری می‌شوند الزاماً ایمان به معاد ندارند و کافرند، بلکه منظور این است یا ایمانشان بسیار ضعیف است و یا گرفتار غفلتند، وگرنه چگونه ممکن است انسانی ایمان به چنان روز داشته باشد و گرفتار غفلت نیز بشود و این چنین غرق گناه گردد.

***

اگر ایمان به معاد داشتند مرتکب این گناهان نمی‌شدند.

در هشتمین آیه سخن از کسانی است که هنگام صدور فرمان جهاد برای تعلل ورزیدن از شرکت در این فریضه بزرگ الهی، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند، و عذرها و بهانه‌هایی عنوان می‌کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در محذور اخلاقی قرار داده، و از آن حضرت اجازه عدم شرکت در میدان جهاد را بگیرند، و به این ترتیب از زیر بار این فریضه مهم شانه خالی کنند، بی‌آنکه ظاهراً مرتکب خلافی شده

۱- در یکی از این احادیث از امیرمؤمنان علیع می‌خوانیم: الظَّنُّ ظَنّانِ: ظَنُّ شَک وَ ظَنُّ یقَینٍ، فَما کانَ مِن امْرِ الْمَعادِ من الظَّنِّ، فَهُوَظَنُّ یَقینٍ و ما کانَ مِن امْرِ الدُّنْیا فَهُوَ عَلی الشَّکّ:« ظن بر دو گونه است: ظن شک و ظن یقین، آنچه در قرآن درباره معاد آمده است ظن یقین است، و آنچه در مورد دنیا آمده ظن شک است»(نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۲۸، حدیث ۶) همان گونه که در عبارت راغب نیز آمده از نظر لغت واژه ظن در هر دو معنا به کار می‌رود.

ص: ۳۱۷

باشند!

قرآن می‌گوید مؤمنان به خدا روز قیامت، هیچگاه برای جهاد با اموال و جان‌های خود از تو اجازه نمی‌گیرند، بلکه هنگامی که فرمان جهاد صادر شد، مشتاقانه به سوی میدان می‌روند (مگر انجام وظیفه اجازه می‌خواهد؟)

سپس می‌افزاید: تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند، و دل‌هایشان آمیخته با شک و تردید است، و در شک و تردید خود حیرانند» (انَّما یَسْتَأْ ذِنُک الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدوُنَ).

البته این منحصر به فریضه جهاد نیست، افراد با ایمان و معتقد به معاد در همه‌جا با عزمی راسخ و اراده‌ای محکم و خلل‌ناپذیر به دنبال انجام وظیفه الهی خود می‌روند ولی افراد بی‌ایمان و متزلزل و ضعیف الایمان و مخصوصاً منافقان دائماً سعی دارند با عذر و بهانه‌هایی شانه از زیر بار انجام وظائف خود خالی کنند و در عین حال چنین وانمود نمایند که طبق موازین ظاهری شرع انور خود را مستثنا ساختند و چه علامت خوبی این علامت برای شناختن مؤمنان مخلص از منافقان مرموز.

***

در نهمین آیه با صراحت سخن از کسانی می‌گوید که به خاطر تکذیب دین (روز جزا) با یتیمان با خشونت رفتار می‌کنند، و از تشویق به اطعام مساکین خودداری می‌نمایند. می‌فرماید: «آیا کسی را که پیوسته روز جزا را انکار می‌کند ندیدی؟- او همان کسی است که یتیم را با خشونت از خود می‌راند، و دیگران را هرگز به اطعام مساکین تشویق نمی‌کند» (ارَأَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ- فَذلِکَ الَّذیَ یَدُعُّ الْیَتیمَ- وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکینِ).

یدّع از مادّه «دع» (بر وزن حدّ) در اصل به معنای راندن توأم با خشونت است و «یَحُضُّ» از ماده «حضّ» به معنای ترغیب دیگران برکاری است، و چون این هر دو به صورت مضارع در آیه فوق آمده است، معنای استمرار را می‌رساند، و «طعام» به معنای «اطعام» است.

در آیه فوق با توجه به اینکه «فاء» در «فَذلِکَ»، معنای «سببیت» را می‌بخشد دلیل روشنی است بر این معنا که انکار روز جزا سرچشمه اصلی این اعمال زشت و شوم است، نه تنها محروم کردن یتیمان، بلکه منع

ص: ۳۱۸

شدیـد آنها همراه با خشونت و عنف، نه تنها خودش از کمک به مساکین خودداری می‌کنـد، بلکه دیگران را هم به این کار ترغیب نمی‌نماید، بلکه مانع خیر دیگران نیز هست، چرا که از عواقب سوء اعمال خویش نمی‌هراسد.

او ایمـان به دادگـاه عـدل خـدا و حسـاب و کتـاب و پاداش و کیفر نـدارد، او چیزی جز زنـدگی چنـد روزه دنیا و مواهب مادی آن نمی‌بیند و لذا به آن دل بسته و از غیر آن بیگانه است.

جمله «اَرَأَیْتَ» از مـاده «رُؤیَتْ» ممکن است اشـاره به مشاهـده بـا چشم باشـد، یـا مشاهـده بـا دل، به معنـای علم و معرفت، و در هر صورت می‌فرمایـد: اگر منکران روز جزا را نمی‌شناسـی آنهـا نشانه‌هـای روشـنی دارنـد که یکی از آنهـا بی‌مهری و بیرحمی دربـاره یتیمـان و دیگر بی‌اعتنـایی نسـبت به حـال محرومـان است، با این اعمال خلاف به خوبی می‌توانی آنها را بشناسـی و به نبودن پایگاه ایمان به معاد در وجودشان پی بری.

مفسـران شأن نزول‌های برای آیات فوق آورده‌اند، از جمله اینکه گفته‌اند: آیات درباره ابوسـفیان نازل شده، او هر هفته دو شتر ذبح می‌کرد (ولی فقـط برای خود و کسـانش بود) روزی یتیم گرسـنه‌ای به سـراغ او آمـد و تقاضای چیزی کرد، او با عصایش یتیم را به عقب راند (در این هنگام آیات فوق نازل شد).

فخر رازی از «مـاوردی» نقـل کرده که آیه درباره ابوجهل نازل شـد، او وصـی یتیمی بود، یتیم او در حالی که عریان و برهنه بود نزد ابوجهل آمـد و چیزی از اموال خودش را مطالبه کرد، او یتیم را با خشونت از خود راند، سـران قریش به کودک یتیم مأیوس گفتند: از محمـد بخواه تـا برای تو نزد ابوجهـل شـفاعت کنـد و منظورشان اسـتهزا و مسـخره بود، کودک که به این نکته توجه نـداشت نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم آمد و از آن حضرت تقاضای شفاعت کرد، و عادت پیامبر این بود که هیچ نیازمندی را از در خانه خود محروم بر نمی‌گردانـد، همراه کودک به سـراغ ابوجهـل آمـد، ابوجهل (با نهایت تعجب) به پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم خوش‌آمـد گفت، و مال زیادی به یتیم داد، سـران قریش او را بر این کار سـرزنش کردنـد، و گفتنـد نکنـد به محمّد علاقه پیدا کرده باشـی؟! گفت نه به خدا سوگند، به او علاقه‌ای پیدا نکرده‌ام ولی در طرف راست و چپ او حربه‌هایی دیدم، و از آن ترسـیدم که اگر دعـوتش را اجـابت نکنم در درون جسم من فرو برد!(۱) به هر حـال دلالـت آیه بر تـأثیر ایمان به معاد در اعمال آدمی کاملًا نمایان است.

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۳۲، صفه ۱۱۱، و روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۲.

ص: ۳۱۹

در دهمین آیه همین مسأله یعنی رابطه میان «ایمان به زندگی پس از مرگ و حساب و جزای قیامت» با «اعمال آدمی در این دنیا و مسائل تربیتی» در شکل دیگر مطرح شده است، می‌فرماید: «منکر معاد در واقع شک در معاد ندارد) «بلکه او می‌خواهد (آزاد باشد و) مادام العمر گناه کند- (لذا از روی انکار) سؤال می‌کند قیامت کی خواهد آمد» (بَلْ یُرِیدُ الْاِنْسانُ لِیَفْجُرَ امامَهُ یَسْئَلُ ایّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِٔ).

چگونه ممکن است انسان ایمان به قدرت خدا و توانایی او بر آفرینش این همه کرات و کهکشان‌ها و عوالم عجیب داشته باشد، و قدرت او را بر زنده کردن مردگان منکر شود؟

بنابراین، او هدف دیگری از این انکار دارد، او می‌خواهد برای خود کسب آزادی جهت هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید، او می‌خواهد وجدان خود را از این طریق فریب دهد و حتّی عذر و بهانه‌ای نیز در برابر خلق خدا دست و پا کند، او می‌خواهد سدّ عظیمی را که ایمان به معاد در برابر هرگونه عصیان ایجاد می‌کند در هم بشکند، این منحصر به زمان‌های گذشته نبوده است. امروز هم چنین است.

لذا در بحث‌های مربوط به علل گرایش به مادیگری و انکار مبدء و معاد مشاهده می‌کنیم که یکی از علل آن گریز از مسئولیت‌ها و شکستن قوانین الهی و فریب وجدان انسان ذکر شده است.

واژه «انسان» در این آیه اشاره به همان انسانی است که در آغاز سوره دهر درباره او صحبت شده، انسانی که منکر قیامت است و گمان می‌کند خداوند قادر نیست استخوان‌های پوسیده را جمع کند و به آنها حیات مجدد بخشد منتها به گفته المیزان عدم استفاده از ضمیر در اینجا و تبدیل آن به اسم ظاهر (کلمه انسان) در واقع نوعی ملامت و سرزنش است که چگونه با داشتن مقام انسانیت این راه غلط را می‌پیماید.(۱)

استفاده از فعل مضارع (یُرِیدُ- یَفْجُرَ) که معمولًا برای استمرار است اشاره به این است که این انسان خودخواه و خودکامه پیوسته می‌خواهد که به فجور مستمر خود ادامه دهد.

«فجور» از ماده «فجر» به معنای شکافتن گسترده چیزی است و از آنجا که گناه سبب شکافتن پرده دیانت است، واژه فجور بر آن اطلاق شده است.(۲)

۱- تفسیرالمیزان، جلد ۲۰، صفه ۱۹۰.

۲- مفردات راغب ماده فجر.

ص: ۳۲۰

«امـام» (بر وزن مقـام) در اصـل به معنـای جهـتی است که در طرف جلو واقع شـده نقطه مقابـل «خلف» یعنی عقب، و به تعـبیر دیگر «أمام» به معنای پیش رواست، و از آنجا که طرف پیش رو همواره مورد توجه انسان است این واژه بر آن اطلاق شـده (زیرا ماده «امّ» به معنای «قصد» است).

ولی روشن است که این تعبیر در اینجـا اشـاره به آینـده عمر و زنـدگانی است و به گفته بعضـی از مفسّـران ظرف مکان است که به صورت کنایه از ظرف زمان به کار رفته است.(۱) در حقیقت منظور این است که انسان هوسباز و هوسران برای کسب آزادی جهت گناه کردن در تمام طول آینده عمر خود به سراغ انکار معاد می‌رود.

و اینکه بعضـی احتمال داده‌انـد «أمام» اشاره به قیامت بوده باشـد بسـیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا نه با واژه فجور سازگار است، و نه پیوند میان آیات را مشخص می‌کند.

***

ایمان به معاد و حق‌بینی

در یازدهمین آیه همین مسأله در شـکل جدیـدی ارائه شـده، می‌فرمایـد: «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشـتشان را برای آنها زینت می‌دهیم، به طوری که سرگردان می‌شوند» (انَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَیَّنّا لَهُمْ اعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ).

همـان گـونه که در میـان علمـای ادب و علمـای علم اصول مشـهور است تعلیق حکم بر وصف (حکمی را وابسـته به صـفتی کردن) دلالـلت و اشـعار بر علیّت آن وصف نسـبت به آن حکم دارد، بنابراین اگر در آیه تزیین اعمال سوء آدمی در نظرش وابسـته به عـدم ایمان به آخرت شده مفهومش این است، چون ایمان به آخرت ندارد به چنین سرنوشتی گرفتار شود (دقت کنید).

بـا یـک تحلیل کوتاه نیز می‌توان به حقیقت این امر پی برد: ایمان به آخرت یعنی ایمان به دادگاه عـدلی که قاضـی آن خـداست، و شهودش فرشتگان است، و دروغ و تقلب و توصیه و رشوه در آن راه ندارد،

۱- روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۵- همین معنا در تفسیر المیزان، نیز جلد ۲۰، صفحه ۱۹۰ مورد قبول واقع شده.

ص: ۳۲۱

ایمان به چنین دادگاهی انسان را وادار می‌کند که واقعیت اعمال خود را آن‌گونه که هست بررسی کند.

امّا جدایی از این اعتقاد، و احساس آزادی در دگرگون ساختن مفاهیم نیك و بد، سبب می‌شود که انسان خودخواه و خودکامه برای فریب وجدان خویش و دیگران دست به توجیه‌گری بزند، هوی و هوس‌های سرکش خود را رنگ صلاح و تقوا بخشد، و زشتی‌ها را در لباس زیبایی جلوه دهد، و به دنبال آن حیرت و سرگردانی است (آنچنانکه از فاء تفریع که دلیل بر سببیت است استفاده می‌شود) و این یکی از خطرناکترین پیامدهای انکار آن دادگاه عظیم الهی است.

قابل توجه اینکه در اینجا تزیین اعمال به خدا نسبت داده شده، در حالی که در آیات دیگری از قرآن مجید (در هشت مورد) تزیین کننده شیطان و هوای نفس شمرده شده، و در آیات متعدد دیگری (در ده مورد) به صورت فعل مجهول «زُیِّنَ» (تزیین داده شده) آمده است و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است:

اگر به خدا نسبت داده شده به خاطر این است که او مسبب الاسباب است، و هر موجودی هر اثری دارد سرانجام به خدا منتهی می‌گردد، یا به تعبیر دیگر خداوند این تأثیر را در انکار روز قیامت یا تکرار اعمال سوء قرار داده که اینگونه اعمال در نظر انسان زیبا جلوه می‌کند، و حس تشخیص نیك و بد از او گرفته خواهد شد.

و اگر به هوای نفس یا شیطان نسبت داده شده به خاطر آن است که علت نزدیک و بدون واسطه در تزیین اعمال زشت همین‌هاست.

و اگر در مواردی به صورت فعل مجهول آمده اشاره به این است که طبیعت انکار قیامت یا تکرار اعمال سوء چنین اقتضا می‌کند که نخست انسان به آنها خو می‌گیرد، سپس به آنها عشق می‌ورزد و در نظرش زیبا جلوه می‌کند.

بدیهی است نتیجه این تزیین اعمال سرگردانی مستمر و حیرت دائم در وادی ضلالت و گمراهی است، زیرا تا انسان تشخیص زشتی کاری را ندهد از آن جدا نخواهد گشت.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می‌شود اینکه بعضی گفته‌اند منظور این است که خدا اعمال خوب آنها را در نظر آنها چنان زینت می‌دهد که مغرور می‌شوند و به دنبال این غرور سرگردان خواهند شد، تفسیر مناسبی به نظر می‌رسد گویا چون نتوانسته‌اند ارتباط تزیین اعمال سوء را به خدا حل کنند دست به چنین تفسیر خلاف ظاهری زده‌اند.

***

ص: ۳۲۲

در دوازدهمین و آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده می‌فرماید: «هنگامی که قرآن می‌خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم»! (وَ اذا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً).

سپس می‌افزاید: «و بر دل‌های آنها پوشش‌هایی می‌نهیم تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی»! (وَ جَعَلْنا عَلَى قُلُوبِهِمْ اكِنَّةً انْ يَفْقَهُوهُ وَ فی آذانِهِمْ وَقْراً).

باز در اینجا به مسأله «تعلیق حکم بر وصف» برخورد می‌کنیم، یعنی می‌بینیم مسأله وجود حجاب معنوی در میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکان و افتادن پرده بر دل‌ها و قرار گرفتن سنگینی در گوش‌های آنها روی توصیف آنها به عدم ایمان به آخرت آمده است، و این به خوبی نشان می‌دهد که عدم ایمان به آن دادگاه بزرگ سبب پیدایش این حجاب‌ها و دور ماندن از درک واقعیت‌هاست، دلیل آن هم واضح است:

عدم توجه به حساب و کتاب و جزای اعمال، انسان را بر مرکب غرور و خودخواهی و لجاج و تعصب و هواپرستی سوار می‌کند، در چنین حالتی چگونه می‌تواند حقایق را آنچنان که هست ببیند و به آن ایمان آورد.

چه حجابی بدتر از حجاب هوای نفس و چه مرکبی بدتر از مرکب خودخواهی و غرور؟

جمعی از مفسّران گفته‌اند: منظور از «حجاب مستور» حجاب و دیوار ناپیدائی بوده است که خداوند میان پیامبر و مشرکان به هنگام تلاوت قرآن ایجاد می‌کرده، تا حضرتش را نبینند و آزارش ندهند، و پاره‌ای از شأن نزول‌ها نیز در این زمینه نقل شده است.

ولی ظاهر آیه، این تفسیر را نفی می‌کند، چرا که می‌گوید این حجاب و پرده مانع از فهم و درک حقایق و لطائف قرآن می‌شد، بنابراین باید پذیرفت که مقصود از این «حجاب مستور» همان حجاب‌های معنوی بوده که چشم و گوش و دل‌های مشرکان هواپرست و خودکامه و متعصب را از درک مفاهیم عالی قرآن باز می‌داشته است.

این همان چیزی است که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده، و ما در جلد اوّل این کتاب در بحث «موانع معرفت و شناخت» مشروحاً از آن سخن گفتیم.(۱)

۱- توصیف« حجاب» به« مستور» گاه به معنای ظاهر آن گرفته شده، یعنی« حجاب ناپیدا» و گاه گفته‌اند که« اسم مفعول در اینجا به معنای اسم فاعل است و مستور به معنای ساتر یعنی پوشاننده.

ص: ۳۲۳

شبیه همین معنـا در آیه ۲۲ سوره نحـل نیز آمـده است آنجا که می گویـد: کسانی که به آخرت ایمان ندارنـد دلهایشان حق را انکار می کند و استکبار می‌ورزند. (فَالَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ).

در اینجا نیز «عدم ایمان به آخرت» به عنوان عاملی برای «انکار حق و تکبر در برابر آن» معرفی شده است.

***

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیـات دوازدهگـانه بالاـ آمـد (و آیـات مشابه آن) به خوبی روشن می‌شود که از یکسو ایمان به آخرت (دادگاه عـدل الهی در جهان دیگر) سـبب بیداری و آگاهی و تقوی و تهذیب نفس و ترس از گناه و ظلم و سـتم می گردد، و از سوی دیگر بی ایمانی نسبت به این امر سبب دور ماندن از حقایق و استکبار در برابر حق و غرق شدن در دریای مفاسد و گناهان می‌شود.

و به این ترتیب تأثیر فوق‌العاده عمیق ایمان به معاد در تربیت انسان‌ها از دیدگاه قران مجید کاملًا مشخص می‌شود.

***

توضیحات:

۱- اثرات فوق‌العاده مثبت ایمان به رستاخیز

«مراقبه و محاسبه»، دو عامل مهم تربیت است، یک معنا مراقبه این است که انسان بداند کسی مراقب اوست و در همه حال، احوال او را زیر نظر دارد، و از آن بالاتر اینکه اسرار درون او نیز در برابر وی آشکار است.

توجه به این حقیقت انسان را در یک حالت بیـدار باش دائم نگه می‌دارد و توجه به «محاسـبه» و اینکه تمامی اعمال او از کوچک و بزرگ و نیک و بـد حسابرسـی می‌شود، و پاسـخ عادلانه‌ای به هر کـدام داده خواهـد شد، سـبب می‌شود که انسان خود را در انجام کارها آزاد مطلق نبیند، و هیچ کاری را ساده و

ص: ۳۲۴

کوچک نشمرد، و به همان اندازه که نیروی مراقبت و حسابرسی دقیق است او هم در انجام کارها دقیق و سختگیر باشد.

امروز در بعضی از کشورها جاده‌های بیابانی و حرکت اتومبیل‌ها در آن، با دوربین‌های مخفی کنترل می‌شود، و پلیس‌های راهنمایی که در مرکز خود نشسته‌اند با دقت مراقب آنها هستند، و اتومبیل‌های متخلّف را از طریق تماس (وسیله بی‌سیم) با مأموران گشتی، یا دروازه‌ها، متوقّف ساخته، جریمه می‌کنند.

توجه به این مراقبت و آن جریمه سبب می‌شود که نظم خاصی بر جاده‌ها حتی در بیابان‌ها حکمفرما گردد.

جایی که مراقبت انسان جائز الخطا و حسابرسی او چنین اثری داشته باشد، ایمان به مراقبت دائم خداوندی که از اسرار درون و برون آگاه است، و ایمان به دادگاه عدلی که «مثقال ذرّه» نیز در آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، و هیچ تخلّف و توصیه‌ای در آن راه ندارد، عمق تأثیرش در انسان ناگفته پیداست.

روشن است این مطلب تدریجاً از صورت فعل به عادت، و از عادت تبدیل به ملکه می‌شود، و حقیقتی که نامش «وجدان اخلاقی» و «تقوای الهی» است در انسان با ایمان راسخ می‌گردد.

اصولًا فلسفه وجود دادگاه‌ها و کیفرهای معمولی، و همچنین پاداش‌ها و تشویق‌های عادی نیز همین برقراری نظم و حاکمیت قانون و تربیت انسان است، با این تفاوت که دادگاه‌های معمولی این جهان گاه دارای تجدیدنظر، و غالباً در برابر توصیه و رشوه آسیب‌پذیر است، به علاوه پیچ و خم قوانین، استثنائها و تبصره‌ها، و ارائه مدارک دروغین در بسیاری از موارد سبب می‌شود که مجرم از چنگال عدالت بگریزد، و گاه با استفاده کردن از مسائل تشریفاتی دادگاه‌ها می‌توانند مجازات خود را سال‌ها به تأخیر اندازد، ولی دادگاه رستاخیز هیچ یک از این ضعف‌ها را ندارد، بلکه همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد پاداش‌ها و کیفرها در آنجا شباهت زیادی به آثار و خواص طبیعی اشیاء دارد، آیا اثر یک داروی شفابخش یا سمّ کشنده را می‌توان به ارائه مدارک دروغین و توصیه و رشوه، عوض کرد؟!

قطعاً ایمان به چنین دادگاهی اثرش در تربیت و پاکی انسان به مراتب از دادگاه‌های معمولی دنیا بیشتر است.

از سوی دیگر ایمان به چنین دادگاهی روح ایثار و فداکاری را در انسان زنده می‌کند، زیرا به حکم «ما

ص: ۳۲۵

عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» (آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند) (نحل ۹۶) زندگی این دنیا یک زندگی گذرا و ناپایدار و فانی است، در حالی که آنچه برای آن جهان ذخیره شود پایدار و جاویدان خواهد ماند، کدام عاقل است که در معامله «متاع» قلیل» به «مواهب کثیر» بلکه بی‌پایان، تردید به خود راه دهد؟ اینجاست که ایمان به معاد می‌تواند سرچشمه انواع انفاق‌ها و گذشت‌ها و ایثارها گردد.

از سوی سوّم این ایمان به انسان روح شجاعت و شهامت و صبر و استقامت می‌بخشد، کسی از مرگ می‌ترسد که «انْ هِیَ الّا حیاتُنا الدُّنْیا» (چیزی جز زندگی این دنیا در کار نیست) می‌گوید، اما آن‌کس که معتقد است انَّ الدّارَ الْاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ (زندگی حقیقی تنها در سرای دیگر است) (عنکبوت ۶۴) چه ترسی از مرگ دارد؟!

آن‌کس که شهادت در راه خدا را دریچه‌ای برای راه یافتن به جوار رحمت حق، و رسیدن به مقام قرب او، و مواهب توصیف ناشدنی بهشت می‌داند، چگونه ممکن است از بذل جان و مال در راه او دریغ داشته باشد، و یا از انبوه لشکر دشمن بهراسد؟!

و اینکه می‌بینیم در جنگ‌های صدر اسلام، و جنگ‌های تحمیلی اخیر رزمندگان دلیر سپاه اسلام ایستادگی بی‌نظیر و شجاعت اعجاب‌انگیزی از خود نشان می‌دادند، و علی‌رغم برتری دشمن از نظر تجهیزات و عِدّه و عُدّه بر او غالب می‌شدند سرّش همین است که ایمان به معاد از آنها انسان دیگری می‌ساخت، انسانی که هرگز از مرگ نمی‌ترسید، و شهادت در راه خدا افتخار خود می‌دید.

کوتاه سخن اینکه هر قدر درباره این رابطه و پیوند (رابطه ایمان به معاد و تربیت انسان) بیشتر بیندیشیم به اهمیت آن بیشتر واقف می‌شویم، و اصولًا همان‌گونه که بارها گفته شد تکیه قرآن روی این مسأله در آیات بی‌شمار به خاطر همین مطلب است.

ممکن است گفته شود: آنچه گفتید رابطه میان «عمل» و «ایمان» را مشخص می‌کند نه «اخلاق» و «ایمان» را.

ولی همان‌گونه که در بالا- نیز اشاره شد «عمل» بر اثر تکرار تدریجاً به صورت «حالت» و «سپس «عادت» و بعداً به صورت «ملکه اخلاقی» درمی‌آید!

ص: ۳۲۶

۲- اثر تربیتی معاد در روایات اسلامی

نه تنها در آیات قرآن که در روایات اسلامی نیز این موضوع بازتاب گسترده‌ای پیدا کرده است و رابطه عمیق و ریشه‌دار و مستمر این دو را با یکدیگر روشن می‌سازد، به عنوان نمونه به روایات زیر توجه کنید:

۱- علی علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌گوید: وَاللَّه لَانْ ابِیْت عَلی حَسَكِ السَّعْدانِ مُسَهَّداً، اوْ اجَرَّ فِی اْلَاغْلالِ مُصَفَّداً، احَبُّ الَیَّ مِنْ انْ الْقَی اللَّهَ وَ رَسُولُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبادِ وَ غاصِبَاً لِشَیءٍ مِنَ الْحُطام: «به خدا سوگند، اگر شب را به روی خارهای جانگداز «سعدان» بیدار بسر برم، و (روزها) در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم خوشتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم»(۱)

علی علیه السلام بعد از این جمله‌ها داستان معروف برادرش «عقیل» را به میان می‌آورد، که از شدّت فقر و پریشانی به او پناه آورده بود، و تقاضا داشت بر خلاف قانون عدل اسلامی چیزی اضافه بر سهمش از بیت‌امال به او بدهد.

امّا امام قطعه آهنی را در آتش تفتیده می‌کند، و نزدیک دست او می‌برد، و هنگامی که ناله عقیل بلند می‌شود، به او می‌فرماید: تو چگونه از این آتشی که حکم بازیچه را دارد فریاد می‌کشی؟ امّا مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبّار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است!(۲)

امواج نیرومند و تکان‌دهنده ایمان به معاد و تأثیر آن در اجرای عدالت و مقاومت در برابر هرگونه انحراف و گناه در این کلمات به وضوح به چشم می‌خورد، و نمونه زنده‌ای است از تجلّی ایمان به رستاخیز و دادگاه عدل الهی در اعمال انسان.

۲- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ ایْقَنَ بِالْخَلَفِ جادَ بِالْعَطِیَّةِ: «کسی که یقین به جانشین (و پاداش قیامت) داشته باشد در بخشش سخاوتمند خواهد بود».(۳)

این حدیث نیز به خوبی نشان می‌دهد که ایمان به معاد، انسان را سخاوتمند و بخشایشگر می‌سازد.

۳- در غررالحکم از همان حضرت در عبارتی صریح و آشکار می‌خوانیم که فرمود: اجْعَلْ هَمَّكَ لِمَعادِكَ تَصْلُحْ: «همّ خود را در معاد قرار ده تا صالح شوی».(۴)

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴(با تلخیص).

۳- بحارالانوار، جلد ۷۴(روضه بحار)، صفحه ۳۸۵- نهج‌البلاغه کلمات قصار، کلمه ۱۳۸.

۴- غرر الحکم- میزان الحکمهٔ، جلد اوّل، صفحه ۳۷(حدیث ۱۳۳).

ص: ۳۲۷

۴- در حماسه‌های کربلا- و عاشورا نیز می‌خوانیم که امام حسین علیه السلام روز عاشورا یاران خود را مخاطب ساخته فرمود: صَبْراً بَنِی الْکِرام فَمَا الْمَوْتُ الّا قَنْطَرَهٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّراءِ الَی الْجِنانِ الْواسِعَهِ وَ النَّعیمِ الدّائِمَهِ فَایُّکُمْ یَکْرَهُ انْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ الی قَصْرٍ: استقامت کنید ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ (و شهادت) تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به سوی باغ‌های وسیع و نعمت‌های جاویدان بهشت عبور می‌دهد، کدامیک از شما ناخشنودید که از زندانی به قصری منتقل شوید؟

این سخن را امام حسین علیه السلام در حالی بیان فرمود که هر قدر دایره محاصره او و لشکریانش تنگتر می‌شد و مشکلات میدان جنگ شدیدتر می گشت چهره‌هایی برافروخته‌تر و حالتی آرامتر داشتند.

در اینجا بعضی از یارانش به بعضی دیگر اشاره کرده، می گفتند: انْظُرُوا لا یُبالی بِالْمَوْتِ «بنگرید او به مرگ اعتنا نمی کند و هراسی از آن ندارد».

امام علیه السلام این معنا را شنید و سخنان فوق را بیان فرمود، و سپس افزود: پدرم از رسول خدا چنین نقل کرد: انَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّهُ الْکافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هؤُلاءِ الی جِنانِهِمْ وَ جِسْرُهؤُلاءِ الی جَحیمِهِمْ ما کَذِبْتُ وَ لا کُذِّبْتُ: «دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است و مرگ پلی است برای گروه اوّل به سوی بهشت، و پلی است برای گروه دوّم به سوی دوزخ (این یک حقیقت است) نه دورغ می گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»(۱)

رَمز حماسه‌های عاشورا و شجاعت بی‌نظیر امام حسین علیه السلام و یارانش را که در تاریخ با خطوط زرین و درخشان ثبت شده است باید در همین راستا، در ایمان قوی و مستحکم آنان نسبت به معاد و زندگی جاویدان آخرت جستجو کرد.

۵- تأثیر ایمان به معاد در حسن اعمال به قدری روشن و آشکار است که امیرمؤمنان علی علیه السلام تعجب می کند از کسی که ایمان به آخرت دارد و در حسن اعمال خویش نمی کوشد می‌فرماید: عَجِبْتُ لِمَنْ یَعْلَمُ انَّ لِلاعمالِ جَزاءاً کَیْفَ لا یُحْسِنُ عَمَلَهُ.(۲)

۶- این سخن را با حدیث پرمعنایی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم: آنجا که در

۱- « بحارالانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۲۹۷(باب فضل الشهداء معه و علّهٔ عدم مبالاتهم بالقتل). مرحوم صدوق در کتاب« معانی الاخبار» این حدیث را از امام علی بن الحسین در باب« معنی الموت» نقل می کند صفحه ۲۸۸.

۲- غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۵.

ص: ۳۲۸

نشانه‌ها و علائم اهل یقین فرمود: از نشانه‌های آنها این است: ایْقَنَ بِانَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ فَاشْتاقَ الَیْها، وَ ایْقَنَ بِانَّ النّارَ حَقٌّ فَظَهَرَ سَعْیُهُ لِلنِّجاةِ مِنْها، وَ ایْقَنَ بِانَّ الْحِسابَ حَقٌّ فَحاسَبَ نَفْسَهُ: «آنها به بهشت ایمان دارند لذا مشتاق آنند (و برای رسیدن به آن تلاش در نیکی‌ها دارند) و به آتش دوزخ یقین دارند، لذا برای رهایی از آن سعی می‌کنند (و گرد گناه نمی‌گردند) و یقین دارند که حساب روز قیامت حق است، لذا به حساب خویش می‌رسند» (پیش از آنکه به حساب آنها برسند).(۱)

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه در بالا گفته شد، تنها گوشه کوچکی از آنها محسوب می‌شود، و همگی تأکید بر تأثیر عمیق ایمان به سرای آخرت در تربیت انسان دارد.

***

۳- ایمان به معاد و آرامش جان

اعتقاد به زندگی پس از مرگ نه تنها در تهذیب نفوس و اخلاص قلوب و پرورش اخلاق و پاکی اعمال مؤثّر است، بلکه در بهبود حال انسان در همین زندگی دنیا نیز اثر عمیقی دارد.

می‌دانیم مهمترین چیزی که انسان از آن رنج می‌برد، و شربت زندگی را در کام او ناگوار می‌سازد، و اعصاب او را درهم می‌کوبد، انواع نگرانی‌هاست که زندگی آدمی را احاطه کرده.

نگرانی از گذشته و فرصت‌های از دست رفته و زیان‌هایی که دامنگیر انسان شده.

نگرانی از آینده و پایان زندگی و از دست دادن دوستان و بستگان و فرزندان و اموال و ثروت‌ها و قوای جسم و جان.

و نگرانی از حوادث گوناگون پیش‌بینی نشده که همچون طوفانی آرامش زندگی را برهم می‌زند.

به همین دلیل دانشمندان آگاه می‌گویند: بشر امروز با پیشرفت علم طب و فنون جرّاحی در عین اینکه بر بسیاری از بیماری‌ها فائق شده، و حتی قسمتی را به کلی ریشه کن ساخته، ولی از بیماری‌های روانی بیش از گذشته رنج می‌برد، لذا آمار اینگونه بیماران روز به روز در حال گسترش است.

تا آنجا که به قول یکی از اساتید معروف جامعه‌شناسی دانشگاه پرینستون «دونالد لایت» «تنها در آمریکا در حال حاضر حدود پنج میلیون نفر! زندگی می‌کنند که در دوران عمرشان لااقل یکبار اقدام به خودکشی کرده‌اند، و با تمام کوشش‌هایی که از سوی انجمن‌های مبارزه با خودکشی در این زمینه به عمل

۱- تحف العقول، صفحه ۲۳.

ص: ۳۲۹

آمده اثر قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است، اینها کسانی هستند که به خاطر یأس و احساس پوچی حیات و تنهایی و بی‌اعتقادی به زندگی و دلهره و اضطراب، و تشویش ناشی از بحران‌های اجتماعی، دست به این کار می‌زنند، و این امری نیست که با وسائل فوق قابل علاج باشد».(۱)

با اینکه عصر ما از یک جهت عصر راحتی انسان است ساعات کار نسبت به گذشته کم شده بارها از دوش انسان برداشته شده و بر دوش چرخ‌های عظیم کارخانجات افتاده، و حتی در درون خانه‌ها وسائل برقی کارهای مشکل و سنگین را بر عهده گرفته، خانه‌ها مدرن‌تر و مجهزتر، وسائل نقلیه بسیار مرتب‌تر، سفرهایی که در سابق قطعه‌ای از «سقر» (دوزخ) محسوب می‌شد، به صورت یک وسیله مؤثر تفریحی درآمده، و بالأخره انواع وسائل سرگرمی‌های مطبوع و مدرن و سالم رنگ تازه‌ای به زندگی او بخشیده است.

با این حال انتظار می‌رود انسان عصر ما در آرامش کامل فرو رود، و از سلامت کامل جسم و روح برخوردار باشد، ولی به روشنی می‌بینیم اضطراب و نگرانی، او را بیش از همیشه رنج می‌دهد.

بیماران روانی روز بروز بیشتر، خودکشی در حال گستردگی، و پناه بردن به مشروبات الکلی و مواد مخدّر در افزایش است.

عامل اصلی این امر عمدتاً احساس پوچی و بی‌هدف بودن زندگی، احساس نداشتن پناهگاه در مشکلات طاقت‌فرسا، تصویر وحشتناک از چهره مرگ، و بدبینی آزار دهنده و گاه ترس از آینده جهان، و آینده زندگی شخصی است. بدون شک ایمان به سرای دیگر، و زندگی جاویدان در آن عالم توأم با آرامش و عدالت می‌تواند به این نگرانی‌ها پایان دهد.

پرفسور «یونگک» استاد معروف روانکاوی که از دستیاران مشهور فروید است در یکی از سخنان خود می‌گوید: دو سوّم بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده‌اند افراد با سواد و موفقی هستند که درد بزرگ یعنی پوچی و بی‌معنا بودن زندگی آنها را رنج می‌دهد، علّت این است که بشر قرن بیستم به خاطر پیشرفت تکنولوژی و کوته‌نظری و تعصّب، مذهب را از دست داده، و سرگشته در جستجوی روح خویش است، و تا مذهبی نیابد آسایش ندارد، چرا که بی‌مذهبی سبب بی‌معنا بودن و پوچی زندگی می‌شود!(۲)

۱- کتاب« غربت غرب» صفحه ۱۸(با تلخیص).

۲- معاد از نظر روح و جسم، جلد ۱، صفحه ۴۴.

ص: ۳۳۰

به قرآن باز می گردیم و از آن کمک می گیریم: در سوره یونس اشاره لطیفی به این معنا می‌بینیم، آنجا که می گوید: الا انَّ اوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ...- لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فی الْاخِرَةِ: «آگاه باشید اولیاء و دوستان خدا. نه ترسی (از آینده) دارند و نه غمی (از گذشته) ... آنها در زندگی دنیا و در آخرت شاد و مسرورند».

آری آنها کسانی هستند که به خدا دل بسته‌اند و به آن اقیانوس بزرگ جهان هستی پیوسته، و زندگی دنیا را گذرگاهی برای زندگی جاویدان جهان آخرت می‌دانند، و به این جهت نه احساس تنهایی دارند، و نه احساس پوچی در زندگی. با این سخن به آثار گوناگون ایمان به رستاخیز در زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان پایان می‌دهیم، هرچند بحث‌های ناگفته هنوز در اینجا بسیار است.

ص: ۳۳۱

دروازه عالم بقاءِ

اشاره

۱- مرگ

۲- برزخ

ص: ۳۳۲

۱- مرگ دروازه عالم بقاء

اشاره

اشاره:

گرچه نام مرگ برای بسیاری هول‌انگیز و وحشتناک است، ولی در جهان‌بینی اسلامی این موضوع چهره دیگری دارد، چرا که مرگ گذرگاهی است به جهان دیگر، و در حقیقت یک تولّد ثانوی محسوب می‌شود.

نوزاد به هنگام تولد سخت گریه می‌کند شاید گمان می‌کند دارد از بین می‌رود و نابودی گردد در حالی که وارد جهانی بسیار وسیع‌تر از شکم مادر می‌شود.

در عین حال گذشتن از این دروازه برای همه خوشایند نیست، تنها برای کسانی خوشایند است که زاد و توشه کافی همراه خود برای این سفر بزرگ فراهم کرده باشند، و به همین دلیل اگر بدکاران و مجرمان- حتی با اعتقاد به زندگی پس از مرگ- از آن وحشت کنند عجب نیست.

چنین نگرشی درباره مرگ از یک سو به انسان قدرت جهاد و ایثار و فداکاری می‌دهد، و ترس از مرگ او را به ذلت و زبونی و خواری نمی‌کشاند و از سوی دیگر هشداری است به انسان‌ها در برابر گناهان و وسیله مؤثری است برای تربیت آنها.

قرآن مجید روی این مسأله تکیه کرده و با تعبیرات مختلفی این رویداد مهّم را که به هر حال برای تمامی افراد بدون استثناء رخ می‌دهد حقیقت آن را شکافته و گفتنی‌ها را پیرامون آن گفته است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

با این اشاره به مرحله نخست یعنی مرحله مرگ توجه می‌کنیم و به آیات پرمعنای زیر گوش جان فرا می‌دهیم (توجه داشته باشید هر آیه ناظر به یکی از ابعاد این موضوع است).

۱- کُلُّ نَفْسٍ ذائَقَةُ الْمَوْتِ وَ انَّما تُوَفَّونَ اجُوْرَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ.

(آل‌عمران- ۱۸۵)

۲- اللَّهُ یَتَوَفَّی اْلَانْفُسَ حَینَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتی

ص: ۳۳۳

قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخْری الَی اجَلٍ مُسَمّیً.

(زمر- ۴۲)

۳- قُلْ یَتَوَفَّیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وَ کِّلَ بِکُمْ ثُمَّ الی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ.

(سجده- ۱۱)

۴- الَّذینَ تَتوفاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی انْفُسِهِمْ فَالْقَوُا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی انَّ اللَّه عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

(نحل- ۲۸)

۵- الَّذین تَتوفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِیْنَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الجَنَّةَ بِما کُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

(نحل- ۳۲)

۶- قُلْ یا ایُّها الَّذینَ هادُوا انْ زَعَمْتُمْ انَّکُمْ اوْلِیاءُ للَّهِ مِنَ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ انْ کُنْتُمْ صادِقِینَ- وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ ابَداً بِما قَدَّمَتْ ایْدیهِمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ.

(جمعه ۶ و ۷)

۷- تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ- الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ ایُّکُمْ احْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُوْرَ.

(ملک- ۱ و ۲)

۸- وَ جاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحیدُ.

(ق- ۱۹)

۹- کَّلا اذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ وَ قیلَ مَنْ راقٍ- وَ ظَنَّ انَّهُ الْفِراقُ وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ الَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ.

(قیامت ۲۶ تا ۳۰)

۱۰- حَتّی اذا جاءَ احَدَهُمْ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ- لَعَلّی اعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ کَّلا انَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائَلُها.

ص: ۳۳۴

(مؤمنون ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه:

۱- هرکس مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.

۲- خداونـد ارواح را به هنگام «مرگ» قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام «خواب» می‌گیرد سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی.

۳- بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.

۴- همان‌ها کـه فرشـتگان (قبض ارواح) روحشـان را می‌گیرنـد در حـالی کـه به خـود ظلم کرده بودنـد در این هنگـام آنهـا تسـلیم می‌شوند (و می‌گویند) ما کار بدی انجام نمی‌دادیم آری خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است.

۵- همان‌ها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند به آنها می‌گویند سلام بر شما باد وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید!

۶- بگوی ای یهودیان! اگر گمان می‌کنیـد که شـما دوسـتان خـدا غیر از مردم هستیـد آرزوی مرگ کنیـد اگر راست می‌گویید! (تا بلقای محبوبتان برسید)- ولی آنها هرگز تمنّای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند و خداوند ظالمان را به خوبی می‌شناسد.

۷- پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است و بر همه چیز قادر است- همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است.

۸- و سرانجام سکرات مرگ به حق فرا می‌رسد (و به انسان گفته می‌شود) این همان چیزی است که از آن می‌گریختی!

ص: ۳۳۵

۹- چنین نیست او هرگز ایمان نمی‌آورد تا جان به گلوگاهش رسد- و گفته شود آیا کسی هست این بیمار را از مرگ نجات دهد؟!- و یقین به فراق از دنیا پیدا کند- و ساق پاها (از شدت جان دادن) بهم می‌پیچد- (آری) در آن روز مسیر همه سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود.

۱۰- (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گوید پروردگار من! مرا باز گردانید!- شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر باز گردد برنامه‌اش همچون سابق است).

***

تفسیر و جمع‌بندی

۱- مرگ یک قانون عمومی است

نخستین آیه سخن از عمومیت قانون مرگ می‌گوید، سرنوشتی که برای همه انسان‌ها، همه موجودات زنده، بلکه حتی برای موجودات غیر زنده حتمی است، می‌فرماید: «هر انسانی (سرانجام) مرگ را می‌چشد» (کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ).

این تعبیر در سه آیه قرآن مجید آمده است(۱) و تکرار آن اشاره‌ای است به قطعی بودن مرگ، و ضمناً هشداری است به همه انسان‌ها که از این سرنوشت قطعی غافل نشوند.

و از آنجا که مرگ دریچه‌ای است به سوی عالم بقا، بلافاصله بعد از آن می‌افزاید: «پاداش عمل خویش را به طور کامل فقط در قیامت خواهید گرفت» (وَ انَّما تُوَفَّوْنَ اجُوْرَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَۀِ).

اشاره به اینکه دنیا جای عمل است نه حساب و جزاء، و آخرت جای حساب و جزا است نه عمل، هرچند در دنیا و عالم برزخ اجر و پاداش‌های محدودی وجود دارد، ولی مسلماً اجر و پاداش کامل تنها در سرای آخرت است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق اشاره به این باشد که در قیامت تنها وسیله نجات آدمی

۱- آل‌عمران ۱۸۵- انبیاء ۳۵ و عنکبوت ۵۷.

ص: ۳۳۶

اعمال پاک اوست، وگرنه مال و جاه و مقام و فرزند و عشیره و قبیله، گره‌ای از کار کسی نمی‌گشایند، شبیه «یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ الّا مَنْ اتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیم» (روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشند مگر کسی که در پیشگاه خدا با قلب سلیم (از شرک و اعتقادات فاسد) حاضر شود». (شعراء ۸۹).

ولی تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد و بسیاری از مفسّران آن را برگزیده‌اند.

اصولًا انسان در هر چیز شک و تردید کند، در مرگ نمی‌تواند شک و تردید داشته باشد، تمام اهل آسمان‌ها و زمین می‌میرند، و همه موجودات زنده در کام مرگ فرو می‌روند، همه بدون استثنا اجل و سرآمدی دارند که لحظه‌ای در آن تأخیری نیست، و آنچه مردم درباره یکدیگر یا زعمای خود، دعای خلود و جاودانگی دارند تعارف‌های بی‌محتوایی بیش نیست، کدام خلود؟ و کدام جاودانگی؟ در حالی که همه انبیاء و اولیاء این راه را پیمودند. و همگی بدون استثناء از این گذرگاه گذشتند.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که اوّلًا روح آدمی با مرگ او نمی‌میرد، چرا که می‌گوید هر نفسی مرگ را می‌چشد، و معنای چشیدن این است که روح باقی است و مرگ را درک می‌کند، و ثانیاً از آن استفاده می‌شود که روح غیر از بدن است، چرا که با مرگ آن باقی است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه شریفه کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ: «تمام کسانی که بر روی زمین هستند فانی می‌شوند» (رحمان- ۲۶) نازل شد ملائکه گفتند ماتَ اهْلُ الْارَضِ: «فرمان مرگ اهل زمین صادر شد!» و هنگامی که آیه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» نازل گشت، فرشتگان گفتند «فرمان مرگ ما نیز صادر شد!».(۱)

درست است که واژه «نفس» گاهی بر خداوند نیز اطلاق شده است مانند سخن عیسی علیه السلام در برابر خداوند، وَ لا اعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ (مائده- ۱۱۶) ولی واضح است که در آیه مورد بحث، تعبیر «کل نفس» اشاره به مخلوقات است نه خالق.

***

۲- حقیقت مرگ

در حالی که بسیاری مرگ را به عنوان فنا و نیستی و پایان یافتن همه چیز می‌پندارند، و به همین دلیل از آن سخت بیمناکند و در وحشتند، قرآن مجید حقیقت آن را به عنوان «تَوَفّی» (قبض کردن و دریافت

۱- تفسیر کبیر جلد ۹، صفحه ۱۲۵.

ص: ۳۳۷

داشتن. روح انسان به وسیله ذات پاك پروردگار، یا به تعبیر دیگر انتقال از عالمی حقیر و کوچك به جهانی بزرگ و والا) تفسیر کرده است. در دومین آیه می‌فرماید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند» (اللَّهُ یَتوفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها).(۱)

سپس برای اینکه نمونه‌ای از مرگ را در زندگی این جهان ارائه دهد، می‌افزاید: «و نیز ارواحی را که نمرده‌اند به هنگام خواب می گیرد» (وَ الَّتی لَمْ تَمُت فی مَنامِها).

سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می‌دارد (و هرگز از خواب بیدار نمی‌شوند) و ارواح دیگری را (که هنوز باید زندگی این دنیا را ادامه دهند) «باز می گرداند تا سرآمد معینی» «فَیُمْسِکُ الَّتی قَضَی عَلَیْها الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخری الی اجَلٍ مَسمّیً).

و در این نشانه‌های روشنی است (از قانون مرگ و حیات و حقیقت این دو پدیده) «برای کسانی که تفکر می کنند» (انَّ فی ذلِکَ لآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

هدف قرآن بیان این حقیقت است که: همان‌گونه که در عالم خواب روح انسان نابود نمی‌شود، بلکه موقتاً رابطه آن با بدن ضعیف می گردد، و به همین دلیل می‌تواند در عوالمی سیر کند، همین طور با مردن نیز فنائی در کار نیست، بلکه آزاد شدن روح و سیر در عوالم بزرگ دیگر است.

«یتوفّی از ماده «وفی در اصل به معنای کمال است، و لذا «در هم وافی» به معنای درهم کامل است.

(کامل از نظر وزن و از نظر مقدار نقره) و به این ترتیب توفی به معنای دریافت کامل است، و با توجه به اینکه گیرنده و دریافت کننده خداست مفهوم این جمله گام نهادن انسان بعد از مرگ به جهانی بالاتر و والاتر است.

این دیدگاه درباره مرگ بسیاری از مفاهیم و محاسبات را دگرگون می‌سازد، و همین است که آن را به عنوان دریچه‌ای به سوی عالم بقا معرفی می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه فوق با هماهنگ شمردن «خواب» و «مرگ» به همه انسان‌ها هشدار می‌دهد چگونه از مرگ غافل می‌شوید در حالی که برادر مرگ در هر شبانه‌روز به سراغ شما می‌آید و آن را به خوبی لمس می کنید!

در حال خواب از این جهان بیگانه می‌شوید و از تمام زندگی و مقام و هستی خود موقتاً جدا

۱- ضمیر در« موتها» گرچه ظاهراً به« انفس» برمی گردد ولی در اشاره به ابدان و اجساد انسان‌ها است زیرا بدن می‌میرد نه روح همچنین ضمیر در« منامها».

ص: ۳۳۸

می گردید، مرگ نیز یک خواب جاودانی است، و خواب یک مرگ موقت، و شاید جمله آخر آیه «انَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ». اشاره به تمام این جهات باشد.

***

۳- فرشتگان قبض ارواح

گرچه در آیه گذشته قبض ارواح به خدا نسبت داده شده بود ولی از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که این کار وسیله فرشتگان صورت می گیرد، در سوّمین آیه مورد بحث آمده است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد از سوی مشرکان «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، قبض روح شما می کند، سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید». (قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وَکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ الی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ).

قابل توجّه اینکه در اینجا سخن از فرشته مرگ در میان است، فرشته‌ای که برای این کار مأموریت دارد، در حالی که در آیات قبل، قبض کننده ارواح، خدا معرّفی شده و در آیه ۴۲ زمر، مجموعه‌ای از فرشتگان (الَّذینَ تَتوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ).

و در آیه ۶۱ انعام رسولان الهی (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا) کمی دقت در آیات فوق، نشان می‌دهد که هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست، زیرا قبض کننده اصلی ذات پاک خداست، و سپس در عالم اسباب «فرشتگان بزرگ مرگ» (عزرائیل) مجری این فرمان است، و او نیز به وسیله «گروهی از فرشتگان» و رسولان الهی که اشاره به همان فرشتگان است، این مأموریت را انجام می‌دهد.

اصولًا حوادث مهم این جهان به وسیله فرشتگان صورت می گیرد که همه سر بر فرمان خدایند، و مجری فرمان اویند، و مرگ که یکی از حوادث مهم این جهان است، از این قانون مستثنی نیست.

جمله «ثُمَّ الی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» (سپس به سوی پرورگارتان باز می گردید) اشاره به این است که مرگ مقدمه‌ای است برای بازگشت به سوی حق در این سیر صعودی، همان گونه که تولد دریچه‌ای است به سوی عالم فنا و سیر نزولی روح انسان، و تعبیر به «ثُمَّ» ممکن است اشاره‌ای به وجود برزخ باشد.

***

ص: ۳۳۹

۴ و ۵- حال مؤمنان و ظالمان در لحظه مرگ

مؤمنـان و ظالمان، نیکوکاران و بـدکاران از همان لحظه مرگ از هم جـدا می‌شونـد و حالات متفاوتی دارنـد، یا به تعبیر دیگر نتائج اعمال و عقائدشان از همان لحظه کم کم ظاهر و آشکار می‌گردد «آیه چهارم و پنجم» اشاره پرمعنایی به همین حقیقت است.

نخست می‌فرمایـد: «کـافران کسـانی هسـتند کـه فرشـتگان (قبض ارواح) روحشـان را می‌گیرنـد، در حـالی که به خـود ظلم و سـتم کرده‌انـد، در این هنگـام تسـلیم می‌شونـد و اظهـار ایمان می‌کننـد (ایمان همچون ایمان فرعون به وحـدانیت خداونـد در لحظه غرق شدن، و می‌گویند) ما کار بدی انجام نمی‌دادیم» (الَّذینَ تَتَوفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی انْفُسِهِمْ فَالْقُوا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ).

این سـخن نشان می‌دهد که آنها تسلیم کامل نشده‌اند، و نمی‌دانند این انکار در برابر خداوند عالم الغیب و گواهان از ملائکه بیهوده است، لذا در پایان آیه می‌افزاید: «آری خداوند دانا است به آنچه انجام می‌دادید» (بَلی انَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعمَلُونَ).

سپس به آنها دسـتور داده می‌شود: «اکنون که چنین است داخل درهای جهنم شویـد و جاودانه در آن بمانیـد» (فَادْخُلُوا ابْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها).

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که اظهار تسلیم در اینجا به معنای اظهار توحید است و تسلیم در برابر حق (همان‌گونه که جمعی از مفسّـِران گفته‌انـد) ولی از آنجا که هنوز حال و هوای دنیا در سـر آنهاست، و به قوانین حاکم بر مراحل بعـد از مرگ آشـنا نشده‌اند سوابق سوء خود را انکار می‌کنند، و در مقام دروغ و فریب برمی‌آیند، اما به زودی متوجّه می‌شوند که آنجا جای خلافگویی نیست!

در اینکه منظور از «جهنّم» در اینجـا، جهنّم عـالم برزخ است یـا قیامت؟ دو احتمال داده‌انـد آنچه مناسب لحظات مرگ است، دخول در جهنّم برزخی اسـت، در حـالی کـه تعـبیر بـه خلـود و جـاودانگی قرینـه‌ای بر جنهّم برزخی است، در حـالی که تعـبیر به خلـود و جـاودانگی قرینه‌ای بر جهنّم قیـامت است، مگر اینکه گفته شود در عالم برزخ وارد ابواب و درهای جهنّم می‌شونـد، نه خود جهنّم و خلود، توصیفی است برای کافران به هنگام ورود در دوزخ، نه در ابواب دوزخ.

جمله «بَلی انَّ اللَّه عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» به نظر می‌رسـد که از سـخنان فرشـتگان مرگ باشـد که به آنها هشدار می‌دهند: بیهوده در مقام انکار برنیائید چرا که علم بی‌پایان خدا پرده از اعمالتان بر می‌دارد.

ص: ۳۴۰

به هر حال آیه فوق شبیه چیزی است که در آیه ۲۷ سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، می‌فرماید: «حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (قبض ارواح) به صورت و پشت آنها می‌زنند» (و قبض روحشان می کنند) فَکَیْفَ اذا تَوَفَّتْهُمْ الْمَلائِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ ادْبارَهُمْ.

آری، ملائکه با سیلی و مشت بر صورت و پشتشان، از آنها استقبال می کنند، و شاید اعترافشان به توحید و سخنان حق به خاطر مشاهده همین صحنه است، نه از روی اخلاص.

در مقابل آنها فرشتگان رحمتند که برای قبض ارواح مؤمنان می‌آیند چنان‌که در دوّمین آیه می‌خوانیم:

«پرهیزگاران کسانی هستند که ملائکه (قبض ارواح) روحشان را می گیرند. در حالی ه از نظر عقیده و گفتار و کردار پاک و پاکیزه‌اند و به آنها می گویند سلام بر شما باد (سلامی که نشانه سلامت و امن و امان است) وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید» (الَّذینَ تَتَوفّهُمُ الْمَلائکَهُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ با کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

و در واقع پاداش پاکی و تقوی چیزی جز این نیست که فرشتگان الهی با سلام و درود از آنها استقبال کنند و از آنها به بهشت دعوت نمایند، دعوتی آمیخته با لطف و محبت و احترام!

در اینجا نیز ممکن است بهشت اشاره به بهشت برزخ بوده باشد یا بهشت قیامت که بهشت برزخی درهای آن محسوب می‌شود.

به هر حال این یکی از ابعاد مرگ است که کیفیت آن نسبت به صالحان و بدکاران کاملًا متفاوت می‌باشد.

***

۶- دلیل ترس از مرگ

چهره مرگ معمولًا برای افراد وحشتناک است و دلیل آن اجمالًا یکی از دو چیز است یا مرگ را پایان همه چیز، و مرادف معنای فنا دانستن، و یا آلودگی به گناهان و دلبستگی به دنیاست، اما کسی که مرگ را تولد جدید و سرآغازی برای انتقال به جهان وسیع‌تر و زندگی والاتر می‌داند و کوله‌باری بزرگ از اعمال صالح برای این سفر فراهم کرده و دلبستگی خاصی به دنیا ندارد برای چه از مرگ بترسد؟

در «ششمین آیه» اشاره ظریفی به این موضوع نموده می‌فرماید: «بگو ای یهودیان! اگر گمان می کنید که

ص: ۳۴۱

شما دوستان خدا هستید و دیگران نیستند پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید» (تا به لقای محبوبتان برسید) (قُلْ یا ایُهَا الَّذینَ هادُوا انْ زَعَمْتُمْ انَّکُمْ اوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوا الْمَوْتَ انْ کُنْتُمْ صادِقینَ).

سپس می‌افزاید: ولی آنها هرگز تمنای مگر نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستادند، و خداوند ظالمان را به خوبی می‌شناسد» (وَ لا یَتَمَنَّونَهُ ابَداً بِما قَدَّمَتْ ایْدیهِمْ وَ اللَّه عَلیمٌ بِالظّالِمینَ).

قابل توجه اینکه مخاطب در این آیه، یهود هستند و این ظاهراً به خاطر دو نکته است:

نخست اینکه یهود همیشه- و حتّی امروز- خود را نسل برگزیده خداوند می‌پنداشتند، و برای خود یک سلسله امتیازات خیالی و پنداری نسبت به دیگران قائل بودند، گاه خود را فرزندان خدا می‌شمردند! و گاه اولیاء و دوستان خاصّ او(۱)، و گاه می گفتند: آتش دوزخ هرگز دامن ما را فرو نمی گیرد هرچند گناهکار باشیم مگر چند روز محدود!(۲)

قرآن به آنها می گوید: اگر در این اعتقاد خود صادق هستید چرا این همه از مرگ وحشت دارید؟ مگر دوست از بقای دوست خود می‌ترسد؟ و مگر انتقال از زندان به یک باغ خرم و سرسبز و حشتناک است؟!

شبیه همین معنا در آیه ۹۴ سوره بقره آمده است: قُلْ انْ کانَتْ لَکُمُ الدّارُ الْاخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَةً مِنْ دُونَ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ انْ کُنْتُمْ صادِقینَ: «بگو اگر سرای آخرت در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید»!

دیگر اینکه آنها مردم دنیاپرست و دلبسته عالم ماده بودند، به علاوه دامانشان با گناهان زیاد و خون‌های بی گناهان آلوده بود، به همین دلیل شدیداً از مرگ هراسان بودند.

لذا قرآن در آیه ۹۶ بقره می گوید: وَلَتَجِدَنَّهُمْ احْرَصَ النّاسِ عَلَی حَیاةٍ «آنها را حریص‌ترین مردم بر زندگی پست مادی می‌یابی».

و در آیه ۹۵ همین سوره می گوید: وَلَنْ یَتَمَنَّوْهُ ابَداً بِما قَدَّمَتْ ایْدیهِمْ: «آنها هرگز آرزوی مردن نمی کنند به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند».

به این ترتیب قرآن مجید هم علل ترس از مرگ را به روشنی بیان کرده است، و هم طرق نجات از این ترس و وحشت عمومی را. بعضی از مفسّران، آیه فوق را درباره یهود نوعی مباهله دانسته‌اند که یکی از طرق مبارزه با مدعیان دروغین است، و آن اینکه برای اثبات صدق مدعای خود از پیشگاه خدا تقاضا

۱- وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصارَی نَحْنُ ابْناءُ اللَّهِ وَ احِبّائُهُ(مائده ۱۸).

۲- وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ الا ایّاماً مَعْدُودَةً(بقره- ۸۰).

ص: ۳۴۲

کنند که اگر دروغگو هستند رسوا شوند (و اگر شرایط مباهله در آن جمع باشد اثر می کند).

شاهد این سخن آنکه در روایات آمده است اگر این مدعیان دروغین یعنی یهود در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمنّی مرگ می کردند بالافاصله همان‌جا آب دهانشان گلوگیرشان می‌شد و می‌مردند! «وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لا یَقُوْلُها احَدٌ مِنْکُمْ الّا غُصَّ بِریْقِهِ».(۱)

***

۷- فلسفه مرگ و حیات

زندگی انسان به هر حال محدود است، و هر حیاتی با مگر همراه خواهد شد، در اینجا نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که هدف از این حیات و مرگ چیست؟ قرآن مجید در هتفمین آیه مورد بحث به این مطلب پرداخته، چنین می گوید: «زوال‌ناپذیر و پربرکت است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و بر همه چیز قادر است- همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید و او عزیز و غفور است» (تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَییءٍ قَدیرٌ- الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ ایُّکُمْ احْسَنَ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزیزُ الغَفُورُ).

در اینجا نخست آفرینش مرگ و حیات را به عنوان نشانه‌ای از قدرت بی‌پایانش معرّفی می کند، سپس می‌فرماید: هدف از این آفرینش آزمایش حسن عمل است، آزمایشی که به معنای پرورش انسان‌ها و هدایت آنها به سوی مسیر قرب پروردگار است.

از این آیه چند امر استفاده می‌شود:

اوّلًا مرگ و حیات هر دو مخلوقند، اگر مرگ به معنای فنا و نیستی مطلق بود مخلوق بودن آن معنا نداشت، این به خاطر آن است که مرگ انتقالی است از جهانی به جهان دیگر، و لذا یک امر وجودی است و قابل آفرینش.

ثانیاً مرگ از حیات است یا به خاطر اینکه اشاره به مرگ دینا و حیات جهان آخرت است، یا اینکه مرگ اشاره به مرحله خاک بودن انسان و حیات آفرینش از خاک است، و یا هر دو.

ثالثاً دنیا به عنوان یک میدان آزمایش معرّفی شده، میدانی برای آزمایش «بهترین افراد از نظر عمل»،

۱- روح‌المعانی، جلد ۲۸، صفحه ۸۵ و تفسیر مراغی، جلد ۲۸، صفحه ۱۰۰.

ص: ۳۴۳

و طبعاً کارت قبولی و نتیجه این آزمون در سرای دیگر آشکار می‌شود.

رابعاً معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا حسن عمل اوست.

بـدیهی است اعمـال نیکو از عقائـد پاک، و قلب مؤمن، و نیت خالص، سرچشـمه می گیرد، چرا که همیشه عمل بازتابی است از این امور.

شاید به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌خوانیم که در تفسـیر جمله «احْسَنُ عَمَلًا» فرمود: «اتَمُّکُم عَقْلًا وَ اشَـدُّ للّهِ خَوْفاً وَ احْسَـنُکُمْ فیما امَرَ اللّهُ بِهِ وَ نَهی عَنْهُ نَظَراً، وَ انْ کانَ اقَلُّکُمْ تَطَوُّعا: «منظور این است که کدامیک از شـما از نظر عقل و خرد کاملتر، و از جهت خداترسی قوی‌تر و دارای آگاهی فزون‌تر نسبت به اوامر و نواهی الهی هستید، هرچند اعمال مستحب شما کمتر باشد»!(۱)

و از اینجا روشن می‌شود تفسـیرهای مختلفی که برای «احْسَنُ عَمَلًا» ذکر کرده‌اند مانند: اعمال خالص‌تر، عقل بیشتر، زهد فزونتر، یاد مرگ کردن و بیشتر آماده این سـفر شدن، همه با یکدیگر ارتباط دارد، و تفسیرهای مختلفی محسوب نمی‌شود، چرا که همه شاخ و برگ و ریشه و ساقه و میوه یک شجره است.

خامسـاً: ارزش واقعی از آن «کیفیت عمل» است نه «کمیت» و حجم آن، وای بسا عمل کوچکی با کیفیت بالا از نظر خلوص و ایمان و معرفت، بر اعمال کثیر و فراوان، برتری داشـته باشـد، و لـذا در حدیثی از امام صادق علیه السـلام آمده است که فرمود: لَیْس یَعنی اکْثَرُ عَمَلًا وَلکِنْ اصْوَبُکُمْ عَمَلًا: «هدف این نیست کدامیک بیشتر عمل می کنید، بلکه منظور این است کدامیک صحیح‌تر و خالص‌تر عمل می‌نمایید».(۲)

سادساً: افعال الهی دارای هدف و به اصطلاح «معلل بالاغراض» است، برخلاف گفته ناآگاهان و بیخبرانی که افعال خدا را بی‌هدف معرفی کرده‌اند.

سابعاً: از آنجا که در این میـدان آزمایش عظیم ممکن است انسان احساس تنهایی و ناتوانی کنـد، و یا بر اثر لغزش‌ها مأیوس گردد، در پایان آیه با توصیـف خداوند به عزیز و غفور به این نگرانی‌ها پایان می‌دهد، و به انسان می گوید: تنها نیستی، از عظمت آزمایش مترس، دل بر خدای نه، و اگر لغزشی از تو سر زد دست به دامن عفو و غفرانش بزن.

۱- تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۲.

۲- « اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶(باب الاخلاص)، حدیث ۴.

ص: ۳۴۴

۸ و ۹- مقدمات و سکرات مرگ

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مرگ همراه شدائد و وحشت گیج کننده‌ای است و به همین دلیل در هشتمین آیه مورد بحث، می‌فرماید: «سرانجام سکرات مرگ به حق فرا می‌رسد» (وَ جائَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ).

و در این هنگام به انسان گفته می‌شود: «این همان چیزی است که از آن فرار می‌کردی»! (عاقبت دامان تو را گرفت) (ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحیدُ).

«سَکْرَة»، از مادّه «سُکر» به گفته ارباب لغت، حالتی است که میان انسان و عقل او ایجاد می‌شود، و غالباً در مورد شراب به کار می‌رود، هرچند گاهی در مورد حالتی که از شدّت غضب یا عشق آتشین و سوزان دست می‌دهد، نیز گفته می‌شود.

ولی در «مقاییس اللّغه» آمده است که اصل این مادّه به معنای «حیرت» است. بعضی نیز آن را به معنای «شدّت» تفسیر کرده‌اند، و ظاهر این است که همه آنها ناظر به یک معنا است، یا تعبیرات مختلف.

پیدایش حالتی شبیه مستی در لحظه مرگ، یا به خاطر طبیعت آن است که انتقال از جهانی به جهان دیگر ناشناخته از جهات مختلف می‌باشد، درست همچون حالت هیجانی که نوزادان را به هنگام انتقال از عالم جنین به عالم دنیا دست می‌دهد.

یا به خاطر مشاهده اوضاع و شرایط بعد از مرگ، و قرار گرفتن در برابر نتیجه اعمال و ترس از سرنوشت نهایی است.

و یا به خاطر جدایی از دنیا و افراد و کسان و اشیاء مورد علاقه او.

از روایات استفاده می‌شود که حتّی انبیاء و مردان خدا که نه دلبستگی به دنیا داشتند، و نه وحشتی از آینده، و به همین دلیل از آرامش خاصی در این لحظه برخوردار بودند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی‌نصیب نبودند، چنانکه در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که در واپسین لحظات عمر مبارکش دست در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می کشید وَلا الهَ الّا اللّه می گفت، و می‌فرمود: انَّ لِلْمَوْتِ سَکَراتٍ: «مرگ سکرات و شدائدی دارد»(۱)

از علی علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: انَّ لِلْمَوْتِ غَمَراتٍ هِیَ افْظَعُ انْ تَسْتَغْرِقَ بِصِفَةٍ اوْ تَعْتَدِلَ عَلَی عُقُولِ

۱- تفسیر روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۱۸.

ص: ۳۴۵

اهْلِ الدُّنْیا: «مرگ شدائد و سختی‌هایی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معیار عقل مردم دنیا سنجیده شود»(۱) «غَمْرَهْ» اشاره به شدائد و سختی‌هایی است که وجود انسان را فرا می‌گیرد.

گاه سکرات مرگ با امور دیگری همراه می‌شود که شدت آن را مضاعف می‌کند همان‌گونه که در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ، وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ: «سکرات مرگ و حسرت و اندوه از دست دادن آنچه را داشتند بر آنها هجوم می‌آورد».(۲)

اینها همه از یکسو، از سوی دیگر این نکته نیز از آیات استفاده می‌شود که جدایی روح از بدن به طور تدریجی صورت می‌گیرد، و این خود مزید بر وحشت است که اگر ناگهانی و در یک لحظه بود تحملش آسان‌تر بود.

چنانکه در نهمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «چنین نیست (که این لجوجان می‌گویند آنها هرگز ایمان نمی‌آورند) تا جان به گلوگاهشان برسد و گفته شود: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد» (کَلّا اذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ وَ قیلَ مَنْ راقٍ).

«در این هنگام یقین به فراق (از دنیا) پیدا می‌کند (و از شدت جان دادن) ساق پاهایش به هم می‌پیچد» (وَ ظَنَّ انَّهُ الْفِراقُ- وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسّاقِ).

همین معنا در سوره واقعه آیه ۸۳ به تعبیر دیگری منعکس شده است، می‌فرماید: «پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد» (توانایی بر بازگرداندن آن ندارید)؟! (فَلَوْلا اذا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ).

و شما در این حال نظاره می‌کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست) (وَ انْتُمْ حینَئِذٍ تَنْظُرُونَ).

«تَراقی» جمع «تَرْقُوَه» به معنای استخوان‌هایی است که اطراف گلو را فرا گرفته، و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از آخرین لحظات عمر است به نظر می‌رسد که جان از تن انسان بیرون می‌رود، اعضائی که از مغز و قلب دورترند زودتر از کار می‌افتند.

جمله «الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ» ممکن است اشاره به همین باشد (در تفسیر مجمع‌البیان از کار افتادن پاها یکی از تفسیرهای آیه شمرده شده).

ضمناً رسیدن جان به حلقوم نیز تعبیر دیگری از همین معناست. البته هنگامی که جان به گلوگاه برسد دستگاه تنفس از کار می‌افتد، و با از کار افتادن دستگاه تنفّس کمبود اکسیژن سبب خفگی و از کار افتادن مغز

۱- « غرر الحکم».

۲- « نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۹.

ص: ۳۴۶

می‌شود.

در این هنگام حاضران جزع و فزع و بیتابی می‌کنند، و برای بازگرداندن او تلاش‌های بیهوده‌ای به کار می‌برند، ولی کاری از دست کسی ساخته نیست، چیزی نمی‌گذرد که انسان محتضر برای همیشه از این دنیا جدا می‌شود، و جسم بی‌جانش در گوشه‌ای قرار می‌گیرد، گویی هرگز اهل این دنیا نبوده است!

و عجب اینکه طیّ این مراحل که گاه طولانی، و گاه با سرعت طی می‌شود، برای همه وجود دارد، پادشاهان و جبّاران ستمگر می‌میرند. همان‌گونه که مستضعفان و مظلومان می‌میرند، بلکه لحظه جان دادن آنها دردناک‌تر است، چرا که جدا شدن از اموال و مقاماتی که یک عمر برای آن تلاش کردند و چشم پوشیدن از آنها برای این دلبستگان به دنیای مادی کار آسانی نیست.

***

۱۰- تمنّای بازگشت و جبران!

در لحظه مرگ و جدایی از دنیا هنگامی که چشم برزخی گشوده می‌شود و قسمتی از اسرار پشت پرده غیب بر انسان آشکار می‌گردد و نتیجه اعمال خویش را با چشم می‌بیند، دست خود را خالی از حسنات، و پشت خویش را سنگین از بار گناهان مشاهده می‌کند، از گذشته خویش به شدّت نادم و پشیمان می‌گردد، و به فکر جبران می‌افتد، در اینجا چنان که در دهمین آیه مورد بحث آمده رو به سوی فرشتگان قبض ارواح کرده و متوسّل به درگاه خدا می‌شود، صدا می‌زند پرورگارا من! مرا بازگردانید»! (حَتّی اذا جاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ).

«شاید گذشته خود را جبران کنم، و عمل صالحی در برابر آنچه ترک کردم بجا آورم» (لَعَلِّی اعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ).

اما سنت پروردگار چنین اجازه‌ای را به هیچ‌کس نمی‌دهد، نه نیکوکاران راه بازگشت و افزایش عمل نیک را دارند، و نه بدکاران راهی به سوی توبه و جبران، لذا به طور قاطع به او پاسخ داده می‌شود: «نه! هرگز راه بازگشت وجود ندارد» «کَلَّا».

سپس می‌افزاید: «این سخنی است که او با زبانش می‌گوید و نه با دل» (انَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائلُها).

تمام مجرمان و جانیان به هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شوند چنین سخنانی بر زبان جاری

ص: ۳۴۷

می کنند، ولی به محض اینکه امواج بلا فرو بنشینند. غالباً برنامه‌های سابق تکرار می‌شود.

قابل توجه اینکه مخاطب در «رَبّ» ذات پاک پروردگار است، ولی در «ارْجِعُونِ» (مرا باز گردانید) ضمیر به صورت جمع آمده. مفسّران گفته‌اند: این به خاطر احترام و تعظیم نسبت به مقام حق است، و یا واقعاً مخاطب، فرشتگان پروردگارند، که به صورت گروهی برای قبض ارواح می‌آیند.

این معنا نیز ممکن است که نخست دست به دامن لطف پروردگار می‌زند، و سپس روی خود را به فرشتگان کرده و تقاضای بازگشت می کند.(۱)

شبیه همین معنا در آیه ۱۰ سوره منافقون نیز آمده است که می‌فرماید: «از آنچه به شما روزی داده‌ایم در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگار من! چرا (مرگ) مرا مدّت کمی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و انفاق کنم و از صالحان باشم» (وَ انْفِقُوا مَمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ انْ یَأْتِیَ احِدَکُمْ الْمَوْتُ فَیَقُولُ رَبِّ نَوْلا اخّرْتَنی الی اجَلٍ قَریبٍ فَاصَّدَّقَ وَ اکُنْ مِنَ الصّالِحینَ).

در اینجا در ذیل این آیه نیز به صورت دیگری به آنها پاسخ منفی داده می‌شود، می‌فرماید: «خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد تأخیر نمی‌اندازد، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَلَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً اذا جاءَ اجَلُها وَ اللَّهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ).

از آیه ۲۸ سوره انعام نیز استفاده می‌شود که مجرمان همین سخن را در کنار دوزخ می گویند، و از آنجا که از موضوع بحث خارج است فعلًا از شرح آن صرف نظر می کنیم.

***

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات و عناوین دهگانه بالا آمد نگرشی را که قرآن بر مسأله مرگ از زوایای مختلف دارد، به خوبی روشن می‌شود.

قابل توجّه اینکه قرآن در تمام این موارد روی آثار تربیتی آن تکیه کرده است چرا که قرآن یک کتاب

۱- این احتمال نیز در تفسیر« المیزان» آمده است که ضمیر جمع اشاره به جمع در فعل باشد نه جمع در فاعل، گویی شخص محتضر می‌خواهد چند بار« ارجع، ارجع»، بگوید، و به جای آن ارجعوا می گوید(المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۷۱) ولی مسلماً اگر چنین چیزی در ادبیات عرب جائز باشد بسیار کم است).

ص: ۳۴۸

کامل تربیتی است، و به هنگام ذکر اصول و فروع دین و مسائل اجتماعی و تاریخی و غیر آن، همه‌جا ناظر به بعد تربیتی آن است، یعنی واقعیت‌ها را به وضوح مطرح می‌کند، و از آن برای کنترل نفس سرکش و دعوت به سوی تقوی و پرهیزکاری و پیمودن مسیر قرب خدا با ظرافت و دقت خاصّی بهره می‌گیرد، و چه زیبا و جالب است ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های قرآن در تمام این زمینه‌ها.

***

توضیحات

۱- مرگ دریچه‌ای به عالم بقا

آنچه در عناوین بالا با استناد به آیات قرآنی آمد غالباً از طرق منطقی قابل استدلال است (به استثنای قسمتی که مربوط به عوالم غیبیه است و ما را راهی به سوی آن نیست، و قرآن از روی آن پرده برداشته).

شک نیست که بینش الهیین و معتقدین به معاد در مورد مرگ، با بینش مادیین و منکران معاد، زمین تا آسمان متفاوت است، و این دو دیدگاه است که در زندگی فردی و اجتماعی انسان اثر می‌گذارد و روش‌های این دو گروه را با یکدیگر متفاوت می‌سازد.

مادی‌ها مرگ را یک عالم ظلمانی و بسیار تاریک، عالمی که همه چیز با آن پایان می‌گیرد، و خاتمه همه آرزوها و تلاش‌ها و کوشش‌های انسان است، با این حال جای تعجّب نیست که انسان مادی از بیم مرگ برخود بلرزد و اندیشه آن شهد شیرین زندگانی را در کامش تلخ‌تر از زهر کند.

جای تعجب نیست که آنها جز از طریق فشارهای فردی و اجتماعی به ایثار و فداکاری تن در ندهند، چرا که بعد از ایثار چیزی نیست که بتواند جانشین آن شود یا به تعبیر دیگر هدف نهایی ایثار را تشکیل دهد.

جای تعجّب نیست که آنها زندگی را پوچ و بی‌معنا بشمرند، چرا که اگر مرگ پایان همه چیز باشد زندگی این جهان که مجموعه‌ای از کارهای تکراری سطح پایین: خوردن و خوابیدن و درآوردن و مصرف کردن، هرگز نمی‌تواند به عنوان یک «هدف والا» روح انسانی را سیراب کند، و لذا گروهی از آنان دست به انتحار می‌زنند، و آن را یک انتخاب صحیح برای پایان دادن به این «تکرار مکررات بی‌معنا» می‌شمرند! آن را عین عقل و منطق می‌دانند و زنده ماندن را نوعی حماقت و نادانی و ذلّت!

ص: ۳۴۹

ولی الهیین و معتقدان به معاد، به مرگ همان گونه می‌نگرند که به تولد جنین از شکل مادر.

جنین در واقع می‌میرد، یعنی زندگی درون شکم مادر را از دست می‌دهد، ولی درست در همان حال به جهانی وسیع‌تر و گسترده‌تر که در مقایسه با محیط محدود و ظلمانی شکم مادر عالمی است مملو از مواهب و زیبایی‌ها، گام می‌نهد.

مرگ نیز یک تولد ثانوی است، و انسان از طریق مرگ از محیط محدود زندگی این جهان به عالمی بسیار گسترده‌تر گام می‌گذارد.

مسلماً اگر جنین بداند که بعد از تولد به کجا قدم می‌نهد از آغاز برای تولد لحظه شماری می‌کند، هرگز وحشتی از آن به خود راه نمی‌دهد، هرگز عالم جنین را بی‌معنا و پوچ نمی‌شمرد، هرگز از ایثار و فداکاری در این راه مضایقه‌ای ندارد.

کوتاه سخن اینکه بینش انسان در مورد مرگ به عنوان «دریچه‌ای به سوی عالم بقاء» تمام زندگی او را به رنگ تازه‌ای در می‌آورد، و به آن مفهومی دلپذیر می‌دهد، و او را از سرگردانی و بدبینی و حیرت و احساس پوچی و بی‌هدفی که رنج ناشی از آن بسیار جانکاه است رهایی می‌بخشد.

۲- چرا از مرگ بترسیم؟!

از آنچه قبلًا گفته شد به خوبی روشن می‌شود که ترس از مرگ برای انسان‌های معتقد به معاد مفهومی ندارد مگر آن گروه که دارای پرونده‌ای سیاه و تاریکند، و از مجازات‌های الهی در سرای دیگر بیمناکند به تعبیر دیگر تنها سه کس از مرگ می‌ترسند:

اوّل کسانی که مگر را با نیستی و فنا مساوی می‌دانند، نیستی وحشتناک است، فقر و بیماری و ضعف و ناتوانی همه مایه وحشت است، چون به معنای نیستی ثروت و سلامت و توان و قدرت است، انسان یک موجود است و دارای هستی است، و هستی با هستی آشنا است، و جنس خود را همچو کاه و کهربا است.

اما با نیستی هیچگونه تناسب و سنخیت ندارد، باید از آن بگریزد و باید از آن فرار کند.

ولی اگر مرگ را به معنای نردبانی برای صعود به «هستی برتر» تفسیر کنیم، و جهان پس از مرگ را از نظر وسعت و نعمت قابل مقایسه با این جهان ندانیم، دنیا را زندان، و مرگ را آزادی از این زندان بشمریم، زندگی کنونی را همچون قفس برای مرغ روح و مرگ را به معنای گشوده شدن این قفس و به پرواز درآمدن

ص: ۳۵۰

روح معنا کنیم، نه تنها مسأله وحشتناکی نخواهد بود، بلکه در موقع خود دوست داشتنی و مطبوع است، و به گفته آن حکیم دانشمند:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی کز این زندگی چون بمیری بمانی!

سفرهای علوی کند مرغ جانت چو از چنبر آز، بازش رهانی

و به گفته شاعر دیگر:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کویش پر و بالی بزنم!

و سرانجام شاعر دیگری با آغوش باز از مرگ استقبال کرده و آن را به سوی خود فرا می‌خواند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ!

من زاو جانی ستانم جاودان او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ!

روشن است با چنین برداشتی از مسأله مرگ، کسی از آن نمی‌ترسد، و حشت و هراس به خود راه نمی‌دهد، نمی‌گوییم انتحار می‌کند چرا که این زندگی را برای اندوختن سرمایه بیشتر و کسب زاد و راحله برای سفر آن جهان است، بکله می‌گوییم: هنگام جدا شدن از آن با آغوش باز پر می‌کشد، و با شهامت و شجاعت به استقبال چیزی می‌رود که به او حیات نوین می‌بخشد.

دوّم کسانی هستند که ایمان به زندگی پس از مرگ دارند، و هرگز مرگ را به معنای فنا و نیستی تفسیر نمی‌کند، ولی به خاطر آنکه پرونده اعمالشان سیاه و تاریک است از بیم مجازات‌هایی که پس از مرگ و در صحنه قیامت در انتظار آنهاست از آن می‌گریزند همانند مجرمانی که به خاطر پرونده سیاهشان پیوسته آرزو می‌کنند روز محاکمه به عقب بیفتد و همچنان در زندان بمانند!.

این گروه نیز حق دارند از مرگ بترسند آزاد شدن از زندان خوب است اما نه برای مجرمی که او را از زندان به سوی چوبه دار می‌برند.

سوّم این نکته نیز قابل توجه است که دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها به زندگی دنیا و علاقه شدید به مال و مقام و زرق و برق‌های دیگر انسان را از مرگ، مرگی که این امور را از دست او بیرون می‌آورد بیزار می‌کند.

اما آنها که نه مرگ را فنا می‌دانند، و نه پرونده تاریک و سیاه دارند، و نه وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها، آنها

ص: ۳۵۱

را به زندگی مادی دنیا پیوند زده، دلیلی ندارد که کمترین وحشتی از مرگ به خود راه دهند.

***

۳- مرگ در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز نکته‌های جالبی در زمینه دلائل ترس و وحشت از مرگ دیده می‌شود که بسیار جالب و آموزنده است:

۱- مردی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: يَابْنَ رَسُولِ اللّه! ما بالُنا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ لا نُحِبُّهُ؟ «چرا ما مرگ را ناخوشایند می‌دانیم و دوست نداریم؟»

امام فرمود: انَّكُمْ اخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُم، وَ عَمَّرْتُمْ دُنْياكُمْ، وَ انْتُمْ تَكْرَهُوْنَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعِمْرانِ الَى الْخَرابِ!: «این به خاطر آن است که شما آخرت خود را ویران ساختید و دنیای خود را آباد کردید، لذا اکراه دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید». (۱)

۲- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی خدمت پیامبر علیه السلام آمد و عرض کرد: مالى لا احِبُّ الْمَوْتَ: «چرا من مرگ را دوست ندارم؟».

پیامبر فرمود: الَكَ مالٌ؟ «آیا ثروتی داری»؟ عرض کرد: آری.

فرمود: فَقَدَّ مْتَهُ؟ «آیا از پیش فرستاده‌ای؟» عرض کرد: نه! فرمود: فَمِنْ ثَمَّ لا تُحِبُّ الْمَوْتَ: «از اینجاست که مرگ را دوست نداری». (۲)

۳- در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام هادی علیه السلام (علی بن محمد) به عیادت یکی از یاران رفت و او را مشاهده کرد که پیوسته می‌گرید و از ترس مرگ بیتابی می‌کند، امام به او فرمود: يا عَبْدَ اللّه! تَخافُ مِنَ الْمَوْت لِانَّكَ لا تَعْرِفَهُ: «بنده خدا! تو از مرگ می‌ترسی به خاطر آنکه حقیقت مرگ را نمی‌شناسی» سپس امام علیه السلام مرگ را به حمام تمیزی تشبیه فرمود که انسان آلوده‌ای وارد آن می‌شود و او را از هرگونه غم و اندوه و ناراحتی شستشو می‌دهد و به سرور و شادمانی می‌رساند. (۳)

۴- امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: لَمَّا اشْتَدَّ الْامْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِّى بْنِ ابى طالِبٍ ... كانَ

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۸.

۲- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۱۲۷، حدیث ۹.

۳- از« معانی الاخبار»، صفحه ۲۹۰، حدیث ۹(باب فی معنی الموت).

ص: ۳۵۲

الْحُسَیْنُ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ تَشْرُقُ الْوانُهُمْ، وَ تَهْدَأُ جَوارِحُهُمْ، وَ تَسْکُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا لا یُبالی بِالْمَوْتِ!: «هنگامی که کاربر امام حسین علیه السلام (روز عاشورا) سخت شد، او و بعضی از یارانش (لحظه به لحظه) چهره‌هایشان برافروخته‌تر، و اعضای بدنشان آرام‌تر و خونسردیشان بیشتر می‌شد، بعضی به بعضی دیگر گفتند ببینید اینها اصلًا اعتنائی به مرگ ندارند»!(۱)

این احادیث در زمینه شرح علت ترس از مرگ به قدر کافی گویاست، و نیازی به به شرح ندارد.

۱- « معانی الاخبار»، صفحه ۲۸۸، حدیث ۳.

ص: ۳۵۳

۲- برزخ

اشاره

اشاره:

«برزخ» به معنای چیزی است که در میان دو شیء حایل شود، سپس این معنا توسعه یافته و به هر امری که در میان دو چیز یا دو مرحله قرار گیرد، اطلاق شده است.(۱)

در اینجا منظور از برزخ»، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می‌شود، پیش از آنکه بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود قرار خواهد داشت.

برای اثبات عالم برزخ، دلیل عمده ما دلائل نقلی و آیات و روایات است هرچند این مسئله از طرق عقلی، یا حسی (از طریق تماس و ارتباط با ارواح) نیز امکان‌پذیر است.

قرآن مجید گرچه بحث زیادی در مورد برزخ ندارد، و نسبتاً از کنار آیه مسأله، ساده گذشته است، ولی با این حال، تعبیرات صریح و روشنی در آیات متعدد در این زمینه دارد که می‌تواند اصول کلی مربوط به جهان برزخ را برای ما روشن سازد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- حَتّی إِذاجاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ إرجِعُونِ- لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلّا إنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائَلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ

(مؤمنونَ ۹۹- ۱۰۰)

۲- وَ لا تَحْسَبَنَ الْذِینَ قُتِلُوْا فِی سَبیلِ اللَّهِ امْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ- فَرِحِینَ بِما آتاهُمْ اللَّه مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُوْنَ بِالذِّینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلّا خَوْفٌ عَلیهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.

۱- در سوره رحمان، آیه ۲۰ درباره دریای آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند می‌فرماید: بِیْنَهُما بَرْزَخُ لا یَبْغِیانِ.» در میان آن دو، برزخی است که مانع از غلبه یکی بر دیگری است».

ص: ۳۵۴

(آل‌عمران ۱۶۹- ۱۷۰)

۳- وَ لا تَقُوْلُوْا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلکِنْ لا تَشْعُرُونَ.

(بقره ۱۵۴).

۴- النّارُ یُعْرَضُوْنَ عَلَیْها غُدَّواً وَ عَشِّیاً وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ ادْخِلُوْا آلَفِرْعَوْنَ اشَدَّ الْعَذابِ- وَ إذْیَتَحاجُّونَ فی النارِ فَیَقُولُ الضعفاءُ لِلَّذِینَ إسْتَکْبَرُوا إنّا کُنا لَکُمْ تَبعَاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُوْنَ عَنّا نَصِیْباً مِنْ النارِ (مؤمن ۴۶- ۴۷).

۵- مِما خَطِیئاتِهِمْ اغْرِقُوْا فَادْخِلُوا ناراً فَلَمْ یَجِدُوْا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً.

(نوح- ۲۵).

۶- قِیْلَ أُدْخُل الجَنَةَ قالَ یَالَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُوْنَ- بِما غَفَرَلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ (یس ۲۶- ۲۷).

۷- وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثوا غَیْرَ سَاعَةٍ کَذلِکَ کانُوا یُؤْفَکُونَ. (روم- ۵۵)

۸- قالُوْا رَبَّنا امَتْنا أثْنَتَینِ وَ أَحْیَیْتَنا أثْنَتَینِ فَاْعتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ. (مؤمن- ۱۱)

ترجمه:

۱- تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردان شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و او اگر باز گردد برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

۲- (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند- آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و به خاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنان ملحق نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند

ص: ۳۵۵

و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست و نه غمی خواهند داشت.

۳- و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگویید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

۴- عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا می‌شود دستور می‌دهد آل‌فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید- به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجّه می‌کنند، ضعفاء به مستکبران می‌گویند: ما پیرو شما بودیم آیا (امروز) سهمی از آتش به جای ما پذیرا می‌شوید؟!

۵- (آری سرانجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد شدند و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!

۶- (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند- که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

۷- و روزی که قیامت برپا شود گنهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم می‌شدند.

۸- آنها می‌گویند پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی اکنون به گناهان خود معترفیم، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد!؟

***

تفسیر و جمع‌بندی

برزخ و ویژگی‌هایش

نخستین آیه، بحث را از چگونگی وضع کفّار و ظالمان و مجرمان آغاز کرده می‌فرماید: آنها همچنان به راه نادرست خویش ادامه می‌دهند «تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، در این حال می‌گوید: پرورگارا! مرا برگردانید شاید عمل صالحی انجام دهم در آنچه ترک کردم» (و گذشته تاریک خودم را جبران نمایم) (حَتی إذاجَاءَ احَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ إرجِعُونِ- لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ).

اما به زودی با جواب منفی آمیخته با دلیل و برهان روبرو می‌شود، به او می‌گویند: «چنین نیست، این

ص: ۳۵۶

سخنی است که او به زبان می گوید» (و اگر باز گردد همان برنامه‌های سابق را تکرار می کند) (کَلّا إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها).

سپس می‌افزاید: «و پیش روی آنها برزخی است تا روزی که مبعوث می‌شوند» (وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

آغاز این آیه اشاره به منزلگاه اوّل یعنی منزلگاه «مرگ»» است، و پایان آن اشاره به منزلگاه دوّم یعنی «برزخ» است.

گرچه بعضـی اصرار دارند که برزخ را در اینجا به معنای حائلی که در میان انسان و درجات عالی بهشت قرار دارد تفسیر کنند، ولی جمله «إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» (تا روز رستاخیز) قرینه روشنی است بر اینکه عالم برزخ مرحله‌ای قبل از روز رستاخیز و بعد از مرگ است.

بعضـی نیز برزخ را به معنـای مانعی برای بازگشت به این دنیا تفسیر کرده‌انـد، این معنا نیز با ذیل آیه که می گویـد این برزخ تا روز قیامت ادامه دارد سازگار نیست. (دقت کنید).

به این ترتیب آیه فوق، به وضوح اشاره به وجود چنین عالمی در میان دنیا و آخرت می کند.

تعـبیر بـه «وَراء» گـاه بـه معنـای «پشت سـر» و گـاه به معنـای «پیش رو» است، چرا که این واژه از مـاده وَری (بر وزن سـعی) به معنی پوشانیـدن است، و کسانی که مثلًا در یک طرف دیوار قرار دارند طرف دیگر که برای آنها پوشـیده نیست «وراء» محسوب می‌شود، بنابراین انسان در هر سمت دیوار باشد، طرف مقابل «وراء» است.(۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: اتَخَوَّفُ عَلَیْکُمْ فی الْبَرْزَخِ: «من از برزخ درباره شما می‌ترسم».

روای سؤال کرد: ما الْبَرْزَخُ: «برزخ چیست؟»

فرمود: «أَلْقَبْرُ مُنْذُ حِینَ مَوْتِهِ إِلی یَوْمِ القِیامَهْ»: «برزخ همان قبر است از آن زمانی که انسان می‌میرد تا روز قیامت».(۲)

و در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: إِنَّ أَلْقَبْرَ رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّهِ- أَوْ حُفْرَهٌ

۱- مفردات راغب ماده وری.

۲- تفسیر برهان، جلد ۳، صحفه ۱۲۰، حدیث ۲ و ۱.

ص: ۳۵۷

مِنْ حُفَرُ الْنِیرانِ: «قبر باغی از باغ‌های بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است».(۱)

***

دوّمین آیه، نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، با صراحت می گوید: «هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» (وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّه أمْواتاً بَلْ أحْیاءٌ عِنْدِرَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ).

***

و در سوّمین آیه، روی سخن را به همه مؤمنان کرده، صریحاً می گوید: «به آنها که در راه خدا کشته شدند مرده مگوئید بلکه آنها زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید» (وَ لا تَقُوْلُوْا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّه أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ ولَکِن لا تَشْعُرُوْنَ).

هر دو آیه از دلائل روشن وجود عالم برزخ است (هر چند تنها در مورد شهیدان سخن می گوید) زیرا در هر دو مورد سخن از زنده بودن شهیدان و حتّی روزی گرفتن آنها و حضورشان در محضر قرب خدا است.

عجب اینکه بعضی از مفسّران بدون توجه به تعبیراتی که در این آیات و آیات بعد از آن آمده که همگی حکایت از حیات شهداء (حیات به معنای واقعی کلمه) می کند دست به توجیهاتی زده‌اند که حیات را به مفهوم مجازی آن منعکس می کند، مانند زنده بودن نام و آثار آنها، زنده بودن هدایت و طاعت و دین آنها، و یا زنده شدن روز قیامت از قبور!

آیا آنها دقّت نکرده‌اند که قرآن می گوید شهداء نزد پروردگارند.

روزی داده می‌شوند.

به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنان داده خوشحالند ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.

این تعبیرات چگونه با آن مفاهیم مجازی سازگار است؟

۱- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، حدیث ۲ و ۱.

ص: ۳۵۸

به علاوه، می‌فرماید: شما زندگانی آنها را درک نمی‌کنید، اگر حیات به معنای نام و نشان و هدایت و دین باشد برای همه قابل درک است.

ظاهر این است این دسته از مفسّران نتوانسته‌اند حیات برزخی را دقیقاً هضم کنند، و «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند» ولی همان‌گونه که فخررازی در تفسیر خود می‌گوید: غالب مفسّران بر این هستند که حیات در اینجا حیات حقیقی است.(۱)

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان هرچند چهار تفسیر برای آیه ذکر می‌کنند، ولی تفسیر اوّل را که حیات حقیقی است به عنوان تفسیر صحیح آیه بر می‌گزینند.(۲)

البتّه روایات نیز در این زمینه فراوان است که به خواست خدا بعداً به آن اشاره خواهد شد.

دیگر از عجائب اینکه به نقل تفسیر «المیزان» بعضی از مفسّران آیه را مخصوص «شهدای بدر می‌دانند و می‌گویند شامل سایر شهیدان نمی‌شود! (باید توجه داشت که شأن نزول آیه اوّل طبق تصریح مفسّران شهدای احد است و شأن نزول آیه دوّم شهدای بدر(۳) ولی به هر حال شأن نزول محدودیتی برای مفهوم آیه در هیچ مورد ایجاد نمی‌کند و آیه همه شهدا را به طور مطلق در بر می‌گیرد).

جالب اینکه مرحوم علّامه طباطبایی بعد از اشاره به این تفسیر می‌افزاید: بعضی از مفسران در تفسیر آیه قبل از این آیه (یعنی آیه ۱۵۳ بقره) که دستور به استعانت جستن از صبر می‌دهد، از خداوند صبر و شکیبایی در برابر این سخنان لاطائل نموده است!.(۴)

ولی به هر حال آیه تنها از شهدای راه خدا سخن می‌گوید بی‌آنکه غیر آنها را نفی کند، اینجاست که این سؤال مطرح می‌شود: اگر حیات برزخی برای همه انسان‌هاست، پس شهیدان چه فضیلتی بر دیگران دارند؟!

پاسخ این سؤال روشن است، فضیلت آنها در نوع حیات آنهاست، حیاتی در جوار رحمت و در پیشگاه خدا قرب و غرق انواع نعمت‌ها و روزی‌های الهی، مسلّماً حیات برزخی دیگران آمیخته با این برکات نیست.

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۴، صفحه ۱۴۵.

۲- مجمع‌البیان، جلد ۱ و ۲، صحفه ۲۳۶.

۳- بعضی نیز گفته‌اند آیه سوره آل‌عمران، در مورد شهدای بدر نازل شده در حالی که شأن نزول آیه بقره شهدای بدر و احدهر دو می‌باشد.

۴- المیزان، جلد ۱، صفحه ۳۵۲.

ص: ۳۵۹

***

چهارمین آیه در واقع نقطه مقابل آیات شهداء است چرا که از عذاب‌های «فرعونیان» در برزخ سخن می گوید، می‌فرماید: «سرانجام عذاب‌های شدید بر آل‌فرعون نازل شد» (وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ).

سپس این عذاب الهی را چنین شرح می‌دهد: «عذاب آنها همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا می گردد خداوند دستور می‌دهد که آل‌فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید» (الْنارُ یُعْرَضُونَ علَیْها غُدُوّاً وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ‌فِرْعَونَ أَشدَّ الْعَذابِ) روشن است که این آتشی که در آیه به آن اشاره شده که آل‌فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند دوزخ برزخی است، چرا که در پایان آیه مجازات آنها در قیامت به طور جداگانه آمده است، و لذا غالب مفسّران این آیه را به عالم برزخ و عذاب قبر تفسیر کرده‌اند.

قابل توجّه اینکه در مورد عذاب برزخی آل‌فرعون می گوید: «آل‌فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند»، ولی در مورد عذاب اخروی آنها می‌فرماید: «دستور داده می‌شود آنها را داخل شدیدترین عذاب کنند».

از تفاوت این دو تعبیر (عرضه داشتن و داخل کردن) چنین استفاده می‌شود که منظور از آتش، دوزخ است، منتها در جهان برزخ از دور آن را مشاهده می کنند و ناراحت می‌شوند، و در عالم قیامت از نزدیک و با ورود در آن، این مجازات در برزخ، صب و شام است و در قیامت مستمر و دائم.

حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه نقل شده به وضوح این معنی را تأیید می کند، می‌فرماید: إنَّ أَحِدَکُمْ إذا ماتَ عُرِضَ عَلَیْهِ مَقْعَدُهُ بالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ، إنْ کانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ الجَنَّةِ وَ إنْ کانَ مِنْ أْهْلِ النارِ فَمِنْ النّارِ، یُقالُ هذا مَقْعَدُکَ حِیْنَ یَبْعَثُکَ اللَّهُ یَوْمَ القِیامَةِ: هنگامی که یکی از شما از دینا برود جایگاه او صبح و شام به او عرضه می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد جایگاهش در بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد جایگاهش در دوزخ، و به او گفته می‌شود این جایگاه تو است هنگامی که خداوند تو را در قیامت مبعوث می کند». (۱)

از این روایات استفاده می‌شود که مسأله مخصوص به آل‌فرعون نیست بلکه همگان را شامل می‌شود.

۱- مجمع‌البیان، این حدیث را از صحیح بخاری و مسلم، ذیل آیه فوق نقل کرده است(جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۲۶).

ص: ۳۶۰

آیا برزخیان تنها از طریق مشاهده جهنم و بهشت شکنجه می‌بینند، یا شاد می‌شوند؟ با این دو در ظاهر وجود آنها نیز اثر می‌گذارد؟ همان‌گونه که اگر انسانی از نزدیک گودال آتشی رد شود گرمای آتش گاهی صورت او را می‌سوزاند، و یا اگر از نزدیک باغ خرم و سرسبزی بگذرد و نسیم روح افزا و خوشبوی آن او را به نشاط می‌آورد، و یا از هر دو طریق پاداش و کیفر می‌بینند؟ (روحانی و جسمانی البته منظور جسم مثالی و برزخی است).

احتمال سوّم از همه مناسب‌تر است (دقت کنید)

این نکته نیز قابل توجه است که ظاهر آیه می‌گوید: آل‌فرعون بر آتش عرضه می‌شوند، ولی بعضی از مفسّران گفته‌اند این تعبیر کنایه از عکس آن است یعنی آتش بر آنها عرضه می‌شود، همان‌گونه که گفته می‌شود عَرَضْتُ النّاقَهً عَلَی الْحَوضِ «من شتر را بر حوض آب عرضه داشتم» یعنی آب را بر او عرضه کردم (تعبیری که در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود نیز همین معنی را تأیید می‌کند، زیرا می‌فرمود: محل آنها در بهشت و دوزخ بر آنها عرضه می‌شود).

***

در پنجمین آیه که سخن از «مؤمن آل یس» است (همان مرد با ایمانی که شرح سرگذشت او در سوره «یس» آمده، او به یاری رسولان مسیح علیه السلام که به شهر «انطاکیه» آمده بودند برخاست، و مردم را نصیحت کرد و اندرز داد که از این رسولان پیروی کنند، ولی قوم لجوج و گهنکار، نه تنها به سخنان این مؤمن پاکباز توجهی نکردند، بلکه بر او شوریدند و شهیدش کردند).

می‌فرماید: «به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: ایکاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و در صف گرامی شدگان قرارداد» (قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهً قالَ یالَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ- بِما غَفَرَلی رَبِّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمِینَ).

روشن است که این جنت، بهشت قیامت نیست، بلکه بهشت برزخی است، زیرا مؤمن آل‌یس در اینجا آرزو می‌کند که قومش در دنیا از سرنوشت او آگاه شوند، و بدانند چگونه خداوند او را مشمول غفران قرارداده و گرامی داشته است؟

مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» می‌گوید: این آیه دلالت بر نعمت‌های قبر (برزخ) می‌کند، چون

ص: ۳۶۱

مومن آل‌یاسین این سخن را هنگامی بیان کرد که قوم او زنده بودند، و هنگامی که نعمت در قبر تصور شود عذاب قبر نیز ممکن است.(۱)

در بسیاری از تفاسیر آمده است که این مرد با ایمان شخصی بنام «حبیب نجار» بود و اینکه «مؤمن آل‌یس» در بعضی از روایات نامیده شده (۲) ظاهراً به خاطر آن است که مرد با ایمانی بوده که شرح حال او در سوره «یس» آمده است، و لذا بعضی گفته‌اند که «آل» در اینجا زائد است و به معنای «مؤمن یس» می‌باشد.(۳)

***

ششمین آیه اشاره به وضع مجرمان در قیامت می‌کند و می‌فرماید: «آن روز که قیامت برپا شود گنهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی توقف نکردند» (وَ يَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ).

سپس می‌افزاید: «آنها در گذشته این گونه از درک حقیقت محروم می‌شدند» (كَذلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ).

گرچه در این آیه سخن از محل توقف آنها به میان نیامده ولی آیه بعد از آن گواه بر این است که منظور توقف در جهان برزخ است، چرا که می‌گوید: «کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده به مجرمان می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز رستاخیز درنگ کردید، و حالا روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید»! (وَ قالَ الَّذِينَ اوتوالْعِلْمَ وَ الإيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إلى يَوْمِ الْبَعْثِ وَ هذا يَوْمُ البَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُم لا تَعْلَمُونَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که توقف آنها تا روز قیامت ادامه دارد، و این جز در مورد برزخ صحیح نیست.

جمعی از مفسّران بزرگ همین تفسیر را برگزیده‌اند که آیه اشاره به حیات برزخی می‌کند، در حالی که بعضی آن را اشاره به توقف در دنیا می‌دانند که مجرمان آن را بسیار کم می‌شمرند، همچون ساعتی زودگذر، و گاه آیه ۴۶ سوره نازعات را نیز گواه بر آن گرفته‌اند که می‌فرماید: كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوا إلّا عَشِيَّةً اوْضُحاها: «آن روز که قیامت را مشاهده می‌کنند گویی توقّفشان (در دنیا) جز شامگاه یا صبحگاهی بیشتر نبوده است»!

۱- مجمع‌البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۴۲۱.

۲- تفسیر« درالمنثور» طبق نقل« المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۷۶.

۳- تفسیر« ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، صفحه ۲۷۰(پاورقی‌های مرحوم علامه شعرانی).

ص: ۳۶۲

ولی هیچ نشانه روشنی در همین آیه نیز وجود ندارد که منظور توقف در دنیا باشد، بلکه در آن نیز احتمال توقف در عالم برزخ وجود دارد.

از این گذشته آیه مورد بحث با توجه به اینکه پایان این توقف را روز قیامت ذکر می کند نمی‌تواند تفسیری جز «برزخ» داشته باشد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه آنها مدت طولانی عالم برزخ را این گونه کوچک و کم می‌شمرند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است، و آن اینکه: هنگامی که به انسان وعده شیرین و جالبی داده شود و آتش شوقش برای وصول به آن لحظه برافروخته‌تر گردد ساعات و دقایق بر او بسیار دیر می گذرد، و گاه یک ساعت به منزله روزها و سال‌ها است، به عکس هنگامی که وعده مجازات دردناکی داده شود انسان میل دارد چرخ زمان متوقف گردد، و گاه روزها و ماه‌ها به قدری در نظرش به سرعت می گذرد که گویی لحظه‌ها و دقایقی بیشتر نبوده است، و چنین است سرنوشت مجرمان در قیامت!

درست است که در عالم برزخ نیز از عذاب الهی بی‌نصیب نیستند اما عذاب برزخی کجا، و عذاب عالم قیامت کجا؟!

این احتمال نیز وجود دارد که عالم برزخ بعد از آغاز عذاب قبر برای گروهی حکم خواب را دارد، و طبیعی است که آنها بعد از قیام قیامت که به منزله بیداری است ندانند چه مقدار توقف کرده‌اند؟

و از آنجا که در برزخ همه حقایق بر انسان منکشف و آشکار نمی‌شود، جای تعجب نیست که این گونه امور بر آنها مخفی بماند، البته در قیامت که «یَوْمُ الْبُرُوزِ» است حقایق به خوبی آشکار می گردد.

***

در هفتمین آیه مورد بحث از زبان کفار چنین نقل می کند که در قیامت به پیشگاه خداوند «عرضه» می‌دارند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی، و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم، آیا راهی برای خروج (از دوزخ) وجود دارد»؟ (قالُوْا رَبَّنا امَتَّنَا أَثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنا أَثْنَتَینِ فَاْعتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ)

دلالت این آیه بر وجود جهان برزخ از این نظر است که تصور دو مرگ و دو حیات بدون قبول عالم

ص: ۳۶۳

برزخ ممکن نیست، مرگ از این زندگی دنیا و سپس حیات برزخی و باز مرگ از حیات برزخی و سپس زندگی در عالم آخرت.

این به خاطر آن است که در پایان این جهان و به اصطلاح به هنگام نفخه صور، نه تنها انسان‌ها که همه فرشتگان ارواح مردگان که در قالب‌های مثالی در جهان برزخ هستند به مقتضای فَصَعِقَ مَنْ فی السَّماواتِ وَ مِنْ فی الْارْضِ (زمر- ۶۸) می‌میرند، و کسی جز ذات پاک خدا در آن روز زنده نمی‌ماند، بنابراین بعد از حیات برزخی نیز مرگی وجود دارد.

و امّا حیات عالم دنیا از این حساب خارج است، چون در آیه شریفه سخن از دو حیات بعد از مرگ است، حیات دنیا بعد از مرگ نیست.

ولی بعضی احتمال داده‌اند که منظور از مرگ اوّل، قبل از وجود انسان در دنیا زمانی که خاک بود می‌باشد، بنابراین زندگی اوّل نیز زندگی این دنیا خواهد بود، و مرگ دوّم در پایان این جهان است و حیات دوّم رستاخیز، شبیه چیزی که در آیه ۲۸ بقره آمده است کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّه وِ کَنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: «چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالی که مرده بودید، شما را زنده کرد، بعد می‌میراند، و بار دیگر زنده می‌کند، سپس به سوی او باز می‌گردید».

ولی روشن است که تعبیر به «مرگ اوّل» صحیح است، اما «میرانیدن» صحیح نیست، به تعبیر دیگر زمانی که انسان خاک بود مرده بود، نه اینکه خداوند او را میرانده بود، چون میرانیدن حتماً باید بعد از حیات باشد، بنابراین تعبیر آیه مورد بحث جز با تفسیر اوّل (عالم برزخ) تطبیق نمی‌کند، مگر اینکه برای میراندن معنای مجازی در نظر گرفته شود، و آن هم بدون قرینه جایز نیست.

بعضی نیز به این آیه استدلال برای حیات در قبر کرده‌اند، حیاتی که بعد از مدت کوتاهی به مرگ می‌انجامد (و در واقع آن هم نوعی حیات برزخی موقت است)

در اینکه حیات در قبر چگونه است؟ آیا جسمانی‌است یا برزخی و در قابل مثالی؟ یا نیمه جسمانی؟

در میان دانشمندان گفتگو است و به خواست خدا بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

***

ص: ۳۶۴

نتیجه بحث

از مجموع آیات هفتگانه فوق‌نظر قرآن مجید درباره عالم برزخ (جهانی که فاصله میان این دنیا و عالم آخرت است) تا حد زیادی روشن می‌شود، و به فرض که بعضی از این آیات جای گفتگو داشته باشد صراحت آیات دیگر (مانند آیات نخستین) جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.

بعلاوه تعبیر از مرگ به «توفی» (قبض ارواح) در آیات متعدد قرآن اشاره زنده و روشنی به وجود جهان برزخ است.

منتها در آیات قرآن شرح زیادی درباره جزئیات جهان برزخ به چشم نمی‌خورد، و تنها اصل وجود این جهان و بخشی از پاداش‌های نیکوکاران و مجازات‌های بدکاران در آن آمده است، ولی در اخبار و روایات اسلامی تفاصیل زیادی در این زمینه وجود دارد که به قسمتی اشاره خواهیم کرد.

***

توضیحات

۱- برزخ در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی به طور بسیار گسترده‌ای درباره عالم برزخ و ویژگی‌های آن سخن به میان آمده است این روایات به قدری زیاد است که مرحوم خواجه طوسی در تجرید العقائد ادعای تواتر آنها را کرده است، آنجا که می‌گوید: «وَ عَذابُ الْقَبْرِ واقِعٌ بِالإمْکان وَ تَواتَرَ الْسَمْعُ بِوُقُوعِهِ». «عذاب قبر واقعیت دارد، چرا که عقلًا ممکن است، و روایات متواتر نیز از وقوع آن خبر می‌دهد.

در اینجا به نمونه‌های روشنی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱- در حدیثی آمده است: الْقَبْرُ أَمّا رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الجَنَّهِ اوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ الْنِیرانِ: «قبر باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است».

این حدیث را «ترمذی» در «صحیح خود» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده، و مرحوم «علّامه مجلسی» در «بحار الانوار» در یک جا از امیرالمؤمنان علی علیه السلام و در جای دیگر از امام علی بن الحسین علیه السلام.(۱)

۲- در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکّه را

۱- صحیح ترمذی، جلد ۴، کتاب صفهٔ القیامهٔ، باب ۲۶، حدیث ۲۴۶۰- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۴.

ص: ۳۶۵

در جنگ بدر در چاهی ریختند در کنار چها ایستاد و این جمله‌ها را فرمود:

یا أَهْلَ القَلیبِ هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُکُمْ حَقّاً؟ فَإنی وَجَدْتُ ما وَعَدَنی رَبِّی حَقّاً؟ قالُوا: یا رَسُولَ اللَّه! هَلْ یَسْمَعُونَ؟ قالَ ما أَنْتُمْ بَأَسْمَعَ لِما أَقُوْلُ مِنْهُمْ وَلکِنَّ الْیَوْمَ لا یُجِیبُونَ!

«ای اهل چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم!

گروهی عرض کردند: ای رسول خدا! آیا آنها می‌شنوند؟، فرمود: شما نسبت به آنچه من می‌گویم از آنها شنواتر نیستید، ولی آنها امروز پاسخ نمی‌دهند!.(۱)

همین مضمون با تعبیرات دیگر در روایت متعدد دیگر آمده است: از جمله در یک حدیث می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از مشرکان را به نام خطاب کرد و گفت: یا ابا جَهْل! یا عُتْبَةُ! یا شَیْبَهْ! یا امَیَّةُ! هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقّاً؟ فَانی قَدْ وَجَدْتُ ما وَعَدَنی رَبِّی حَقّاً، فَقالَ عُمَرُ، یا رَسُولَ اللَّهِ اما تُکَلِّمُ مِنْ اجْسادٍ لا ارْواحَ فیها؟ فَقالَ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ ما انْتُمْ بِاسْمَعَ لِما اقُوْلُ مِنْهُمْ غَیْرُ انَّهُمْ لا یَسْتَطِیعُونَ جَواباً!:

«فرمود: ای ابوجهل! ای عتبه! ای شیبه! ای امیّه! آیا آنچه را خداوند به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که خداوند به من وعده داده بود حق یافتم، عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادی سخن می گویی که روح در آنها نیست؟

فرمود: سوگند به کسی که جانم بدست اوست شما نسبت به آنچه می گویم از آنها شنواتر نیستید؛ فقط آنها نمی‌توانند پاسخی بگویند».(۲)

این احادیث نه تنها دلالت بر وجود عالم برزخ و نوعی حیات برای انسان بعد از مرگ جسمانی دارد، بلکه دلیل بر این است که آنها نوعی ارتباط با این جهان نیز دارند، و حداقل بعضی از سخنان را می‌شنوند.

۳- در نهج‌البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت:

انْتُمْ لَنا فَرَطُ سابِقٌ، وَ نَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ لاحِقٌ، امَّا الدُورُ فَقَدْ سُکِنَتْ، وَ امَّا الْازْواجُ فَقَدْ نُکِحَتْ، وَ امّا الْامْوالُ فَقَدُ قُسِمَتْ، هذا خَبَرُ ما عِنْدَنا فَما خَبَرُ ما عِنْدَکُمْ؟:

۱- کنزالعمال، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۷، حدیث ۲۹۸۷۶.

۲- همان مدرک، صفحه ۳۷۶، حدیث ۲۹۸۷۴.

ص: ۳۶۶

«شما بر ما پیشقدم شدید، و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند! همسرانتان به ازدواج دیگران درآمدند! و اموالتان تقسیم شد! اینها خبرهایی است که نزد ماست نزد شما چه خبر؟

سپس رو به یاران کرد و فرمود: اما لَوْ اذِنَ لَهُمْ فی الْکَلامِ لَاخْبَرُوکُمْ انَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی «آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می‌دهند که بهترین زاد و توشه در سفر آخرت پرهیزگاری است».(۱)

این حدیث نیز گواه بر آن است که علاوه بر اینکه عالم برزخ برای ارواح مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط با این جهان نیز دارند.

۴- باز در نهج‌البلاغه در خطبه‌های متعدد با صراحت سخن از برزخ به میان آمده در خطبه‌ای می‌خوانیم: امام علیه السلام اشاره به گروهی از پیشینیان کرد و فرمود: اولئِکُمْ سَلَفُ عایَتِکُمْ ... سَلَکُوا فی بُطُونِ الْبَرْزَخِ سَبیلًا: «آنها پیش از شما به کام مرگ فرو رفتند ... و در دورن عالم برزخ وارد شدند».(۲)

و در خطبه دیگری در توصیف «اهل ذکر» می‌فرماید: کَانَّما قَطَعُوا الدُّنْیا إِلَی الْاخِرَةِ وَ هُمْ فیها، فَشاهَدُوا ذلِکِ کَأَنَّمَا اطَّلَعُوا عُیُوبَ اهلَ الْبَرْزَخ فِی طُولِ الْإِقَامَةِ فِیهِ «با این که آنها در دنیا هستند گویی فاصله میان دنیا و آخرت را پیموده و به آخرت پیوسته‌اند، آنها ماوراء دنیا را مشاهده کردند، گویی به جهان برزخ می‌نگرند، و از اسرار آن در طول اقامت در آن با خبر شده‌اند».(۳)

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: وَ اللَّهِ ما اخافُ عَلَیْکُمْ الّا الْبَرْزَخَ: «به خدا سوگند من تنها از برزخ بر شما می‌ترسم»! (اشاره به اینکه مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصومند، ولی حساب برزخ جداست».(۴)

۶- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: الْبَرْزخُ الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوابُ وَ الْعِقابُ بَیْنَ الدُّنْیا وَ الاخِرَةِ: «برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقابی است که در میان دنیا و آخرت وجود دارد».(۵)

۷- در حدیث دیگری در تفسیر درالمنثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: هنگامی که روح

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۳- همان مدرک، خطبه ۲۲۲.

۴- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۵۵۳، حدیث ۱۲۰.

۵- همان مدرک، حدیث ۱۲۲.

ص: ۳۶۷

مؤمن قبض شود بندگان خدا که اهل رحمتند به استقبال او می‌آیند، و می‌گویند: مراقب تازه وارد باشید، استراحت کند، چون در زحمت شدیدی بوده، سپس از حال بعضی از دوستان و آشنایان سؤال می‌کنند، و هنگامی که متوجه می‌شوند بعضی از آنها قبل از این تازه وارد از دنیا رفته‌اند می‌گوید: انَّا للَّهِ وَ انَّا الَیْهِ راجِعُونَ او را به دوزخ برده‌اند (لذا در اینجا اثری از او نیست!).(۱)

۸- روایات بسیاری از شادی ارواح مؤمنین به وسیله اعمال نیک بازماندگان خبر می‌دهد، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: انَّ الْمَیِّتَ لَیَفْرَحُ بِالتَّرَحُّمِ عَلَیْهِ وَ الْاسْتِغْفارِ لَهُ کَما یَفْرَحُ الْحَیُّ بِالْهَدِیَّةِ: «میّت به خاطر طلب رحمت و استغفار برای او خوشحال می‌شود، همان‌گونه که افراد زنده با هدایا خوشحال می‌شوند».(۲)

همین مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمود: انَّ هذا یا الْأَحْیاءُ لِلْأَمْواتِ الدُّعاءُ وَ الْأِسْتِغْفارُ: «هدایای زندگان برای مردگان، دعا و استغفار است».(۳)

۹- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ أَنْکَرَ ثَلاثَةَ أَشْیاءَ فَلَیْسَ مِنْ شِیْعَتِنا الْمِعْراجَ وَ الْمَسْأَلَةَ فِی الْقَبْرِ وَ الشَّفاعَةَ: «کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سؤال در قبر، و شفاعت».(۴)

روشن است که سؤال در قبر، بخشی از عالم برزخ است.

۱۰- این احادیث را با حدیثی از کنزالعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم (گرچه احادیث در این زمینه بسیار زیاد و متواتر است) حضرت اشاره به شهدای احد کرد و فرمود: ایُّها النّاسُ زُورُوهُمْ وَ أتوهم وَ سَلِّمُوا عَلَیهِمْ، فَوَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لایُسَلِّمُ عَلَیْهِمْ مُسْلِمٌ الی یَوْمِ الْقِیامَةِ الّا رَدُّوا عَلَیْهِ السَّلامَ: «ای مردم آنها را زیارت کنید، و به سراغ آنها روید، و سلام بر آنها بفرستید، سوگند به کسی که جانم به دست او است مسلمانی تا روز قیامت بر آنها سلام نمی‌فرستد مگر اینکه سلام او را پاسخ می‌گویند».(۵)

در همان کتاب در این زمینه، احادیث متعدد دیگری نیز نقل شده است.

ضمناً از اینجا روشن می‌شود کسانی که زیارت اهل قبور را انکار می‌کنند و آنها را موجوداتی همچون

۱- تفسیر دُرّالمنثور مطابق نقل تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۹۴(با کمی تلخیص).

۲- محجّة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۲.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۹۱.

۴- بحار، جلد ۶، صفحه ۲۲۳.

۵- « کنزالعمال»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۲، حدیث ۲۹۸۹۶.

ص: ۳۶۸

سنگ و چوب می‌پندارند تا چه حد از احادیث اسلامی بیخبر و از تعلیمات رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم دورند.

اصولًا تمام روایاتی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می‌گوید، و روایاتی که از رسیدن نتیجه کارهای نیک و بد انسان بعد از مرگ به او خبر می‌دهد، و روایاتی که از تماس ارواح با خانواده‌های آنها و مشاهده وضع حال آنها بحث می‌کند، و روایاتی که در مورد حوادث شب معراج و تماس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با انبیاء و پیامبران سخن می‌گوید، همه اینها گواه بر وجود عالم برزخ است، و بدون تصویر چنین عالمی تمام روایات مزبور و مانند آن نامفهوم خواهد بود.

***

۲- برزخ در ترازوهای عقل و احساس

گذشته از آیات و روایات بالا که با وضوح وجود عالمی را در میان دنیا و آخرت اثبات می‌کند، این مسأله از طرق عقلی و حسی نیز قابل اثبات است، زیرا تمام دلائلی که از وجود و بقای روح مستقل از بدن خبر می‌دهد دلیل بر وجود عالم برزخ است، چرا که طبق این دلائل روح انسان با مرگ بدن فانی نمی‌شود، چون از عوارض جسم نیست که با فنای جسم از میان برود، بلکه گوهر مستقلی است که بدون جسم نیز به بقای خود ادامه می‌دهد، قبول این سخن مساوی است با قبول عالم برزخ، چرا که سخن در اصل وجود عالم برزخ است، نه روحانی بودن آن.

از این گذشته تماس و ارتباط با عالم ارواح که امروز در میان دانشمندان این فن از مسلمات است به خوبی نشان می‌دهد که ارواح بعد از جدایی از بدن در عالمی مخصوص به خود باقی و برقرارند، و ادراکاتی وسیع‌تر و گسترده‌تر دارند، گاه بخشی از علوم خود را از طریق ارتباط با مردم این جهان به آنها منتقل می‌کنند.

بسیارند کسانی که از ارواح پیام‌هایی گرفته‌اند، و بسیارند کسانی که می‌گویند روح را در «قالب مثالی» با چشم دیده‌اند، نمی‌گوییم همه مدعیان این مطلب درست می‌گویند، چرا که افراد دروغپرداز و شیاد و سود جویان منحرف از این مسئله سوءِ استفاده فراوان کرده‌اند ولی این سبب نمی‌شود که اصل موضوع که جنبه علمی و تجربی دارد بلکی زیر سؤال قرار گیرد، یا مورد انکار واقع شود، زیرا آن قدر افراد مورد اعتماد از تجربیات خود در این زمینه خبر داده‌اند، و آنقدر محافل علمی و دانشمندان بزرگ در این راستا کتاب

ص: ۳۶۹

نوشته‌اند که جایی برای انکار در اصل مسأله باقی نمانده است، حتی اگر بخواهیم به شرح گوشه‌ای از آن بپردازیم سخن بسیار به دراز می‌کشد.(۱)

بنابراین عالم برزخ را از این طرق نیز می‌توان اثبات کرد

***

۳- دورنمائی از عالم برزخ

صرف نظر از گفتگوهایی که درباره جزئیات عالم برزخ در میان دانشمندان اسلام وجود دارد، در اصل وجود چنین عالمی همگی اتفاق نظر دارند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر وجود آیات قرآنی و روایات فراوان است، آیاتی که با صراحت درباره حالات انسان بعد از مرگ و پاداش‌ها و کیفرها سخن می‌گوید و ارتباط آنها با این جهان و امثال این امور بحث می‌کند (شرح این مطلب سابقاً گذشت).

بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث و گفتگو نیست، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است؟ در اینجا تصویرهای مختلفی از سوی دانشمندان ارائه شده که روشن‌ترین آنها که با احادیث اسلامی هماهنگی دارد این است:

روح انسان بعد از پایان زندگی دنیا در جسم لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری از عوارض جسم مادّی بر کنار است، ولی از آن نظر که شبیه این جسم مادی عنصری است به آن «بدن مثالی» یا «قالب مثالی» گویند که نه کاملًا مجرّد است و نه مادی محض بلکه دارای یک نوع «تجرّد برزخی» است (دقت کنید).

البتّه همان‌گونه که درک حقیقت زندگی عالم آخرت برای ما اسیران زندان عالم مادّه غیر ممکن است، آگاهی از جهان برزخ به طور کامل نیز ممکن نیست، چرا که مرتبه‌ای بالاتر از این جهان، یا به تعبیر دیگر جهانی است محیط بر این جهان نه محاط در این جهان.

ولی به گفته بعضی از دانشمندان می‌توان آن را تشبیه به حالت خواب کرد، در خواب‌های راستین، روح انسان با استفاده از قالب به نقاط مختلف پرواز می‌کند، مناظری را می‌بیند، از نعمت‌هایی بهره می‌گیرد و لذّت می‌برد، و گاه مناظر هولناکی را مشاهده می‌کند و سخت متألم می‌گردد و فریاد می‌کشد و از خواب

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب ما به نام« عود ارواح و ارتباط با ارواح» مراجعه فرمایید.

ص: ۳۷۰

بیدار می‌شود.

آیه «اللَّهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حَینَ مَوْتِها وَ الّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها» (آیه ۴۲ زمر) نیز این حقیقت را تأکید می‌کند.

مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار تصریح می‌کند که تشبیه عالم برزخ به حالت خواب و رؤیا در بسیاری از اخبار وارد شده است.

سپس می‌افزاید: حتّی امکان دارد که نفوس قویّه عالیه دارای جسدهای مثالی متعددی باشند و به این ترتیب روایاتی که می‌گوید: به هنگام احتضار و جان دادن مردم، امامان بر بالین هرکس حاضر می‌شوند نیاز به توجیه و تفسیری نخواهد داشت (دقت کنید).(۱)

بعضی تصریح می‌کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی وجود دارد منتها به هنگام مرگ از این بدن جدا می‌شود و زندگی برزخی خود را آغاز می‌کند.

در خواب‌های مغناطیسی که روح به نقاط مختلف می‌رود و فعالیت دارد، و بالاتر از آن؛ بعضی ارواح قویه در حال بیداری نیز می‌توانند از طریق سفرهای روحی به مناطق دور دست روند، و از اسرار آنها خبر دهند، این فعالیت‌ها نیز با قالب مثالی انجام می‌گیرد.

کوتاه سخن اینکه: جسم مثالی چنانکه از نامش، پیداست شبیه این بدن است ولی این ماده کثیف عنصری را ندارد، جسمی است لطیف نورانی و خالی از مواد و عناصر شناخته شده این جهان مادی.

در اینجا اشتباهی برای بعضی رخ داده و شاید به خاطر این اشتباه جسم مثالی را انکار کرده‌اند، و آن اینکه اعتقاد به وجود چنین جسمی موجب اعتقاد به مسأله «تناسخ» خواهد شد، زیرا تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسم‌های متعدد گردد.

ولی اگر قالب مثالی را در باطن این بدن عنصری بدانیم انتقال به بدن دیگری مطرح نخواهد بود، و جایی برای سؤال تناسخ باقی نمی‌ماند.

به علاوه به گفته «شیخ بهایی»: «تناسخ که تمام مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که ارواح بعد از خراب و ویرانی بدن منتقل به بدن‌ها و اجسام دیگری در همین عالم دنیا شوند، اما اعتقاد به تعلق ارواح در عالم برزخ به اجساد مثالی تاپایان مدت برزخ، و سپس انتقال به بدن‌های نخستین در قیامت هیچگونه

۱- « بحارالانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۷۱.

ص: ۳۷۱

ربطی به مسأله تناسخ ندارد».(۱)

مرحوم «کلینی» در «فروع کافی» روایاتی نقل می‌کند که با صراحت از جسم مثالی خبر می‌دهد، از جمله: در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که یکی از یارانش می‌پرسد: عده‌ای معتقدند که ارواح مؤمنین در چینه‌دان پرندگان سبز رنگی در اطراف عرش قرار می‌گیرند!! امام فرمود: لا، الْمُؤْمِنُ اکْرَمُ عَلَی اللّه مِنْ انْ یَجْعَلَ رُوحَهُ فی حَوصَلَةِ طَیْرٍ، وَلکِنْ فی ابْدانٍ کَابْدانِهِمْ: «نه، چنین نیست، مؤمن گرامی‌تر است نزد خدا از اینکه روحش را در چینه‌دان پرنده‌ای قرار دهد، بلکه ارواح در بدن‌هایی شبیه بدن‌های سابق خواهند بود».(۲)

حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: فَاذا قَبَضَهُ اللّه عَزَّوَجَلَّ صَیَّرَ تِلْکَ الرُّوحَ فی قالِبٍ کَقالِبِهِ فی الدُّنْیا: «هنگامی که خداوند قبض روح مؤمن می‌کند او را در قالبی همچون قالبش در دنیا قرار می‌دهد».(۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که از ارواح مؤمنان از آن حضرت سؤال شد فرمود: فی حُجُراتٍ فِي الْجَنَّةِ یَأْکُلُونَ مِنْ طَعامِها وَ یَشْرَبُونَ مِنْ شَرابِها، وَ یَقُولُونَ رَبَنا! أَقِمِ السّاعَةَ لَنا، وَ أَنْجَزَلَنا ما وَعَدْتَنا!: «آنها در حجره‌هایی از بهشت، از طعام و شراب آن متنعم می‌شوند، و می‌گویند:

پروردگارا! قیامت را برای ما برپا کن، و وعده‌هایی را که به ما داده‌ای وفا نما».(۴)

روشن است که منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است که در مرحله‌ای بسیار پایین‌تر از بهشت قیامت قرار دارد، و لذا آنها آرزوی قیام قیامت می‌کنند، ضمناً از اینکه آنها در برزخ مکانی دارند معلوم می‌شود که دارای قالب مثالی هستند زیرا جسم این دنیا را رها کرده‌اند.

***

۴- ویژگی‌های عالم برزخ

قرآن مجید توضیحات زیادی درباره این ویژگی‌ها بیان نکرده، تنها می‌گوید: برزخی هست و گروهی در آن در رحمت الهی غرقند، و گروهی در عذابند، ولی جزئیات آن چگونه است؟ مشخص نشده شاید

۱- این سخن ار علّامه مجلسی در« بحارالانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۷۷ از مرحوم شیخ بهایی نقل می‌کند.

۲- « فروع کافی»، جلد ۳، صفحه ۲۴۴(باب آخر فی ارواح المؤمنین)، حدیث ۱.

۳- همان مدرک، حدیث ۶.

۴- همان مدرک، حدیث ۴.

ص: ۳۷۲

به این دلیل که سیره قرآن بیان اصول کلّی است و جزئیات را به سنّت واگذار می کند.

آنچه از سنت در این زمینه استفاده می‌شود امور زیر است:

الف- سؤال قبر

از روایات بسیاری استفاده می‌شود که هنگامی که انسان را در قبر گذاشتند دو فرشته از فرشته‌های الهی به سراغ او می‌آیند، و از اصول و عقاید او، توحید و نبوت و ولایت و حتی طبق بعضی از روایات از چگونگی مصرف کردن عمر در طرق مختلف، و طریق کسب اموال و مصرف آنها، او سؤال می کنند، چنانچه از مؤمنان راستین باشد به خوبی از عهد جواب برمی‌آید و مشمول رحمت و عنایات حق می‌شود، و اگر نباشد در پاسخ این سؤالات درمی‌ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می‌شود.

از این دو فرشته در بعضی از روایات به عنوان «ناکر» و «نکیر» و در بعضی «منکر» و «نکیر» یاد شده است.(۱)

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «در هر جمعه در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را با این سخنان موعظه می کرد و اندرز می‌داد به گونه‌ای که مردم محتوای آن ار حفظ کردند و نوشتند، می‌فرمود: أَیُّها الناسُ اتَّقُوا اللَّه وَ اعْلَمُوا انَکُمْ أَلَیهِ تُرجَعُونَ ...

: «مردم! تقوای الهی را پیشه کنید و بدانید به سوی او باز می گردید ... سپس در بخش دیگری از کلمات شریف و تکان دهنده‌اش به ورود دو فرشته منکر و نکیر، برای سؤال قبر اشاره کرده، می‌فرماید:

الا وَ انَّ اوَّلَ ما یَسْئَلانِکَ، عَنْ رَبِّکَ الَّذی کُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِیِّکَ الَّذی ارْسِلَ إِلَیْکَ، وَ عَنْ دِینِکَ الَّذِی کُنْتَ تَدِینُ بِهِ، وَ عَنْ کِتابِکَ الَّذِی کُنْتَ تَتْلُوهُ، وَ عَنْ إمامِکَ الّذی کُنْتَ تَتَوَلّاهُ، ثُمَّ عَنْ عُمْرِکَ فیما أَفْنَیْتَهُ وَ مالِکَ مِنْ أَیْنَ إکْتَسَبْتَهُ وَ فیما أَتْلَفْتَهُ فَخُذْ حِذْرَکَ، وَ أَنْذِرْ لِنَفْسِکَ، وَ اعِدَّ لِلجَوابِ قَبْلَ الأمِتحانِ وَ الْمَسْأَلَهِٔ وَ أَلْاختِبارَ، فَإِنْ تَکُ مُؤْمِناً تَقِیّاً عارِفاً بِدِیْنِکَ مُتَّبِعاً لِلْصادِقینَ مُوالِیاً لِأَوْلِیاءِ اللَّهِ لَقاکَ اللَّهُ حُجَّتَکَ، وَ أَنْطَقَ لِسانَکَ بِالصَّوابِ، فَأَحْسَنْتَ الجَوابَ فَبُشِّرْتَ بِالجَنَّهِٔ وَ الرِّضوانِ مِنَ اللَّه وَ الخَیْراتِ الحِسانِ، وَ اسْتَقْبَلْتَکَ المَلائِکَهُٔ بِالرُّوحِ وَ الرَّیحانِ، وَ إنْ لَمْ تَکُنْ کَذلِکَ تَلَجْلَجَ لِسانُکَ وَ دَحَضَتْ حُجَّتُکَ وَ عَمِیتَ عَنْ الْجَوابِ، وَ بُشِّرْتَ بِالنارِ وَ اسْتَقْبَلَتْکَ مَلائِکَهُٔ العَذابِ! ...

۱- اوّلی در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۳۳، حدیث ۲۶(باب النوادر) و دوّمی در بحارالانوار جلد ۶، صفحه ۲۲۲ و ۲۲۳(حدیث ۲۲ و ۲۴) آمده است.

ص: ۳۷۳

: «بدان نخستین چیزی که آن دو فرشته از تو سؤال می کنند: پروردگارت را که می‌پرستیدی، و از پیامبر که به سوی تو فرستاده شده، و از دینی که به آن پایبند بودی، و از کتابی که آن را می‌خواندی، و از امامی که ولایتش را پذیرفته بودی، سپس از عمرت سؤال می کنند که در کدام راه بر باد دادی، و از اموالت که از کجا آورید و در کجا مصرف کردی؟ جانب احتیاط را نگه‌دار و درباره خود بیندیش! و قبل از آزمایش و سؤال و امتحان، پاسخ را آماده کن، که اگر با ایمان و متقی و آگاه به دین و پیرو صادقین و موالی اولیاء اللّٰه باشی، خداوند پاسخ لازم را به تو تلقین می کند، و زبانت را به حق می گشاید، و جواب خواهی داد، و در این هنگام از سوی خدا بشارت جنّت و رضوان و خیرات فراوان به تو داده می‌شود، و فرشتگان الهی با روح و ریحان از تو استقبال می کنند، و اگر چنین نباشد زبانت به لکنت می‌افتد و دلیلت باطل می‌شود و از دادن پاسخ فرو می‌مانی و نابینا می‌شوی، و بشارت به آتش داده می‌شوی، و فرشتگان عذاب به استقبال تو می‌آیند! ...».(۱)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه سؤال از روح در قالب مثالی و برزخی می‌شود، یا از همین جسم مادی عنصری؟ به این ترتیب که روح موقتا (البته نه به طور کامل بلکه به همین مقدار که قادر به پاسخ سؤال باشد) به او باز می گردد، و مورد سؤال قرار می گیرد، آنچه از بعضی از روایات استفاده می‌شود این است که روح نوعی تعلق و ارتباط با همین جسم مادی عنصری پیدا می کند به مقداری که سؤالات را درک کند و بتواند آن را پاسخ گوید.(۲)

در حالی که مرحوم علّامه مجلسی در تحقیقی که پیرامون احادیث این باب دارد در یکی از عباراتش می گوید: فَالْمُرادُ بِالْقَبْرِ فی اکْثَرِ الاخْبارِ ما یَکُونُ الرُّوحُ فیه فی عالَمْ الْبَرزخِ: «مراد به قبر در اکثر اخبار، چیزی است که روح در آن در عالم برزخ قرار دارد».(۳)

این نکته نیز قابل ذکر است که از قرائن موجود در روایات بر می‌آید که سؤال و جواب قبر یک سؤال و جواب ساده معمولی نیست که انسان هر چه مایل باشد در پاسخ آن بگوید، بلکه سؤالاتی است که پاسخ آن از درون جان انسان، از باطن عقائد هرکس می‌جوشد، و تلقین اموات کمکی به جوشش آن

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۳، حدیث ۲۴ در این زمینه روایات فراوان است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به همان جلد بحارالانوار، و همچنین تفسیر برهان، جلد ۲، از صفحه ۳۱۲ به بعد(ذیل آیه ۲۷ ابراهیم) و محجة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۳۰۹ به بعد مراجعه کرد.

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۳۱۴، حدیث ۹(ذیل آیه ۲۷ سوره ابراهیم).

۳- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۱.

ص: ۳۷۴

است نه اینکه بتواند مستقلًا اثر بگذارد، گوئی جوابی است از عمق تکوین و حقیقت باطن.

ب- فشار قبر

این مسأله نیز در احادیث فراوانی آمده است، حتّی استفاده می‌شود که فشار قبر برای همه بدون استثناء وجود دارد، منتهی در بعضی شدید است و کیفر اعمال محسوب می‌شود، و در بعضی ملایم‌تر و به منزله کفّاره گناهان و جبران کوتاهی‌ها است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: هنگام دفن صحابی معروف «سعد بن معاذ فرمود: انَّهُ لَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ الّا وَ لَهُ ضَمَّةٌ!: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه فشاری در قبر دارد»!.(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ کَفّارَةٌ لِما کانَ مِنْهُ مِنْ تَضییعِ النّعمِ: «فشار قبر برای مؤمن کفّاره ضایع کردن نعمت‌ها از ناحیه او است»!(۲) ولی از حدیث دیگری استفاه می‌شود که بعضی از مؤمنان مطلق فشار قبر ندارند، و حتّی فشار قبر سعدبن معاذ به خاطر کج خلقی او با خانواده‌اش بود (انَّهُ کانَ فی خُلْقِهِ مَعَ اهْلِهِ سُوْءٌ).(۳)

لذا در اخباری آمده است کسانی که بعضی از اعمال خیر (مانند انجام چند حج یا مداومت بر بعضی از سوره قرآن یا بعضی اذکار) داشته باشند از فشار قبر در امانند.(۴)

به هر حال به نظر می‌رسد که فشار قبر اولین نقطه کیفرهای عالم برزخ است آیا فشار بر این جسم مادی عنصری وارد می‌شود، و از آنجا به روح منتقل می‌گردد (به خاطر رابطه‌ای که به هر حال میان این جسم و روح وجود دارد) یا بر همان بدن مثالی وارد می‌شود؟ باز همان دو نظر سابق در اینجا جاری است، و از آنجا که ورود در این جزئیات مشکل مهمی را حل نمی‌کند، به اختصار از آن می‌گذریم، همین اندازه می‌گوییم اصل وجود فشار قبر طبق روایات زیادی مسلم است (۵) حتی در روایتی آمده است که سؤال کردند اگر کسی چندین روز به دار آویخته شده باشد، فشار قبر درباره او چگونه است امام علیه السلام فرمود: «به هوایی که

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۹ و ۱۶.

۲- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۹ و ۱۶.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۲۰، حدیث ۱۴.

۴- برای توضیح بیشتر به جلد دوّم سفینهٔ البحار، صفحه ۳۹۷ ماده قبر مراجعه فرمایید

۵- روایاتی که می‌گوید:« الْقَبْرُ إمّا رَوَضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ اوْحُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِیْرانِ» که قبلًا به آن اشاره شد می‌تواندلیلی بر این باشد که فشار قبر بر قالب مثالی و روح است، زیرا مسلماً قبر مادی جسمانی تبدیل به باغ یا حفره‌ای از آتش نمی‌شود.

ص: ۳۷۵

بر او احاطه دارد دستور داده می‌شود که از هر طرف بر او فشار وارد کند»!.(۱)

ج- از چه اموری سؤال می‌شود؟

از اخبار متعددی که در زمینه سؤال قبر وارد شده استفاده می‌شود که در قبر از دو گروه سؤال می‌شود:

گروهی که ایمانی خالص دارند، و گروهی که صاحب کفر خالصند، و اما افراد مستضعفی که در میان این دو قرار گرفته‌اند، سؤالشان به روز قیامت موکول می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لایُسْأَلُ فی الْقَبْرِ إلّامَنْ مَحَّضَ الإیمانَ مَحْضاً او مَحْضَ الکُفْرَ مَحْضاً والاخِرونَ یَلْهُونَ عَنْهُمْ: «در قبر سؤال نمی‌شود مگر از کسانی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند، و متعرض سایر اشخاص نمی‌شوند».(۲)

همین معنا در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که یکی از اصحاب از آن حضرت می‌پرسد: مَنْ الْمَسْئُولُونَ فی قُبُورِهِمْ؟: «چه کسانی در قبر از آنها سؤال می‌شود»؟ اما در پاسخ می‌فرماید: مَنْ مَحَضَ الإیْمانَ وَ مَنْ مَحَّضَ الْکُفْرَ: «کسانی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند».

راوی سؤال می کند بقیه مردم چه می‌شوند؟ فرمود: (در آنجا) «متعرض آنها نمی‌شوند».

راوی می‌پرسد: از چه سؤال می‌شوند؟ اما می‌فرماید عَنْ الْحُجَةِ القائِمَةِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ: «از آن حجّتی که در میان شما قائم است».(۳)

بعضی چنین می‌پندارند که تنها سؤال از عقائد می‌شوند نه از اعمال، و جمله مَنْ مَحَّضَ الْکُفْرَ وَ مَنْ مَحَّضَ الأیمانَ را به صورت «جار و مجرور» می‌خوانند، نه «موصول وصله» و در این صورت مفهومش این می‌شود: «تنها از ایمان خالص و کفر خالص سؤال می‌شود».

ولی با توجّه به اینکه دو روایت بالا با صراحت سخن از اشخاص است، نه اعمال، روشن می‌شود که تفسیر دوّم مناسب نیست، به علاوه در روایتی که قبلًا از امام علی بن الحسین علیه السلام خواندیم آمده بود که حتّی از ساعات عمر و اموالی که انسان به دست آورده است در آن موقع سؤال می‌شود.

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۶، حدیث ۱۱۲ امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که آیا شخصی که به دارآویخته شده عذاب قبر را می‌بیند فرمود: انَّ رَبَّ الْارْضِ هُورَبُّ الهَواءِ فَیُوحی اللّه عَزَّوَجَلَّ الی الهَواءِ فَیُضْغِطُهُ ضَغْطَةً أَشَدَّ مِنْ ضَغَطَهِ الْقَبْر.

۲- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۰- « کافی»، جلد ۳، صفحه ۲۳۵(باب المسألة فی القبر حدیث ۱).

۳- « کافی»، جلد سوّم، صفحه ۲۳۷، حدیث ۸.

ص: ۳۷۶

د- رابطه روح با این جهان

در اینجا نیز روایات متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد روح به هنگام انتقال به عالم برزخ به کلّی از دنیا بریده نمی‌شود، بلکه گهگاه با آن ارتباط بر قرار می‌کند.

در جلد سوّم کافی یک باب تحت عنوان انَّ الْمَيِّتَ يَزُوْرُ اهْلَهُ: «مردگان به دیدار خانواده خود می‌آیند» ذکر کرده، و پنج روایت در آنجا آورده است که نشان می‌دهد، افراد با ایمان، و حتّی افراد بی‌ایمان گهگاه به دیدار خانواده خود می‌آیند، مؤمنان تنها خوبی‌ها و خوشی‌های خانواده خود را می‌بینند و خوشحال می‌شوند، و کافران تنها بدی‌ها و ناخشنودی‌ها را (و غمگین می‌شوند): «عَنِ الصّادِقِ علیه السَّلام: انَّ الْمُؤْمِنْ لَيَزُورُ اهْلَهُ فَيَرَىَ ما يُحِبُّ وَ يُسْتَرُ عَنهُ ما يَكْرَهُ، وَ انَّ الْكافِرَ لَيَزُورُ اهْلَهُ فَيَرى مايَكْرَهُ وَ يُسْتَرُ عَنْهُ ما يُحِبُّ».(۱)

دانشمندانی که از طرق علمی و تجربی با ارواح ارتباط می گیرند، آنها نیز با صراحت می گویند: ارواح انسان‌ها بعد از مرگ به کلّی از این عالم بیگانه نمی‌شوند، بلکه از وضع این جهان کم و بیش آگاهند، و هم ارتباط با آنها امکان‌پذیر است (در اینجا مشاهدات و نقل‌های فراوانی است که ذکر آنها ما را از مقصدمان دور می‌سازد).

ه- بهره گیری از ارواح از اعمال نیک دیگران

این نکته نیز قابل توجّه است که روایات زیادی که در منابع مختلف اسلامی آمده است نشان می‌دهد که اعمال خیری که برای گذشتگان انجام داده می‌شود به صورت هدایائی به آنها می‌رسد، این مطلب از یک سو دلالت بر وجود عالم برزخ دارد از سوی دیگر دلیل بر ارتباط آنها با این جهان است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: ما مِنْ عَبْدٍ زارِ قَبْرَ مُؤمِنٍ فَقَرَءَ عَلَيْهِ انَّا انْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرّاتٍ الّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِصاحِبِ الْقَبْرِ: «هیچ مؤمنی نیست که زیارت قبر مؤمنی کند و هفت مرتبه انا انزلناه را بر او بخواند مگر اینکه خدا او و صاحب قبر را می‌آمرزد».(۲)

بلکه از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که «حضرت مسیح علیه السلام از کنار قبری گذشت و صاحب آن را در عذاب الهی دید، سال دیگر که از آنجا می گذشت آرامشی بر او مشاهده کرد، هنگامی که از پیشگاه

۱- « کافی»، جلد ۳، صفه ۳۳۰، حدیث ۱.

۲- « محجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۰.

ص: ۳۷۷

خداونـد سؤال کرد خطـاب آمـد که این به خـاطر کار خیری است که فرزنـد صالـح او انجام داد، جادّه‌ای را اصـلاح و یتیمی را پناه داد».(۱)

حتّی از روایات متعددی استفاده می‌شود که اگر انسان سنّت حسنه‌ای در میان مردم بگذارد، یا سنّت سیّئه‌ای، آثارش به او می‌رسد و همچنین صدقات جاریه (کارهای نیکی که اثر مستمر دارد) برکاتش به او واصل می گردد.(۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: سِتُّ خِصالٍ یَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَلَدٌ صالِحٌ یَسْتَغْفِرُلَهُ وَ مُصْحَفٌ یَقْرَءُ وَ قَلِیبٌ یَحْفِرُهُ، وَ غَرْسٌ یَغْرِسُهُ، وَ صَدَقَهُ ماءٍ یُجْرِیْهِ، وَ سُنَّهٌ حَسَنَهٌ یُؤْخَذُ بِها بَعْدَهُ: «شش چیز است که مؤمن بعد از مرگش از آن بهره می گیرد، فرزند شایسته‌ای که استغفار برای او کند، و قرآنی که مردم در آن بخوانند، و چاه آبی که حفر کرده است، و درختی که نشانده، و آب جاری که در اختیار مردم بگذارد، و سنتّ نیکی که بعد از وی به آن عمل کند».(۳)

***

۵- آیا برزخ جنبه همگانی دارد؟

آیا تمام کسانی که از دنیا می‌رونـد و به جهان برزخ منتقل می‌شونـد همه حیات آگاهانه‌ای دارنـد؟ یا گروهی هماننـد کسانی که به خـواب فرو می‌رونــد حیـات برزخیشـان ناآگاهـانه اسـت، و گـویی در قیـامت از خـواب بیــدار می‌شونــد و هزاران سـال را سـاعتی می‌پندارند؟

از آیه ۵۵ سـوره روم معنـای دوّم اسـتفاده می‌شـود: وَ یَوْمَ تَقُوْمُ الساعَـهُ یُقسِمُ الْمُجْرِمُونَ مـا لَبِثُوا غَیْرَ ساعَـهٍ: «و روزی که قیـامت برپا می‌شود گناهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عام برزخ) توقف نکرده‌اند».

البته این در صورتی است که آیه را به معنای ناچیز بودن عالم دنیا یا عالم برزخ در برابر قیامت تفسیر نکنیم (دقت کنید)

ولی بعضی از آیاتی که به مسأله برزخ اشاره می کند ظاهراً مطلق و عام است، مانند آیه ۱۰۰ سوره

۱- « بحارالانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۲۰(حدیث ۱۵).

۲- روایات مربوط به سنّت حسنه وسیّئَهٔ را در جلد ۶۸- بحاراالانوار(چاپ بیرون الوفاء) صفحه ۲۵۷، باب ۷۳، مطالعه فرمایید.

۳- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۹۳(باب ۱۰، حدیث یک).

ص: ۳۷۸

مؤمنون که ظاهراً درباره همه کفار است، می گوید: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ: «و در پیش روی آنها برزخی است تا روز رستاخیز. (مگر اینکه گفته شود آیه قبل خاص است و این عام است و به وسیله آن تقیید و تفسیر می‌شود).

در روایات نیز کراراً به این معنا اشاره شده که سؤال قبر تنها از دو گروه است: کسانی که دارای ایمان خالص و یا کفر خالص‌اند، اما بقیه به حال خود رها می‌شوند.

این روایات را در بحث گذشته آوردیم و برای آگاهی بیشتر از آنها به جلد ۶، بحار صفحه ۲۶۰ احادیث ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ مراجعه فرمایند.

اما تعبیر: «یُلْهی عَنْهُمْ» (آنها را به حال خود رها می کنند، یا از آنها صرفنظر می کنند) مفهومش این نیست که آنها برزخ ندارند، بلکه سؤال قبر درباره آنها نیست، به عکس از روایات فشار قبر استفاده می‌شود که عمومیت دارد و همه به استثنای بعضی از اولیاء اللَّه به آن گرفتار می‌شوند (روایات این بحث را قبلًا ذکر کردایم).

***

۶- فلسفه برزخ

فلسفه زندگی دنیا به خوبی روشن است، چرا که محل امتحان و آموختن و پرورش و تحصیل کمالات علمی و عملی برای عالم دیگر است، دنیا به تعبیر روایات اسلامی و بعضی از آیات قرآن، مزرعه، تجارتخانه، دانشگاه، میدان تمرین و یا به تعبیر دیگر به منزله «عالم جنین» برای جهان دیگر است.

آخرت مرکز انوارالهی، دادگاه بزرگ حقّ، و محل رسیدگی به حساب اعمال و جوار قرب و رحمت خداست.

در اینجا این سؤال باقی می‌ماند که فلسفه «برزخ» چیست؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که فلسفه عالم برزخ که در میان دنیا و آخرت قرار گرفته مانند فلسفه هر مرحله متوسّط دیگر است، زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با آن متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه‌ای وجود داشته باشد، مرحله‌ای که بعضی از ویژگی‌هایی مرحله اول و پاره‌ای از ویژگی‌های مرحله دوّم در آن جمع باشد.

ص: ۳۷۹

به علاوه قیامت برای همه انسان‌ها در یک روز تحقق می‌یابد، چرا که زمین و آسمان باید دگرگون شود، و عالمی نو ایجاد گردد، و حیات نوین انسان‌ها در آن عالم نو صورت گیرد، با این حال راهی جز این نیست در میان دنیا و آخرت برزخی باشد، و ارواح بعد از جدا شدن از بدن‌های مادّی عنصری به برزخ منتقل گردند، و تا پایان دنیا در آنجا بمانند، و پس از پایان دنیا و آغاز شدن قیامت، همه باهم محشور نشوند، زیرا ممکن است هر انسانی برای خود مستقلًا قیامتی داشته باشد، چرا که قیامت بعد از فناء دنیا و تبدیل زمین و آسمان‌ها به زمین و آسمان‌های دیگری است.

از این گذشته از روایاتی استفاده می‌شود که در برزخ پاره‌ای از کمبودهای تعلیم و تربیت افراد مؤمن جبران می‌گردد، درست است که آنجا جای انجام عمل صالح نیست، ولی چه مانعی دارد که محل معرفت بیشتر و آگاهی افزون‌تر باشد؟

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ ماتَ مِنْ أَوْلِيائِنا وَشِيعَتِنا وَلَمْ يُحْسِنُ الْقُرانَ عُلِّم فی قَبْرِهِ لِيَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَانَّ دَرَجاتِ الْجَنَّةِ عَلى قَدْرِ آياتِ الْقُرآنِ، يُقالُ لَهُ اقْرَأْ وَارْق، فَيَقْرأُثُمَّ يَرْقى

«هرکس از دوستان و پیروان ما بمیرد و هنوز قرآن را به طور کامل فرا نگرفته باشد در قبرش به او تعلیم می‌دهند، تا خداوند بدین وسیله درجاتش را بالا برد چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است به او گفته می‌شود بخوان و بالا رو، او می‌خواند (از درجات بهشت) بالا می‌رود».(۱)

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۰۶، باب فضل حامل القرآن، حدیث ۱۰.

ص: ۳۸۰

توجه

قبلًا در نظر بود تمام بحث‌های «معاد در قرآن» در یک جلد جمع‌آوری شود تا مراجعه به آن آسان‌تر باشد، اما در عمل دیدیم بحث‌ها آن قدر گسترده است که ممکن است بر نهصد تا هزار صفحه شود (با رعایت اختصار!) و جمع در یک جلد مشکل آفرین است ناچار بحث‌های مربوط به کلیات «معاد» در یک جلد، و بحث‌های «ویژگی‌ها» در جلد دیگر قرار داده شد، امید آن که حق همه به مقدار امکان ادا شده باشد.

خداوندا! می‌دانیم سفر بزرگ و پرخطری را در پیش داریم که هنوز خود را برای آن آماده نکرده‌ایم، توفیق آمادگی هرچه بیشتر و سریع‌تر را به ما مرحمت فرما.

پروردگارا! بنده خاص تو علی علیه السلام اشک می‌ریخت و می‌فرمود: سفری است طولانی و زاد و توشه «علی» برای این سفر کم است، ما چه بگوییم با این دست خالی، تکیه گاه ما فقط لطف بی‌پایان تو است.

بارالها ولی می‌دانیم هرچه هست عالمی است والاتر، و بالاتر بیرون از محدوده این جهان تنگ و محدود و تاریک، عالمی که انوار تو پی در پی آشکارا بران می‌تابد، و آثار قدرت و عظمتت در آن روشن‌تر و تابنده‌تر است، و نوید لقای روحانی تو را به ما که در این دنیا از آن محروم بودیم. دهد، و ما را به آن میهمانی بزرگ که بر سر سفره‌اش «مالا عَیْنٌ رَاتُ وَ لا اذُنٌ سَمِعَتْ وَ لا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بشرٍ»: «چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گونه نشنیده، و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده»! فرا می‌خواند و بشارت می‌دهد.

ای بزرگ پروردگار، ما را محروم نفرما!

پایان جلد پنجم

تفسیر موضوعی «پیام قرآن»

۱۳/ ۱۰/ ۱۳۶۹

۱۶/ ج ۲/ ۱۴۱۱

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW